



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



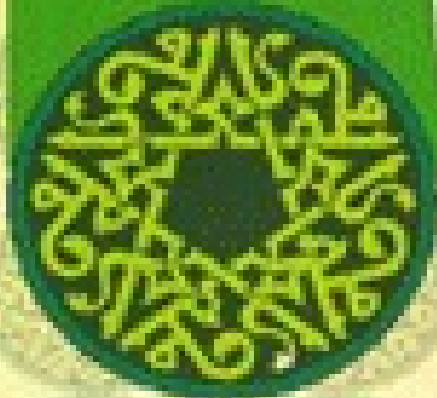
عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

تحلیلی از

زندگانی

امام باقر
علیه السلام



باقر شریف قرشی
ترجمہ: محمد رضا عطائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)

نویسنده:

باقر شریف قرشی

ناشر چاپی:

کنگره جهانی حضرت رضا(ع)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۵	تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)
۲۵	مشخصات کتاب
۲۵	مقدمه‌ی ناشر
۲۶	مقدمه‌ی مترجم
۲۶	تقدیم
۲۶	مقدمه مؤلف
۲۹	ولادت و دوران رشد امام
۲۹	اشاره
۲۹	پدر
۲۹	مادر
۲۹	اشاره
۳۰	نام مادر امام هادی
۳۰	مولود گرامی
۳۰	اشاره
۳۰	مراسم ولادت
۳۰	سال ولادت
۳۱	نامگذاری
۳۱	کنیه‌ی امام
۳۱	اشاره
۳۱	القاب امام
۳۲	سیمای امام
۳۲	حرز امام هادی

۳۳	رشد امام
۳۳	نبوغ زودرس
۳۴	شکوه و جلال امام
۳۴	احترام علویان به آن حضرت
۳۵	رابطه‌ی اهل کتاب با امام
۳۶	اعتراف نویسندگان به شخصیت امام
۳۷	مظاهر شخصیت امام
۳۷	اشاره
۳۷	امامت
۳۷	نیاز به امامت
۳۸	عصمت ائمه
۳۸	علم ائمه
۳۹	تصریح بر امامت حضرت هادی
۴۰	بخشندگی امام
۴۱	پارسایی امام
۴۲	کشاورزی امام
۴۲	راهنمایی گمراهان
۴۲	منع امام از همنشینی با صوفیان
۴۳	احترام امام به دانشمندان
۴۴	عبادت امام
۴۴	دعاهای امام در قنوت نماز
۴۶	دعای امام در تعقیب نماز صبح
۴۶	دعای امام بعد از نماز عصر
۴۷	استجابت دعای امام

۴۹	علوم و معارف امام
۴۹	اشاره
۴۹	حدیث
۴۹	روایات امام هادی از پیامبر
۵۳	روایات امام هادی از امام امیرالمؤمنین
۵۵	روایت امام هادی از امام باقر
۵۵	روایات امام هادی از امام صادق
۵۷	روایت امام هادی از حضرت موسی بن جعفر
۵۸	روایت امام هادی از امام رضا
۵۸	واگذاردن اخبار مشکل به خود اهل بیت
۵۸	اختلاف اخبار
۵۹	فقه امام
۵۹	اشاره
۵۹	غسل اموات
۵۹	نماز در لباس کرک و پشم
۶۰	نماز در لباسی که از موی انسان بسازند
۶۰	با عبور کسی از جلوی نمازگزار، نماز باطل نمی‌شود
۶۰	نماز در بیابان
۶۰	سجده بر شیشه
۶۱	نماز شخص بیهوش، قضا ندارد
۶۱	نماز قصر در سفر مکه
۶۱	خمس
۶۲	زکات
۶۲	اشاره

- ۶۲ مستحق زکات
- ۶۲ به هر نفر چه مقدار از زکات می‌توان داد
- ۶۲ زکات فطره
- ۶۳ روزه
- ۶۳ اشاره
- ۶۳ روزه با دیدن ماه واجب می‌شود
- ۶۳ روزه‌ی زنی که بچه شیر می‌دهد
- ۶۴ کفاره‌ی روزه‌ی معین
- ۶۴ حج
- ۶۴ تجارت
- ۶۴ اشاره
- ۶۴ حرمت همکاری با ستمگران
- ۶۵ اجاره
- ۶۶ وقف
- ۶۶ اطعمه
- ۶۶ قضاء
- ۶۷ حدود
- ۶۷ کفر غلات
- ۶۸ بحثهای کلامی
- ۶۸ اشاره
- ۶۸ خدا دیدنی نیست
- ۶۹ محال است که خدا جسم باشد
- ۷۰ محال است که خداوند به وصف درآید
- ۷۰ حقیقت توحید

۷۱	ابطال جبر و تفویض
۸۴	دعاهای امام
۸۴	اشاره
۸۴	دعاهای امام هادی در وقت گرفتاریها
۸۸	دعای امام در هنگام خواب
۸۸	دعای اعتصام
۸۸	دعای امام هادی برای پناه بردن به خدا از شر شیطان
۸۸	دعایی پر ارج
۸۹	مناجات امام
۸۹	زیارات امام هادی برای ائمه
۹۰	زیارت جامعه
۹۰	صحت سند آن
۹۰	بلاغت زیارت جامعه
۹۰	شرحهای زیارت جامعه
۹۱	زیارت جامعه کبیره
۹۶	زیارت غدیر
۱۰۱	داستانهای پیامبران
۱۰۱	اشاره
۱۰۱	داستان حضرت نوح با ابلیس
۱۰۲	حضرت موسی با خدا
۱۰۲	حکمتی از عیسی
۱۰۲	از رویدادهای اسلامی
۱۰۳	فضیلت پیامبر و علی
۱۰۳	فضیلت دانشمندان در زمان غیبت

۱۰۳	فضیلت صبر و پایداری
۱۰۳	شوم دانستن روزها
۱۰۴	نظافت
۱۰۴	کمیابی پول حلال
۱۰۵	ناآگاهی از حقیقت مرگ
۱۰۵	توبه‌ی نصح
۱۰۵	معنای رجیم
۱۰۶	اوباش
۱۰۶	سخنانی از نور
۱۱۰	اصحاب و راویان حدیث امام
۱۱۰	اشاره
۱۱۱	حرف (الف)
۱۱۱	ابراهیم بن اسحاق
۱۱۱	ابراهیم بن ابی‌بکر
۱۱۱	ابراهیم بن ادريس
۱۱۱	ابراهیم بن اسحاق
۱۱۱	ابراهیم بن داوود یعقوبی
۱۱۲	ابراهیم بن شیه
۱۱۲	ابراهیم بن عبده نیشابوری
۱۱۲	ابراهیم بن عقبه
۱۱۲	ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری
۱۱۲	ابراهیم بن محمد همدانی
۱۱۳	ابراهیم بن مهزیار
۱۱۳	ابراهیم دهقان

- ۱۱۳ احمد بن اسحاق
- ۱۱۳ احمد بن اسحاق رازی
- ۱۱۳ احمد بن اسماعیل بن یقظین
- ۱۱۳ احمد بن ابی عبدالله برقی
- ۱۱۳ احمد بن حسن بن اسحاق بن سعد
- ۱۱۴ احمد بن حسن بن علی بن محمد بن فضال
- ۱۱۴ احمد بن حمزه بن یسع قمی
- ۱۱۴ احمد بن خضیب
- ۱۱۴ احمد بن زکریا بن بابا قمی
- ۱۱۴ احمد بن فضیل
- ۱۱۴ احمد بن محمد سیاری بصری
- ۱۱۴ احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی
- ۱۱۴ احمد بن هلال صیرتانی بغدادی
- ۱۱۴ اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت
- ۱۱۵ اسحاق بن محمد بصری
- ۱۱۵ ایوب بن نوح بن دراج
- ۱۱۵ حرف (ب)
- ۱۱۵ بشر بن بشار نیشابوری
- ۱۱۵ حرف (ج)
- ۱۱۵ جعفر بن احمد
- ۱۱۵ جعفر بن ابراهیم بن نوح
- ۱۱۵ جعفر بن عبدالله
- ۱۱۶ جعفر بن محمد
- ۱۱۶ جعفر بن محمد بن یونس

- حرف (ح) ۱۱۶
- حاتم بن فرج ۱۱۶
- حسن بن جعفر ۱۱۶
- حسن بن حسن علوی ۱۱۶
- حسن بن حسین علوی ۱۱۶
- حسن بن خرزاد ۱۱۶
- حسن بن راشد ۱۱۶
- حسن بن ظریف ۱۱۸
- حسن بن علی ۱۱۸
- حسن بن علی الوشاء ۱۱۸
- حسن بن علی بن ابی عثمان ۱۱۸
- حسن بن محمد قمی ۱۱۹
- حسن بن محمد بن حی ۱۱۹
- حسن بن محمد مدائنی ۱۱۹
- حسین بن اسد نهدی ۱۱۹
- حسین بن اسد بصری ۱۱۹
- حسین بن اشکیب ۱۱۹
- حسین بن عبیدالله قمی ۱۲۰
- حسین بن مالک قمی ۱۲۰
- حسین بن محمد مدائنی ۱۲۰
- حفص مروزی ۱۲۰
- حمدان بن سلیمان ۱۲۰
- حمزه، غلام علی ۱۲۰
- حرف (خ) ۱۲۰

- خلیل بن هاشم فارسی ۱۲۰
- خیران بن اسحاق زاکانی ۱۲۰
- خیران خادم ۱۲۱
- حرف (د) ۱۲۱
- داوود بن ابی‌زید ۱۲۱
- داوود بن قاسم جعفری ۱۲۱
- داوود بن ساخنه‌ی صرمی ۱۲۱
- حرف (ر) ۱۲۱
- رجاء بن یحیی بن سامان ۱۲۱
- ریان بن صلت ۱۲۱
- حرف (س) ۱۲۲
- سری بن سلامه‌ی اصفهانی ۱۲۲
- سلیمان بن حفصویه ۱۲۲
- سلیمان بن داوود مروزی ۱۲۲
- سندی بن محمد ۱۲۲
- سهل بن زیاد ۱۲۲
- سهل بن یعقوب بن اسحاق ۱۲۳
- حرف (ش) ۱۲۳
- شاهویه بن عبدالله ۱۲۳
- حرف (ص) ۱۲۳
- صالح بن سلمه رازی ۱۲۳
- صالح بن عیسی بن عمر بن بزیع ۱۲۳
- صالح بن محمد همدانی ۱۲۳
- حرف (ع) ۱۲۳

- ۱۲۳ عبدوس عطار کوفی
- ۱۲۳ عبدالرحمن بن محمد بن طیفور متطبب
- ۱۲۳ عبدالرحمن بن محمد بن معروف قمی
- ۱۲۳ عبدالصمد قمی
- ۱۲۴ عبدالعظیم حسنی
- ۱۲۴ اشاره
- ۱۲۴ نسب درخشان آن حضرت
- ۱۲۴ وثاقت حضرت عبدالعظیم
- ۱۲۴ عرضه کردن عقیده‌ی خود بر امام هادی
- ۱۲۵ فرار وی به ری
- ۱۲۵ وفات حضرت عبدالعظیم
- ۱۲۶ عثمان بن سعید عمری
- ۱۲۶ عروه بن یحیی
- ۱۲۶ علی بن ابراهیم همدانی
- ۱۲۶ علی بن ابراهیم
- ۱۲۶ علی بن ابی‌قره
- ۱۲۷ علی بن بلال بغدادی
- ۱۲۷ علی بن جعفر همانی
- ۱۲۸ علی بن حسن
- ۱۲۸ علی بن حسن بن فضال
- ۱۲۸ علی بن حسین بن عبدربه
- ۱۲۸ علی بن حسین همدانی
- ۱۲۸ علی بن رمیس بغدادی
- ۱۲۹ علی بن ریان بن صلت اشعری قمی

- ۱۲۹ علی بن زیاد صیمری
- ۱۲۹ علی بن شیره
- ۱۲۹ علی بن عبدالغفار
- ۱۲۹ علی بن عبدالله
- ۱۲۹ علی بن عبدالله بن جعفر حمیری
- ۱۲۹ علی بن عبدالله زبیری
- ۱۲۹ علی بن عبیدالله
- ۱۲۹ علی بن عمرو عطار قزوینی
- ۱۳۰ علی بن محمد بن زیاد صیمری
- ۱۳۰ علی بن محمد بن شجاع نیشابوری
- ۱۳۰ علی بن محمد بن شیره کاشانی
- ۱۳۰ علی بن محمد منقری
- ۱۳۰ علی بن محمد نوفلی
- ۱۳۰ علی بن مهزیار اهوازی دورقی
- ۱۳۰ اشاره
- ۱۳۰ عبادت علی بن مهزیار
- ۱۳۱ بزرگداشت امام جواد از او
- ۱۳۱ تألیفات ابن مهزیار
- ۱۳۱ مقام وی در حدیث
- ۱۳۱ علی بن یحیی دهقان
- ۱۳۱ عیسی بن احمد
- ۱۳۱ حرف (ف)
- ۱۳۲ فارس بن حاتم قزوینی
- ۱۳۲ فتح بن یزید گرگانی

- ۱۳۲ فضل بن شاذان نیشابوری
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۳ توصیف امام از او
- ۱۳۳ تألیفات فضل بن شاذان
- ۱۳۳ فضل بن کثیر بغدادی
- ۱۳۳ فضل بن مبارک
- ۱۳۳ حرف (ق)
- ۱۳۳ قاسم شعرانی یقطینی
- ۱۳۳ قاسم صیقل
- ۱۳۴ حرف (ک)
- ۱۳۴ کافور خادم
- ۱۳۴ حرف (م)
- ۱۳۴ محمد بن ابی طیفور متطبب
- ۱۳۴ محمد بن احمد بن ابراهیم
- ۱۳۴ محمد بن احمد محمودی
- ۱۳۴ محمد بن احمد بن عبیدالله بن منصور
- ۱۳۴ محمد بن احمد بن مطهر
- ۱۳۵ محمد بن احمد بن مهران
- ۱۳۵ محمد بن اسماعیل صیمری قمی
- ۱۳۵ محمد بن جزک جمال
- ۱۳۵ محمد بن حسن بن شمون بصری
- ۱۳۵ محمد بن حسن بن ابی الخطاب زیات کوفی
- ۱۳۵ محمد بن حمزه‌ی قمی
- ۱۳۶ محمد بن حصین فهری

- محمد بن حصین ۱۳۶
- محمد بن خالد رازی ۱۳۶
- محمد بن رجا خیاط ۱۳۶
- محمد بن ریان بن صلت ۱۳۶
- محمد بن سعید بن کلثوم مروزی ۱۳۶
- محمد بن سلیمان جلاب ۱۳۶
- محمد بن صیفی کوفی ۱۳۶
- محمد بن عبدالجبار ۱۳۶
- محمد بن عبدالرحمن همدانی نوفلی ۱۳۶
- محمد بن عبدالله بن مهران کرخی ۱۳۷
- محمد بن عبدالله نوفلی همدانی ۱۳۷
- محمد بن عبیدالله ۱۳۷
- محمد بن علی بن عیسی اشعری قمی ۱۳۷
- محمد بن علی بن مهزیار ۱۳۷
- محمد بن عیسی بن عبید یقطینی ۱۳۷
- محمد بن فرج رنجی ۱۳۷
- محمد بن فضل ۱۳۸
- محمد بن فضل بغدادی ۱۳۸
- محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی ۱۳۸
- محمد بن مروان جلاب ۱۳۸
- محمد بن مروان خطاب ۱۳۸
- محمد بن موسی بن فرات ۱۳۸
- محمد بن موسی الربعی ۱۳۹
- محمد بن یحیی بن درباب ۱۳۹

- ۱۳۹ مصقله بن اسحاق قمی اشعری
- ۱۳۹ معاویه بن حکیم
- ۱۳۹ منصور بن عباس رازی
- ۱۳۹ موسی بن داوود یعقوبی
- ۱۳۹ موسی بن عمر بن بزيع
- ۱۳۹ موسی بن عمر حنین
- ۱۳۹ موسی بن مرشد وراق نیشابوری
- ۱۴۰ حرف (ن)
- ۱۴۰ نصر بن حازم قمی
- ۱۴۰ نضر بن محمد همدانی
- ۱۴۰ حرف (ی)
- ۱۴۰ یحیی بن ابی‌بکیر رازی ضریر
- ۱۴۰ یحیی بن محمد
- ۱۴۰ یعقوب بن اسحاق
- ۱۴۰ یعقوب بجلی
- ۱۴۰ یعقوب بن منقوش
- ۱۴۱ یعقوب بن یزید
- ۱۴۱ کنیه‌ها
- ۱۴۱ اشاره
- ۱۴۱ ابوبکر فهفکی
- ۱۴۱ ابوالحسین بن هلال
- ۱۴۱ ابوالحصین حنینی
- ۱۴۱ ابوطاهر
- ۱۴۱ ابوطاهر بن حمزه بن یسع اشعری

- ۱۴۲ ابوطاهر محمد
- ۱۴۲ ابو عبدالله مغازی
- ۱۴۲ ابو عبدالله مکاری
- ۱۴۲ ابومحمد بن ابراهیم
- ۱۴۲ ابویحیی گرگانی
- ۱۴۲ زنان
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۲ کلثوم کرخی
- ۱۴۲ امام در سامرا
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۳ امام در مدینه
- ۱۴۳ سخن چینی از امام
- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۳ شکست توطئه، توسط امام
- ۱۴۴ نامه‌ی متوکل به امام
- ۱۴۴ نگرانی مردم مدینه
- ۱۴۵ بازرسی خانه‌ی امام
- ۱۴۵ حرکت دادن امام به سوی سامرا
- ۱۴۵ درخان الصعالبک
- ۱۴۵ ملاقات امام با متوکل
- ۱۴۶ خرید منزل
- ۱۴۶ مراجعه‌ی متوکل به فتوای امام
- ۱۴۷ بهترین شاعران کیست؟
- ۱۴۷ متوکل ابن سکیت را برای آزمون امام می‌طلبید

- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۸ سؤالات یحیی بن اکثم
- ۱۵۱ زیارت مرقد امیرالمؤمنین
- ۱۵۶ پناهندگی امام به حائر حسینی
- ۱۵۷ هجوم به خانه‌ی امام
- ۱۵۸ بدگویی بطحاوی از امام
- ۱۵۹ محاصره‌ی اقتصادی امام
- ۱۵۹ زندانی شدن امام
- ۱۵۹ شکست توطئه قتل امام
- ۱۶۰ متوکل قصد تحقیر امام را دارد!
- ۱۶۱ نفرین امام بر متوکل
- ۱۶۵ نابودی متوکل
- ۱۶۵ توطئه‌ی قتل متوکل
- ۱۶۵ اعضای توطئه
- ۱۶۶ اجرای توطئه
- ۱۶۶ مرثیه‌ی بحتری برای متوکل
- ۱۶۷ حکومت منتصر
- ۱۶۷ رفتار منتصر با علویان
- ۱۶۷ مدح شعرا از منتصر
- ۱۶۷ آزادی زیارت قبر امیرالمؤمنین
- ۱۶۷ رفع منع از زیارت امام حسین
- ۱۶۸ وفات منتصر
- ۱۶۸ حکومت مستعین
- ۱۶۸ اشاره

- ۱۶۸ اسرافکاری و ولخرجی
- ۱۶۸ نمایشگاه جالب
- ۱۶۹ بر کناری مستعین
- ۱۷۰ عصر امام هادی
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۰ زندگی سیاسی
- ۱۷۰ اشاره
- ۱۷۰ تسلط ترکها بر حکومت
- ۱۷۱ ناآگاهی ترکها
- ۱۷۱ فساد دستگاه حکومت
- ۱۷۲ استانداران سرزمینهای اسلامی
- ۱۷۳ نارضایتی مردم از حکومت عباسی
- ۱۷۳ شکنجه‌ی علویان
- ۱۷۴ اشاره
- ۱۷۴ حصر اقتصادی
- ۱۷۴ صرف اموال در راه شکست علویان
- ۱۷۷ گرفتاری علویان
- ۱۷۷ اشاره
- ۱۷۸ محمد بن صالح
- ۱۷۸ محمد بن محمد بن جعفر حسینی
- ۱۷۸ علویانی که از ظلم متوکل متواری شدند
- ۱۷۹ قیام یحیی شهید
- ۱۸۰ ویران کردن قبر امام حسین
- ۱۸۱ منع مسلمانان از زیارت امام حسین

- ۱۸۲ شکوهی مسلمین
- ۱۸۲ زندگی اقتصادی عصر امام
- ۱۸۲ اشاره
- ۱۸۲ مصارف متوکل
- ۱۸۳ مهمانی «بر کوار»
- ۱۸۳ جشن بیعت برای فرزندان
- ۱۸۴ کنیزکان
- ۱۸۴ کاخ جعفری
- ۱۸۶ کاخ برج
- ۱۸۶ کاخ ملیح
- ۱۸۷ کاخ شبنداز
- ۱۸۷ کاخ مختار
- ۱۸۷ کاخ غرو
- ۱۸۷ کاخ برکوار
- ۱۸۸ کاخ حیر
- ۱۸۸ استخرها
- ۱۸۹ بذل و بخشش به شعرا
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۹۰ ابراهیم بن مدبر
- ۱۹۰ ابوشبل برجمی
- ۱۹۰ صولی
- ۱۹۰ مروان بن ابی‌الجنوب
- ۱۹۱ علی بن جهم
- ۱۹۲ زندگی اقتصادی عمومی

۱۹۲	وصول مالیات
۱۹۳	تیره روزی عمومی
۱۹۶	اوضاع دینی
۱۹۶	بدعتها و فریبه‌ها
۱۹۶	اشاره
۱۹۶	یاوه گوییه‌های ابن‌حسکه
۱۹۷	بیزاری امام از وی
۱۹۷	بدتهای فہری
۱۹۷	توجیه واجبات
۱۹۸	امام مردم را از آنها بر حذر می‌دارد
۱۹۸	اشاره
۱۹۸	امام دستور قتل فارس را می‌دهد
۱۹۹	امام قتل ایشان را جایز می‌شمرد
۱۹۹	نامه‌ی سری به امام درباره‌ی غلات
۱۹۹	عوامل غلو
۱۹۹	امام با واقفیه
۲۰۰	مسأله‌ی خلق قرآن
۲۰۰	خوشگذرانی
۲۰۱	هرزگی و بی بند باری
۲۰۲	بسوی بهشت برین
۲۰۲	اشاره
۲۰۲	زهر دادن ناجوانمردانه به امام
۲۰۳	تعیین امام بعدی
۲۰۳	به سوی بهشت برین

۲۰۳	مراسم دفن
۲۰۴	گروههای تشییع
۲۰۴	در آخرین منزلگاه
۲۰۴	عمر شریف امام
۲۰۴	سال وفات امام
۲۰۴	پاورقی
۲۳۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه: قرشی باقر شریف - ۱۹۲۶

عنوان و نام پدید آور: تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام تألیف باقر شریف قرشی ترجمه محمدرضا عطائی
مشخصات نشر: کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام ۱۳۷۱.

مشخصات ظاهری: ص ۵۲۸

فروست: (کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام ۴۰)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: عنوان اصلی حیاة الامام علی الهادی ع در اسه و تحلیل

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس

موضوع: علی بن محمد (ع)، امام دهم ق ۲۵۴ - ۲۱۲

شناسه افزوده: عطائی محمدرضا، مترجم

شناسه افزوده: کنگره جهانی حضرت رضا (ع)

رده بندی کنگره: BP۴۹/ق۴ح ۹۰۴۱ ۱۳۷۱

رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۹۵۸۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۱-۵۰۸۲

مقدمه‌ی ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم عبدالسلام بن صالح الهروی قال: سمعت أبا الحسن الرضا عليه السلام يقول: رحم الله عبدا احیی أمرنا، فقلت له: کیف یحیی أمرکم؟ قال: یتعلم علومنا و یعلمها الناس، فان الناس لو علموا محاسن کلامنا لاتبعونا. مسند الامام الرضا علیه السلام بحث و بررسی زندگانی ائمه (علیهم السلام) و نقد و تحلیل خصوصیات دشمنان آن بزرگواران و مسائل مربوط به جامعه و محیط آن عزیزان، از جمله مباحث و مسائلی است که اگر بدرستی صورت پذیرد و مبتنی بر استناد صحیح و شیوه‌ای کارآمد باشد؛ در تصحیح موضع، وسعت دید، و طرز نگرش معتقدان و شیفتگان آنان سهم بسزایی خواهد داشت. سوگمندان کتابهایی از این دست و با معیارها و محتوای یاد شده، بویژه درباره‌ی زندگانی برخی از امامان (علیهم السلام) بسیار اندک است و جای پژوهشهای عمیق، گسترده و دقیق بسیار خالی است. محقق اندیشور و پژوهشگر سختکوش، جناب آقای باقر شریف قرشی، در ضمن نگارش آثاری گراستگ در ابعاد مختلف فرهنگ [صفحه ۶] اسلامی، به تحلیل و بررسی زندگانی ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز پرداخته‌اند؛ که از جمله آنهاست کتاب تحلیلی از زندگانی امام هادی (علیه السلام) مؤلف محترم در فصل اول این کتاب به تاریخ ولادت و رشد آن بزرگوار در بیت امامت، و دیدگاه مؤلفان درباره‌ی وی پرداخته است؛ و در فصل دوم مظاهر شخصیت و حضور عینی امام (علیه السلام) را در جامعه بررسی کرده است. فصل سوم با عنوان علوم و معارف آن حضرت، که بیانگر بخشی از روایات امام (علیه السلام) است به موضوعات مختلفی رسیدگی کرده و در ضمن به سند و متن و شرحهای زیارت جامعه نیز اشاره نموده است. در فصل بعدی به گزارش اصحاب و راویان امام (علیه السلام) پرداخته و از ۱۷۷ راوی یاد کرده است. فصلهای بعدی کتاب زندگانی امام (علیه السلام) را در سامراء، اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دوران امامت امام به نقد و بررسی گذاشته شده؛ و در ضمن

آن چهره‌های پلید حاکمان زمان آن حضرت را ترسیم کرده، و بخوبی موضع اصولی امام (علیه السلام) را در مقابل آنان تبیین کرده است. در همین فصل اشاراتی است گویا به حرکت‌های ستم ستیزانه‌ی تشیع، و نقش شعر و شاعری در آن زمان، گزارش تحلیلی جریان‌های فکری انحرافی و موضع امام (علیه السلام) در مقابل آنها نیز از فصول خواندنی و تنبہ آفرین کتاب است. با نظر به اینکه کتاب در مجموع اثری است خواندنی و سودمند، کنگره جهانی حضرت رضا علیه‌السلام اقدام به ترجمه آن نمود تا فارسی‌زبانان نیز بتوانند از این اثر مفید استفاده کنند. در خاتمه از دانشمند محترم آقای محمدرضا عطائی که دعوت کنگره را پذیرفته و امر ترجمه را انجام دادند سپاسگزاریم و توفیقات مؤلف و مترجم را در احیاء امر ائمه اطهار علیهم‌السلام از خداوند متعال مسئلت می‌نمائیم. کنگره جهانی حضرت رضا علیه‌السلام [صفحه ۷]

مقدمه‌ی مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على ما هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله، والصلاة والسلام على رسول الله و على اهل بيته امناء الله واللعن على اعدائهم اعداء الله. در سال ۱۳۶۷ پیش از برگزاری سومین کنگره‌ی جهانی امام رضا علیه‌السلام که بنا بود درباره‌ی امام هفتم، موسی بن جعفر علیهما‌السلام برگزار شود و اینجانب نیز توفیق همکاری فرهنگی و شرکت در جلسات را داشتم، به پیشنهاد دبیر محترم کنگره بر آن شدم که کتاب تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه‌السلام را ترجمه نمایم که این کتاب در دو مجلد سال ۱۳۶۸ چاپ و منتشر شد و در همان زمان از خداوند متعال و ارواح طیبه اهل بیت طهارت علیهم‌السلام خواستم تا توفیق دهد درباره‌ی هر یک از ائمه علیهم‌السلام اثری را تقدیم نمایم اما تصور نمی‌کردم که چنان توفیقی به کمال نصیب شود خوشبختانه امروز می‌بینم گامی چند در آن راه برداشته و درباره‌ی دو امام معصوم دیگر و دو تن از ابناء الرضا امام هادی و امام عسکری علیهما‌السلام نیز موفق شده‌ام، آری عنایت پروردگاری و توجهات اهل بیت علیهم‌السلام هر دوری را نزدیک، بلکه غیر ممکن را ممکن می‌سازد، هذا من فضل ربنا، از خداوند مسألت دارم که این خدمت را از این بنده ناچیز به کرمش قبول فرماید و ذخیره‌ی عالم آخرت قرار دهد. ربنا اغفر لنا و لوالدینا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان مشهد مقدس - محمدرضا عطائی [صفحه ۸]

تقدیم

به رهبر حکمت و عدالت اجتماعی در کروی زمین، به عقل ایجاد کننده‌ی فکر در انسانیت به وصی و یار و محبوب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) امیر مؤمنان علیه‌السلام با نهایت احترام و ایمان، این دستاورد ناچیزم را که افتخار بحث از زندگانی نواده‌اش امام علی الهادی علیه‌السلام، باز سازنده‌ی دین اسلام را در آن یافته‌ام به پیشگاهش تقدیم می‌دارم. بدان امید که مورد قبول افتد تا اندوخته‌ای برای روز واپسینم باشد! مؤلف [صفحه ۹]

مقدمه مؤلف

۱- هم‌اکنون در حضور امامی از ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام هستیم که فضایل و علوم ایشان دنیا را پر کرده است و زندگی خود را به پیشگاه خداوند هدیه نموده و بالاترین صمیمیت و اخلاص را نسبت به حق ابراز داشته‌اند. او امام دهم علی الهادی همنام جدش امام امیرالمؤمنین، راهنمای حکمت و عدالت اجتماعی در زمین است، که در ناشناخته ماندن شخصیت و مبرا بودن از هر انگیزه‌ی مادی همانند اوست. کسی درباره‌ی این امام بزرگ نگفته که وی به خواهشی از خواهشهای هوا و هوس پاسخ گفته باشد، و یا در برابر گرایش از گرایشهای نفسانی سر تسلیم فرود آورد، بلکه تنها اطاعت خدا را بر هر چیزی مقدم داشته و با عشق به خدا شبها را به عبادت و راز و نیاز و شب زنده‌داری گذرانیده است. ایمان به خدا در اعماق جان و ژرفای وجودش ریشه دوانده بود

بطوری که از بارزترین ویژگیها و روشنترین فضیلت‌های او شده بود. از ادعیه شریفه و مناجات‌های حکیمانه و فرازهای ارزشمند در فلسفه‌ی توحید به قدری از آن وجود گرمی رسیده است که خود دلیل بر آن است که وی از نخستین راهنمایانی است که مشعل هدایت و ایمان را در زمین برافراشته است. [صفحه ۱۰] -۲- خداوند علم و حکمت را بر ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام ارزانی داشته و از دانش و فضیلت به قدری عطا کرده که کسی از جهانیان را نداده است. و به قدری از علوم و معارف از آنان به یادگار مانده که باعث فخر و مباهات است، ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام همگی به این ویژگی ممتازند؛ امام جواد علیه‌السلام در نوجوانی زمام امور دینی و مرجعیت عامه‌ی امت را برعهده گرفت، در موقعی که عمر شریفش هفت سال و چند ماه بود، پیچیده‌ترین مسائل فلسفی، کلامی و فقهی را از آن بزرگوار می‌پرسیدند و او چون دانشمندی متبحر و متخصص به همه‌ی آنها پاسخ می‌داد، و طبیعی است که هیچ دلیلی برای این کار نمی‌توان یافت جز آن عقیده‌ای که شیعه‌ی امامیه دارد مبنی بر این که خداوند متعال قدرت فوق‌العاده‌ای از علوم و آگاهیها را به ایشان مرحمت کرده است همچنان که بر پیامبران و فرستادگان اولوالعزم خود عنایت کرده بود. همان طور که امام جواد علیه‌السلام از نظر مواهب و خصوصیات شخصی اعجوبه دنیا بود، فرزندش امام هادی علیه‌السلام نیز چنین بود او در سن نوجوانی به غم وفات پدرش مبتلا شد. فقها و دانشمندان شیعه که بیشترین احتیاط را درباره‌ی امامت داشتند به آن بزرگوار مراجعه کردند و با نهایت دقت و کنجکاوی در امر امامت بررسی و دقت می‌کردند و چون دلایل قطعی بر امامت آن حضرت در نظر آنها ثابت شد، آنگاه اعتقاد پیدا کردند و چنان نبود که به انگیزه‌ی عواطف و احساسات چنین عقیده‌ای را پیدا کنند، براستی آنها معتقد بودند که در پیشگاه خدای تعالی از امامت بازخواست می‌شوند، زیرا امامت یکی از اصول دین است. به هر حال دانشمندان و فقهای امامیه از امام هادی علیه‌السلام که هنوز بهار عمر خود را می‌گذرانند از علوم و معارف مختلف سؤال کردند، و آن [صفحه ۱۱] بزرگوار بمانند دانشمندی ماهر، به آنها پاسخ داد، از این رو به امامت آن حضرت گرایش یافتند، و این خود باعث فزونی ایمان و یقین بر درستی عقیده‌ی آنها شد، زیرا امام ناگزیر باید دانشمندترین فرد روزگار خود باشد و در این مورد تفاوتی بین صغیر و کبیر ایشان نیست. براستی از امام هادی علیه‌السلام، آن قدر فضل و دانش و مهارت در علوم قرآن و سنت بروز کرد که باعث حیرت افکار همه‌ی عقلای زمان شد، در همه‌ی محافل و مجالس نواحی مختلف جهان اسلام، پیوسته سخن از آثار علمی بی‌حد و حصر آن حضرت می‌گویند. -۳- گروه کثیری از مسلمانان معتقد به امامت و ضرورت محبت و اطاعت امام هادی علیه‌السلام شدند و اموال فراوانی از حقوق شرعی خود را که باید به امام می‌پرداختند - همچون سهم و دیگر حقوق - به نزد آن حضرت می‌بردند، علاوه بر اینها هدایا و تقدیمی‌هایی به محضرش می‌فرستادند. جاسوسان و مأموران امنیت این مطالب را به صورت گسترده به متوکل عباسی که از سرسخت‌ترین دشمنان علویان و شیعیان‌شان بود اطلاع می‌دادند، متوکل از فرط خشم و غیظ برآشفت و دستور داد تا امام علیه‌السلام را به شهر سرمن رأی که پایتخت سلطنت او بود بیاورند و آن حضرت را به اقامت در آن جا مجبور کرد تا کارهای او را زیر نظر داشته باشد و دوستان و علاقه‌مندان آن حضرت را شناسایی کند، و از آوردن اموال به خدمت آن بزرگوار جلوگیری نماید و از رفتن دانشمندان و راویان به نزد امام - که از زلال معارف و علوم او سیراب می‌گشتند - مانع شود... براستی امام علیه‌السلام در عهد متوکل انواع شکنجه‌ها و سختیهای طاقت فرسا را تحمل کرد، هرچند وقت یک بار مأموران ویژه‌ای را می‌فرستاد [صفحه ۱۲] تا منزل امام را بازرسی کنند و او را در هر حالی که می‌یافتند به نزد وی ببرند. دوبار آن بزرگوار را در برابر متوکل، حاضر کردند در حالی که جایجای مجلسش جامهای شراب و آلات قمار و ابزار نوازندگی و دسته‌های خوانندگان گسترده، و متوکل از باده خواری سرمست و از خود بی خود بود اطرافش را جمعی از زنان آوازخوان و بازیگران گرفته بودند، امام علیه‌السلام، به او اعتنایی نکرد و هیبت سلطنت او را به چیزی نگرفت، بلکه شروع کرد به موعظه کردن و عالم آخرت را به خاطر او آوردن، و از عاقبت بد پیروی از هوا و اطاعت از شهوات را به او گوشزد کردن که این کتاب آن را به تفصیل بیان خواهد کرد. -۴- امام هادی علیه‌السلام، یگانه نمونه‌ی جبهه‌ی مخالف با حکومت عباسی و یکی از طلایه‌داران جانبازی در برابر طغیان و ستمگری برای

این امت بود برآستی موضع منفی آن حضرت در برابر پادشاهان زمانش به سختی و صلابت ممتاز بود، با هیچ کدام از آنها ارتباطی به هم نزد و پیوسته از آنان دوری می‌کرد، و همین فاصله گرفتن از ایشان امری بود که باعث کینه‌توزی آنان شد و دشمنی و ستیز با او را در دل گرفتند و با شدت و قساوت هر چه بیشتر با او معامله کردند. البته اگر امام علیه‌السلام با شاهان روزگارش آمد و رفت داشت و در رکاب آنان بود، او را به اقامت اجباری در سرمن رأی مجبور نمی‌کردند، و محاصره‌ی اقتصادی او را لازم نمی‌شمردند، و او را در تنگنای مالی کشنده نمی‌گذاشتند و مانع رفت و آمد شیعیانش نمی‌شدند. البته امام علیه‌السلام رضا خدا را بر هر چیزی مقدم داشت و مصلحت امت را برگزید و از آن پادشاهانی که سلطنت خود را با نیروی اسلحه و زور بر [صفحه ۱۳] مردم تحمیل کرده بودند، دوری جست که این کتاب با استفاده از مطمئن‌ترین مصادر موجود، چهره‌ای از سیاست و روش زندگی اینان را عرضه می‌کند. ۵- امام هادی علیه‌السلام به تنهایی گرفتار ستم خلفای جابر عباسی معاصرش نبود بلکه همه‌ی مسلمانها گرفتار چنگال این ستمکاران بودند، زیرا آنان اصول عقاید مسلمانها را به بازیچه گرفته بودند، و در زمان حکومت ایشان هیچ نمودی از اسلام به معنی صحیح آن باقی نمانده بود، آنان اقتصاد امت را برای اطفای شهوات خود و بذل و بخشش سخاوتمندانه به آوازخوانان و رقاصان به کار گرفته بودند، شبهای خوشگذرانی آنها در بغداد و سامرا مشتمل بر تمام محرمات الهی بود، آنان از موازین اسلامی کاملاً دور بودند، از آن معیارهایی که هدفش بالا بردن مقام انسانی و دور کردن وی از چراگاههای هرزگی و بی بندوباری است. ۶- از جمله روشهای تحقیق و بررسی درباره‌ی یک شخص، مطالعه و بررسی عصر و زمان اوست، زیرا بررسی اوضاع عصر زندگی یک شخص جنبه‌های مهم زندگی فکری، اجتماعی و سیاسی او را روشن می‌سازد، بر این اساس، ما به بررسی عصر زندگی امام و اشاره به تمام جوانب آن می‌پردازیم. چون اوضاع آن عصر، در زندگی امام علیه‌السلام تأثیر فراوان داشته است. عصر امام علیه‌السلام، مشتمل بر رویدادهای مهمی بود که از شاخصترین آنها، تسلط غلامان ترک بر همه‌ی شؤون مملکت و خودکامگی آنها نسبت به [صفحه ۱۴] اقتصاد عمومی برای دولت بود، بطوری که هیچ راه نفوذی برای پادشاهان عباسی نمانده بود. برآستی که قدرت از خلفای غاصب عباسیان سلب شده بود و از تمام کارهای داخلی و خارجی به دور بودند این غلامان ترک بر کشیده‌ی خود خلفا بودند که اندک اندک بر آنان مسلط شدند و کیان خلافت فاسد عباسیان را در اختیار گرفتند. هرکسی را که ترکها از خاندان عباسی می‌خواستند بر می‌کشیدند و بر تخت می‌نشاندند و به ظاهر مطیع او بودند و از هرکس راضی نبودند، برکنار می‌کردند و یا می‌کشتند. و از آن بابت، کشور دچار مصایب بزرگی شد، چون تکرها از امور مملکت داری و از شؤون سیاسی آگاهی درستی نداشتند و در آغاز کار آنها تمدنی نداشتند و مملکت داری نکرده بودند. این کتاب به تفصیل این مطالب خواهد پرداخت، همان طوری که از دیگر حوادث و رویدادهای آن عصر تصویر درستی ارائه خواهد داد. ۷- این کتاب، شرح احوال یاران امام هادی علیه‌السلام و سرگذشت همه‌ی عالمان و راویان حدیث آن حضرت را بازگو می‌کند. من تصور می‌کنم که تنها کسی هستم که با این روش زندگانی ائمه علیهم‌السلام را بررسی می‌کنم، زیرا در تحقیقات جدید، به این جهت توجهی نشده و مطلقاً آن را نادیده گرفته‌اند. به عقیده‌ی من، بیان این جهات از متمامات بررسی احوال یک شخص است، زیرا این قبیل بحثها بیانگر زندگی فرهنگی و فکری و رابطه‌ی او با مردم و علاقه‌ی مردم به اوست. همان طوری که مشتمل بر معلومات مهمی از آن شخص است که هیچ کتاب سیره نیآورده، و تنها در ضمن شرح حال اصحابش نقل شده است. [صفحه ۱۵] ۸- این کتاب نخستین کتابی نیست که درباره‌ی زندگانی امام علی الهادی علیه‌السلام، فراهم شده است. قبلاً گفتیم که علامه‌ی محقق شیخ ذبیح الله [۱]. کتابی را به صورت جامع و گسترده، درباره‌ی آن بزرگوار تألیف کرده است یعنی جلد سوم از کتاب خود، به نام «مآثر الکبراء» را که در آن از شهر سامراء سخن گفته، به امام هادی علیه‌السلام اختصاص داده است، همچنین استاد عبدالرزاق شاکر بدری شافعی کتابی به نام «سیره الامام العاشر علی الهادی» تألیف کرده است. به عقیده‌ی من کتابهایی که درباره‌ی این امام بزرگوار، نوشته شده است از جمله این کتاب، به صورت قطعی، نمی‌تواند به تمام آثار و شؤون زندگی آن حضرت اشاره داشته باشد، بلکه شعاعها و یادداشتهای ناچیزی درباره‌ی

برجستگیهای شخصیت والای آن امام بزرگوار است و آن شخصیت امتداد ذاتی از زندگانی پدران بزرگوارش می‌باشد که جامع فضایل دنیا و مکارم نخبگان دنیا بودند. -۹- بر خود فرض می‌دانم که در پایان این مقدمه به عنایتی اعتراف کنم و [صفحه ۱۶] تقدیر و احترام فراوانم را نسبت به مقام حجت، علامه‌ی بزرگ برادرم شیخ هادی شریف قرشی - حفظه‌الله - تقدیم بدارم، که در راه تألیف این کتاب، کمک صادقانه‌ای نموده و به بسیاری از مآخذ و برخی از موسوعات از قبیل وسائل الشیعه و نظایر آن مراجعه کرده و معلومات فراوانی از زندگانی امام بزرگوار ابوالحسن الهادی علیه‌السلام را در اختیار این جانب قرار داده است. از خداوند متعال مسألت دارم که اجر این زحمتهای او را به او مرحمت کند و از جانب من به او بهترین پاداشی را که برادری می‌تواند نسبت به برادرش بدهد، عنایت فرماید. نجف اشرف باقر شریف قرشی [صفحه ۱۹]

ولادت و دوران رشد امام

اشاره

امام علی الهادی علیه‌السلام شاخه‌ای برومند از شجره‌ی نبوت و شاخساری بالنده از درخت پرشاخ و برگ امامت است، که خداوند به وسیله‌ی او و پدران بزرگوارش اسلام را عزت بخشید، و کلمه توحید را برافراشت. پیش از آغاز سخن از برجستگیهای شخصیت والای آن حضرت، به اصول ارزشمندی که آن بزرگوار، فرعی از آنهاست، و بیان ولادت و دوران رشد آن حضرت، می‌پردازیم.

پدر

اما پدر امام هادی علیه‌السلام، امام محمدالجواد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام، می‌باشد، که بالاترین نسب در اسلام است، و انسانیت در تمام زمانها نسبی بزرگتر و والاتر از این نسب را که جهان را با حقیقت اسلام و گوهر ایمان روشن کرده باشد سراغ ندارد. امام هادی علیه‌السلام، شاخه‌ای از شجره‌ی این خاندان است و پدرش امام جواد علیه‌السلام، یکی از اعجوبه‌های دنیا با ویژگیها و برجستگیهای شخصیش بوده است که پس از وفات پدر بزرگوارش، زمام امور دینی و مرجعیت عامه‌ی این امت را به دست گرفت، در حالی که از عمر شریفش هفت سال و چند [صفحه ۲۰] ماه گذشته بود، و حکومت عباسی، این فرصت را غنیمت شمرد، و یحیی بن اکثم را که از بزرگترین دانشمندان عصر خود بود، برای آزمودن و مغلوب ساختن آن بزرگوار دعوت کرد، تا بدان وسیله مسأله اعلم بودن امام را که از جمله عناصر اصلی در تفکر شیعه است، درهم شکند. به این ترتیب یحیی به این نیت آمد و در حضور جمع کثیری از دانشمندان و وزیران و بلندپایگان حکومت عباسی، از امام یک مسأله‌ی فقهی پرسید، و امام علیه‌السلام، چندین فرع برای آن مسأله بیان کرد. بطوری که یحیی متحیر شد و آثار ناتوانی در چهره‌اش نقش بست و به توانمندی علمی فوق‌العاده که در اختیار امام علیه‌السلام بود، اعتراف کرد. این رویداد و نظایر آن، نقل مجالس و محافل بغداد و جاهای دیگر شد. سپاس خدای را که این افتخار نصیب شد تا درباره‌ی امام جواد علیه‌السلام سخن بگویم، در حالی که نیازی به گفتگوی از مقامات آن بزرگوار نمی‌بینم.

مادر

اشاره

پیش از آن که از حالات و مقامات بانوی بزرگوار، مادر امام علی الهادی علیه‌السلام صحبت کنیم، مایلیم به مطلبی اشاره کنم که چندین بار، آن را یادآور شده‌ایم، و آن این است که اسلام، به گونه‌ی مثبت، وحدت اجتماعی و اتفاق کلمه‌ای را بنا نهاد و با تمام

روشهایی که به اختلاف منجر می‌شد و رشته‌های وحدت را قطع می‌کرد مبارزه نمود، و ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام در پرتو همین جهتگیری تابناک حرکت کردند و تفاوتی بین سفید و سیاه قائل نشدند، و بر این اساس، به ازدواج با کنیزان اقدام کردند، تا به هیاهویی ویرانگر خاتمه دهند، و امام بزرگ زین العابدین و سیدالساجدین، علی بن الحسین علیهما السلام با کنیزی ازدواج کرد که شهید جاوید زید، از او به دنیا آمد و امام محمد جواد علیه السلام نیز کنیزی را به همسری برگزید و از او امام علی الهادی علیه السلام متولد شد، که این کنیز را محمد بن فرج به هفتاد دینار برای آن حضرت، [صفحه ۲۱] خریداری کرده بود. [۲]. امام جواد علیه السلام، خود عهده‌دار تربیت و تهذیب اخلاق آن بانو شد، و او در خانه‌ای استقرار یافت که زنان آل علی از - دختران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که نمونه‌های بزرگی، پاکدامنی و پاکیزگی بودند - از اعضای آن خانه بودند، و تحت تأثیر هدایت و رفتار و سلوک آنها قرار گرفت، از این رو، به اطاعت و عبادت خداوند متعال رو آورد و از جمله زنان عابد متعهد و قاریان قرآن مجید شد که مورخان بدان اشاره کرده‌اند. [۳]. همین قدر در شخصیت این بانو، بس که یکی از بزرگان و سروران مسلمین و امامی از امامان اهل بیت علیهم السلام را به دنیا آورد که خداوند آنان را پناهگاه بندگان و کشتیهای نجات قرار داده است.

نام مادر امام هادی

مورخان و راویان درباره‌ی نام شریف این بانو اختلاف نظر دارند، بعضی از آن اقوال به شرح زیر است: ۱- سمانه‌ی مغریه [۴] معروف به بانو ام‌الفضل [۵]. ۲- ماریه‌ی قبطیه [۶]. ۳- یدش [۷]. ۴- حویت [۸]. [صفحه ۲۲] اقوال دیگری نیز درباره‌ی نام این بانو وجود دارد که از ذکر آنها خودداری کردیم، اما تحقیق در مورد نام مقدس وی اهمیت چندانی ندارد، چون هیچ گونه فایده‌ای بر آن مترتب نیست.

مولود گرامی

اشاره

دنیا به ولادت امام هادی علیه السلام روشن شد، زنی در آن روزگار فرزندی را چون آن بزرگوار در علم و تقوا و پرهیزگاری نزاده بود. امام هادی علیه السلام در محل بصریا [۹] از نواحی مدینه [۱۰] به دنیا آمد. و به حکم وراثت، جامع جمیع خصلتهای نیکو و بزرگی و بزرگواری بود.

مراسم ولادت

امام جواد علیه السلام مراسم شرعی را نسبت به مولود مسعود خویش اجرا فرمود؛ به گوش راست او اذان و به گوش چپش اقامه گفت و دستور داد که در روز هفتم ولادت، مراسم ختنه به جا آوردند و سر کودک را تراشیدند و هم وزن آن را نقره، به مستمندان صدقه دادند، و به گوسفند نری او را عقیقه کردند، همان طوری که رسم دیرینه‌ی امامان اهل بیت علیهم السلام بود و همه‌ی آنها این مراسم را برای فرزندانشان به هنگام ولادت اجرا می‌کردند.

سال ولادت

بیشتر مورخان بر آنند که امام هادی علیه السلام در سال (۲۱۲ هـ) به [صفحه ۲۳] دنیا آمده و بعضی گفته‌اند که در سال (۲۱۴ هـ) [۱۱] متولد شده است. و درباره‌ی ماه و روزی که آن بزرگوار تولد یافته نیز اختلاف نظر به شرح زیر وجود دارد: ۱- در روز بیست

و هفتم ذیحجه [۱۲]. ۲- در روز بیست و سوم ماه رجب [۱۳]. ۳- روز دوشنبه، سوم ماه رجب. [۱۴]. ۴- و بعضی از مصادر همین قدر نوشته‌اند که در ماه رجب به دنیا آمده ولکن روز تولد را برای ما تعیین نکرده‌اند، و در بعضی از ادعیه نیز بصراحت چنین آمده است: «اللهم انی أَسئَلُکَ بالمولودین فی رجب، محمد بن علی الثانی و علی بن محمد المنتجب» [۱۵]. و برخی از کتابها نیز، از روز و ماه تولد آن حضرت چیزی نوشته‌اند و به همین قدر بسنده کرده‌اند که آن بزرگوار در مدینه به دنیا آمده است. [۱۶].

نامگذاری

پدر بزرگوارش امام جواد علیه‌السلام، نام آن حضرت را از باب تبرک و [صفحه ۲۴] تیمن به نام دو جد بزرگوارش - جدش امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و جدش امام علی بن حسین زین‌العابدین و سیدالساجدین علیهما‌السلام - علی نامید، که به حکم قوانین وراثت همانند آنها بود؛ زیرا در فصاحت و بلاغت نظیر جدش امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و در تقوا و عبادت و طاعت بمانند جدش امام زین‌العابدین علیه‌السلام بود.

کنیه امام

اشاره

چیزی که قابل توجه است، این است که در کنیه نهادن برای کودک نوعی از احترام نهفته است، و از چیزهایی است که به رشد شخصیت کودک و تکامل ذاتی او کمک می‌کند، و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به این موضوع توجه داشته‌اند و برای فرزندانشان، در همان کودکی، کنیه‌ای انتخاب می‌کردند، از امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیده است که فرمود: «نحن الکرام و طفلنا فی المهد یکنی انا اذا قعد اللثام علی بساط العزقما» [۱۷]. عربها به داشتن کنیه افتخار می‌کردند که در این باره شاعر عرب می‌گوید: «أُکنیه حین أنادیه لأکرمه ولا ألقبه والسوءة اللقب» [۱۸]. امام جواد علیه‌السلام، به پسرش امام هادی علیه‌السلام، کنیه‌ی ابوالحسن داد و به این کنیه دو جد بزرگوارش: امام موسی بن جعفر علیهما‌السلام، و امام رضا علیه‌السلام، معروفند، اما راویان حدیث با افزودن جهت ممیزه آنها را [صفحه ۲۵] مشخص می‌کنند، می‌گویند: ابوالحسن اول، یعنی امام موسی بن جعفر علیهما‌السلام، و ابوالحسن دوم یعنی امام رضا علیه‌السلام، و ابوالحسن سوم، یعنی امام علی الهادی علیه‌السلام.

القاب امام

اما القاب شریفی که بیانگر بعضی از اوصاف این امام بزرگ از ویژگیهای برجسته و صفات والای اوست، عبارتند از: ۱- ناصح: از آن رو این لقب را داده‌اند که آن بزرگوار از خیرخواهترین افراد برای امت خویش بود. ۲- متوکل: امام علیه‌السلام، خود این لقب را دوست نداشت و به یارانش می‌فرمود که او را به این لقب نخوانند، به نظر من، از آن جهت این لقب را خوش نداشت که خلیفه، جعفر متوکل نیز به این لقب بوده است و او از بدترین مخالفان و شریرترین دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. ۳- تقی: زیرا آن حضرت متقی‌ترین شخص روزگار خود بود و دلش همواره به حق پیوسته بود، طاغوت زمان (متوکل) تلاش زیادی کرد تا این که امام علیه‌السلام را به میدانهای لهو و لعب بکشاند ولی نتوانست، این چیزی است که اطرافیان خلیفه بدان، اعتراف کرده‌اند. ۴- مرتضی: مشهورترین لقب امام علیه‌السلام است. ۵- فقیه: چون امام، فقیه‌ترین مردم زمان، و مرجع والای فقها و دانشمندان بود. ۶- عالم: امام هادی علیه‌السلام، داناترین مردم زمان بود، نه تنها در امور شرعی اسلامی بلکه در تمام علوم و معارف سرآمد بود. ۷- امین: آن بزرگوار امانتدار دین و دنیا بود. ۸- طیب: کسی در آن زمان پاکیزه‌تر و بزرگوارتر از آن حضرت نبود. ۹- رشید: زیرا آن

حضرت، از تمام مردم کاملتر و هدایت یافته‌تر بود. ۱۰- موضح: از آن جهت که آن بزرگوار بیانگر احکام کتاب و سنت بود. [صفحه ۲۶] ۱۱- عسکری: از آن رو به این لقب نامیده شد که در شهر سرمن رأی می‌زیست و آن‌جا را عسکر می‌گفتند [۱۹]. ۱۲- شهید: از آن رو که به دست دشمنان خدا شربت شهادت نوشید. ۱۳- وفی: چون از باوفاترین مردم بوده است و وفای به عهد از ویژگیها و خصوصیت‌های آن بزرگوار بوده است. ۱۴- خالص: چه او مبرا از هر بدی و عیب بود.

سیمای امام

اما سیمای آن بزرگوار، همچون سیمای جدش امام رضا و پدرش امام جواد علیهما السلام بود، رنگ چهره‌اش گندم‌گون بوده است. [۲۰] روایان او را چنین توصیف کرده‌اند: دارای چشمانی سیاه و فراخ، کفهای نسبتاً درشت، بینی کشیده، دندانهای فاصله‌دار، چهره‌ای دلگشا، خوشبو. و نظیر جدش امام ابوجعفر، باقر علیه‌السلام، تناور بود، نه زیاد کوتاه و نه خیلی بلند، شانه‌های پهن و مفاصل درشت [۲۱] و اندامی میانه داشت [۲۲].

حرز امام هادی

امام جواد علیه‌السلام درباره‌ی فرزندش امام هادی علیه‌السلام از آفات [صفحه ۲۷] روزگار و دگرگونیهای زمان بیمناک بود، و به خدای تعالی ملتجی بود تا او را از هر بدی نگهدارد و از تمام ناخوشیها حفظ کند و هر روز این دعای شریف را - که در تمام مدت توجه خاصش به خدا و گسستن از غیر خدا بود - زمزمه می‌کرد، او را تعویذ می‌کرد، در آن دعا که پس از بسم الله الرحمن الرحیم، چنین آمده است: «لا- حول و لا- قوة الا- بالله العلی العظیم، اللهم رب الملائكة والروح، والنبیین والمرسلین، و قاهر من فی السموات والأرضین، و خالق کل شیئی و مالک کف عنی بأس أعدائنا، و من أراد بنا سوء من الجن والانس، فأعم أبصارهم و قلوبهم، و اجعل بیننا و بینهم حجابا و حرسا و مدفعا، انک ربنا و لاحول و لا قوة الا بالله علیه توکلنا و الیه أنبنا، و هو العزیز الحکیم. ربنا و عافنا من شر کل سوء، و من شر کل دابة أنت آخذ بناصیتها، و من شر ما سکن فی اللیل والنهار، و من شر کل سوء، و من شر کل ذی شر یا رب العالمین، و اله المرسلین، صل علی محمد و آله أجمعین، و خص محمدا و آله بأتم ذلك، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، بسم الله و بالله أو من و بالله أعوذ، و بالله أعتصم، و بالله أستجیر، و بعزة الله و منعه أمتنع من شیاطین الانس و الجن، و من رجلهم و خیلهم و رکضهم، و عطفهم و کیدهم و شرهم و شر ما یأتون به تحت اللیل و تحت النهار من البعد و القرب، و من شر الحاضر و الغائب، و الشاهد و الزائر أحياء و امواتا... و من شر العامة و الخاصة، و من شر نفسی و وسوستها، و من شر الدنا هس و الحس و اللبس، و اللبس و من عین الجن و الانس. و بالاسم الذی اهتز له عرش بلقیس أعید دینی و نفسی، و جمیع ما تحوط به عنایتی من شر کل صورة و خیال أو بیاض أو سواد، أو تمثال او معاهد أو غیر معاهد ممن سکن الهواء و السحاب و الظلمات و النور و الظل و الحرور و البرد، و البحور و السهل و الوعور و الخراب، و العمران و الاکام و الاجام و المفروض، و الکنابس و النوایس [صفحه ۲۸] و الفلوات و الجبانات، من الصادرین ممن یدو باللیل و ینتشر بالنهار، و بالعشی و الابکار، و الغدو و الاصال، و المریین و الأسامرة و الأفاترة و الفراعنة، و الأبالسة، و من جنودهم و ازواجهم و عشائرهم، و قبائلهم، و من همزهم و لمزهم و نفثهم، و وقاعهم، و أخذهم، و سحرهم، و ضربهم و عبثهم، و لمحهم، احتیالهم و من شر کل ذی شر من السحرة و الغیلان و أم الصبیان و ما ولدوا... و من شر کل ذی شر داخل و خارج، و عارض و متعرض، و ساکن و متحرک، و ضربان عرق، و صداع شقیقة و ام ملدم و الحمی، و المثلثة و الربع و الغب، و النافضة و الصالبة و الداخلة و الخارجة، و من شر کل دابة أنت آخذ بناصیتها، انک علی صراط مستقیم، اللهم صل علی محمد و آل محمد و سلم کثیرا...» [۲۳]. [صفحه ۲۹] امام جواد علیه‌السلام همواره با این دعای شریف فرزند گرامیش را تغذیه می‌فرمود، تا زندگی را در حالی استقبال کند که اعتماد و اطمینان دارد که نیروی مدبر هستی و حاکم بر عالم وجود، تنها خدای تعالی است،

آفریدگار حیات و آفریننده‌ی همه چیز اوست و جز او سراب است و نیرو و توانی وجود ندارد. امام جواد علیه‌السلام در دل فرزندش نهال ایمان مطلق به مقدرات الهی را غرس نمود، به این ترتیب که تنها به او باید پناه برد و اوست که سختیها و بدیها را برطرف می‌سازد.

رشد امام

امام هادی علیه‌السلام در خانواده‌ای بزرگ شد که از نظر رفتار، آداب و فضایل تابناک و برجسته از دیگر مردم متمایز بودند، کودک آنها بزرگ [صفحه ۳۰] را گرامی می‌داشت و بزرگ به کوچک احترام می‌کرد. مورخان نمونه‌های برجسته‌ای از اخلاق و رفتار این خاندان را نقل کرده‌اند که باعث فخر و مباهات است، نقل کرده‌اند که امام حسین علیه‌السلام در حضور برادرش امام حسن علیه‌السلام به خاطر احترام و تجلیل از او، سخن نمی‌گفت. و نیز آورده‌اند که امام زین‌العابدین علیه‌السلام هیچ وقت با مادر و یا دایه‌اش غذا میل نفرمود از بیم آن که مبدا پیش از او به آن قسمت از غذا که او دست دراز می‌کند، میل داشته باشند، و در نتیجه مورد بی‌مهری آنها واقع شود. بنابراین کدام آداب و رسوم در دنیا نظیر آداب و رفتار انبیاء است و به پای روش والا و اخلاق بلند آنها می‌رسد؟ امام هادی علیه‌السلام در سایه‌ی پدرش امام جواد علیه‌السلام بزرگ شد که آن حضرت نمونه‌ای از فضایل و ویژگیهایی بود که انسان به آنها می‌بالد، از اشعه‌ی روح خود به فرزندش تابید و فضیلتی نماند مگر این که در لوح وجود نوزاد غرس کرد، و هرچه بزرگتر می‌شد، خصلتها و هوشمندی کودک بیشتر باعث اعجاب می‌شد. مورخان نقل کرده‌اند وقتی که امام جواد آماده‌ی حرکت به سوی عراق شد او را در دامنش نشانند - که در آن زمان شش ساله بود - و فرمود: «از اشیاء زیبای عراق چه ارمغانی را دوست می‌داری؟...» امام هادی لبخندی زد و عرض کرد: «شمشیری که همچون شعله‌ی آتش باشد...» امام جواد به فرزند دیگرش - موسی - نگاهی کرد و فرمود: «تو چه دوست داری؟...» موسی گفت: «فرش خانه...» امام جواد علیه‌السلام شگفتی خود را نسبت به فرزندش هادی، پوشیده نگذاشت و رو به فرزندش کرد و او را مخاطب قرار داد و گفت: «ابوالحسن - یعنی امام هادی - نظیر من است...» براستی که امام از خواسته‌ی پسرش که حکایت از شجاعت و دلاوری او [صفحه ۳۱] می‌کرد خوشحال شد، این خصلت او و خصلت پدران و نیاکان او بود.

نبوغ زودرس

امام هادی علیه‌السلام در آغاز کودکی از چنان هوشیاری و نبوغی برخوردار بود که هوش از سر می‌ربود، و عقول را حیران می‌کرد. بیانی بسیار قوی و هوش فوق‌العاده و رسایی داشت که راویان رویدادهای زیادی از هوشیاری آن حضرت نقل کرده‌اند، از جمله می‌گویند، وقتی که معتصم نقشه‌ی شهادت امام جواد علیه‌السلام را طرح کرد، فرمانی به عمر بن فرج داد و او را به مدینه فرستاد تا برای ابوالحسن امام هادی علیه‌السلام که آن روز از عمر شریفش شش سال و چند ماه گذشته بود، آموزگاری انتخاب کند، و تأکید کرد که آن معلم به ناصبی بودن و گرایش نداشتن به اهل بیت علیهم‌السلام معروف باشد تا کینه‌ی اهل بیت را به او القا کند. وقتی که عمر به مدینه رسید و با والی مدینه ملاقات کرد و هدفش را از آمدن به مدینه، به اطلاع او رساند. والی و دیگران او را به نزد جنیدی راهنمایی کردند، و او نسبت به علویان کینه‌ی زیادی داشت عمر به دنبال او فرستاد و جریان را به او گفت و او پذیرفت. برای جنیدی ماهیانه‌ای تعیین کرد و به او دستور داد که از آمدن شیعیان به نزد امام هادی و ارتباط با وی مانع شود، جنیدی به آموزش امام شروع کرد، جز این که از تیزهوشی امام، سرگردان مانده بود، روزی محمد بن جعفر، جنیدی را دید و از او پرسید: «حال این کودک - یعنی امام هادی - که تو تربیت می‌کنی چگونه است؟» جنیدی به او اعتراض کرد و گفت: - «آیا تو می‌گویی: این کودک؟! نمی‌گویی، این پیر! تو را به خدا سوگند می‌دهم بگو، بینم آیا در مدینه کسی را در علم و ادب آگاهتر از

من سراغ داری؟...» [صفحه ۳۲] - «نه...» - به خدا سوگند که من سخنی در ادبیات می گویم و تصور می کنم که تنها من به آن مطلب رسیده‌ام، آنگاه می بینم که وی - امام هادی (علیه السلام) - با بهایی از آن را مطرح می کند و من از او استفاده می کنم، اما مردم فکر می کنند که من معلم او هستم، در حالی که - به خدا سوگند - من از او چیز می آموزم... چند روزی گذشت، محمد بن جعفر بار دیگر، با جنیدی ملاقات کرد و از او پرسید: «حال آن کودک چگونه است؟» جنیدی اعتراض کرد و گفت: «این حرف را مزن، به خدا سوگند که او بهترین شخص روی زمین، و بالاترین مخلوقی است که خداوند آفریده است. گاهی او می خواهد وارد حجره شود، من به او می گویم: تا سوره‌ای از قرآن را بخواند، در جواب من می گوید: کدام سوره‌ی قرآن را می خواهی تا بخوانم؟ پس یکی از سوره‌های طولانی را نام می برم که هنوز به آن جا نرسیده است، او به خواندن سوره مبادرت می کند؛ بطوری که صحیحتر از قرائت او را نشنیده‌ام سوره را با صدایی دلگشا تر از مزامیر داوود، قرائت می کند و او قرآن را از اول تا به آخر از بر دارد و تأویل و تنزیل قرآن را می داند. جنیدی افزود: این کودک خردسال که در مدینه میان دیوارهای سیاه رشد یافته است از کجا این همه علم فراوان را فرا گرفته است، سبحان الله!! آنگاه، تیرگی دشمنی با اهل بیت علیهم السلام را از قلب خود زدود و به ولایت و دوستی ایشان گرایش یافت و معتقد به امامت شد [۲۴]. طبیعی است که این رویداد هیچ علت دیگری ندارد، جز آن عقیده‌ای که شیعه بدان معتقد است، مبنی بر این که خداوند ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام را دانش و حکمت بخشیده و آن قدر به ایشان فضیلت داده است که به هیچ کس [صفحه ۳۳] از مردم جهان نداده است، در این جهت تفاوتی میان کوچک و بزرگ آنها نیست.

شکوه و جلال امام

اما شکوه امام علیه السلام چنان بود که همگان در برابرش سر تعظیم فرود می آوردند و آن بزرگوار، شکوه و جلال را از نیاکانش به ارث برده بود، سیمایش، سیمای انبیا و شکوهش شکوه اوصیا بود. کسی از دشمنان و یا شیعیانش با او روبرو نمی شد مگر آن که تحت تأثیر هیبت و جلال او قرار می گرفت. محمد بن حسن اشتر علوی درباره‌ی هیبت آن حضرت نقل می کند: من با پدرم در بیرون کاخ متوکل با جمعی مردم از طالبیان، عباسیان و آل جعفر بودیم در آن جایگاه که ایستاده بودیم، ناگاه ابوالحسن - امام هادی علیه السلام - آمد، تمام مردم برای احترام و بزرگداشت آن حضرت، از اسب پیاده شدند، تا این که آن بزرگوار وارد قصر شد. بعضی از مردم شروع به اعتراض کردند که چرا باید امام، این قدر احترام شود! و گفتند: «چرا باید ما برای این پسر بچه از مرکب پیاده شویم؟ او نه شرافتش از ما بیشتر است و نه بزرگسالتر از ماست، به خدا سوگند، وقتی که بیرون بیاید، از مرکب پیاده نمی شویم...» ابوهاشم جعفری در رد سخن آنها گفت: «به خدا سوگند که شما با کوچکی و خواری برای او پیاده خواهید شد...» تا این که امام علیه السلام بیرون آمد، صدای تکبیر و تهلیل بلند شد، و مردم همگی به احترام او از اسب پیاده شدند، آنگاه ابوهاشم رو به آن مردم کرد و گفت: [صفحه ۳۴] «آیا شما نبودید که تصمیم داشتید به احترام او از مرکب پیاده نشوید؟» آنها علاقه‌ی خود را نسبت به امام پنهان نداشتند و گفتند: «به خدا قسم، ما بی اختیار از مرکبها پیاده شدیم...» [۲۵]. برآستی که هیبت امام علیه السلام، از بزرگی و عظمت آن حضرت، دلها را پر می کرد، چنان نبود که شکوه و هیبت او از قدرت و سلطنت نشأت گرفته باشد، بلکه منشأ آن اطاعت خدا و پارسایی در دنیا و تقوای دینی فوق العاده‌ی آن بزرگوار بود که از ذلت نافرمانی خداوند خارج و به عزت اطاعت او داخل شده بود. درباره‌ی شکوه فوق العاده‌ی آن حضرت در نظر مردم آمده است که هرگاه متوکل وارد می شد، کسی در کاخ نمی ماند، مگر این که آماده‌ی خدمت به آن بزرگوار می شد و بر یکدیگر، برای کنار زدن پرده‌ها و گشودن درها، سبقت می جستند و زحمت هیچ کاری از این قبیل را به آن حضرت نمی دادند. [۲۶].

احترام علویان به آن حضرت

همه‌ی بزرگان علوی، امام هادی علیه‌السلام را گرامی داشته و به بزرگی و فضیلتش اعتراف داشتند، از آن جمله عموی پدرش، زید بن امام موسی بن جعفر علیهما‌السلام که مردی کهنسال بود، از عمر بن فرج که دربان امام علیه‌السلام بود خواست تا اجازه تشریف بگیرد، عمر درخواست او را به امام ابلاغ کرد و امام علیه‌السلام اجازه فرمود، زید خدمت امام رسید در حالی که بالای مجلس نشسته بود، زید برای احترام و تعظیم و ایمان به امامت آن حضرت، مقابل امام نشست. و در روز دوم نیز زید به محضر امام شرفیاب شد، در حالی که امام داخل خانه نبود، زید بالای مجلس نشست و امام علیه‌السلام وارد شد، همین که چشم [صفحه ۳۵] زید به امام افتاد، از جا برخاست و آن بزرگوار را در جای خود نشاند و خود با همه‌ی خردسالی امام و بزرگسالی او برای احترام مؤدبانه در مقابل امام نشست، همچون تمام مردمی که به امامت امام علیه‌السلام معتقد بودند، زید نیز به امامت آن حضرت اعتراف می‌نمود و اطاعت او را لازم می‌دانست.

رابطه‌ی اهل کتاب با امام

بزرگداشت و تقدیس امام علیه‌السلام به مسلمین منحصر نبود، بلکه به دیگران از جمله اهل کتاب نیز تسری داشت. آنان به روحانیت و جایگاه والای او در پیشگاه خدا، ایمان داشتند و هر گاه مشکلی برایشان پیش می‌آمد، هدایایی به خدمت امام می‌آوردند و برای گشایش مشکلاتشان به آن بزرگوار متوسل می‌شدند و در آن میان، رویدادی است که هبه‌الله بن ابی‌منصور موصلی نقل می‌کند. او می‌گوید: یوسف بن یعقوب مسیحی با پدرم آشنایی داشت و روزی مهمان او شده بود پدرم از او درباره‌ی آمدنش از بغداد پرسید؟ یوسف در پاسخ گفت: مرا نزد متوکل احضار کرده‌اند و نمی‌دانم از من چه می‌خواهند! جز این که جان خودم را از خداوند به صد دینار خریدم که آن مبلغ را با خودم برداشته‌ام که به علی بن محمد بن رضا علیهم‌السلام بدهم. پدرم به او تبریک گفت. آن گاه مرد مسیحی به سمت بغداد برگشت تا از آن جا به سرمن رأی برود. چند روزی در آن جا مانده بود، دوباره خوشحال و شادمان برگشت پدرم از او درباره‌ی رویدادهای مسافرتش پرسید، او در پاسخ پدرم گفت: من به سرمن رأی رفتم و هرگز قبلاً به آن جا نرفته بودم و مایل بودم که آن صد دینار را پیش از آن که نزد متوکل بروم، به ابن‌الرضا برسانم. از حال آن حضرت جويا شدم گفتند، متوکل از این که امام به جایی برود مانع می‌شود و آن بزرگوار خانه‌نشین [صفحه ۳۶] شده است پس با خود گفتم چکنم و می‌ترسیدم از این که جويا شوم و در ذهنم گذشت که بر مرکب سوار شوم و داخل شهر بروم، شاید بدون پرسش از کسی، خانه‌ی آن حضرت را پیدا کنم، و همین کار را کردم. در آن میان که خیابانها و بازارها را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذاشتم، به در خانه‌ای رسیدم، به قلبم خطور کرد که همین جا باید خانه‌ی امام باشد، به غلامم گفتم، پرس این خانه از آن کیست؟ غلام اطاعت کرد و از صاحب خانه پرسید، گفتند: این خانه ابن‌الرضا علیه‌السلام است. غلام در راه زد، غلام سیاهی از خانه بیرون آمد و رو به من کرد و گفت: تو یوسف بن یعقوب هستی؟ گفتم: آری. گفت: پیاده شو! من از مرکب پیاده شوم، مرا به دهلیزخانه راهنمایی کرد، آن گاه غلام وارد شد و دوباره برگشت و رو به من کرد و گفت: آن صد دینار کجاست؟ من پولها را به او دادم و او به امام علیه‌السلام رساند. طولی نکشید که دوباره آمد و به من اجازه ورود داد و من وارد شدم، دیدم امام علیه‌السلام تنها نشسته است و با لطف و محبت به من نگرست و فرمود: «آیا وقت آن نرسیده است که تو هدایت شوی؟» عرض کردم: مولای من، برای من به مقدار کافی برهان ظاهر شد. امام علیه‌السلام فرمود: «هیئات! تو اسلام نخواهی آورد ولیکن پسر تو، مسلمان خواهد شد و او از شیعیان ما خواهد بود. ای یوسف! گروهی تصور می‌کنند که ولایت ما برای امثال تو سودی ندارد، برو به سوی مقصدی که داری البته که تو به آن هدفی که داری خواهی رسید.» برای یوسف آن معجزه تحقق یافت و نزد متوکل رفت و به آن چه می‌خواست نایل شد. هبه‌الله، می‌گوید: یوسف از دنیا رفت، من با پسرش ملاقات کردم و دیدم مسلمان شده و اعتقاد خوبی نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام دارد. وی [صفحه ۳۷] برایم نقل کرد که پدرش به دین مسیحیت مرد اما

او پس از مردن پدرش مسلمان شده است و می‌گفت: من همان بشارتی هستم که مولایم - امام هادی علیه‌السلام - داد [۲۷]. البته از اهل کتاب جمعی به امام علیه‌السلام ایمان آوردند و او را در زندگانش دیدند که در راستای زندگانی انبیا و پاکان است.

اعتراف نویسندگان به شخصیت امام

هر یک از نویسندگان سیره‌ی امام هادی علیه‌السلام، کرامت و بزرگواری و علم و پرهیزگاری را در شخصیت والای آن بزرگوار مجسم دیده و علاقه‌مندیها و بزرگداشتشان را نسبت به آن حضرت ابراز داشته‌اند: ۱- ابوالفلاح حنبلی عبدالرحی ابوالفلاح حنبلی می‌گوید: «ابوالحسن علی فرزند محمد الجواد بن الرضا بن موسی بن جعفر الصادق علوی حسینی معروف به هادی، فقیه، امام و متعبد بود، و او یکی از امامانی است که غلاة شیعه [!] آنها را معصوم می‌دانند.» [۲۸]. ۲- یافعی یافعی می‌گوید: «امام علی الهادی فردی متعبد، فقیه و پیشوا بود» [۲۹]. [صفحه ۳۸] ۳- ابوالفدا می‌گوید: «علی التقی یکی از امامان دوازده‌گانه - از نظر امامیه - و او علی زکی فرزند محمد جواد است...» [۳۰]. ۴- ابن صباغ مالکی ابن صباغ مالکی می‌گوید: یکی از اهل دانش گوید: «فضیلت ابوالحسن علی بن محمد الهادی بر کوهی زمین [۳۱] چترهایش را گسترده و رشته‌هایش را به ستاره‌های آسمان پیوسته و هیچ فضیلتی نیست مگر آن که به او منتهی می‌گردد و هیچ بزرگواری نیست جز آن که تمام و کمال آن متعلق به اوست و هیچ خصلت والایی، بزرگ نمی‌نماید مگر آن که گواه ارزش آن در وی آشکاراست، و این همه را به خاطر گوهر ذاتش یعنی از بزرگواری که از ویژگیهای اوست، شایسته گشته و به خاطر مجد و عظمتی است که در سرشت والای او نگهداری شده، همان طوری که شتران خود را برای آب خوردن نگاه می‌دارد. به این ترتیب خود خصلتش منبع و راه و روش معتدل و صفاتش برجسته و هر کار نیکی با وجودش آبادان و شایسته است. از نظر شکوه، آرامش، پاکی و پاکیزگی و برازندگی براساس روش نبوی و خلق و خوی علوی و روحی پاک و همتی والا بوده که کسی از مردم همسان و نظیر او نبود، و در این راه سخت اما پسندیده، کسی به پای او نرسیده و امید رسیدن نداشت» [۳۲]. [صفحه ۳۹] ۵- ابن شهر آشوب گوید: «امام هادی علیه‌السلام، خوشخوترین و راستگوترین افراد بود، کسی که او را از نزدیک می‌دید، ملیح‌ترین افراد را دیده بود و اگر از دور می‌شنید، اوصاف کاملترین فرد را شنیده بود، هر گاه در حضور او خاموش بودی هیبت شکوه او تو را فرا گرفته و هر گاه اراده سخن می‌کردی، عظمتش بر تو مستولی می‌شد، وی از دودمان رسالت و امامت و حامل وصایت و خلافت بوده، شاخساری دلگشا از درخت پر شاخ و برگ نبوت و میوه‌ی سرسبید درخت رسالت بود...» [۳۳]. ۶- قطب راوندی می‌گوید: «امام علی بن محمد الهادی، ویژگیهای امامت، کمال فضل و دانش و خصلتهای نیکو در او جمع بود و تمام خلق و خوی او همچون اخلاق پدراناش خارق‌العاده بوده است، همه شب بی‌وقفه رو به قبله ایستاده، جامه‌ای پشمینه در بر و سجاده‌ای در برابر داشت، اگر بخواهیم خصال نیکویش را بشماریم، این نوشتار به درازا می‌کشد...» [۳۴]. ۷- ذهبی می‌گوید: «علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن زین العابدین بن السید الشریف العلوی الحسینی علیهم‌السلام، فقیه و یکی از دوازده امام است که شیعیان او را مرکز نور و هدایت لقب داده‌اند...» [۳۵]. [صفحه ۴۰] ۸- ابن حجر ابن حجر می‌گوید: «علی هادی وارث دانش و سخاوت پدرش بوده است» [۳۶]. ۹- ابن عنبسه ابن عنبسه نسب شناس گوید: «امام علی هادی به خاطر اقامتش در سرمن رأی به عسکری ملقب بود و به آن حضرت عسکری می‌گفتند، مادرش ام ولد بوده است. امام هادی در نهایت فضل و ارج بود...» [۳۷]. ۱۰- محمد بن طلحه محمد بن طلحه شافعی می‌گوید: «اما مناقب علی هادی، جلالت قدرش گوشها را پر کرده، و محبتش در ژرفای دلها همچون مرواریدهای گرانبها در داخل صدفها جا گرفته است، و این همه خود گواهند که وجود مقدس ابوالحسن علی هادی به بالاترین اوصاف آراسته است و پس از درجه‌ی نبوت، اوج عظمتها و والاترین شخصیتها را داراست...» [۳۸]. ۱۱- آغا بزرگ تهرانی محقق بزرگ شیخ آغا بزرگ تهرانی می‌گوید: «امام هادی علیه‌السلام، از همه‌ی برادرانش بالاتر، و وارث دانش و بخشش پدراناش بوده است به خاطر وجود شرایط کامل امامت یعنی علم، عدالت، [صفحه

[۴۱] کفایت و سلامت حواس و اعضای بدن، امامت به او انتقال یافت و از میان برادران به او اختصاص یافت. اوصاف امام، تا آن جا بود که در اندیشه و عمل کسی به او نمی‌رسید و نسبش قرشی عربی بود و علاوه بر آن، از دودمان بنی‌هاشم بود... [۳۹]. ۱۲- خیرالدین زرکلی خیرالدین زرکلی گوید: «علی ملقب به هادی بن محمدالجواد بن علی الرضا بن موسی بن جعفر الحسینی الطالبی، دهمین امام از دوازده امام شیعه و یکی از پرهیزگارترین صالحان است...» [۴۰]. این بود قسمتی از سخنانی که دانشمندان درباره‌ی آن حضرت گفته‌اند، و این سخنان بیانگر اعجاب آنان نسبت به شخصیت امام علیه‌السلام همچنان که نمونه‌ای از بعضی صفات والای آن بزرگوار، از جمله تخصص در علوم شریعت اسلام است. زیرا آن گرامی بالاترین مرجع جهان اسلام در مسائل شرعی بود. و دیگر توجه خاص آن حضرت به عبادت و اطاعت خدا، زیرا کسی در آن زمان، نظیر او را در تقوا، عبادت و دینداری ندیده است. [صفحه ۴۵]

مظاهر شخصیت امام

اشاره

صفات امام هادی علیه‌السلام مشابه صفات پدران بزرگوارش بوده، آن صفاتی که به سبب آن از دیگر مردمان ممتاز بودند، تمام عناصر بزرگی و کرامت در او بهم رسیده بود، و آن حضرت جامع فضایل و برجستگیها بود در عظمت او همین قدر بس که یکی از ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام است که خداوند، پلیدی را از آنان دور ساخته و آنان را پاک و پاکیزه قرار داده است. اینک به اختصار به برخی از آثار شخصیت آن بزرگوار اشاره می‌کنیم:

امامت

اما امامت، لطفی است از الطاف الهی نسبت به بندگانش که خداوند جز به برگزیدگان از بندگانش مرحمت نمی‌کند به کسانی که دل آنها را به ایمان آزموده و از تمام کاستیهای ظلم و جور و بیهوده کاریها پاک و منزّه داشته است ما در همه‌ی تألیفات خویش درباره‌ی زندگانی ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام، راجع به مسأله‌ی امامت صحبت کرده‌ایم و در بعضی از تألیفات خود سخن بسیار گفته‌ایم و در بعضی به اختصار برگزار کرده‌ایم و در این کتاب نیز سخن کوتاه می‌کنیم و تنها به بعضی از نکات مهم اشاره می‌نماییم: [صفحه ۴۶]

نیاز به امامت

امامت یکی از شئون حیات اسلامی است، بی‌نیازی از آن ممکن نیست و بدون آن به راه راست نمی‌توان رفت، نه از آن رو که تنها محور زندگانی دینی است بلکه امامت محور حیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، و ضامن استقلال و آزادی امت است و امنیت و آسایش و آرامش را ارزانی می‌دارد. شاید یکی از عمیقترین و ظریفترین علل نیازمندی جامعه به امامت، گسترش قوای روحی و نشر فضیلت و نیکی میان مردم و مبارزه با خصلتهای ناروا از قبیل خودخواهی، غرور، طمع، حسد و نظایر اینها از دیگر صفات ناروا و کج، باشد. زیرا که تمام صفات خوب در جهان مبتنی بر ایمان به خدای تعالی است و تنها ایمان است که جهان را از مصایب ویرانگر و بلایای جنگها نگاه می‌دارد، و او نیرومندترین و ارزشمندترین سلاح روی زمین است. ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به صورت مثبت و فعال به پدیده‌ی ایمان اهمیت می‌دادند، این بود که پرچم ایمان را بلند کرده و به اهتزاز درآوردند و در راه خدا به سختی جهاد کردند، و در راه دعوت به خدا آثار درخشانی از خود به یادگار گذاشتند. براستی نهج‌البلاغه، امیرالمؤمنین علیه‌السلام

مشمول بر نسیمهایی از نفعات ایمان عمیق به خداست؛ در نهج البلاغه دعوت به اندیشه در آفرینش موجودات است که خود موجب استواری ایمان می‌گردد، همان طوری که بر آراستگی و اخلاق حسنه و صفات پسندیده دعوت می‌کند و از صفات شر و ناپسندی که باعث عقب ماندگانی و انحطاط است برحذر می‌دارد. همچنین ما غذای روحی ارزشمندی را در صحیفه‌ی سجادیه که انجیل آل محمد صلی الله علیه و آله است مشاهده می‌کنیم که بحق منبع شادابی برای ایمان است، همان طوری که در سایر دعاها وارد شده از ائمه علیهم السلام این غذای روحی را می‌یابیم که باعث تابندگی و صفای نفس و نجات آن از آفات نادانی و غرور می‌گردد. [صفحه ۴۷] در کتاب احتجاج، دلایل مطمئنی را مشاهده می‌کنیم که ائمه اطهار بر توحید و تعظیم خدا و در رد بر شبهاتی آورده‌اند که دشمنان اسلام و منکرین خدا آن شبهات را وارد کرده‌اند. امام هادی علیه السلام، مبارزات پدران، ائمه طاهرین علیهم السلام را در صحنهای ایمان و دعوت، در زیارتنامه‌ی خود به نام «زیارت جامعه» [۴۱] ستوده است، از جمله: «السلام علی الدعاء الی الله و الأدلاء علی مرضاء الله، والمستقرین فی أمر الله، والتامین فی محبة الله، والمخلصین فی توحید الله، والمظهرین فی أمر الله...» [۴۲]. اضافه می‌کند و می‌گوید: «فعظمتم جلاله - ای جلال الله - و اکبرتم شأنه، و مجدتم کرمه و ادمتم ذکره، و کدتم میثاقه و أحکمتم عقد طاعته، و نصحتم له فی السر و العلانیة، و دعوتم الی سبیله بالحکمة و الموعظة الحسنه و بذلتم أنفسکم فی مرضاته و صبرتم علی ما أصابکم فی جنبه، و أقمتم الصلاة، و آتیتم الزکوة و أمرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم فی الله حق جهاده حتی أعلنتم دعوته و بینتم فرائضه، و أقمتم حدوده و نشرتم شرایع احکامه و سننتم سنته و صرتم فی ذلک منه الی الرضا، و سلمتم له القضاء، و صدقتم من رسله من ماضی...» [۴۳]. [صفحه ۴۸] این فرازهای برجسته، نقش مبارزاتی را که ائمه اطهار علیهم السلام در برافراشتن کلمه‌ی توحید و دفاع از ارزشهای ایمان و اسلام ایفا کردند، تجسم بخشیده است، برآستی که آن بزرگواران جانشان را در طبق اخلاص نهاده و قربانیانی را در راه خدا تقدیم داشتند بی آن که به جز خدا از کسی مزد و پاداشی بجویند.

عصمت ائمه

در اعتقاد شیعه، عصمت ائمه علیهم السلام، عنصر مهمی به حساب می‌آید، در صورتی که گروهی معتقدند که عصمت تحقق‌پذیر نیست و ما در بحثهایی که راجع به زندگانی ائمه علیهم السلام داشتیم، نادرستی عقیده‌ی مخالفان را ثابت کردیم و برای امکان و تحقق عصمت دلایلی آوردیم. برآستی کسی که شرح حال ائمه طاهرین علیهم السلام را بخواند، کمترین تردیدی را درباره‌ی عصمت ایشان و مرتکب نشدن هر نوع معصیتی - چه به عمد و یا سهو - بخود راه نمی‌دهد، هیچ یک از آنان از راه راست منحرف نشده و در راه و رفتارشان هیچ کوتاهی از راه درست ننموده است، و همه‌ی آنان کمال پرهیزکاری و تقوای دینی را داشتند، طاغوت زمان، متوکل با تمام وسایلی که در اختیار داشت می‌خواست امام هادی علیه السلام را بفریبد تا او را از مسیر خودش منحرف [صفحه ۴۹] سازد و به صحنهای لہو و بی‌بند و باری بکشاند، اما امام علیه السلام عصمت خود را حفظ کرد و به شدت هرچه تمامتر خودداری کرد و با موضعگیریهایی پراج خود، عصمت خویش و عصمت پدران بزرگوارش را مبرهن ساخته، و درستی عقیده‌ای را که شیعه امامیه نسبت به عصمت ائمه علیهم السلام دارد، مدلل فرموده است.

علم ائمه

اما علم ائمه علیهم السلام همچون علم انبیاست بدون کم و کاست، همان طوری که علم انبیا و مرسلین علم الهامی است، خداوند به خاطر این که آنان حجت بر مردم باشند، به ایشان مرحمت فرموده، علم ائمه علیهم السلام نیز این چنین است. امام صادق علیه السلام درباره‌ی کیفیت علم ائمه و گنجهای عظیمی که در اختیار دارند و بهای آنها را کسی نمی‌داند، می‌فرماید: «ما به غابر، مزبور، نکت در دلها و نقر در گوشها علم داریم، و جفر احمر و جفر ابیض و مصحف فاطمه در نزد ماست و جامعه که تمام نیازمندیهای مردم،

در آن می‌باشد، پیش ماست...» از امام علیه‌السلام درباره‌ی تفسیر این قسمتهای از حدیث پرسیدند، امام فرمود: «اما غایب، علم به حوادث آینده است و اما مزبور، علم به رویدادهای گذشته و اما نکت در دلها، یعنی الهام، و نقر در گوشها، سخن فرشتگان است که ما کلام آنها را می‌شنویم ولی خود آنها را نمی‌بینیم. اما جعفر احمر، مخزنی است که اسلحه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در آن است و هرگز از داخل آن بیرون نمی‌آید تا این که قائم ما اهل بیت قیام کند. [صفحه ۵۰] و اما جعفر ابیض، مخزنی است که تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود و کتابهای آسمانی پیامبران پیشین در آن است. و اما مصحف فاطمه علیها سلام، تمام رویدادها و نام کسانی که تا روز قیامت آن را مالک خواهند شد، در آن آمده است. و اما جامعه، نوشته‌ای است به طول هفتاد ذراع با املائی شفاهی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و دست خط علی بن ابی طالب علیه‌السلام، به خدا سوگند که تمام نیازمندیهای مردم تا روز قیامت در آن است، حتی جریمه خراش و یک تازیانه و نیم تازیانه در آن آمده است...» [۴۴]. و ابوالعلائی معری به جفری که در اختیار اهل بیت علیهم السلام است، اشاره کرده، می‌گوید: «لقد عجبوا لأهل البيت لما أتاهم علمهم في مسك جفر و مرآة المنجم و هی صغری أرتة کل عامرة و قفر [۴۵]. گواه بر این حقیقت، انواع علوم و معارفی است که از آن بزرگواران باقی مانده است. این امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دروازه‌ی شهر علم پیامبر - صلی الله علیه و آله - است که چشمه‌های علوم مختلف را شکافت که - به قول عقاد - شمار آنها به سی و دو علم می‌رسد. و همان بزرگوار از پیشرفت تکنولوژی و تطور علمی که در بستر زندگی ظاهر می‌شود، خبر داده و فرمود: «روزگاری بر مردم بیاید، کسی که در مشرق است، آن را که در مغرب است و آن که در مغرب است، آن را که در مشرق است، ببیند.» و نیز فرمود: [صفحه ۵۱] «کسی که در مغرب است صدای کسی را از مشرق و آن که در مشرق است صدای کسی را از مغرب بشنود» این پیشگوییها با ظهور دستگاه تلویزیون و رادیو به حقیقت پیوست. و نیز فرمود: «زمانی بر مردم بیاید که در داخل آهن حرکت کنند» این مطلب نیز با پیدایش قطار و اتومبیل و نظایر آن، تحقق یافت. و بسیاری از این قبیل مطالب که امام علیه‌السلام از آنها خبر داده است» [۴۶]. و اوست که فرمود: «از کتاب خدا (قرآن) هر چه می‌خواهید از من پرسید، به خدا سوگند هیچ آیه‌ای نیست مگر این که من می‌دانم، که در شب نازل شده است یا در روز، در دشت نازل شده است و یا در کوه» [۴۷]. از جمله ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام که چشمه‌های علم و حکمت و معجزه‌ی علم و اندیشه را در زمین جاری ساخت، امام صادق علیه‌السلام است که از آلودگی هوا و دریا و زیانهایی که از آن ناحیه به انسان می‌رسد، خبر داده همان طوری که از وجود حیات در بعضی ستارگان اطلاع داد. و اوست که قوانین تشریح بدن و ویژگیهای اعضای انسان و شگفتیهای موجود را اولین بار مطرح کرده است و کتاب معروف به «توحید مفضل» بیانگر همین مطلب است. همچنان که آن بزرگوار نخستین بنیانگذار علوم فیزیک و شیمی است که اصول آنها را به دست شاگرد بزرگوارش جابر بن حیان - مایه‌ی افتخار مشرق زمین، و راهنمای ترقیات بشری در کره‌ی زمین - پایه‌گذاری کرد. عمر امام هادی علیه‌السلام، بیش از هفت سال نبود که پدرش امام جواد [صفحه ۵۲] علیه‌السلام از دنیا رفت، و با وجود این سن، آن قدر از علوم و معارف از وی ظاهر شد که افکار را پریشان می‌سازد. دانشمندان بزرگ با دقیقترین مسائل فقهی، فلسفی و کلامی او را آزمودند و آن حضرت همچون عالم آگاه متخصص به همه‌ی آنها پاسخ داد، این بود که دانشمندان به امامت آن بزرگوار معتقد شدند و این خود دلیل واضحی است که خدای متعالی بر ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام دانش و حکمت را ارزانی داشته و به قدری فضیلت بخشیده که به هیچ کس از مردم جهان نبخشیده است.

تصریح بر امامت حضرت هادی

بزرگان شیعه به مسأله‌ی امامت اهمیت زیادی داده‌اند، زیرا که امامت از نظر آنها یکی از اصول اسلام است. این بزرگان همواره از امام حاضر، درباره‌ی امام بعدی سؤال می‌کردند تا پس از وی به او مراجعه کنند و به ولایت و اطاعت تسلیم شوند. گروهی از فرزندگان و افراد موثق اسلامی، احادیثی درباره‌ی امامت امام هادی علیه‌السلام از پدرش امام جواد علیه‌السلام به شرح ذیل نقل

کرده‌اند: ۱- اسماعیل بن مهران اسماعیل بن مهران، در نخستین سفرش موقعی که وارد بغداد شد، به خدمت امام جواد علیه‌السلام شتافت و عرض کرد: «فدایت شوم، من در این حال بر شما بیمناکم، پس از شما چه کسی عهده‌دار امامت است؟» امام علیه‌السلام با لبخندی شیرین رو به وی کرد و فرمود: «در این سال، آن پیشامدی که تو تصور کرده‌ای اتفاق نخواهد افتاد.» [۴۸]. [صفحه ۵۳]

امام علیه‌السلام با این سخن آن ترسی را که اسماعیل، از سوء نیتی که خلیفه‌ی عباسی درباره‌ی امام داشت، برطرف کرد. و چون معتصم امام علیه‌السلام را احضار کرد، دوباره اسماعیل خواست امام پس از آن بزرگوار را بشناسد این بود که پرسید: «شما تشریف می‌برید، پس امام بعد از شما کیست؟...» این مرتبه امام علیه‌السلام گریه کرد، و از سفر خود بیمناک بود، و احساس می‌کرد که دوباره به مدینه بر نمی‌گردد، از این رو امام پس از خود - یعنی فرزندش امام هادی علیه‌السلام - را تعیین کرد و فرمود: «اکنون که بیم جان من می‌رود، امر امامت پس از من بر عهده‌ی پسر من علی است...» [۴۹]. پیشگویی امام به حقیقت پیوست و معتصم عباسی، امام علیه‌السلام را در اوان جوانی و نشاط زندگی، مخفیانه کشت. ۲- خیرانی از جمله راویان حدیث بر امامت امام هادی علیه‌السلام، یکی از خیرانی است که از پدرش امام جواد علیه‌السلام روایت کرده که ما حدیث او را در بحثهای آینده نقل خواهیم کرد. ۳- صقر بن ابی دلف صقر بن ابی دلف از امام جواد علیه‌السلام حدیثی را بر امامت امام هادی علیه‌السلام نقل کرده، می‌گوید: از ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیه‌السلام، شنیدم که می‌فرمود: «امام پس از من، پسر من علی است، فرمان او فرمان من، سخن او سخن [صفحه ۵۴] من و اطاعت از او اطاعت من است و پس از وی امامت از آن فرزندش حسن است.» [۵۰]. ۴- یکی از شیعیان امام جواد علیه‌السلام موقعی که عازم بغداد بود، بصراحت به یکی از شیعیانش امامت فرزندش هادی علیه‌السلام را بیان کرد و فرمود: «من می‌روم و امر امامت به پسر من علی محول است و او همان سمتی را پس از من نسبت به شما دارد که من پس از پدرم بر شما داشتم.» [۵۱]. امام جواد علیه‌السلام در این حدیث بر ضرورت اطاعت از فرزندش تأکید فرموده و همان حقی را برای او نسبت به شیعیان قائل شده که عین همان را خود پس از پدر بزرگوارش داشته است. ۵- احمد بن ابی‌خالد احمد بن ابی‌خالد نصی را از امام جواد علیه‌السلام بر امامت فرزندش نقل کرده و می‌گوید که ابوجعفر علیه‌السلام پسرش امام هادی را وصی خود قرار داد. ما فرازهای این وصیت را در مباحث آینده نقل می‌کنیم. [۵۲]. شایان ذکر است که شیعه معتقد است که تعیین امام برخاسته از عواطف و تمایلات نفسانی نیست، بلکه امر امامت به دست خدای تعالی است و اوست که امام را برمی‌گزیند و تعیین می‌کند و پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمان خدا را ابلاغ می‌کند. و پیامبر (صلی الله علیه و آله) اعلان فرموده است که جانشینانش دوازده تن می‌باشند و نصوص فراوانی در این باره به تواتر رسیده است [۵۳]، و امام هادی [صفحه ۵۵] علیه‌السلام یکی از آن دوازده تن می‌باشد.

بخشندگی امام

یکی دیگر از صفات امام هادی علیه‌السلام، بزرگواری و بخشندگی اوست، زیرا او بخشنده‌ترین مردم بود، به همان روالی که پدران بزرگوارش بودند که به خاطر خدا خوراک خودشان را به فقیر، یتیم و اسیر می‌دادند و آن قدر به دیگران می‌دادند که در خانواده‌ی خودشان خوراکی نمی‌ماند و به قدری به دیگران پوشاک می‌دادند که برای خودشان نمی‌ماند، و امام صادق علیه‌السلام خوراک و لباس آن قدر به مردم می‌داد که برای اعضای خانواده‌اش چیزی نمی‌ماند. [۵۴]. مورخان موارد زیادی از احسان امام هادی علیه‌السلام به فقرا و درماندگان نقل کرده‌اند که ما به چند مورد اکتفا می‌کنیم: ۱- گروه از بزرگان شیعه به خدمت امام هادی علیه‌السلام آمدند، آنها عبارت بودند از: ابو عمرو عثمان بن سعید، احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر حمدانی. احمد بن اسحاق در حضور امام از وامی که داشت شکوه کرد، امام علیه‌السلام به وکیلش عمرو نگاهی کرد و فرمود: «سی هزار درهم به او، و سی هزار درهم به علی بن جعفر بده» به وکیل خود نیز همین مبلغ را پرداخت. ابن شهر آشوب در ذیل این بخشش علوی می‌گوید:

«این معجزه‌ای است که جز از پادشاهان، دیگران از چنین بخششی عاجزند، و ما هرگز چنین بخشندگی را از کسی نشنیده‌ایم» [۵۵]

امام علیه‌السلام به زندگی این بزرگان [صفحه ۵۶] گشایشی بخشید که برخوردار شدند و تنگدستی را از آنها برطرف ساخت و طبیعی است که بهترین بخشش آن است که دوام داشته باشد. ۲- از موارد بخشندگی امام علیه‌السلام، داستانی است که اسحاق جلاب نقل کرده، می‌گوید: برای ابوالحسن هادی علیه‌السلام در روز ترویج چندین گوسفند خریدم، و امام، همه را بین خویشاوندانش تقسیم کرد [۵۶]. ۳- و از جمله بخشش امام علیه‌السلام، داستانی است که مورخان نقل کرده‌اند که آن بزرگوار از سامرا به قصد قریه‌ای که متعلق به آن حضرت بود بیرون شد، مرد عربی به قصد دیدار آن حضرت به خانه‌ی او رفت و او را ندید و اهل منزل گفتند امام به مزرعه رفته است و آن مرد راهی آن جا شد وقتی که به حضور امام شرفیاب شد، امام علیه‌السلام پرسید چه حاجتی داری؟ او با صدای آهسته، عرض کرد: «من مردی از عربهای کوفه و از متمسکین به ولایت جد شما علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام هستم و دینی به گردن دارم که بر من سنگینی می‌کند و کسی را نیافتم جز آن که به سراغ شما آمدم...» امام علیه‌السلام دلش به حال او سوخت و خواست او را مورد توجه قرار دهد ولی در مضیقه بود و چیزی در اختیار نداشت تا نیاز او را برآورده سازد، این بود که دست خطی نوشت که در آن آمده بود این عرب بادیه‌نشین، از من طلبی دارد - مبلغ وام را تعیین کرد - و فرمود این نوشته را بگیر وقتی که به شهر سامرا رسیدم و جماعتی نزد من بودند تو این مبلغ وامی را که در نوشته آمده است از من مطالبه کن و به من به خاطر تأخیر در پرداخت و امت پرخاش کن، و آن چه می‌گویم برخلاف آن عمل مکن. مرد عرب، نوشته را گرفت، وقتی که امام علیه‌السلام به سرمن رأی رفت، گروهی از رجال دولتی و مأموران انتظامی به حضور امام رسیدند آن مرد عرب آمد و نوشته را عرضه کرد و از امام علیه‌السلام خواست تا مبلغ وامی که در ورقه نوشته شده، پرداخت کند و [صفحه ۵۷] امام شروع به عذرخواهی کرد اما عرب بادیه‌نشین به امام پرخاش می‌کرد، وقتی که مجلس به هم خورد مأموران انتظامی نزد متوکل رفتند و جریان را به اطلاع او رساندند، متوکل دستور داد، سی هزار درهم خدمت امام ببرند و آن مبلغ را آوردند، و چون مرد عرب آمد، امام علیه‌السلام فرمود: «این مبلغ را بگیر و دین خودت را با آن ادا کن و بقیه را صرف خانواده‌ات بنما...» [۵۷]. مرد عرب این بزرگواری را واجد اهمیت دانست و عرض کرد: دینی که من داشتم کمتر از یک سوم این مبلغ بود... ولی خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را به کدام خانواده واگذارد. [۵۸] پولها را گرفت و خوشحال و آسوده خاطر به نزد خانواده‌اش بازگشت، در حالی که به امام علیه‌السلام که او را از تنگدستی و محرومیت نجات داد، دعا می‌کرد. ۴- از جمله داستانهایی که راویان درباره‌ی نیکی و احسان امام علیه‌السلام نقل کرده‌اند، آن است که ابوهاشم جعفری سخت دچار تنگدستی شد، به خدمت امام علیه‌السلام رسید، وقتی که چشم امام به او افتاد و از فقر و تنگدستی او مطلع شد خواست تا مقداری از بار اندوه او را بکاهد، فرمود: «ای ابوهاشم، از کدام نعمت خدا برخورداری که می‌خواهی سپاس گویی؟ خداوند به تو نعمت ایمان را ارزانی داشته و بدنت را بر آتش دوزخ حرام کرده و سلامتی داده و بر اطاعت و بندگی یاریت نموده و قناعت داده است تا توانسته‌ای دچار اسرافکاری نشوی...» [صفحه ۵۸] برآستی این نعمتها را که امام علیه‌السلام برشمرده است از جمله بزرگترین نعمتهای الهی در دست انسان است، آن گاه امام دستور داد تا صد دینار به او دادند. [۵۹].

پارسی‌ای امام

امام هادی علیه‌السلام از تمام جاذبه‌ها و لذایذ زندگی کناره گرفت و در نهایت پارسی‌ای زندگی می‌کرد، همواره در حال عبادت و پارسی‌ای و زهد بود، به هیچ یک از مظاهر زندگی دل نبست و اطاعت خدا را بر هر چیزی مقدم می‌داشت، منزل امام علیه‌السلام در مدینه و در سرمن رأی از هر نوع وسایل تهی بود مأمورین متوکل سرزده به منزل امام وارد شدند و منزل را به دقت بازرسی کردند، چیزی از تجملات زندگی را در آن جا نیافتند و همین طور در سرمن رأی مأمورین متوکل خانه‌ی امام را بازرسی کردند، امام

علیه‌السلام را دیدند که تنها در خانه‌ای در بسته در حالی که ردایی پشمینه بر تن دارد بر روی ریگ و شن نشسته و فرش زیر پا ندارد. سبط بن جوزی می‌گوید: «علی الهادی، هیچ گرایشی به دنیا نداشت و همواره در مسجد بود، وقتی که مأموران خانه‌ی او را بازرسی کردند جز چند جلد قرآن و کتاب دعا و کتابهای علمی چیزی نیافتند». امام علیه‌السلام در پرتو همان زندگی شرافتمندانه‌ای زیست که پدران بزرگوارش با آن پارسایی در دنیا زیستند و خود را به چیزی از امور مادی، جز همان حال ارتباط و اتصال به حق نیالود. جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام از همه‌ی مردم پارساتر بود، در زمان خلافت و حکومتش از غنایم حکومت بهره‌ای نگرفت، کفشهایش از لیف خرما بود و با دست خود وصله می‌زد و بند کفشها [صفحه ۵۹] نیز از لیف خرما بود. از گرسنگی سنگ به شکم می‌بست، و همسرش بانوی زنان جهان فاطمه‌ی زهرا - سلام الله علیها - دنیا را ترک گفته بود و در خانه‌ای تنگ و بدون اثاثیه زندگی می‌کرد و دستهای مبارکش از بس که آسیا کرده بود، پینه بسته بود... ائمه‌ی طاهرین در این راستا حرکت کردند، دنیا را طلاق دادند و از زر و زیور آن دوری جستند و به خدای تعالی پیوستند و آن چه را که باعث تقرب به او بود انجام دادند.

کشاورزی امام

امام بزرگوار از هر نوع انگیزه‌ی مادی بدور بود و هیچ نوع خودخواهی نمی‌شناخت و در برابر هیچ یک از جاذبه‌های نفسانی سر تسلیم فرود نیاورد، راویان خبر نقل می‌کنند که آن حضرت به خاطر فراهم آوردن آذوقه‌ی خانواده، شخصا کار می‌کرد. علی بن حمزه نقل می‌کند: ابوالحسن ثالث (امام هادی علیه‌السلام) را دیدم بر روی زمین مشغول کار است و عرق از پاهایش می‌ریزد عرض کردم: «فدایت شوم، کارگرا کجایند؟...» امام علیه‌السلام فرمود: «ای علی بن حمزه، کسی که از من و از پدرم بهتر بود با بیل در زمین خود کار می‌کرد...» عرض کردم: «آن شخص که بود...؟» فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله، و امیرالمؤمنین و همه‌ی پدرانم خودشان کار می‌کردند، و کشاورزی از جمله کارهای انبیا، مرسلین، اوصیا [صفحه ۶۰] و شایستگان می‌باشد...» [۶۰]. براستی کار، شعار انبیا بوده است، خداوند پیامبری را برنمی‌گیخت مگر آن که کارگر بوده و ما به این حدیث در کتاب «العمل و حقوق العامل فی الاسلام» بر اهمیت و ارزش کار بحث و ثابت کرده‌ایم که کار از سیره‌ی انبیای بزرگ بوده است.

راهنمایی گمراهان

امام هادی علیه‌السلام به هدایت گمراهان و منحرفان از راه حق و راهنمایی آنان به راه راست، اهمیت فراوانی می‌داده است، از جمله کسانی که امام علیه‌السلام او را هدایت فرمود، ابوالحسن بصری معروف به ملاح است که واقفی مذهب بود و به امامت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام اکتفا کرده و به امامت فرزندان معصومش معتقد نبود، امام هادی علیه‌السلام با او ملاقات کرد و فرمود: «این خواب تو تا کی ادامه دارد؟ بدان که وقت آن رسیده است که از خواب بیدار شوی...» این سخن امام چنان در قلب او تأثیر کرد که به راه حق و حقیقت بازگشت [۶۱].

منع امام از همنشینی با صوفیان

امام هادی علیه‌السلام یاران و سایر مسلمانان را از پیوستن به صوفیه و [صفحه ۶۱] معاشرت با آنها برحذر داشته است زیرا آنان سرچشمه‌ی انحراف و گمراهی مرد مانند، برای این که آنان اظهار زهد و پارسایی می‌کنند، تا افراد ساده لوح و عوام را بفریبند و گمراه سازند. امام هادی علیه‌السلام در زنه‌ار از معاشرت با ایشان بسیار تأکید داشت حسین بن ابی‌الخطاب نقل کرده و می‌گوید: در مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله - در خدمت ابوالحسن امام هادی علیه‌السلام بودم، گروهی از اصحاب امام از جمله ابوهاشم جعفر به حضور امام شرفیاب شدند، ابوهاشم مرد بلیغی بود و در نزد امام تقربی داشت و در آن بین که ما در مسجد بودیم جماعتی

از صوفیه داخل مسجد شدند و در کناری نشستند، و شروع به گفتن «لا اله الا الله» کردند، امام علیه‌السلام رو به اصحابش کرد و فرمود: «به این حيله گران نگاه نکنید که آنها هم پیمانان شیاطین و ویرانگران اساس دین هستند، به خاطر تن‌پروریها اظهار پارسایی می‌کنند و اظهار عبادت و بندگی می‌کنند تا مردم را شکار کنند، عمر را در به دست آوردن زر و سیم صرف می‌کنند، لا اله الا الله، نمی‌گویند مگر برای فریب مردم و غذا کم نمی‌خورند مگر برای پر کردن ظرف بزرگ و جلب نظر نادانان، با القای محبت، خود را سربار دیگران می‌سازند و با راهنمایی‌هایشان مردم را به چاه می‌اندازند، ورد آنان رقص و کف زدن و ذکرشان نغمه و ترانه‌خوانی است بنابراین جز بی‌خردان کسی از آنها پیروی نمی‌کند، هر کس به دیدار زنده یا مرده‌ی آنها برود، گویا به دیدار شیطان و پرستش بتان رفته است و هر کس به یکی از آنها کمک کند گویی معاویه، یزید و ابوسفیان را یاری کرده است...» اصحاب عرض کردند: «هرچند حقوق شما را قبول داشته باشند؟...» امام علیه‌السلام، او را از گفتن چنین حرفی منع کرد و فرمود: «چنین مگو، کسی که حقوق ما را قبول دارد، به راه خلاف ما نمی‌رود، آیا نمی‌دانی که ایشان پست‌ترین طایفه‌ی صوفیان هستند در صورتی که همه‌ی [صفحه ۶۲] صوفیان مخالف ما و راهشان متفاوت با راه ماست، آنان به منزله‌ی نصاری و یا مجوس این امتند، آنان کسانی هستند که در راه خاموش ساختن نور خدا با دهانشان، تلاش می‌کنند در حالی که خداوند نور خود را به کمال خواهد رساند، هر چند که کافران نپسندند...» [۶۲]. امام علیه‌السلام بر نادرستی راه صوفیان و بر این که آنان از دین بهره‌ای ندارند استدلال کرده و برخی از ویژگی‌های آنان را به شرح زیر بیان فرموده است: ۱- آنان در گول زدن و فریب دادن مردم، هم‌پیمانان شیاطین هستند. ۲- آنها با راه و رفتار کج خود که به دین نسبت می‌دهند، که امام از آن بیزار است، در حقیقت تیشه‌ای به دست گرفته‌اند تا اساس اسلام را ویران سازند. ۳- پارسایی ایشان در دنیا حقیقت ندارد، بلکه برای تن‌پروری خودشان است. ۴- شب زنده‌داری ایشان و اظهار عبادت و طاعتشان برای خدا و اخلاص در اطاعت نیست، بلکه برای شکار مردم و جلب ثروت آنهاست. ۵- اوراد آنان اوراد عبادت نیست، بلکه رقص است، زیرا که چنین اورادی از دل‌های باایمان بر نمی‌خیزد، و همچنین اذکار آنها که آوازه‌خوانی است و از هر نوع اخلاص در طاعت خدا تهی می‌باشد. ۶- کسی که دارای عقل و اختیار است از ایشان پیروی نکند و این نادانان و ابله‌اند که رشد عقلانی ندارند و فریب آنها را می‌خورند. [صفحه ۶۳]

احترام امام به دانشمندان

امام هادی علیه‌السلام دانشمندان و متفکران را احترام و نوازش می‌کرد، و آنان را بر دیگر مردم مقدم می‌داشت به این خاطر که ایشان منبع نور در روی زمین هستند و در آن میان یکی از علما و فقهای شیعه را بدان سبب گرامی می‌داشت که به امام علیه‌السلام اطلاع داده بودند که این دانشمند شیعه با یک نفر ناصبی مباحثه کرده و او را مغلوب ساخته است، امام علیه‌السلام بسیار خوشحال و مسرور شد، آن دانشمند به حضور امام شرفیاب شد، امام به او احترام و تعظیم کرد، در حالی که مجلس پر از علویان و عباسیان بود، امام او را روی تشکی نشانده و رو به او کرد و با او شروع به حرف زدن کرد و به گرمی از حال وی پرسید، بطوری که بر حاضران در مجلس بویژه هاشمیان گران آمد، رو به امام کردند و گفتند: «چگونه این شخص را بر بزرگان بنی‌هاشم مقدم می‌دارید؟» امام علیه‌السلام فرمود: «مبادا که شما از کسانی باشید که خدای تعالی درباره‌ی آنها فرموده است: (آیا نمی‌بینی آن کسانی را که از تورات بهره‌ای یافته‌اند که به کتاب خدا خوانده شوند، تا میان آنان حکم کند، در حالی که گروهی از آنها رو بگردانند و اعراض کنندگان باشند).» [۶۳]. آیا کتاب خدای عزوجل را به داوری قبول دارید؟...» همگی عرض کردند: «بلی یا بن رسول الله...» امام علیه‌السلام برای اثبات نظر خود به آوردن دلیل شروع کرد و فرمود: [صفحه ۶۴] «آیا خدای متعال نفرموده است: «ای مؤمنان وقتی که به شما بگویند در انجمنها جا گشاده کنید، شما فراخ کنید تا خداوند گشایشان دهد.»» [۶۴]. بنابراین خداوند بر دانشمند با ایمان نمی‌پسندد مگر آن که بر مؤمن غیر دانشمند مقدم داشته باشد، همان طوری که بر مؤمن نمی‌پسندد مگر این که بر غیر مؤمن

مقدم داشته شود، به من بگویید این که خداوند فرموده است: «... خداوند کسانی از شما را که ایمان دارید، با کسانی که دانششان داده‌اند، مرتبه‌ها بالا برد...» [۶۵]. آیا گفته است که خداوند به کسانی که دارای شرافت نسب هستند درجات والایی داده است؟ و آیا خداوند نفرموده است: «آیا دانشمندان با غیر دانشمندان برابرند؟» [۶۶]. پس چرا به من که این شخص را به خاطر گرامیداشت خدا احترام کردم، اعتراض می‌کنید؟ این دانشمند، فلان ناصبی را با دلایل الهی که در حقیقت خود به قلب او انداخته بود مغلوب ساخته است و او را بر همه‌ی کسانی که شرافت نسب دارند برتری داده است...» حاضران ساکت ماندند، زیرا امام با برهان قاطع پاسخ آنها را داده بود، جز این که یکی از عباسیان به سخن گفتن آغاز کرد و گفت: «یابن رسول الله، تو او را بر ما ترجیح دادی و ما را از کسی که نسبی چون نسب ما ندارد کمتر دانستی و از آغاز اسلام هر که در شرافت بالاتر بود همواره بر دیگران مقدم داشته می‌شد...» این سخن بی‌ارزشی است، زیرا اسلام با چنین موازینی موافق نیست بلکه دارای معیار صحیحی است که این فرد عباسی پذیرای آن نمی‌باشد، امام [صفحه ۶۵] علیه‌السلام در رد سخن او فرمود: «سبحان الله! آیا عباس با ابوبکر که از قبیله تیم بود بیعت نکرد در صورتی که او خود از اولاد هاشم بود، و آیا عبدالله بن عباس در خدمت عمر بن خطاب نبود؟ در حالی که عبدالله از قبیله هاشم و پدر خلفای عباسی و عمر از قبیله عدی بوده است. و چه می‌گویید درباره‌ی عمر که افراد بیگانه و غیر قرشی را در شورا وارد کرد، اما عباس را در شورا داخل نکرد؟ اگر برتری غیر هاشمی به هاشمی کار خلافی است پس بیعت کردن عباس با ابوبکر اشتباه بود و خدمت کردن عبدالله بن عباس به عمر ناپسند بود و اگر آنها درست بود، پس این عمل من هم درست است...» مرد عباسی محکوم شد و پاسخ کوبنده‌ای شنید [۶۷]، چون وی دلایل مستند از قرآن مجید را قبول نکرد امام علیه‌السلام بیعت جدش عباس را با ابوبکر و خدمت کردن عبدالله را به عمر - با این که هر دو خلیفه در نسب به عباس و پسرش نمی‌رسیدند - برای او بازگو کرد.

عبادت امام

سیره‌ی ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام را مطالعه نمی‌کنی مگر آن که صفتی را در آن میان برجسته‌تر از همه‌ی صفات می‌بینی و آن توجه به خدا و ارتباط با او و شب زنده‌داری به عبادت و مناجات با خدا و تلاوت قرآن مجید است. ابوفراس حمدانی در مقایسه مابین ایشان و عباسیان می‌گوید: تمسی التلاوة فی آیاتهم سحرا و فی بیوتکم الأوتار والنغم [۶۸]. [صفحه ۶۶] اما مردم، در روزگار آن حضرت، کسی را در عبادت، تقوا و نهایت پرهیزگاری در دین، چون او ندیدند، هیچ نافله‌ای از نوافل را ترک نگفت مگر آن که انجام داد، در رکعت سوم از نافله‌ی مغرب، سوره‌ی حمد و آیات اول سوره‌ی حدید را تا «انه علیم بذات الصدور» [۶۹] و در رکعت چهارم، سوره‌ی حمد و پایان سوره‌ی حجرات را می‌خواند. همان طور که نماز نافله‌ای به آن حضرت، نسبت داده‌اند که وی دو رکعت نافله به جا می‌آورد، در رکعت اول سوره‌ی فاتحه و یاسین و در رکعت دوم سوره‌ی فاتحه و الرحمن را می‌خواند. [۷۰].

دعاهای امام در قنوت نماز

از امام هادی علیه‌السلام چندین دعا به یادگار مانده که وی در قنوت نماز می‌خواند و این دعاها نمونه‌ی حد انقطاع او از غیر و نهایت اتصال به حق تعالی است، برخی آن دعاها عبارتند از: الف - «اللهم: ان مناهل کراماتک بجزیل عطیاتک مترعه، و ابواب مناجاتک لمن املک مشرعه و عطوف لحظاتک لمن ضرع الیک غیر متقطعه و قد الجم الحذار، و اشد الاضطرار، و عجز عن الاضطبار اهل الانتظار، و أنت اللهم بالمرصد من المکان، اللهم و غیر مهممل مع الامهال، واللایذ بک آمن، والراهب الیک غانم القصد، اللهم لبابک سالم. [۷۱]. [صفحه ۶۷] اللهم: فعاجل من قد استن فی طغیانه، واستمر علی جهالته لعقباه فی کفرانه، و اطعمه حلمک عنه فی نیل ارادته، فهو یتسرع الی أولیائک بمکارهه، و یواصلهم بقبائح مراصده، و یقصدهم فی مظانهم بأذیته، اللهم اکشف

العذاب عن المؤمنین وابعثه جهراً علی الظالمین، اللهم اكفف العذاب عن المستجیرین، واصببه علی المغترین، اللهم بادر عصبه الحق بالعون، و بادر أعوان الظلم بالقضم، اللهم اسعدنا بالشكر، وامنحنا النصر، وأعدنا من سوء البداء والعاقبه و الخطر... [۷۲]. دعاهاى ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام تنها به جنبه‌ی روحی منحصر نیست، بلکه شامل تمام جنبه‌های زندگی است. این دعا به خوبی بیانگر جهت سیاسی و ظلمها و ستمهایی است که در آن دوران، از سلاطین بر مردم می‌رفت که هرچه بیشتر می‌خواستند تا بر مردم ستم کنند و آنان را سرکوب نمایند، و به احتمال قوی مقصود امام در این دعا، طاغوت زمان، متوکل خونخوار است که ظلم و سرکوب علویان را از حد گذراند. [صفحه ۶۸] ب - از جمله دعاهاى پر ارج امام علیه‌السلام این دعای شریف است که در قنوت می‌خواند:

یا من تفرد بالربوبیة، و توحّد بالوحدانیة، یا من أضاء باسمه النهار، و أشرقت به الأنوار، و أظلم بأمره جنّس اللیل و هطل بغیثه و ابل السیل، یا من دعاه المضطرون فأجابهم، و لجأ الیه الخائفون فأمنهم، و عبده الطائعون فشکرهم، و حمده الشاکرون فأثابهم، ما أجل شأنک، و أعلى سلطانک، و أنفذ أحكامک، أنت الخالق بغير تکلف، والقاضی بغير تحیف، حجتک البالغة، و کلمتک الدامغة، بک اعتصمت و تعوذت من نفثات العقده، و رصدات الملحده، الذین أهدوا فی أسمائک، و أرسدوا بالمکاره لاولیائک، و أعانوا علی قتل أنبیائک و أصفیائک، و قصدوا لاطفاء نورک باذاعة سرک، و کذبوا رسلک، و صدوا عن آیاتک واتخذوا من دونک و دون اولیائک ولیجه و رغبه عنک، و عبدوا طواغیتهم بدلا منک، فمننت علی اولیائک بعظیم نعمائک، وجدت علیهم بکریم آلائک، و أتممت لهم ما أولیتهم بحسن جزائک حفظا لهم من معانده الرسل، و ضلال السبل، و صدقت لهم بالعهود السنه الاجابه، و خشعت لک بالعقود قلوب الانابه و أسألك اللهم باسمک الذی خشعت له السماوات والأرض و أحییت به أموات الاشیاء، و أمت به جمیع الأحياء، و جمعت به کل متفرق، و فرقت به کل مجتمع، و أتممت به الکلمات و أريت به کبری الایات، و ثبت به علی التوابعین، و أخرت به عمل المفسدین فجعلت عملهم هباء منثورا و تبرتهم تتیرا... ان تصلى علی محمد و آل محمد، و ان تجعل شیعتی من الذین حملوا فصدقوا، و استنطقوا فنطقوا آمنین مأمونین. [۷۳]. [صفحه ۶۹] اللهم: انی أسألك لهم توفیق اهل الهدی، و أعمال اهل الیقین، و مناصحه اهل التوبه، و عزم اهل البصر، و تقیه اهل الورع، و کتمان الصدیقین حتی یخافوک، اللهم مخافه تحجزهم عن معاصیک حتی یعملوا بطاعتک لینالوا کرامتک، و حتی یناصحوا لک و فیک خوفاً منک، و حتی یخلصوا لک النصیحه فی التوبه حبا لهم فتوجب لهم فتوجب لهم محبتک التی أوجبتها للتوابعین، و حتی یتوکلوا علیک فی أمورهم کلها حسن ظن بک، و حتی یفوضوا الیک أمورهم ثقه بک. [۷۴]. [صفحه ۷۰] «اللهم لاتنال طاعتک الا بتوفیقک، و لاتنال درجه من درجات الخیر الا بک، اللهم یا مالک یوم الدین العالم بخفایا صدور العالمین طهر الأرض من نجس اهل الشرک، و أخرص الخراصین عن تقولهم علی رسولک الافک. اللهم اقصم الجبارین و ابر المفترین، و ابد الأفاکین الذین اذا تتلی علیهم آیات الرحمن قالوا: أساطیر الأولین و انجزلی وعدک انک لا- تخلف الميعاد، و عجل فرج کل طالب مرتاد انک لبالمرصاد، و أعوذ بک من کل لبس ملبوس، و من کل قلب من معرفتک محبوس، و من نفس تکفر اذا أصابها بؤس، و من و اصف عدل عمله عن العدل معکوس، و من طالب للحق و هو عن صفات الحق منکوس، و من مکتسب اثم باثمه مرکوس، و من وجه عند تتابع النعم علیه عبوس، أعوذ بک من ذلک کله و من نظیره و اشکاله و أمثاله انک علیم حکیم.» [۷۵]. [صفحه ۷۱] این دعای شریف از فصاحت و بلاغت شگفت‌انگیز امام علیه‌السلام حکایت می‌کند، و گویای این مطلب است که آن بزرگوار، در این ویژگی چون جدش امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. امام علیه‌السلام در این دعای شریف، بیاناتی درباره‌ی توحید و ستایش خدا و توجه به ذات مقدس او دارد، در هر گرفتاری و سختی به آفریدگار بزرگ پناه برده و جز او کسی که رفع گرفتاری و دفع شر و بلا کند، وجود ندارد. همچنان که از شر جباران سرکشی که هیچ گونه خویشاوندی و پیمانی را به خاطر خدا رعایت نمی‌کنند و برای خدا عظمتی قائل نیستند، به خدا پناه می‌برد. امام علیه‌السلام به وسیله‌ی این دعا برای شیعیانش، توفیق، درستی، دوری از شر و غرور را درخواست می‌کند تا برای دیگر مسلمانان در راه و رفتارشان نمونه‌ی شایسته‌ای باشند... و سرانجام، دعا را با نفرین بر اهل شرک و نفاق، که از آیات خدا روگردانده و آنها را به مسخره

گرفته‌اند، به پایان می‌رساند.

دعای امام در تعقیب نماز صبح

امام هادی علیه‌السلام، پس از نماز تعقیب می‌خواند و نمی‌خواهید، و این [صفحه ۷۲] دعای شریف را می‌خواند: «یا کبیر کل کبیر، یا من لا- شریک له و لا- وزیر، یا خالق الشمس والقمر المنیر، یا عصمة الخائف المستجیر، یا مطلق المکبل الأسیر، یا رازق الطفل الصغیر، یا جابر العظم الکسیر، یا راحم الشیخ الکبیر، یا نورالنور، یا مدبر الأمور، یا باعث من فی القبور، یا شافی الصدور، یا جاعل الظل و الحرور، یا عالما بذات الصدور، یا منزل الكتاب والنور، والفرقان العظیم والزبور، یا من تسبیح له الملائكة بالابکار والسحور. یا دائم الثبات، یا مخرج النبات بالغدو والاصال، یا محیی الأموات، یا منشیء العظام الدارسات، یا سامع الصوت، یا سابق الفوت، یا کاسی العظام البالیة بعد الموت، یا من لا یشغله شغل عن شغل، یا من لا یتغیر من حال الی حال، یا من لا یتجشم حرکة و لا انتقال، یا من لا یمنعه شأن عن شأن، یا من یرد بالصدقة والدعاء عن اعنان السماء ما حتم و أبرم من سوء القضاء، یا من یمسک الرمق من المرض العمیق بما قل من الغذاء.» [۷۶]. [صفحه ۷۳] «یا من یرزق بأدنی الدواء ما غلظ من الداء، یا من اذا وعد وفی، و اذا توعد عفا، یا من یملک حوائج السائلین، یا من یعلم ما فی ضمیر الصامتین، یا عظیم الخضر، یا کریم الظفر، یا من له وجه لا یرى، یا من فی البر والبحر سلطانه، یا من فی جهنم سخطه، یا من فی الجنة رحمته، یا من مواعیده صادق، یا من آیادیه فاضله، یا من رحمته واسعه، یا غیاث المستغیثین، یا مجیب دعوة المضطربین، یا من هو بالمنظر الأعلى، و خلقه بالمنظر الأدنى، یا رب الأرواح الفانیة، یا رب الأجساد البالیة، یا أبصر الناظرین، یا أسمع السامعین، یا أسرع الحاسبین، یا أحکم الحاکمین، یا أرحم الراحمین، یا وهاب العطايا، یا مطلق الأساری، یا رب العزة، یا أهل التقوی و أهل المغفرة، یا من لا یدرک امده، یا من لا یحصی عدده، یا من لا ینقطع مدده، أشهد والشهادة لی رفعة وعدة، و هی منی سمع و طاعة، و بها أرجو النجاة یوم الحسرة والندامة، انک أنت الله لا اله أنت وحدک لا شریک لک، و ان محمدا عبدک و رسولک صلواتک علیه و آله، و انه قد بلغ عنک و أدى ما کان واجبا علیه لک، و انک تخلق دائما و ترزق، و تعطی و تمنع، و ترفع و تضع، و تغنی و تفقر و تخذل و تنصر، و تعفو و ترحم، و تصفح و تتجاوز عما تعلم، و لا- تظلم، و انک تقبض و تبسط، و تمحو و تثبت، و تبدأ و تعید، و تحیی و تمیت، و أنت حی لا تموت، فصل علی محمد و آل محمد، و اهدنی من عندک، و أفض علی من فضلک، و انشر علی من رحمتک، و انزل علی من برکاتک، فطالما عودتنی بالحسن الجمیل، و أعطیتنی الكثير الجزیل، و سترت علی القبیح.» [۷۷]. [صفحه ۷۴] «اللهم: فصل علی محمد و آل محمد و عجل فرجی، و أقلنی عثرتی، و ارحم غربتی، و ارددنی الی أفضل عادتك عندی، و استقبل بی صحه من سقمی، و سعه من عدتی، و سلامه فی بدنی، و بصیره فی دینی، و أعنی علی استغفارک و استقالتک قبل أن یفنی الاجل، و ینقطع الامل، و أعنی علی الموت و کربته، و علی القبر و وحشته، و علی الصراط و زلته، و علی یوم القیامة، و [صفحه ۷۵] روعته، و أسالک نجاه العمل قبل انقطاع الاجل، و قوه فی سمعی و بصری و استعمالا لصالح ما علمتنی و فهمتنی انک أنت الرب الجلیل، و أنا العبد الذلیل و شتان ما بیننا، یا حنان، یا منان، یا ذاالجلال والاکرام، صلی علی محمد و آل محمد الطیبین الطاهرین...» [۷۸]. براستی که در دعاهاى ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام صفحات درخشانی از عرفان و توحید وجود دارد، یعنی فرازهایی از آن، دعاها، به ایمان و صیانت نفس از انحراف و افتادن در پرتگاههای نابودی و سقوط، دعوت می‌کند. اما این دعا، دلیل روشنی بر کمال معرفت امام علیه‌السلام، نسبت به خدا و اخلاص در طاعت اوست، امام علیه‌السلام در این دعا، خدا را تمجید کرده و حق ثناگویی او را ادا کرده و تمام امور را به اراده و قدرت او مربوط دانسته است و این است کمال یقین به خدا.

دعای امام بعد از نماز عصر

امام هادی علیه‌السلام، این دعای شریف را پس از نماز عصر می‌خواند: [صفحه ۷۶] «یا من علا فعظم، یا من تسلط فتجبر، و تحبر و تسلط، یا من عز فاستکبر فی عزه یا من مد الظل علی خلقه، یا من من بالمعروف علی عباده أسألک یا عزیز ذی انتقام، یا منتقما بعزته من أهل الشرك أسألک بحق ولیک علی بن أبی طالب، و أقدمه بین یدی حوایجی أن تصلی علی محمد و آل محمد، و ان تعیننی به علی قضاء حوایجی و نوافلی و فرائضی و بر اخوانی، و کمال طاعتک یا أرحم الراحمین.» [۷۹]. امام علیه‌السلام، به وسیله‌ی این دعا از خداوند درخواست کرده تا او را در بر آوردن حاجتها و مشکلات و انجام فرائض الهی و احسان به برادران دینی که از بهترین طاعات و عبادات است، کمک کند. در این جا سخن ما درباره‌ی برخی از دعا‌های آن بزرگوار که در تعقیب نمازهای واجب می‌خواند، پایان گرفت، اما بقیه‌ی دعا‌های آن حضرت را در آن جا که از علوم و معارف امام صحبت می‌کنیم، نقل خواهیم کرد.

استجاب دعای امام

ویژگی دیگر، از اوصاف امام هادی علیه‌السلام، زود مستجاب شدن دعای آن حضرت است زیرا او و پدران بزرگوارش مقام والایی نزد خدای متعال [صفحه ۷۷] دارند. مورخان نقل کرده‌اند که امام صادق علیه‌السلام، چیزی از خداوند درخواست نمی‌کرد، مگر آن که بزودی اجابت می‌فرمود [۸۰] راویان اخبار رویدادهای زیادی را از استجاب دعای امام علیه‌السلام، در پیشگاه خدا نقل کرده‌اند از جمله: ۱- داستانی است که منصور از عموی پدرش نقل کرده، می‌گوید: خدمت امام علی الهادی رسیدم، عرض کردم: سرورم این مرد - یعنی متوکل - مرا بر کنار و روزی مرا قطع و مرا غم زده کرده است، و اتهام من آن است که او دانسته است که من به خدمت شما می‌روم! از امام علیه‌السلام خواست تا درباره‌ی او نزد متوکل وساطت کند. امام علیه‌السلام فرمود: ان شاء الله، حقوق تو را ادا خواهد کرد. همین که شب فرا رسید، فرستادگان متوکل در خانه او را زدند، او آماده شد و با شتاب نزد متوکل رفت، وقتی که به در کاخ رسید، دید فتح، در کاخ ایستاده و از او استقبال کرد و گفت: چرا دیر کردی؟ و بعد او را به حضور متوکل برد، متوکل با چهره‌ی متبسم و گشاده به او نگاه کرد و گفت: «ای ابوموسی! ما از تو غفلت می‌کنیم تو هم ما را فراموش کرده‌ای، نزد ما چه داری؟» ابوموسی، نیازمندها و مقرری که بریده بودند همه را به اطلاع او رساند، متوکل دستور داد تا دو برابر آنها را بپردازند، و او خوشحال از دربار بیرون شد. فتح با عجله خودش را به او رساند و گفت: - آیا علی بن محمد به عهد خود وفا کرد؟ - خیر. - آیا نامه‌ای نوشت؟ - خیر. ابوموسی رفت و فتح دنبال سر او شتافت و گفت: «من تردیدی ندارم که تو از او - یعنی از امام هادی علیه‌السلام - [صفحه ۷۸] درخواست کرده‌ای تا دعا کند، از طرف من نیز از آن حضرت التماس دعا کن...» ابوموسی به قصد دیدار امام علیه‌السلام شرفیاب شد، همین که در مقابل امام، حضور یافت، فرمود: «ای ابوموسی، چهره، چهره‌ی خوشحالی و رضایت است...» ابوموسی در نهایت تواضع عرض کرد: «به برکت شما سرورم، ولیکن گفتند: شما آن جا تشریف نبرده‌اید و از متوکل نیز درخواست نکرده‌اید» امام علیه‌السلام با لبخند فرمود: «خدای تعالی به حال ما داناتر است که ما در مشکلات جز به او پناه نمی‌بریم و در شداید جز به او توکل نمی‌کنیم و بر این عادتیم که هرگاه از او درخواست کنیم برآورده می‌سازد و از آن بیم داریم که اگر به غیر او رو آوریم، او نیز از ما برگردد...» آن مرد فهمید که امام علیه‌السلام در نهان برای او دعا کرده است. سپس درخواست فتح را به اطلاع امام رساند و عرض کرد: «مولای من، فتح از شما التماس دعا دارد» امام علیه‌السلام پذیرفت و فرمود: «فتح به ظاهر اظهار دوستی می‌کند ولی در باطن مخالف ماست، دعا وقتی درباره‌اش اجابت می‌شود که در اطاعت خدا خالص و صمیمی باشد و به حق رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و حق ما اهل بیت اعتراف کند...» براستی که دعای ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام شامل حال افراد پاک و مؤمن به خدا و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و حقانیت اهل بیت، می‌شود و اما کسانی که به این اصول ایمان ندارند، ائمه علیه‌السلام برای ایشان دعا نمی‌کنند. ابوموسی، از امام علیه‌السلام درخواست کرد تا به وی دعایی بیاموزد که برایش سودمند باشد، امام این دعا را به وی آموخت: [صفحه ۷۹] «یا عدتی عندالعدد، و یا رجائی والمعتمد، و کهنفی

والسند، و یا واحد، یا احد، و یا قل هو الله احد، أسئلك اللهم بحق من خلقتهم و لم تجعل فی خلقك مثلهم أن تصلى عليهم... ثم تذكر حاجتك.» [۸۱]. ۲- از جمله روایتی است که مورخان در مورد استجاب دعای آن حضرت نقل کرده‌اند که در اصفهان مردی بود به نام عبدالرحمان، مذهب تشیع داشت و به امامت حضرت هادی علیه‌السلام معتقد بود، از علت تشیع او پرسیدند، گفت: من مردی فقیر اما دلیر و سخنور بودم، با گروهی از همشهریانم به دادخواهی نزد متوکل رفتیم، وقتی که به شهر سرمن رأی رسیدیم، آهنگ کاخ او را کردیم، در همان حال که در کاخ ایستاده بودیم، ناگاه فرمان خلیفه از کاخ صادر شد که علی بن محمد بن الرضا علیهم‌السلام را احضار کنند، پرسیدم او کیست؟ گفتند او مردی از اولاد علی علیه‌السلام است که رافضی‌ها به امامت وی معتقدند، بعید نیست که متوکل دستور قتل او را صادر کند، من با خود گفتم: از همین جا حرکت نمی‌کنم تا بینم جریان او چه می‌شود! دیری نپایید که امام علیه‌السلام را دیدم سوار بر مرکبی آمد، مردم به احترام او از جا برخاستند، چون او را دیدم محبت او در دلم جای گرفت، شروع کردم به درخواست از خدا که آن حضرت را از دست متوکل خلاص کند، امام علیه‌السلام همین که چشمش به من افتاد، رو به من کرد و فرمود: «خداوند دعای تو را مستجاب کرد و عمر زیاد و مال و فرزند بسیاری به تو مرحمت کرد». بدنام لرزید، زیرا او از اندیشه‌ی باطنی من و آن چه در ذهنم گذشته بود [صفحه ۸۰] آگاهی داشت، بر متوکل وارد شدیم و نیازمان را گفتیم چون برآورده شد به سمت اصفهان حرکت کردیم در حالی که خداوند درهایی از مال و ثروت به روی من گشود به قدری که در خوابم نمی‌دیدم، و امروز آن چه در خانه دارم به ارزش هزار هزار (یک میلیون) درهم می‌رسد، غیر از اموالی که در بیرون منزل دارم، و همچنین خداوند ده فرزند به من عطا کرد و عمرم متجاوز از هفتاد سال است [۸۲]، تمام اینها به برکت دعای امام علیه‌السلام می‌باشد. ۳- از جمله دعاهاى مستجاب امام علیه‌السلام که مورخان نقل کرده‌اند این است که علی بن جعفر از وکلای امام علیه‌السلام بود و درباره‌ی او نزد متوکل سخن چینی کرده بودند، متوکل دستور داد او را زندانی کردند و مدت زمانی در سلولهای زندان باقی ماند تا این که عرصه بر او تنگ شد و درباره‌ی آزادی خود با یکی از کارگزاران حکومت صحبت کرد و به او وعده داد که در برابر این عمل سه هزار دینار به وی خواهد پرداخت و او نزد عبیدالله که یکی از نزدیکان متوکل بود، رفت و از او خواست تا درباره‌ی علی بن جعفر وساطت کند و او قبول کرد و جریان را به متوکل گفت، اما متوکل به او پرخاش کرد و گفت: «اگر من درباره‌ی تو شک داشتم می‌گفتم تو رافضی هستی، آخر این شخص وکیل ابوالحسن هادی است و من تصمیم دارم او را بکشم» عبیدالله از وساطت درباره‌ی او پشیمان شد و قضیه را به آن دوستش گفت او نیز به نزد علی بن جعفر شتافت و دانست که متوکل بر کشتن او مصمم است و راهی برای آزادی وی وجود ندارد، پس علی بن جعفر در بن بست قرار گرفت و نامه‌ای به خدمت امام هادی علیه‌السلام فرستاد، از جمله نوشت: «مولای من، به خاطر خدا، به خاطر خدا، من بیم دارم که نابودم کنند» امام علیه‌السلام در پاسخ او نوشت: [صفحه ۸۱] «وقتی که کار به آن جا برسد، من از خدا آزادی را درخواست می‌کنم» چیزی نگذشت که متوکل به سختی بیمار شد و تب شدیدی او را فراگرفت، دستور داد تمام زندانیان را آزاد کنند و از جمله دستور آزادی علی بن جعفر را صادر کرد و به عبیدالله گفت: چرا نام او را نبردی؟ گفت: من دیگر هرگز نام او را نمی‌برم پس متوکل دستور داد تا او را آزاد کنند و از او درباره‌ی زندانی کردنش عذر بخواهند، علی بن جعفر آزاد شد و از آن جا به مکه رفت و به دستور امام، در مکه اقامت کرد [۸۳]. ۴- و از جمله دعاهاى مستجاب امام روایتی است که مورخان نقل کرده‌اند که احمد بن خصیب یکی از دشمنان امام علیه‌السلام بود و اصرار داشت که امام، منزل خودش را بناحق به او تسلیم نماید، امام علیه‌السلام به شدت خشمناک شد و فرمود: «من در جایی می‌نشینم که از طرف خداوند، به ملک من درآمده است و تو هیچ گونه حقی در آن نداری» طولی نکشید که خداوند گیرنده‌ی انتقام، احمد را به شدت مورد عذاب خود قرار داد و او را هلاک ساخت [۸۴]. این بود قسمتی از رویدادهایی که راویان درباره‌ی استجاب دعای امام علیه‌السلام نقل کرده‌اند. و تأکید می‌کنیم که استجاب دعا کار و عمل خود انسان نیست بلکه به دست خدای متعال است و اوست که دعای هر کس را بخواهد مستجاب می‌کند، و بدون تردید ائمه

اهل بیت علیهم السلام دارای مقام ارجمندی در پیشگاه خدای تعالی هستند به دلیل آن که ایشان نهایت اخلاص را ورزیده و حق بندگی و طاعت او را به جا آورده‌اند و خداوند آنان را به [صفحه ۸۲] استجاب دعا اختصاص داده است همان طور که اعتبار مقدسه‌ی آنها را از جاهایی قرار داده است که دعا در آن جاها به اجابت می‌رسد. [صفحه ۸۵]

علوم و معارف امام

اشاره

خدای متعال به امام هادی علیه السلام، شرح صدر عطا کرد، و قلب مقدسش را گسترده ساخت، تا اسرار حقایق و مسائل مشکلی بدون هیچ تحصیل و کوششی، به روی او باز شد، بطوری که مردم از معارف گسترده‌ی آن بزرگوار سخنها می‌گفتند، زیرا کسی در برابر انبوه سرمایه‌های علمی آن حضرت که شامل تمام انواع علوم؛ از حدیث، فقه، فلسفه و کلام و سایر علوم، همتای او نبود. تمام دانشمندان و فقها بر این عقیده بودند که در مسائل پیچیده و مشکل احکام شریعت اسلامی باید به نظر مقدس او مراجعه کنند، و عجیب آن که متوکل عباسی که خود از دشمن‌ترین دشمنان امام علیه السلام بود، و از همه کس بیشتر بغض و عداوت پدران بزرگوار آن حضرت را در دل داشت، با این همه، در مسائل مورد اختلاف دانشمندان زمانش به نظریه‌ی آن حضرت مراجعه می‌کرد و نظر او را بر نظر دیگران مقدم می‌داشت ما در بحثهای آینده به این مطلب اشاره خواهیم کرد. به هر حال، ما به صورت مختصر از بعضی علوم و معارفی که از آن حضرت به یادگار مانده و حکمتها و سخنان دلاویزی که درباره‌ی قضایای مختلف تربیتی و اجتماعی بیان کرده، به شرح زیر سخن می‌گوییم: [صفحه ۸۶]

حدیث

احادیث وارده از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و ائمه‌ی طاهریں از اهل بیت آن حضرت، منحصر به احکام شرعی و قضایای دینی نیست بلکه شامل تمام جنبه‌های زندگی می‌باشد. برآستی این احادیث نبوی و اهل بیت علیهم السلام است که برنامه‌هایی برای قوانین اخلاق و آداب و حسن سلوک و دیگر مسائل از قضایای گوناگون فکری و اجتماعی را بنیان نهاده است. امام هادی علیه السلام، مجموعه‌ای از روایات را از خود به یادگار گذاشته است که پاره‌ای از آنها را از پیامبر - صلی الله علیه و آله - و برخی دیگر را از پدران گرامیش، ائمه طاهریں علیهم السلام به شرح زیر می‌باشد.

روایات امام هادی از پیامبر

امام هادی علیه السلام به سند خود از پدران بزرگوارش مجموعه‌ای از احادیث را نقل کرده است، از جمله: ۱- روی المسعودی قال: حدثني محمد بن الفرغ بمدينه جرجان في المحلة المعروفة (سرای غسان) قال: حدثني أبودعامه قال: أتيت علي بن محمد بن علي بن موسى عائدا في علته التي كانت وفاته منها في هذه السنة، فلما هممت بالانصراف قالي لي: يا أبادعامه وجب حقك، أفلا أحدثك بحديث تسر به؟ قال: فقلت له: ما أحوجني الي ذلك يا ابن رسول الله، قال: حدثني أبي محمد بن علي، قال حدثني أبي علي بن موسى بن جعفر قال: حدثني أبي جعفر بن محمد، قال: حدثني محمد بن علي قال: [صفحه ۸۷] حدثني علي بن الحسين، قال حدثني أبي الحسين بن علي، قال: حدثني أبي علي بن علي بن رسول الله صلی الله علیه و آله: اكتب، قال قلت: و ما أكتب؟ قال: اكتب «بسم الله الرحمن الرحيم الايمان ما قرته القلوب، و صدقته الأعمال، و الاسلام ماجرى به اللسان، و حلت به المناكحة...». قال أبودعامه: فقلت: يا ابن رسول الله ما أدري والله أيهما أحسن الحديث أم الاسناد؟ فقال: «انها الصحيفة بخط علي بن ابی طالب باملاء»

رسول الله صلی الله علیه و آله نتوارثها صاغرا عن کابر...». مسعودی می‌گوید: محمد بن فرج در شهر گرگان در محله‌ای معروف (به سرای غسان) از قول ابودعامه برایم نقل کرد و گفت: برای عیادت به خدمت محمد بن علی بن موسی علیهم‌السلام رسیدم و این دیدار مربوط به بیماری بود که در همان سال به وفات آن بزرگوار انجامید، وقتی که خواستم از خدمتش مرخص شوم، فرمود: «حقی بر من پیدا کردی، آیا نمی‌خواهی حدیثی برایت نقل کنم که باعث خوشنودی تو شود؟» ابودعامه می‌گوید: عرض کردم: چقدر شایق و نیازمندم به چنان حدیثی، یابن رسول الله، فرمود: «پدرم محمد بن علی به نقل از پدرش علی بن موسی بن جعفر، و او از پدرش موسی بن جعفر بن محمد، و آن حضرت از قول پدرش، جعفر بن محمد، و آن حضرت، از پدرش محمد بن علی و آن بزرگوار از قول پدرش علی بن الحسین و او از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل می‌کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علی، بنویس! عرض کردم: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس: (به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، ایمان چیزی است که در دلها اثر گذارد و رفتار شخص آن را تأیید نماید، و اسلام آن است که فقط به زبان گفته شود، و بدان وسیله ازدواج روا باشد...) ابودعامه می‌گوید: عرض کردم: یابن رسول الله به خدا سوگند که نمی‌دانم این حدیث را با برکت و نیکو شمارم و یا اسناد آن را؟ فرمود: این صحیفه‌ای است به خط علی بن ابیطالب، با املائی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که برای ما از قول آن بزرگواران از بزرگ به کوچک به یادگار [صفحه ۸۸] مانده است...» [۸۵]. این حدیث شریف بیانگر تفاوت بین ایمان و اسلام است به این ترتیب که حقیقت ایمان آن است که در ژرفای جان و اعماق دل نشیند و کارهای شایسته انسانی که از دل‌های مؤمنان به خدا سرچشمه می‌گیرد، آن را تصدیق کند و تأیید نماید. اما اسلام، تنها کلمه‌ی توحید و شهادت بر نبوت پیامبر - صلی الله علیه و آله - را بر زبان آوردن کافی است و به این وسیله ازدواج و سایر آثار وضعی که بر اسلام مترتب است، جایز می‌شود. ۲- روی الحسن بن علی عن أبي الحسن العسكري عن آبائه قال أمير المؤمنين: قال: سمعت النبي صلى الله عليه و آله يقول: «إذا حشر الناس يوم القيامة ناداني مناد يا رسول الله، ان الله قد أمكنك من مجازاة محبيك، و محبي أهل بيتك الموالين لهم فيك، والمعادين لأعدائهم فيك، فكافهم بما شئت، فأقول: يا رب الجنة فبئهم منها حيث شئت، فذلك المقام المحمود الذي وحدت به.» حسن بن علی از ابوالحسن العسكري - امام هادی - علیه‌السلام، از قول پدران بزرگوار نقل کرده که امیرالمؤمنین فرمود: من از پیامبر - صلی الله علیه و آله - شنیدم که فرمود: در وقتی که مردم در روز قیامت محشور شوند، منادی مرا ندا دهد: یا رسول الله! خداوند به تو اجازه داده است تا دوستان خود و دوستان اهل بیت را که به خاطر تو دوستدار ایشان و دشمن دشمنان ایشانند، پاداش دهی اکنون هر پاداشی که می‌خواهی به آنان مرحمت کن، می‌گویم: ای خداوند مالک بهشت، آنان را در هر جای بهشت که صلاح می‌دانی جای ده، که آن جایگاه والایی است که خود وعده داده‌ای». [۸۶]. [صفحه ۸۹] براستی اهل بیت علیهم‌السلام، کسانی بودند که پرچم اسلام را بلند کردند و به اهتزاز درآوردند و با سرکشان و طاغیان جنگیدند و فریاد حقوق و کرامت انسانی را برآوردند و آن سرکشان تبهکار برایشان شوریدند و شمشیرها و نیزه‌هایشان پیکر پاک این بزرگواران را قطعه قطعه کرد و خداوند پاداش اینان و پاداش دوستان ایشان را بهشت قرار داد، تا در هر جای بهشت خواستند جایگزین شوند، خداوند ما را از دوستان و محبان ایشان قرار دهد. ۳- روی الامام أبو الحسن الهادی علیه‌السلام بسنده عن آبائه ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال: «أحبوا الله لما يغذوكم به من نعمه، و أحبوا لله و أحبوا أهل بيته...» [۸۷]. امام ابوالحسن هادی علیه‌السلام، به سند خود از پدران بزرگوارش نقل کرده است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «خدا را به خاطر نعمتهایی که به شما مرحمت فرموده است، دوست بدارید، و مرا به خاطر خدا و اهل بیت مرا به خاطر من، دوست بدارید...» براستی، رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - به دوست داشتن خدای متعال دستور داده است، زیرا خدای متعال سرچشمه‌ی فیض هر نعمتی است که مورد استفاده انسان است. همچنان که به محبت خود و محبت اهل بیتش امر می‌کند، زیرا در محبت ایشان محبت خدا نهفته است. ۴- روی الامام ال الهادی علیه‌السلام بسنده عن آبائه ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال: «أربعة أنالهم شفيع يوم القيامة: المحب لأهل بيته، و الموالى لهم، والمعادي فيهم، والقاضي لهم

حوائجهم، والساعی لهم فیما ینوبهم من أمورهم...» [۸۸]. امام هادی علیه‌السلام به سند خود از پدرانش روایت کرده است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله فرمود: «چهار گروهند که روز قیامت من از ایشان شفاعت می‌کنم: دوستان اهل بیتم و کسانی را که با دوستان ایشان دوست و با دشمنان ایشان [صفحه ۹۰] دشمنند، و بر آورندگان حاجت ایشان، و کسانی را که به نیابت از ایشان در کارها تلاش کنند...» البته پیامبر - صلی الله علیه و آله - بر لزوم مودت عترت پاکش تأکید فرموده و محبت ایشان را بر هر مرد و زن مسلمان فرض کرده است، زیرا در پیروی ایشان است که امت از اختلاف و تفرقه مصون می‌مانند و آنها را از انحراف و آشوب باز می‌دارد. ۵- روی الامام أبوالحسن الهادی علیه‌السلام بسنده عن آبائه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «يقول الله تبارک و تعالی: یا ابن آدم ما تنصفتی أتجب الیک بالنعم، و تتمقت الی بالمعاصی، خیری الیک نازل، و شرک الی صاعد، و لایزال ملک کریم یأتینی عنک فی کل یوم و لیلۃ، بعمل قبیح، یا ابن آدم لو سمعت وصفک من غیرک، و أنت لا تعلم من الموصوف لسارعت الی مقته...» [۸۹]. امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام به سند خود از پدران بزرگوارش نقل کرده است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «ای فرزند آدم، نسبت به من بی‌انصافی می‌کنی، من نسبت به تو نعمتهایم را ارزانی می‌دارم و تو نسبت به اوامر من نافرمانی می‌کنی، خیر من به تو نازل می‌شود، در حالی که از تو شر و بدی سر می‌زند در هر روز و هر شب فرشته‌ای گرامی از جانب تو عمل زشتی را به من عرضه می‌کند! ای پسر آدم، اگر تو وصف خود تو را از قول دیگری می‌شنیدی، و نمی‌دانستی که او چه کسی را توصیف می‌کند، هر آینه نسبت به او نفرت پیدا می‌کردی...» در این حدیث شریف دعوت به کار نیک و پرهیز از اعمال بدی است که باعث خشم خدای متعال می‌گردد، زیرا هر عملی به پیشگاه خدای تعالی عرضه [صفحه ۹۱] می‌شود: «الیہ یصعد العمل الصالح والکلم الطیب» [۹۰] و خداوند هر کسی را مطابق عملش در دنیا جزا و مکافات می‌دهد. ۶- روی الامام أبوالحسن الهادی علیه‌السلام بسنده عن آبائه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: «انما سمیت ابنتی فاطمه لأن الله عزوجل فطمها، و فطم من أحبها من النار...» [۹۱]. امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام به سند خود از پدران بزرگوارش نقل می‌کند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «دخترم فاطمه را از آن جهت فاطمه گفتند که خداوند عزوجل او و محبان او را از آتش دوزخ به دور داشته است.» البته از پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - در فضیلت بانوی زنان جهان و پاره‌ی تنش حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها، اخبار متواتره رسیده و از آن میان این حدیث شریف است که خدای متعالی اعلام فرموده است که بانوی زنان - حضرت زهرا (سلام الله علیها) - و محبانش را از آتش دوزخ برکنار ساخته است. ۷- روی الامام أبوالحسن الهادی علیه‌السلام بسنده عن آبائه عن جده الامام الباقر علیه‌السلام عن جابر بن عبدالله الأنصاری قال: «كنت عند النبی صلی الله علیه و آله أنا من جانب، و علی أميرالمؤمنین من جانب اذ أقبل عمر ابن الخطاب و معه رجل قد تلبب به، فقال صلی الله علیه و آله: ما باله؟ قال: حکي عنک یا رسول الله انک قلت: من قال: لا اله الا الله محمد رسول الله دخل الجنة، و هذا اذا سمعه الناس فرطوا فی الأعمال، أفأنت قلت ذلك؟ قال صلی الله علیه و آله: نعم اذا تمسکوا بمحبة هذا و ولايته، و أشار الی الامام أميرالمؤمنین علیه‌السلام.» امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام به سند خود از پدرانش، از قول جدش، امام باقر علیه‌السلام و آن بزرگوار از جابر بن عبدالله انصاری نقل [صفحه ۹۲] کرده است که جابر گفت: من در یک طرف پیامبر - صلی الله علیه و آله - نشسته بودم و علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، طرف دیگر پیامبر، که عمر بن خطاب به همراه مردی وارد شد، که عمر او را آورده بود، پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: او چکار دارد؟ عمر گفت: یا رسول الله او از قول شما نقل کرده است که شما فرموده‌اید: هر کس لا اله الا الله، محمد رسول الله، بگوید، وارد بهشت می‌شود، و این حرف را اگر مردم بشنوند، در کارها از حد خود تجاوز می‌کنند، آیا شما چنین سخنی را فرموده‌اید؟ پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرمود: آری هرگاه به محبت و ولایت این مرد - در حالی که به امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام اشاره می‌فرمود - تمسک بجویند. [۹۲]. تردیدی نیست که تمسک به ولایت امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اقرار به فضیلت و مقام والای او، مطابق آن چه که اخبار پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام بیانگر آن است باعث دوری از آتش دوزخ است. ۸- روی الامام الهادی علیه‌السلام

بسنده عن آبائه عن جد الامام أمير المؤمنين عليه السلام عن النبي صلى الله عليه و آله انه قال: «يا علي خلقني الله و أنت من نوره حين خلق آدم فأفرغ ذلك النور في صلبه، فأفضى به الى عبدالمطلب، ثم افترقا من عبدالمطلب فصرت أنا في عبدالله، و أنت في أبي طالب لا تصلح النبوة الا لي، و لا تصلح الوصية الا لك، فمن جحد وصيتك جحد نبوتی، و من جحد نبوتی أكبه الله على منخره في النار...» امام هادی علیه السلام به سند خود از قول پدران بزرگوارش از جد خویش امام امیرالمؤمنین علیه السلام، و او از پیامبر - صلی الله علیه و آله - نقل کرده است که پیامبر فرمود: «یا علی، خداوند، من و تو را از نور خود آفرید، آن گاه که آدم را [صفحه ۹۳] خلق کرد، این نور را در صلب او قرار داد تا به عبدالمطلب رسید، از عبدالمطلب به دو نیم شد، من در صلب عبدالله و تو در صلب ابوطالب قرار گرفتی، پیامبری جز من و وصایت و جانشینی جز به تو بر کسی زینده نیست، بنابراین هر کسی جانشینی تو را انکار کند، نبوت مرا انکار کرده و هر کس نبوت مرا انکار کند، خداوند او را به رو در آتش دوزخ اندازد...» [۹۳] . براستی خدای متعال، پیامبر اکرم، محمد - صلی الله علیه و آله - و وصی او، امام امیرالمؤمنین علیه السلام را از یک نور آفریده است و نور این دو بزرگوار است که زندگی فکری و اجتماعی بشر را روشن کرده و زمین را از لوث بت پرستی و خرافات جاهلیت پاک کرده است و این دو بزرگوار، یک روحند، و هر که منکر ولایت علی علیه السلام گردد در حقیقت، نبوت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - را انکار کرده است، و در آخرت، بی بهره و از جمله زیانکاران است. ۹- روی الامام أبو الحسن الهادی علیه السلام بسنده عن آبائه أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال لعلی: «یا علی محبک محبی، و مبغضک مبغضی...» امام ابو الحسن الهادی علیه السلام، به سند خود از پدران بزرگوارش نقل کرده است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به علی علیه السلام، فرمود: «دوست تو، دوست من است، و دشمن تو، دشمن من است...» [۹۴] . و اخبار زیادی از پیامبر - صلی الله علیه و آله - رسیده است که هر کس امام امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست بدارد، در حقیقت پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - را دوست دارد، و هر کس آن بزرگوار را دشمن بدارد، در حقیقت با پیامبر - صلی الله علیه و آله - دشمن است، زیرا علی علیه السلام جان [صفحه ۹۴] پیامبر خدا و دروازه‌ی شهر علم، و پدر دو نواده‌ی پیامبر و در همه جا و در تمام جنگها مدافع پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌باشد. ۱۰- روی الامام أبو الحسن الهادی علیه السلام بسنده عن آبائه عن جده الامام أمير المؤمنين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال: «من سره أن یلقى الله عزوجل آمنا، مطهرا لا یحزنه الفزع الأكبر فلیتولک یا علی، و لیتول ابنیک الحسن والحسین، و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد، و موسی بن جعفر، و علی بن موسی، و محمد بن علی و علی بن محمد، والحسن بن علی، ثم المهدي و هو خاتمهم، ولیکونن فی آخر الزمان قوم یتولونک، یا علی و یثنأهم الناس، ولو أحبهم کان خیرا لهم لو کانوا یعلمون، و یؤثرونک و ولدک علی آبائهم و امهاتهم و اخواتهم و علی عشائرهم، والقربات صلوات الله علیهم أفضل الصلوات، أولئک یحشرون تحت لواء الحمد، یتجاوز عن سیئاتهم، و یرفع درجاتهم جزاء بما کانوا یعملون...» امام ابو الحسن الهادی علیه السلام، به سند خود از قول پدران، از جد بزرگوارش امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «هر کس دوست دارد که خدای عزوجل را در حالی ملاقات کند که ایمن از عذاب و پاک است، و خوف و ترس رستاخیز او را غمگین نسازد، یا علی باید تو را و فرزندان: حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و پس از آنها، مهدی را که آخرین ایشان است دوست بدارد. در آخر الزمان گروهی بیایند که ایشان تو را دوست می‌دارند. اما مردم از ایشان بدگویی کنند، در صورتی که اگر می‌دانستند، و ایشان را دوست می‌داشتند برایشان بهتر بود، و ایشان تو و فرزندان تو را بر پدران، مادران، خواهران، اقوام و خویشان خود، مقدم می‌دارند؛ بهترین دروذهای خداوند بر ایشان باد، آنان زیر پرچم حمد محشور می‌گردند، گناهانشان [صفحه ۹۵] آمرزیده، و به پاداش عملشان، از مقام والایی برخوردارند...» [۹۵] . این روایت برتری مقام دوستان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در پیشگاه خدای متعال بیان کرده است، و هنگامی که دوست آن حضرت خدا را ملاقات کند، شادمان و از هول و ترس عظیم قیامت در امان است، خداوند

پاداش فراوان به او می‌دهد و به درجه‌ی اولیای خود می‌رساند. همان طوری که روایات، بر امامت دوازده امام به عنوان جانشینان پیامبر، در میان امتش و اوصیای آن حضرت که مشعلداران هدایت در بین مردم می‌باشند تصریح دارند. ۱۱- قال علیه‌السلام: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «الناس اثنان: رجل أراح و رجل استراح، فأما الذی استراح فالمؤمن استراح من الدنيا و نصبها و أفضی الی رحمۃ الله و کریم ثوابه، و أما الذی أراح فالفاجر أراح منه الناس و الشجر و الدواب و أفضی الی ما قدم...» امام هادی علیه‌السلام، می‌فرماید: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «مردم دو دسته‌اند: گروهی آسایش دنیا را می‌خواهند و گروهی طالب آسایش آخرتند، اما این دسته که خواهان آسایش آخرتند، مؤمنانی هستند که می‌خواهند از دنیا و گرفتاری آن آسوده شوند و به رحمت و اجر عظیم الهی برسند، و اما آن که آسوده سازد، تبهکاری است که با (مرگ) خود، مردم، نباتات و حیوانات را آسوده کند و به کیفر خود برسد...» [۹۶]. این روایت، مقام و منزلت مؤمن را توصیف کرده است به این ترتیب که وقتی او از این دنیا می‌رود، از غمها و رنجها و گرفتاریها آسوده می‌شود و به پیشگاه خداوند کریمی می‌رود که اجر فراوان به او می‌دهد و در حسنات و ثوابش می‌افزاید، همچنان که افراد فاجر در پیشگاه خداوند خوارند و چون [صفحه ۹۶] هلاک شوند، مردم از شر و تجاوز ایشان راحت می‌شوند، حتی نباتات و جنبندگان نیز، آسوده می‌گردند، زیرا آنان ریشه‌ی هر بدی می‌باشند و ایشان کیفر گناهی را که در دنیا مرتکب شده‌اند، بزودی می‌بینند. این بود، بخشی از روایاتی که امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، از جد بزرگوارش، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - نقل کرده است که بیشتر آنها در فضیلت عترت طاهره است که خداوند پلیدی را از ایشان دور ساخته و کاملاً پاک و پاکیزه قرار داده است.

روایات امام هادی از امام امیرالمؤمنین

امام هادی علیه‌السلام، مجموعه‌ای از حکمتها و آداب را از قول جدش امام امیرالمؤمنین پیشوای حکمت و عدالت در روی زمین، نقل کرده است، از جمله ۱- قال علیه‌السلام: قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «ایاکم والمنی فانها من بضایع الفجره...» امام هادی می‌فرماید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «از آرزوها پرهیزید که آنها از کالاها و خواسته‌های تبهکاران است...» [۹۷]. برآستی اسلام با تمام عزت و افتخار، با تمام وسایلی که به عقب ماندگی و انحطاط می‌انجامد، و از آن جمله تکیه کردن بر آرزوها و واگذاشتن عملی که باعث پیشرفت و تکامل در زندگی می‌شود، مبارزه کرده است. ۲- قال علیه‌السلام: قال امیرالمؤمنین: «من أصبح والآخرة همه استغنی بغیر مال و استأنس بغیر أهل. و عز بغیر عشیره...» [صفحه ۹۷] امام فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «هرکس که هدفش آخرت باشد، بدون مال و ثروت، غنی، و بدون خویشان، دلگرم و بدون قبیله، عزیز است...» [۹۸]. برآستی کسی که به امر آخرت اهتمام ورزد و در آن راه بکوشد، به وسیله‌ی تقوا و پرهیزگاری خویش بی‌نیاز و مأنوس می‌گردد، زیرا او قلب خود را با ارتباط به خدا خشنود ساخته است همچنان که در نزد مردم عزیز و ارجمند می‌گردد، و عزت وی بدون قبیله و خویشان، به وسیله‌ی صلاح و تقواست. ۳- قال علیه‌السلام: قال امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «العلم وراثه کریمه، والآداب حلل حسان، والفکره مرآه صافیه، والاعتبار منذر ناصح، و کفی بک أدبا لنفسک ترکک ما کرهته لغیرک...» امام علیه‌السلام فرمود: امیرالمؤمنین می‌فرماید: «علم، میراثی ارزشمند و ادب زینتی نیکو، اندیشه آینه‌ای صیقلی و پندپذیری بیم دهنده‌ای خیرخواه است. و همین قدر در ادب کردن خودت بس، که آن چه را در دیگران نمی‌پسندی، مرتکب نشوی...» [۹۹]. این سخنان گرانها که از گنجهای حکمت درخشان برگرفته شده و بر آراسته شدن به زیور علم و ادب دعوت می‌کند، محققا بهترین چیزهایی هستند که انسان در این زندگی بدانها دست یافته است. همان طوری که از امام حکیم، توجهی عمیق بر فکر و اندیشه کرده و آن را همچون آینه‌ی صافی می‌داند که صورتهای نیک و بد در آن منعکس می‌شود، و انسان پاک از نظر امام علیه‌السلام کسی است که در آینه‌ی اندیشه‌اش صورتهای نیک را منعکس سازد و آن را با تصویر رذایل و زشتیها آلوده نسازد، و امام علیه‌السلام آن چیز را بالاترین نوع ادب

می‌داند که انسان آن چه را که از دیگران نمی‌پسندد، خود از آن [صفحه ۹۸] اجتناب ورزد. ۴- قال علیه‌السلام: قال أمير المؤمنين: «من دخله العجب هلك...» [۱۰۰]. فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده است: «هر کس که خودخواهی در اندیشه‌ی او راه یافت، هلاک شد...» براستی خودبینی انسان باعث هلاک اوست، زیرا در خودخواهی، آفات و زیانهای ویرانگری است که باعث ظلم و ستم به دیگران و تجاوز به ناحق می‌گردد و سبب می‌شود که شخص خودخواه، عیبها و بدیهای خود را نادیده بگیرد. ۵- قال علیه‌السلام: قال أمير المؤمنين علیه‌السلام: «من أيقن بالخلف جاد بالعطية». [۱۰۱]. امام علیه‌السلام می‌فرماید: امیرالمؤمنین فرمود: «هر کس به پاداش یقین دارد، بیشتر بخشش و انفاق می‌کند.» چه قدر این سخن زیباست، زیرا کسی که در راه خدا انفاق می‌کند و یقین دارد که خداوند در دنیا و آخرت عوض آن را به او می‌دهد، طبیعی است که به بخشندگی فراوان، اقدام می‌کند. ۶- قال علیه‌السلام: جاء رجل يهودي الى الامام أمير المؤمنين علیه‌السلام فقال له: أخبرني عما ليس لله، و عما ليس عندالله، و عما لا يعلمه الله، فقال علیه‌السلام: أما ما لا يعلمه الله فلا يعلم له ولدا، تكذيبا لكم حيث قلت: عزيزين لله، و أما قولك: عما ليس لله، فليس له شريك، و بهر اليهودي، فأعلن اسلامه، و تشهد الشهادتين، و خاطب الامام قائلا: [صفحة ۹۹] «أشهد أنك الحق، و من أهل الحق، و قلت الحق...» [۱۰۲]. امام علیه‌السلام فرمود: «مرد یهودی خدمت امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید، عرض کرد: بفرمایید، آن چیست که خدا ندارد، و آن چیست که نزد خدا نیست، و آن چیست که خداوند نمی‌داند؟» امیرالمؤمنین فرمود: اما آن چیزی که خدا نمی‌داند، خداوند برای خود فرزندی نمی‌داند برخلاف قول شما یهودیان که گفتید: عزیز پسر خداست. اما چیزی که در نزد خدا نیست، ظلم و ستم بر بندگان در نزد خدا وجود ندارد. و اما این که گفتی: (چیزی که خدا ندارد)، خداوند شریک ندارد. یهودی با شنیدن این سخنان متحیر شد و سرانجام اسلام آورد و شهادتین بر زبان جاری کرد و رو به امام کرد و گفت: «گواهی می‌دهم که تو بر حقی، و از اهل حقی و سخن حق گفتی...» براستی که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، دروازه‌ی شهر علم پیامبر - صلی الله علیه و آله - است، و اگر مسندی برای او نهاده می‌شد، هر آینه برای پیروان انجیل، به انجیل، و پیروان زبور، به زبور، و پیروان تورات، به توراتشان فتوا می‌داد، همچنان که آن بزرگوار، خود بارها این مطلب را فرمود. به یقین اگر پس از وفات پیامبر - صلی الله علیه و آله - خلافت به آن حضرت رسیده بود، هر آینه هیچ اهل کتابی نمانده بود مگر آن که به اسلام گرویده و به راه حق بازگشته بود. ۷- روی الامام الهادی علیه‌السلام بسنده عن آبائه ان رجلا من أهل العراق دخل على الامام أمير المؤمنين علیه‌السلام حين خروجه الى حرف صفين فقال له: «أخبرنا عن خروجنا الى أهل الشام أبقضاء من الله و قدر؟...» فأجاب الامام الحكيم قائلا: «أجل يا شيخ فوالله ما علوتم قلعة، و لا- هبطتم بطن واد ال-» [صفحة ۱۰۰] بقضاء من الله و قدر...» فانبرى الشيخ قائلا: «عندالله أحتسب عنائي يا أمير المؤمنين...» وراح الامام يوضح للشيخ حقيقة القضاء والقدر قائلا: «مهلا يا شيخ!! لعلك تظن قضاء حتما، و قدرا لازما، لو كان كذلك لبطل الثواب والعقاب، والأمر والنهي، والزجر، ولسقط معنى الوعيد والوعد، و لم يكن على مسيء لائم، و لا- لمحسن محمده، و لكان المحسن أولى باللائمة من المذنب، و المذنب أولى بالاحسان من المحسن، تلك مقالة عبدة الأوثان، و خصماء الرحمن، و قدرية هذه الأمة و مجوسها، يا شيخ: ان الله عزوجل كلف تخييرا، و نهى تحذيرا، و أعطى على القليل كثيرا، و لم يعص مغلوبا، و لم يطع مكرها، و لم يخلق السماوات والأرض و ما بينهما باطلا، ذلك ظن الذين كفروا، فويل للذين كفروا من النار...». امام هادی علیه‌السلام به سند خود از پدرانش نقل کرده است که مردی از اهل عراق، موقع عزیمت امام امیرالمؤمنین به جنگ صفین به خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: «بگو که بیرون آمدن ما از شام، به قضا و قدر الهی بود، یا نه؟...» امام علیه‌السلام در پاسخ وی فرمود: «آری ای شیخ، به خدا سوگند که بر تپه‌ای بالا نرفتی و به دشتی سرازیر نشدید، مگر به قضا و قدر الهی...». پیرمرد شامی رو به امام علیه‌السلام کرد و گفت: «یا امیرالمؤمنین رنجی که برده‌ام به حساب خدا بگذارم.» امام علیه‌السلام در حالی که حقیقت قضا و قدر را برای پیرمرد شامی توضیح می‌داد، فرمود: «ای شیخ، ساکت باش، شاید گمان بردی که قضای حتمی و تقدیر لازم بوده است. در صورتی که اگر چنین بود، ثواب و عقاب بیهوده و امر و نهی و منع بی‌فایده است و وعده‌ی ثواب و تهدید به کیفر از بین

رفته است و بر بد کار ملامتی و به نیکوکار ستایشی نیست، بلکه نیکوکار سزاوارتر به [صفحه ۱۰۱] سرزنش خواهد بود تا بدکار و گنهکار شایسته‌تر به احسان خواهد بود تا نیکوکار، این سخن بت پرستان و دشمنان خداست. و سخن قدریه و گبرهای این امت است. ای شیخ! همانا خدای عزوجل مردم را به انتخاب درست مکلف کرده و به زنهار نهی فرموده است و بر عمل اندک اجر فراوان داده است، و هرگز بنده در ارتکاب گناه مجبور نیست و به زور اطاعت نکند، و آسمانها و زمین را و آن چه در میان آنهاست بیهوده نیافریده است این گمان کسانی است که کافرند و وای بر آنانی که کافرند از آتش دوزخ... پیرمرد شامی (پس از شنیدن این سخنان) از جا برخاست در حالی که این اشعار را می‌خواند: أنت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاء من الرحمن غفرانا أو ضحت من دیننا ما کان ملتبساً جزاک ربک عنافیه احسانا فلیس معذرة فی فعل فاحشة قد کنت راکبها فسقا و عدوانا لا لا و لا قائلنا ناهیه اوقعه فیها عبت اذا یا قوم شیطانا ولا أحب ولا شاء الفسوق و لا قتل الولی له ظلما و عدوانا انی یحب و قد صحت عزیزته ذوالعرش أعلن ذاک الله اعلانا [۱۰۳]. تو آن امامی که از اطاعتش در روز قیامت امید مغفرت از خدا داریم، شبهه‌ی دینی ما را روشن کردی، خدا تو را از جانب ما پاداش نیکو دهد، در کار بد کسی که از راه سرکشی و تجاوز کار زشتی را مرتکب شود، بهانه‌ای نیست، نه، هرگز، خدایی که او را نهی فرموده، دچار معصیتش نکرده، اگر چنین تصور کنید، شیطان را پرستیده‌اید. نه خدا دوست دارد و نه بدی را اراده فرموده و نه به ستم و ظلم، ولی خود را کشته است. کجا او چنین چیزی را دوست می‌دارد؟ در حالی که اراده‌ی او که مقتدر و [صفحه ۱۰۲] تواناست استوار می‌باشد و خدای توانا این را بخوبی اعلام کرده است. ما در بحثهای آینده به طور مفصل، مسأله‌ی قضا و قدر را شرح خواهیم کرد. ۸- قال علیه السلام: قال أمير المؤمنين: «کم من غافل ینسج ثوبا لیلبسه، و انما هو کفنه، و ینبی بیتا لیسکنه، و انما هو موضع قبره...» [۱۰۴]. امام علیه السلام می‌فرماید: امیرالمؤمنین فرمود: «بسا غفلت زده، که جامه‌ای را می‌بافد تا بپوشد و همان کفنش گردد، و خانه‌ای بنا کند تا ساکن شود که همانجا محل دفن اوست...» در این گفتار ارزشمند به بیداری و احساس و زنهار از مطامع و خواسته‌های دنیوی دعوت فرموده است.

روایت امام هادی از امام باقر

وروی الامام ابوالحسن الهادی علیه السلام عن جده الامام محمد الباقر علیه السلام انه قال: «اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله، ثم تلاقوه تعالی: ان فی ذلک لآیات للمتوسمین...» [۱۰۵]. امام ابوالحسن الهادی علیه السلام از جدش امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده، می‌فرماید: «از هوشیاری مؤمن بترسید که او به وسیله‌ی نور خدا می‌نگرد» و آن گاه این آیه‌ی شریفه را تلاوت کرد: «ان فی ذلک لآیات للمتوسمین...» [۱۰۶]. [صفحه ۱۰۳] براستی مؤمن حقیقی، خویشتن را از آلودگیهای مادی پاک کرده و از تاریکیهای باطل نجات بخشیده است، و او به گونه‌ای به اشیا می‌نگرد که به واقعیت و حقیقت آنها می‌رسد و هرگز خطا نمی‌کند و از راه حق نیز در آن چه می‌بیند و می‌نگرد دور نمی‌افتد.

روایات امام هادی از امام صادق

امام ابوالحسن الهادی علیه السلام، مجموعه‌ای از احادیث را از قول جدش امام صادق، علیه السلام، مغز متفکر انسانیت، نقل کرده است، از جمله: ۱- قال علیه السلام: قال الصادق علیه السلام: «ثلاث دعوات لا یحجبن عن الله تعالی دعاء الوالد لولده اذا أبره، و دعوته علیه اذا عقه، و دعاء المظلوم علی ظالمه، و دعاءه لمن انتصر له، و رجل مؤمن دعا لأخ له مؤمن و اساه فینا، و دعاءه علیه اذا لم یواسه مع القدرة علیه، و اضطر أخیه الیه...» [۱۰۷]. امام علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «دعای سه گروه یقینا در درگاه پروردگار اجابت می‌شود: دعای پدر برای فرزندی که به او نیکی کرده است، و نفرین پدر برای فرزند، وقتی که از او ناراضی بوده و عاق کند، و نفرین مظلوم بر ظالم، و دعای مظلوم به کسی که او را یاری کرده است، و مؤمنی که به خاطر ما با برادر

مؤمنش مواسات کند و نفرینش در حالی که با داشتن قدرت و نیاز شدید برادر مؤمنش، با او مواسات نکند...» این حدیث شریف مشتمل بر دعوت به احسان نسبت به پدر است، زیرا دعای پدر در حق فرزندش پذیرفته می‌شود، همچنان که از عاق پدر شدن [صفحه ۱۰۴] برحذر داشته، زیرا نفرین پدر در حق فرزند را هیچ مانعی از استجاب آن در پیشگاه خدای تعالی جلوگیری نمی‌کند. و همچنین دعای مظلوم نسبت به ظالم تأثیر قطعی دارد، همان طوری که امام علیه‌السلام بر یاری و کمک به مؤمن ترغیب فرموده است، زیرا دعای مؤمن به پیشگاه خدای متعال می‌رسد، و همچنین از کمک نکردن بر مؤمن نیز - در صورتی که توانایی کمک را داشته باشد - برحذر داشته است، زیرا نفرین مؤمن نیز در نزد خدا اجابت می‌شود. ۲- قال علیه‌السلام: قال الصادق علیه‌السلام: «علیکم بالورع فانه الدین الذی تلازمه و تدین الله به، و یریده ممن یوالینا...» [۱۰۸]. امام می‌فرماید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «پرهیزگار باشید زیرا پرهیزگاری، یعنی دینی که شما پایبند آید خداوند آن را واجب شمرده و از دوستانش می‌خواهد...» برآستی پرهیز کردن از محارم الهی، اساس دیانت است و از جمله چیزهایی است که کاشف از ملکه ثابتی است در ژرفای روح آدمی که انسان را از ارتکاب محرمات الهی باز می‌دارد و از این رو، ورع و پارسایی عنصر مهمی از عناصر دین به شمار می‌آید. ۳- قال علیه‌السلام: قال الصادق: «لیس منا من لم یلزم التقیة، و یصوننا من سفلة الرعیة.» [۱۰۹]. امام می‌فرماید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: «کسی که پایبند به تقیه نباشد، و ما را از گزند مردم نادان مصون ندارد، از پیروان ما نیست.» ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام، همگی به تقیه دستور داده‌اند و شیعیان خود را ملزم کرده‌اند تا به وسیله‌ی تقیه خون خودشان را از دست حکومتهایی که کشتن آنها را روا می‌داشتند، حفظ کنند، و اگر تشریح تقیه نبود، هیچ کس از [صفحه ۱۰۵] شیعیان و محبان اهل بیت علیهم‌السلام باقی نمانده بود. ۴- قال علیه‌السلام: قال الصادق علیه‌السلام: «ثلاثة أوقات لا یحجب فیها الدعاء عن الله تعالی، الدعاء فی اثر المکتوبة - أی منذ الفراغ من الصلاة الواجبة - و عند نزول القطر، و ظهور آیه معجزه لله فی أرضه.» [۱۱۰]. امام علیه‌السلام می‌گوید: امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «سه وقت است که درخواست از خدای تعالی پذیرفته است: دعای پس از واجب - یعنی بعد از فراغت از نماز واجب - و به هنگام فروچکیدن قطرات اشک، و آن گاه که نشانه‌ی قدرتی از جانب خدا در زمین، ظاهر گردد.» به راستی خدا تعالی دوست دارد که در این اوقات خوانده شود و استجاب دعای کسی را که در این اوقات خدا را بخواند، ضمانت کرده است، همچنان که استجاب دعای کسانی را که در کنار قبر ائمه‌ی طاهرین خدا را بخوانند، تعهد فرموده است. ۵- قال علیه‌السلام: جاء رجل الی الامام الصادق علیه‌السلام فقال: قد سئمت من الدنیا فائمنی من الله الموت، قال علیه‌السلام له: ثمن الحیاة لتطیع لا تعصی فلأئن تعیش فتطیع خیر لک من أن تموت، فلا- تعصی و لا- تطع» [۱۱۱]. امام علیه‌السلام می‌فرماید: مردی خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید، عرض کرد: «از دنیا سیر شده‌ام، از خداوند مرگ مرا بخواهید!» امام علیه‌السلام فرمود: «بهای زندگی آن است که خدا را اطاعت کنی و از او نافرمانی نکنی، بنابراین اگر زنده باشی بهتر از آن است که بمیری و نتوانی معصیت کنی و نتوانی اطاعت و بندگی کنی.» برآستی، انسان، وقتی که بمیرد، عملش چه نیک و چه بد، قطع می‌شود، و امام علیه‌السلام مقرر فرموده است تا آن مرد، زندگی و طول عمر را آرزو [صفحه ۱۰۶] کند به خاطر آن که بتواند عمل شایسته به جا آورد و تحصیل خیر کند که این عمل بهتر از مردن است که پس از آن نه طاعتی در کار است و نه عصیان و نافرمانی. ۶- قال علیه‌السلام: قیل للصادق: صف لنا الموت، قال علیه‌السلام: هو للمؤمن کأطیب ریح یشمه فینعش لطیبه، و ینقطع التعب والألم کله منه، و للکافر کلسع الأفاعی و لدغ العقارب أو أشد، فقیل له: ان قوما یقولون: انه أشد من نشر بالمناشیر، و قرض بالمقاریض، و رضخ بالأحجار، و تدویر قطب الأرحیة علی الاحراق، قال علیه‌السلام: كذلك هو علی بعض الکافرین و الفاجرین، ألا ترون منهم من یعانی تلک الشدائد، والذی یری بعد ذلک هو أشد من هذا، ألا هو عذاب الآخرة، فانه أشد من عذاب الدنیا، قیل له: فما بالنار کافرا یسهل علیه النزاع فینطفی، و هو یحدث و یضحک، و یتکلم، و فی المؤمنین أیضا من یکون كذلك، و من المؤمنین و الکافرین من یقاسی عند سكرات الموت هذه الشدائد، فقال علیه‌السلام: ما کان من راحة للمؤمن هناك فهو عاجل ثوابه، و ما کان من شدائد فتمحیصه من ذنوبه لیرد الآخرة نقیا

نظیفا مستحقا لثواب الأبد، لا مانع له دونه، و ما كان من سهوله هناك على الكافر فليوف أجر حسناته في الدنيا، و في الآخرة ليس له الا ما يوجب عليه العذاب، و ما كان من شدة على الكافر فهو ابتداء عذاب الله، فان الله عدل لا يجور...» [۱۱۲]. امام عليه السلام فرمود: «از امام صادق عليه السلام پرسیدند: مرگ را توصیف کنید؟ امام عليه السلام فرمود: مرگ برای مؤمن، چنان است که بوی خوشی را استشمام کند و از خود بی خود شود و در نتیجه تمام رنج و ناراحتیش برطرف گردد و برای کافر مانند گزیدن مارها و نیش زدن عقربها، بلکه بدتر از آنهاست، عرض کردند: گروهی می‌گویند: مردن بدتر از آن است که با اره و قیچی بدن کسی را قطعه قطعه کنند و با سنگها درهم بشکنند و یا زیر سنگ آسیا نرم کنند؟ امام عليه السلام، فرمود: برای بعضی [صفحه ۱۰۷] از کافران و تبهکاران چنان است، آیا نمی‌بینید که بعضی از آنها موقع مردن چنین وضعی را دارند و آن چه بعد از مرگ می‌بینند بدتر از اینهاست، آری آن عذاب آخرت است که بدتر از عذاب دنیاست. عرض کردند: بنابراین پس چرا گاهی کافری را می‌بینیم که جان‌کنندش آسان است و حرف می‌زند و صحبت می‌کند و در میان مؤمنین نیز بعضی چنینند، و در بین مؤمنان و کافران کسانی هستند که موقع جان دادن همین سختیها را تحمل می‌کنند؟ امام عليه السلام فرمود: آن چه برای مؤمن در آن وقت از آسایش وجود دارد، اجر دنیوی اوست و آن چه از سختی و شداید است برای خالص کردن او از گناهان است تا این که پاک و پاکیزه برای اجر و مزد ابدی، وارد عالم آخرت شود، و مانعی برای او نباشد، و هرچه در آن وقت برای کافر آسانی باشد در برابر خوبیهای او در دنیاست و در آخرت چیزی جز موجبات عذاب وجود ندارد، و این سختی، سرآغاز عذاب خدا برای کافر است، خداوند عادل است و به کسی ستم روا نمی‌دارد.» ۷- قال عليه السلام: قال الصادق عليه السلام: في قول يعقوب: «فصبر جميل» [۱۱۳] أي صبر بلا شكوى [۱۱۴] و لعل القرينة الدالة على ذلك هو وصف الصبر بالجميل. فرمود: امام صادق عليه السلام درباره‌ی قول حضرت يعقوب «فصبر جميل» فرمود: یعنی صبر بدون گله و شکوه. و شاید قرینه‌ای که بر این معنی دلالت دارد، همان صفت جميل باشد که برای صبر آمده است. ۸- قال عليه السلام: قال الصادق عليه السلام: في تفسير قوله تعالى: «تتجافى جنوبهم عن المضاجع» [۱۱۵] قال: كانوا لا ينامون حتى يصلوا العتمة. امام فرمود: امام صادق عليه السلام، در تفسیر قول خدای تعالی [صفحه ۱۰۸] «تتجافى جنوبهم عن المضاجع» فرمود: آنان همواره تا نماز عتمة را نمی‌خواندند به خواب نمی‌رفتند. [۱۱۶]. ۹- قال عليه السلام: قال الصادق عليه السلام: في تفسير قوله تعالى: «فلنحيينه حياة طيبة» [۱۱۷] قال: المراد بها القنوع. امام هادی عليه السلام می‌فرماید: امام صادق عليه السلام درباره‌ی قول خدای تعالی «فلنحيينه حياة طيبة» فرمود: مقصود از حیات طيبة قناعت است. این بود بخشی از اخباری که امام ابوالحسن الهادی عليه السلام از قول جدش امام صادق عليه السلام نقل کرده بود.

روایت امام هادی از حضرت موسی بن جعفر

روی الامام ابوالحسن الهادی عليه السلام بسنده عن آبائه عن جده الامام موسى بن جعفر عليه السلام انه قال: «ان الله خلق الخلق، فعلم ما هم اليه صائرون، فأمرهم و نهاهم، فما أمرهم به من شيء فقد جعل لهم السبيل الى الأخذ به، و ما نهاهم عنه من شيء فقد جعل لهم السبيل الى تركه، و ما جبر الله أحدا من خلقه على معصية، بل اختبرهم بالبلوى كما قال الله تعالى: ليلوكم أيكم أحسن عملا...» امام ابوالحسن الهادی عليه السلام به سند خود از پدراناش از قول جدش موسى بن جعفر عليه السلام نقل کرده می‌فرماید: «خدای متعال، مخلوقات را آفرید، و می‌دانست که سرانجام کار آنها چیست، این بود که ایشان را امر و نهی فرمود، به چیزی امر نکرد مگر این که برای ایشان راهی به انجام آن قرار داد و از چیزی نهی نکرد مگر راه ترک آن نیز برای ایشان وجود داشت و خداوند کسی را مجبور به معصیت نکرده بلکه مطابق این آیه [صفحه ۱۰۹] «لیلوكم أيكم احسن عملا» [۱۱۸] با گرفتاری آنها را آزموده است.» امام عليه السلام، به صورت غیر قابل بحثی، جبر را مطرح کرده و بر نادرستی آن استدلال فرموده است که ما این مسأله را در ضمن بحثهای آینده روشن خواهیم ساخت.

روایت امام هادی از امام رضا

روی الامام ابوالحسن الهادی علیه السلام عن جده الامام علی بن موسی الرضا علیهما السلام انه خرج أبوحنیفه ذات یوم من عند الامام الصادق، فاستقبله موسی بن جعفر فقال له أبوحنیفه: «یا غلام ممن المعصیه؟...». فأجابہ الامام موسی: «لا تخلو من ثلاث: اما أن تكون من الله عزوجل - و لیست منه - فلا ینبغی للکریم أن یعذب عبده ما لا یکتسبه، و اما أن تكون من الله عزوجل و من العبد و لیس كذلك، فلا ینبغی للشریک القوی أن یظلم الشریک الضعیف، و اما أن تكون من العبد - و هی منه - فان عاقبه الله فبذنبه، و ان عفا عنه فبکرمه، و جوده...» [۱۱۹]. امام ابوالحسن الهادی علیه السلام از قول جدش امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام نقل کرده است که روزی ابوحنیفه از محضر امام صادق علیه السلام بیرون شد، و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام با او روبرو شد، ابوحنیفه از او پرسید: «ای پسر! بگو ببینم، معصیت از کیست؟» [صفحه ۱۱۰] امام موسی علیه السلام، در پاسخ وی فرمود: «از سه صورت بیرون نیست! یا این است که از خدای عزوجل است - و چنین نیست - در آن صورت بر خداوند کریم روا نیست، بنده اش را به گناهی که نکرده عذاب کند و یا از خدا و بنده با هم است - که چنین نیست - در آن صورت بر شریک قوی روا نیست به شریک ضعیف ستم روا دارد، و یا از خود بنده است - که چنین است - در این صورت اگر عقوبت کند به دلیل گناه او عقوبت کرده است و اگر ببخشد به جود و کرمش بخشیده است...» امام علیه السلام، برای بطلان و نادرستی جبر استدلال کرده و فرموده است که انسان در زندگی دنیا آزاد است، نه بر اطاعت خدا مجبور است و نه بر معصیت خدا، اراده و تصمیم گیری در دست خود انسان است، بنابراین اوست که هرچه را بخواهد اختیار می کند. و در این جا سخن ما درباره‌ی پاره‌ای از احادیثی که امام علیه السلام از پدران بزرگوارش - سلام الله علیهم - نقل کرده بود به پایان رسید.

واگذارن اخبار مشکل به خود اهل بیت

امام هادی علیه السلام، شیعیانش را بر پایداری و اعتقاد راسخ نسبت به اخباری که از ائمه‌ی طاهرین نقل می شود، ملزم ساخته است. بنابراین، آن روایتی را که می دانند از ایشان صادر شده و معنای آن را نیز می دانند، به آن عمل کنند و آنچه را که درک معنایش برایشان دشوار باشد، امام علیه السلام دستور داده است که در این صورت به خود ایشان باز گردانند تا برای ایشان توضیح دهند، و این بیان در پاسخ امام به نامه داوود بن فرقد فارسی آمده است. در نامه‌ی داوود، چنین است: «از مسائلی که از پدران و اجداد طاهرین شما به ما رسیده است و ما در آن باره اختلاف نظر داریم، بفرمایید که با وجود اختلاف، چگونه به آنها عمل کنیم؟» امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: [صفحه ۱۱۱] «اگر دانستید که آن مطالب گفته‌ی ماست، مطابق آنها عمل کنید و در مواردی که نمی دانید از ما صادر شده، یا نه، در آن صورت، به ما باز گردانید.» [۱۲۰]. امام علیه السلام، پیروانش را مأمور فرموده است تا چنین روایاتی را برای توضیح و بیان به ایشان باز گردانند، البته در صورتی که از ایشان صادر شده باشد و اگر نه ساختگی و دروغ باشد باز هم به ایشان یادآور خواهند شد.

اختلاف اخبار

حمیری نامه‌ای به خدمت امام هادی علیه السلام نوشت و از آن حضرت درباره اخبار مورد اختلاف پرسید که چگونه باید نسبت به آنها عمل کرد؟ امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود: «برای کسی که در ارتباط با امام خود باشد، مشکلی نخواهد بود، زیرا این اخبار از سرچشمه اصلی خود بیرون می آیند و آن سرچشمه زلال و صاف است...» مقصود امام، این است که هر کس با امام علیه السلام مربوط باشد، چیزی برای او مشتبه و مختلف نخواهد بود، زیرا او واقعیت را از منبع و سرچشمه خود می گیرد. وقتی که

حمیری نوشته امام علیه‌السلام را خواند، به امام علیه‌السلام نوشت: «چگونه ما می‌توانیم با امامان در ارتباط باشیم، در صورتی که بین ما و او فاصله انداخته‌اند...؟» مقصود حمیری از این عبارت آن است که با وجود فشارهای سیاسی یعنی [صفحه ۱۱۲] مجازاتهای دولت برای هرکس که با امام علیه‌السلام مرتبط باشد، راهی برای رابطه با امام علیه‌السلام وجود ندارد. این بود که امام علیه‌السلام در پاسخ او نوشت: «چنین راه و رابطه‌ای برای طالبان حق فراهم است، مگر آن کسی که با وجود کفر و الحاد بخواهد مرتبط شود...» [۱۲۱]. امام علیه‌السلام به این نکته اشاره فرموده است که پوینده‌ی حق و حقیقت اگر خالصانه بکوشد به حق می‌رسد و سرانجام موفق می‌شود.

فقه امام

اشاره

امام ابوالحسن هادی علیه‌السلام، بیشترین اهمیت را به نشر آثار شریعت اسلامی، و بیان احکام، و تعلیم و تدریس علوم اسلامی مبذول می‌داشت فقها و دانشمندان در اطراف آن حضرت گرد می‌آمدند و از زلال علوم وی سیراب می‌شدند و احادیثی را که از آن بزرگوار استفاده می‌کردند، می‌نوشتند، که همین نوشته‌ها از جمله منابع تشریح احکام اسلامی - از دیدگاه شیعه‌ی امامیه - است. به راستی امام ابوالحسن علیه‌السلام فقیه بلامنازع و بی‌نظیر زمان خود بود. تا آن جا که متوکل عباسی - با این که از دشمنترین کینه‌توزترین مردم نسبت به علویان بود - در مسائل پیچیده به آن حضرت مراجعه می‌کرد و فتوای او را بر فتوای دیگر فقها ترجیح می‌داد. ما در بحثهای آینده راجع به این مطلب سخن خواهیم گفت و پاره‌ای از احادیث وارده از آن حضرت را که فقهای شیعه در استنباط احکام شرعی به آنها مراجعه می‌کردند، به شرح زیر [صفحه ۱۱۳] مطرح می‌کنیم:

غسل اموات

احمد بن قاسم، نامه‌ای به محضر امام علیه‌السلام نوشت و در آن نامه پرسیده بود که مؤمنی می‌میرد، کسی می‌آید تا او را غسل دهد، در کنار او گروهی از فرقه‌ی مرجئه هستند، آیا به گونه‌ی اهل سنت غسل دهد؟ و در مورد کفن، عمامه لازم نیست و جریده به همراه میت قرار ندهد؟ امام علیه‌السلام در پاسخ او نوشت: «او را چون مؤمن - شیعه - غسل می‌دهد، هرچند که آن افراد باشند و اما جریده را مخفی بدارد و نباید آنها ببینند و باید در این مورد دقت لازم را بنماید.» [۱۲۲]. این روایت به روشنی دلالت دارد بر غسل دادن میتی را که از مؤمنان است به روش اهل بیت علیهم‌السلام و اعتنا نداشتن به حضور مرجئه، همان طوری که همین روایت می‌گوید، در قرار دادن دو جریده، از درخت خرما در کنار میت - به منظور رعایت تقیه - باید مخفیانه صورت بگیرد. البته اخبار زیادی در استحباب قرار دادن دو جریده‌ی (شاخه‌ی) سبز به همراه میت رسیده است، و اگر دسترسی به شاخه‌ی خرما نبود، از چوب درختی غیر از درخت خرما قرار دهند، و از میان آن اخبار، روایت علی بن بلال از امام هادی علیه‌السلام است که دلالت بر این مطلب دارد و فقها در فتوایشان، به آن روایت استناد کرده‌اند. [۱۲۳].

نماز در لباس کرک و پشم

فقهای شیعه‌ی امامیه در لباس نمازگزار، شرایطی را ذکر کرده‌اند، مانند این که پاک باشد و غصبی نباشد و از کرک و پشم حیوان غیرمأکول اللحم [صفحه ۱۱۴] نیز نباشد، و در این باره به روایات متواتره‌ای که از ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام رسیده است استناد کرده‌اند، و از آن جمله مکاتبه‌ای است که علی بن عیسی با امام ابوالحسن هادی علیه‌السلام داشته و از آن حضرت می‌پرسد که آیا

نماز در لباسی که از کرک و پشم حیوان حرام گوشت و هر چیز دیگری که از این قبیل حیوانات باشد، جایز است یا نه؟ امام علیه‌السلام در پاسخ وی می‌فرماید: «من دوست ندارم که در این قبیل لباسها نماز بخوانم.» دوباره علی بن عیسی می‌نویسد که وی در میان جمعی از غیر شیعه و در دیار آنها در حال تقیه است، و هیچ کس از آن جا بدون لباسی که از پشم و کرک حرام گوشت ساخته شده، نمی‌تواند بیرون شود، و او اگر لباسش را بکند، جانش در خطر است؟ امام علیه‌السلام در پاسخ می‌نویسد: «لباسی که از کرک و پشم فنک [۱۲۴] و سمور [۱۲۵] باشد مانعی دارد...» [۱۲۶]. این روایت دلالت دارد بر این که نماز در وقت ضرورت، در لباسی که از پشم فنک و سمور باشد جایز است.

نماز در لباسی که از موی انسان بسازند

اخبار زیادی از ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام رسیده است مبنی بر این که نماز [صفحه ۱۱۵] در لباسی که از موی حیوانات حرام گوشت، مانند گربه باشد، جایز نیست. طبیعی است که این روایات شامل موی انسان نمی‌شود، زیرا اطلاق ادله، منصرف از آن است، ریان بن صلت از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام درباره‌ی این که آیا نماز در جامه‌ای که مو و یا ناخن انسان در آن باشد، جایز است یا نه، پرسیده است. امام علیه‌السلام، فتوا داده است که جایز است. [۱۲۷].

با عبور کسی از جلوی نماز گزار، نماز باطل نمی‌شود

فقهای شیعه بر آنند که با عبور کسی از جلوی نماز گزار، نمازش باطل نمی‌شود و این مورد از مبطلات نماز نیست. و دلیل ایشان روایتی است که ابوسلیمان غلام امام هادی علیه‌السلام نقل کرده است، می‌گوید: یکی از موالیان امام علیه‌السلام - در حالی که من در آن جا حاضر بودم - از آن حضرت راجع به نماز پرسید که کسی از مقابل نماز گزار عبور می‌کند و فاصله می‌شود بین نماز و نماز گزار. امام علیه‌السلام فرمود: نه، چنین نیست که نماز در پیشروی صاحبش برود، بلکه نماز در برابر صورت صاحبش، بالا می‌رود. [۱۲۸].

نماز در بیابان

علی بن مهزیار، از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، درباره‌ی مردی پرسید که در بیابان است، وقت نماز واجب فرا می‌رسد، تا آخر وقت نماز نمی‌تواند از آن بیابان بیرون شود، نمازش را چه کند؟ در صورتی که از خواندن نماز در بیابان نهی شده است. امام علیه‌السلام فرمود: در بیابان نماز را می‌خواند اما از وسط راه کناره می‌گیرد، زیرا کراهت نماز تنها در میان راه قرار گرفتن است - چه مردم در رفت و آمد باشند و یا خالی از رهگذر باشد - که اگر سد معبر نکند کراهت دارد و [صفحه ۱۱۶] اگر نه نماز خوانده حرام است. [۱۲۹].

سجده بر شیشه

تمام فقهای اهل بیت علیهم‌السلام، اجماع دارند که باید سجده‌ی نماز بر زمین باشد و یا آنچه از زمین می‌روید، و هیچ کدام سجده‌ی بر خوردنی، پوشیدنی، چه بالفعل و چه بالقوه - یعنی پس از تغییرات قابل خوردن یا پوشیدن گردد - را جایز نمی‌دانند، همچنان که از سجده بر شیشه منع کرده‌اند، و در این مورد به اخبار زیادی که از ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام رسیده استناد جسته‌اند. از آن جمله روایتی است که محمد بن حسین می‌گوید: یکی از شیعیان به خدمت امام ابوالحسن العسکری، نامه‌ای نوشت و از آن بزرگوار پرسید که آیا نماز بر شیشه جایز است یا نه؟ نویسنده نامه می‌گوید: وقتی که نامه تمام شد، فکر کردم و با خود گفتم شیشه

هم از رویدنیهاست، نباید از امام علیه‌السلام می‌پرسیدم! می‌گوید: «امام علیه‌السلام، به من نوشت: هر چند که تو با خودت گفتی که شیشه از رویدنیهای زمین است، اما بر آن نماز مخوان! زیرا شیشه از نمک و شن ترکیب یافته، که این دو از موجوداتی هستند که تغییر شکل داده‌اند و مسخ شده‌اند.» [۱۳۰].

نماز شخص بیهوش، قضا ندارد

فقها در صحت توجه تکلیف به مکلف شرط کرده‌اند که در وقت تکلیف از هوش نرفته باشد، پس اگر از اول وقت تا آخر بیهوش بود نه مکلف است که نماز بخواند و نه قضای آن را. و در این مسأله به برخی از روایات استناد کرده‌اند که از آن جمله است روایتی که علی بن مهزیار نقل کرده است که از امام ابوالحسن ثالث علیه‌السلام درباره‌ی شخصی که از هوش رفته بود پرسیدم [صفحه ۱۱۷] امام فرمود: «او نه روزه‌اش را قضا می‌کند و نه نمازش را، و هر چه را که خداوند بر او غالب است، خود نیز سزاوار به پذیرش عذر اوست.» همچنین ایوب بن نوح در نامه‌ای از آن حضرت درباره کسی که یک روز و یا بیشتر در حال بیهوشی به سر می‌برد سؤال کرد که آیا نمازهایی که از او فوت شده است، باید قضا کند یا نه؟ امام علیه‌السلام در پاسخ وی نوشت: «نه قضای روزه لازم است و نه قضای نماز»

نماز قصر در سفر مکه

فقهای شیعه در نماز قصر شرایطی قائلند که از آن جمله، شخص مسافر نباید از قبیل چار وادار، ناخدا، قاصد و گله‌دار باشد، زیرا این گروه باید نمازشان را در سفر کامل بخوانند، و شغل مسافرت عملی است که متوقف بر تصمیم‌گیری و تجربه‌های مداوم دارد به نحوی که یک مورد، و اتفاقی نیست، و برای کسی که شغلش مسافرت است غیرمعمول نباشد. بنابراین سفر هر ساله‌ی حمله‌داران حج باعث کامل خواندن نماز نمی‌شود، بلکه آنان باید نمازشان را قصر بخوانند. محمد بن جزک روایت کرده، می‌گوید: به خدمت ابوالحسن ثالث - امام هادی - علیه‌السلام نوشتم که: شترانی دارم که زندگی من از درآمد آنها می‌گذرد و هیچ جا نمی‌روم، مگر به خاطر علاقه‌ای که دارم، با آنها به مکه و یا به ندرت به بعضی جاهای دیگر می‌روم، بنابراین تکلیف من چیست؟ وقتی که من با مردم، برای کار از شهر بیرون می‌شوم، یا در نماز و روزه تکلیفم در مدت مسافرت، قصر است، یا تمام؟ امام علیه‌السلام در پاسخ وی نوشت: «اگر همیشه مسافرت نمی‌کنی و با شترانت در حال سفر نیستی جز [صفحه ۱۱۸] برای سفر مکه، وظایف قصر خواندن نماز و افطار کردن روزه است.» [۱۳۱]. در این جا سخن ما درباره‌ی بعضی از احکامی که از امام علیه‌السلام درباره‌ی آنها سؤال شده بود، پایان گرفت.

خمس

خمس، از جمله مالیاتهای مرفعی اسلامی است که دین مقدس اسلام برای جلوگیری از فقر و گسترش فرهنگ و پیشرفت فکری جامعه و احیای معارف اسلامی آنان را فرض کرده است. خمس در چند مورد واجب است که فقها آنها را بیان کرده‌اند، از جمله، زاید بر مؤونه انسان و خانواده‌اش از سود صنایع و تجارت و امثال اینها باشد از چیزهایی که در کتابهای فقهی آمده است. فقها در این مورد به روایاتی که از ائمه‌ی هدی علیه‌السلام نقل شده است، استناد جسته‌اند از جمله روایتی است که کتاب کافی از ابراهیم بن محمد همدانی نقل کرده، می‌گوید: به حضور ابوالحسن هادی علیه‌السلام نوشتم که علی بن مهزیار نوشته‌ی پدر بزرگوارت را برایم خواند، مبنی بر این که بر صاحبان مزارع واجب است پس از مؤونه، نیمی از یک ششم باقیمانده را پردازند، اما بر کسی که مزرعه‌اش دایر نباشد نصف یک ششم و چیز دیگری واجب نیست و کسانی پیش از ما در این باره اختلاف کرده‌اند، و گفته‌اند: بر

مزارع پس از مؤونه، یعنی هزینه‌ی خود مزرعه و مالیات آن، نه مؤونه صاحب مزرعه و خانواده‌اش، خمس واجب است؟ امام علیه‌السلام در جواب نوشتند: «پس از هزینه‌ی صاحب مزرعه و خانواده‌اش و بعد از مالیات دولت...» [۱۳۲]. [صفحه ۱۱۹] علی بن مهزیار از علی بن محمد بن شجاع نیشابوری نقل کرده است که از ابوالحسن ثالث علیه‌السلام درباره‌ی مردی پرسیدم که از مزرعه‌اش صد کر [۱۳۳] گندم برداشت کرده که ده یک آن، یعنی ده کر زکات داده است و سی کر را نیز برای آباد کردن مزرعه صرف کرده، شصت کر برایش باقی مانده است، چقدر، حق شما - خمس - می‌شود؟ و آیا به صاحبانش چیزی می‌رسد؟ امام علیه‌السلام، در پاسخ نوشت: «مازاد بر مؤونه‌اش خمس حق ماست.» [۱۳۴]. فقها به این اخبار استناد جسته‌اند، و در تمام آن چه مازاد بر مؤونه سالانه می‌شود به وجوب خمس فتوا داده‌اند که به تفصیل در کتابهای فقهی و رساله‌های عملیه شرح آن آمده است.

زکات

اشاره

از جمله برنامه‌های خلاقه که اسلام در نظام اقتصادیش دارد یکی وجوب زکات است. زکات یکی از وسائل ارزشمندی است که می‌تواند ریشه‌های فقر و تنگدستی و محرومیت را از بن برکند. از امام ابوالحسن هادی علیه‌السلام بعضی از فروع مربوط به زکات را پرسیده‌اند و آن حضرت به شرح زیر جواب داده است:

مستحق زکات

فقها درباره‌ی مستحق زکات، شرط کرده‌اند که مؤمن باشد، بنابراین به [صفحه ۱۲۰] کافر نمی‌شود زکات داد. از جمله دلایل آنها روایتی است که از امام ابوالحسن علیه‌السلام پرسیده‌اند که آیا به کسی که قائل به تجسم است - یعنی می‌گوید خدا جسم است - می‌توان زکات داد؟ امام علیه‌السلام فرمود: «به کسی که می‌گوید: خدا جسم است نباید زکات داد و نمی‌توان پشت سر او نماز خواند.» [۱۳۵]. طبیعی است که خصوصیتی در مورد کسی که قائل به جسم بودن خداوند است، نمی‌باشد بلکه این حکم، شامل هر کافری می‌شود که به خدا و روز جزا ایمان ندارد. و نیز فقها شرط کرده‌اند که گیرنده‌ی زکات نباید از کسانی باشد که نفقه‌اش به گردن زکات دهنده است مثل پدر و مادر، هر چند که بالا رود - یعنی اجداد - و فرزندان از اولاد پسر و دختر، هر چه پایین رود - یعنی فرزندان فرزندان - اما کلینی در کتاب کافی از اسماعیل بن عمران قمی، نقل کرده است: به خدمت ابوالحسن ثالث امام هادی علیه‌السلام، نوشتم که من اولادی دارم که مردان و زنان هستند آیا جایز است که چیزی از زکات به ایشان پردازم؟ امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «آری جایز است.» شیخ، این روایت را در تهذیب و استبصار حمل بر مورد خاص آن سائل و هر کسی که نظیر او باشد کرده است، یعنی کسی که مال خودش برای هزینه‌ی خانواده‌اش کافی نباشد. [۱۳۶].

به هر نفر چه مقدار از زکات می‌توان داد

اندازه‌ی معینی از مال زکات که به هر فقیر می‌توان داد، کم و یا زیاد - بجز [صفحه ۱۲۱] زکات فطره که تعیین کرده‌اند - وجود ندارد، یکی از شیعیان توسط احمد بن اسحاق، به امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام نوشت. «به مردی از برادران مسلمانم از محل زکات دو درهم، و سه درهم می‌دهم، چه صورت دارد؟ امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «همان طور رفتار کن، ان شاء الله تعالی، درست است.» [۱۳۷].

زکات فطره

زکات فطره نخستین چیزی است که در اسلام مقرر شد، و فقها در اصطلاح آن را بر زکات بدنها اطلاق کردند، زکات فطره بر تمام مردم چه مسلمان باشند چه کافر، بزرگ باشند، یا کوچک، مرد باشند و یا زن واجب است. امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، در نامه‌ای به ابراهیم بن محمد همدانی چنین نوشت: «فطره بر تو و بر تمام مردم واجب است، و هر کس که عائله و نانخور تو باشد، از مرد و زن، کوچک و بزرگ، آزاد و برده، شیرخواره و غیرشیرخواره، به وزن شش رطل مدنی باشد پرداززی و هر رطلی صد و نود و پنج درهم است، بنابراین یک فطره هزار و صد و هفتاد درهم می‌شود» [۱۳۸]. ابراهیم بن محمد همدانی می‌گوید: روایات درباره‌ی فطره مختلف بود، من نامه‌ای به امام ابوالحسن، صاحب العسکر علیه‌السلام نوشتم و از آن بزرگوار پرسیدم، امام در پاسخ من نوشت: «فطره به اندازه‌ی یک صاع از خوراکی است که مردم شهر می‌خورند، بنابراین مردم مکه، یمن، طایف، اطراف شام، یمامه، بحرین، عراق عرب و عجم، فارس، اهواز و کرمان، خرما، و مردم نواحی شام، کشمش، و مردم جزیره، موصل و همه‌ی مردم جبال، گندم و یا جو و مردم طبرستان (مازندران)، [صفحه ۱۲۲] برنج، و مردم خراسان، گندم - جز مردم مرو و ری که باید کشمش پردازند - و مردم مصر، گندم، باید بدهند. و غیر اینها، مردم جاهای دیگر از بیشترین چیزی که می‌خورند و مردم عرب بادیه‌نشین باید کشکک پردازند. و فطره بر تو و بر همه‌ی مردم واجب است...» [۱۳۹]. قاعده‌ی کلی در مورد فطره همان قوت غالب مردم همان شهری است که شخص در آن زندگی می‌کند مانند: گندم و جو، و مقدار واجب برای هر کسی یک صاع است یعنی به وزن تقریبی سه کیلو و پرداخت بهای آن نیز مطابق فتوای فقها کفایت می‌کند.

روزه

اشاره

از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، مسائل زیادی راجع به روزه پرسیده‌اند که از آن جمله است:

روزه با دیدن ماه واجب می‌شود

از اطمینان بخشترین راههایی که آغاز ماه رمضان ثابت می‌شود، دیدن ماه است، بنابراین بر هر کسی که ماه را ببیند، چه خود او تنها ببیند و یا دیگران هم دیده باشند، روزه واجب می‌شود، علی بن راشد از ابوالحسن العسکری علیه‌السلام روایت کرده است که آن بزرگوار فرمود: «روزه مگر مگر با دیدن ماه» [۱۴۰]. فقها این روایت را حمل بر نهی از روزه به قصد وجوب کرده‌اند در [صفحه ۱۲۳] صورتی که رؤیت هلال، ثابت نشده باشد.

روزه‌ی زنی که بچه شیر می‌دهد

علی بن مهزیار، به خدمت امام ابوالحسن علیه‌السلام نوشت، و از آن حضرت درباره‌ی زنی که فرزند خود، و یا بچه‌ی دیگری را در ماه رمضان شیر می‌دهد، و روزه‌داری برای او مشکل است، زیرا هنگامی که بچه‌ای شیر می‌دهد از حال می‌رود، و قدرت روزه گرفتن را ندارد، آیا این زن روزه بگیرد و یا افطار کند و بعدها قضای آن را در زمان مناسب به جای آورد و یا این که شیر ندهد و روزه بگیرد؟ پس اگر از کسانی بود که قدرت گرفتن دایه برای فرزندش را ندارد، تکلیفش چیست؟ امام علیه‌السلام در پاسخ او نوشت: «اگر از آن کسانی بود که گرفتن دایه برای او ممکن است دایه‌ای برای شیر دادن فرزندش می‌گیرد و خود روزه‌اش را کامل می‌گیرد، و اگر چنین توانایی نداشت روزه‌اش را افطار می‌کند و خود، فرزندش را شیر می‌دهد. و در زمان ممکن، قضای روزه‌ها را می‌گیرد.» [۱۴۱]. فقهای شیعه، در فتواهایشان به این حدیث، استناد جسته‌اند، و به افطار زن شیردهی که شیرش کم است و گرفتن

روزه برای خود او و یا برای بچه‌اش زیانبخش است، وقتی که امکان اجیر گرفتن دایه‌ای که به فرزندش شیر دهد برایش نباشد، فتوا داده‌اند.

کفاره‌ی روزه‌ی معین

حسین بن عبیده به حضور امام ابوالحسن العسکری علیه‌السلام نوشت: مولای من! مردی نذر کرده است که یک روز روزه بگیرد، و آن روز با همسرش همبستر شده است، کفاره‌اش چیست؟ امام علیه‌السلام در پاسخ وی نوشت: [صفحه ۱۲۴] «یک روز به جای آن روز باید روزه بگیرد و یک برده آزاد کند. [۱۴۲]. در پرتو این روایت، فقها فتوا داده‌اند که کفاره‌ی افطار روزه‌ی معین به وسیله‌ی نذر همان کفاره‌ی مخالفت قسم، یعنی آزاد کرده برده، و یا اطعام ده مسکین و یا پوشش ده مسکین است و اگر بر این‌ها قادر نبود، باید سه روز روزه بگیرد.

حج

از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام درباره‌ی بعضی از مسائل حج پرسیده‌اند و آن بزرگوار پاسخ داده است از جمله مسائل ذیل است: محمد بن مسرور نقل کرده می‌گوید: به خدمت ابوالحسن سوم - امام هادی علیه‌السلام نوشتم: چه می‌فرمایید درباره‌ی مردی که به قصد عمره‌ی تمتع به حج رفته و صبح روز عرفه را درک کرده است. در حالی که مردم از منی به سمت عرفات حرکت کرده‌اند، آیا عمره‌ی او درست است و یا نه از دست رفته است؟ تا چه وقت عمره‌ی او درست است، اگر بخواهد عمره‌ی تمتع در این حج انجام دهد در حالی که روز و شب ترویبه را درک نکرده است، تکلیفش چیست؟ امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «فورا به مکه برمی‌گردد - ان شاء الله - و طواف می‌کند و دو رکعت نماز طواف را می‌خواند و سعی بین صفا و مروه را انجام می‌دهد و تقصیر به جا می‌آورد، آن گاه برای حج احرام می‌بندد و به موقف می‌رود و با رئیس کاروان (امیرالحاج) برمی‌گردد...» [۱۴۳]. [صفحه ۱۲۵] البته محرم شدن کسی که حج تمتع می‌کند در روز ترویبه - روز هشتم ذیحجه - و خوابیدنش در منی شب نهم، و بیرون رفتن از آن جا به قصد عرفات، همه‌ی اینها مستحب است، نه واجب بلکه واجب، درک موقف است که یکی از ارکان حج است یعنی بودن در عرفه از وقت زوال روز نهم تا غروب آفتاب، بنابراین هرگاه حاجی روز نهم وارد مکه شود، واجب است که اعمال عمره را انجام دهد و بعد به عرفات کوچ کند، تا آن را درک کند - مطابق آن چه که امام علیه‌السلام فرموده است.

تجارت

اشاره

راویان حدیث از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، چندین مسأله را درباره‌ی تجارت نقل کرده‌اند و فقها، در فتوهایشان به آنها استناد جسته‌اند از آن جمله:

حرمت همکاری با ستمگران

چون حکومت بنی‌عباس بر اساس ظلم و جور استوار بود، بر طبق نظر شیعه همکاری با آنها خلاف شرع بود. محمد بن علی بن عیسی به محضر امام ابوالحسن علی بن محمد علیه‌السلام نامه‌ای نوشت و از آن حضرت، درباره‌ی کار کردن برای بنی‌عباس و دریافت مقداری از اموال ایشان پرسید، آیا چنین اجازه‌ای دارد؟ امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: «تا وقتی که ورود و خروج به کار

آنها به زور و جبر باشد، خداوند عذر شخص را می‌پذیرد، و در غیر این صورت مکروه و ناپسند است و ناگزیر در آمد اندک بهتر از زیاد است، و ناسپاسی نمی‌کند، نسبت به روزی رسانی خود که او وسیله ساز است درباره‌ی آن چه به او می‌رسد در حالی که در دست اوست آن چه که باعث خشنودی تو درباره‌ی ما و دوستان ما می‌گردد.» [صفحه ۱۲۶] امام علیه‌السلام پاسخ داده است که کار برای بنی‌عباس اگر از روی زور و جبر باشد، خدای تعالی در مورد این همکاری از آنها بازخواست نمی‌کند و هرگاه از روی اختیار باشد، پس کار برای آنها ناروا و مکروه است و شاید مقصود امام علیه‌السلام از کراهت، حرمت باشد زیرا که کراهت گاهی بر حرمت اطلاق می‌شود. و امام علیه‌السلام، کفاره‌ی ورود به کار آنها را خوشحال کردن اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند که با برآوردن حاجت مؤمنان و مستمندان و رفع گرفتاریها و سختیها از ایشان حاصل می‌شود. و بر همین مطلب گروهی از روایات دلالت دارد که فقها در بحثهای خود راجع به ولایت حاکم جور نقل کرده‌اند. [۱۴۴]. وقتی که نامه‌ی امام علیه‌السلام به محمد بن علی بن عیسی رسید، با عجله نامه‌ای به خدمت امام علیه‌السلام نوشت و عرضه داشت که: اعتقاد من درباره‌ی ورود به کار ایشان - در کار بنی‌عباس - یافتن راهی است برای ایجاد دشواری به دشمنان آن حضرت و باز شدن دست، جهت انتقام گرفتن از ایشان به وسیله‌ی تقرب به آنها. امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «هرکس چنین کاری را بکند نه تنها کار او حرام نیست، بلکه دارای اجر و ثواب است.» [۱۴۵].

اجاره

درباره‌ی اجاره از امام ابوالحسن علیه‌السلام سؤالاتی کرده‌اند که به آنها پاسخ داده است، از جمله: ۱- محمد بن عیسی یقطینی در نامه‌ای به خدمت امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام نوشت و درباره‌ی کسی که پسرش را نزد مردی گذاشته تا کار کند و در برابر کاری که می‌کند آن مرد، سالانه اجرت معینی به او بدهد. آن گاه مرد دیگری مراجعه می‌کند و می‌گوید: پسر را در برابر مزد بیشتری به من [صفحه ۱۲۷] بسپار، آیا این مرد اختیار فسخ دارد یا ندارد؟ آیا می‌تواند قرار داد اولی را بهم بزند، یا نه؟ امام علیه‌السلام در پاسخ او نوشت: «او باید به قرارداد اول عمل کند، البته تا وقتی که برای فرزندش بیماری و یا ضعفی پیش نیامده است.» [۱۴۶]. این روایت دلیل بر این است که امضا و اجرای قرارداد اول بی‌اشکال است و هیچ راهی برای فسخ کردن آن وجود ندارد. مگر آن که برای فرزندش بیماری و یا ضعفی پیش آید که نتواند کار کند، در آن صورت اجاره را به خاطر عدم توانایی کار بهم می‌زند. ۲- محمد بن اسحاق نقل کرده است که: به خدمت ابوالحسن سوم - امام هادی - علیه‌السلام، نوشتم: «مردی مزرعه‌ای را از کسی اجاره کرده است و صاحب زمین که آن را اجاره داده بود در حضور مستأجر فروخت و مستأجر به فروش اعتراضی نکرد، در حالی که شاهد بر فروش بود، تا این که مشتری از دنیا رفت و او چند ورثه داشت، آیا این زمین در ضمن میراث به ورثه‌ی مشتری می‌رسد، یا این که تا پایان مدت اجاره در دست مستأجر می‌ماند؟ امام علیه‌السلام در پاسخ او نوشت: «تا پایان اجاره در دست مستأجر می‌ماند.» [۱۴۷]. این روایت دلیل بر آن است که فروختن عین مستأجر و مردن مشتری آن باعث بطلان اجاره نمی‌شود و عین مستأجره در دست مستأجره می‌ماند تا منافع آن را برداشت کند، تا این که مدت اجاره منقضی شود. ۳- ابراهیم بن محمد همدانی نقل می‌کند: به خدمت امام ابوالحسن علیه‌السلام نامه‌ای نوشتم و درباره‌ی زنی پرسیدم که مزرعه‌ای را به مدت ده سال اجاره داده است که در پایان هر سال مال الاجاره را دریافت کند، پیش از وقت [صفحه ۱۲۸] چیزی از اجاره را به او نداده‌اند، و آن زن هنوز سه سال تمام نشده و یا بعد از سه سال از دنیا می‌رود آیا بر ورثه‌ی او واجب است که اجاره را تا پایان مدت لازم الاجراء بدانند یا این که با مردن آن زن پایان یافته است؟ امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «اگر مدت تعیین شده و هنوز آن مدت سپری نشده، و او از دنیا رفته است پس باید ورثه‌ی او اجاره را بپذیرند و اگر آن مدت تمام نشده است اما به ثلث و یا نصف و یا مقداری رسیده است، ورثه‌ی آن زن به همان مقدار از وقت اجاره را نافذ بدانند - ان شاء الله -» [۱۴۸]. فقها در این مورد

اختلاف نظر دارند که آیا اجاره با مردن اجاره دهنده و یا اجاره کننده بهم می‌خورد یا نه؟ عقیده‌ی برخی از فقهای متأخر بر این است که اجاره باطل می‌شود، و به همین روایت استدلال کرده‌اند که از آن تعبیر به روایت موثقه می‌کنند، گفته‌اند چون این سخن امام علیه‌السلام: «آن اجاره به ورثه مربوط است» دلیل بر بطلان اجاره از زمان مردن اجاره دهنده می‌شود، نه از اصل، به قرینه‌ی عبارت پس از این جمله، که ظاهر در توزیع مبلغ اجرت به نسبت زمان حیات تا مجموع مدت است. اما در مجمع البرهان، ادعا شده است که این روایت، صراحت دارد بر باطل نشدن اجاره با مردن اجاره دهنده. گویا او در این مورد به ظاهر سخن امام علیه‌السلام که فرموده است: «آن اجاره مربوط به ورثه است» استناد جسته است، زیرا ظاهر این عبارت بیانگر صحت اجاره است و دنباله‌ی عبارت را بر این حمل کرده است که مطابق مدتی که در عقد اجاره تعیین شده است، استحقاق دریافت مال الاجاره را دارند. [۱۴۹]

[صفحه ۱۲۹]

وقف

از میان مسائلی که از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام پرسیده‌اند، مسأله‌ای درباره‌ی وقف است. علی بن مهزیار نقل کرده می‌گوید: به خدمت امام ابوالحسن سوم علیه‌السلام نوشتم: من زمینی را بر اولادم و برای زیارت حج و امور خیریه وقف کردم، و شما پس از من در آن حق دارید و من پس از شما، و اکنون آن را از این موارد تغییر دادم، امام علیه‌السلام فرمود: «تو اجازه داری و از طرف ما مختاری.» [۱۵۰]. شیخ حر عاملی از این روایت چنین استنباط کرده است که تغییر موارد پیش از تحویل و قبض صورت گرفته است، همچنان که احتمال می‌دهد، وقف در این جا به معنی وصیت باشد، با قرینه‌ی عبارت «پس از من» که در آن صورت حتی با وقفی که با شرایط کامل نیز صورت گرفته و لازم و غیرقابل برگشت است، منافاتی ندارد.

اطعمه

از جمله مسائلی که در کتاب اطعمه آمده است مسأله‌ی مربوط به گاومیش «جاموس» است، ایوب بن نوح، از امام ابوالحسن سوم، علیه‌السلام در این باره می‌پرسد، به امام عرض می‌کند که: مردم عراق، می‌گویند: گاومیش از حیوانات مسخ شده است - معنای این حرف آن است که چون از منسوخات است، [صفحه ۱۳۰] حرام گوشت بوده و خوردن گوشتش جایز نیست - امام علیه‌السلام در پاسخ وی فرمود: آیا قول خدای عزوجل را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «از شتر، دو تا و از گاو دو تا.» [۱۵۱]. امام علیه‌السلام، با این بیان شبهه را از بین برده و ثابت کرده است که آن، نوعی از گاو است و از حیوانات مسخ شده نیست.

قضاء

از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام درباره‌ی برخی از مسائل قضاء پرسیده‌اند، که از جمله آنها این مسأله است: جعفر بن عیسی نقل می‌کند: «به خدمت ابوالحسن - یعنی علی بن محمد - علیه‌السلام نوشتم، زنی می‌میرد، پدر آن زن ادعا می‌کند که بعضی از اموال و خدمتگزارانش را نزد او به عاریه گذاشته بود، آیا ادعای او بدون بینه پذیرفته است، یا نه؟ امام علیه‌السلام، نوشت: «بدون بینه پذیرفته است.» می‌گوید: به خدمت امام علیه‌السلام، نوشتم که اگر همسر آن زنی که مرده است و یا پدر همسرش و یا مادر شوهرش درباره‌ی مال و یا خدمتگزار خود، چنان ادعایی بکنند که پدر آن زن کرده بود، آیا در این مورد ادعای آنها به منزله‌ی ادعای پدر آن زن است یا نه؟ امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «خیر این طور نیست...» [۱۵۲]. این روایت به روشنی دلالت بر قبول ادعای پدر نسبت به دخترش که مرده [صفحه ۱۳۱] است، دارد، که مدعی است بعضی از اموال خود را به او عاریه داده است، و به آوردن شاهد نیازی ندارد و اما دیگران که چنان ادعایی بکنند، به بینه نیاز دارد. مشهور آن است که فقها از عمل به این روایت

خودداری کرده‌اند، همان طوری که محقق نیز در شرایع آن را ضعیف شمرده است، زیرا در سلسله‌ی سند محمد بن جعفر کوفی اسدی است که در سند کلینی آمده است، البته استاد بزرگوار ما [۱۵۳] هر دو مورد را رد کرده است: اما مورد اول را برحسب مبنای خود که اعراض مشهور باعث نمی‌شود که روایت از حجیت ساقط شود. و اما دومین مورد را می‌فرماید: راوی، محمد بن جعفر بن محمد بن عون اسدی فرد موثقی است علاوه بر این که وی در اسناد صدوق نیامده است، اگر آن ضعف از ناحیه‌ی محمد بن عیسی است که در سند صدوق موجود است، پس قول صحیح آن است که وی موثق است هر چند که ابن ولید درباره‌ی او توقف کرده است، همان طوری که اکثر علمای رجال به آن توجه داشته‌اند. و اگر از جهت جعفر بن عیسی است که در هر دو طریق آمده است، او را همگی ستوده‌اند و کمتر از حد توثیق نیست، علاوه بر این که وی در سلسله‌ی اسناد کامل الزیارات وارد است. پس ظاهر مطلب این است که هیچ مانعی در عمل به این روایت وجود ندارد. [۱۵۴].

حدود

از جمله‌ی مسائلی که به امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برای بیان احکام، عرضه شده است، برخی از مسائل مربوط به حدود است، از آن جمله: [صفحه ۱۳۲] ۱- حسن بن علی بن شعبه به سند خود از ابوالحسن سوم علیه‌السلام نقل کرده است که آن حضرت در حدیثی فرمود: اما مردی که خود اعتراف به لواط کرده است، و دلیل و بینه‌ای بر ضرر او اقامه نشده است، بلکه خود اقرار به زیان خود کرده است، و هر گاه امامی که از جانب خداست این حق را دارد که او را مجازات کند او می‌تواند از جانب خدا بر او منت گذارد، مگر این آیه‌ی مبارکه را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «این است عطای ما، اینک بی حساب به هر که خواهی منت گذار و ببخش و یا نبخش و منع کن.» [۱۵۵]. این روایت به روشنی دلالت دارد بر این که امام شرعی منصوب از طرف خدای تعالی این حق را دارد کسی را که به زیان خود اعتراف بر ارتکاب جرم لواط کرده است ببخشد، و یا این که او را به خاطر آن مجازات کند، و عفو و بخشش مخصوص این صورت است که او خود اعتراف کرده است، اما درباره‌ی کسی که بینه اقامه شده است، امام حق بخشش او را ندارد. ۲- جعفر بن رزق الله روایت کرده است: مرد نصرانی را که با زن مسلمانی زنا کرده بود، نزد متوکل بردند، متوکل خواست تا بر او حد شرعی جاری کند، آن مرد اسلام آورد، یحیی بن اکثم گفت: ایمان وی شرک و عمل بد او را از بین برد و یکی از آنها گفت: سه حد باید به او بزنند! بعضی گفتند: چنین و چنان کنند متوکل دستور داد تا از امام ابوالحسن علیه‌السلام استفتا کنند، استفتا کردند امام علیه‌السلام، در پاسخ فرمود: «او را بزنند تا بمیرد.» یحیی و سایر فقها بر این فتوا اعتراض کردند. و از متوکل خواستند تا به امام، نامه‌ای بنویسد و از آن حضرت بخواهد تا مدرک فتوای خود را بیان [صفحه ۱۳۳] کند. متوکل در نامه‌ای به محضر او نوشت امام علیه‌السلام پس از بسم الله الرحمن الرحیم، چنین پاسخ داد: «پس چون عذاب ما را دیدند، گفتند ما به خدای یکتا ایمان آوردیم و به همه‌ی بت‌هایی که شریک خدا گرفته بودیم، کافر شدیم، اما ایمان‌شان پس از مشاهده‌ی عذاب ما برای آنها هیچ سودی نداشت. سنت خدا این چنین در میان بندگان حاکم بوده است و در آن جا کافران زیانکار شده‌اند» [۱۵۶]. متوکل (پس از دریافت پاسخ) دستور داد تا او را به حدی زدند که مرد. [۱۵۷]. امام علیه‌السلام در فتوای خود به قرآن مجید استناد جسته است که نه بعد از آن و نه پیش از آن، ناسخی برای آن نیامده است، متوکل و سایر فقها از علم و فضیلت امام متحیر ماندند.

کفر غلات

شیعه‌ی امامیه، همگی بر کفر و نجاست غلات معتقدند و هر حکمی که بر کافران مترتب است، برایشان مترتب می‌دانند، از آن جمله کشتن آنها را جایز می‌شمرند. امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام به یکی از اصحابش فرمود: «و اگر کسی از غلات را در

خلوت یافتی، سرش ربا سنگ بشکن!» [۱۵۸]. ما در بحثهای آینده، راجع به غلات به تفصیل سخن خواهیم گفت. تا این جا بحث ما درباره‌ی فقه امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام پایان یافت، البته ما نمونه‌ی اندکی از نظرات فقهی امام علیه‌السلام را نقل کردیم که [صفحه ۱۳۴] مسائل مورد سؤال از آن حضرت دلیل بر آن بود که وی بالاترین مرجع فتوای عصر خود، در جهان اسلام بوده و از سرمایه‌های فراوان علمی نسبت به احکام شرعی اسلامی برخوردار بوده است.

بحثهای کلامی

اشاره

در عصر امام هادی علیه‌السلام بسیاری از شکوک و اوهام پیرامون اصول عقاید اسلامی رایج گشته بود که آغاز پیدایش آنها از روزگاران حکومت بنی‌امیه بوده است. حکومت اموی بود که میدان را برای نشر افکار گمراه کننده باز کرد، و مردم را بر این کار وا داشت، البته در ایام حکومت بنی‌عباس، قضیه بالا- گرفت و دانشمندان اسلامی و در رأس آنها ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام، عهده‌دار رد نظرات ضد دینی به وسیله‌ی دلایل کوبنده‌ی علمی شدند. در کتابهای «احتجاج» که دانشمندان برای استدلال بر فداکاری ائمه‌شان در یاری عقاید اسلامی و مبارزه با کفر و الحاد، تألیف کرده‌اند این مباحثات ثبت شده است... و ما برخی از آنها را که از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام رسیده است در این فرصت نقل می‌کنیم.

خدا دیدنی نیست

احمد بن اسحاق در نامه‌ای به خدمت امام ابوالحسن سوم - امام هادی - علیه‌السلام، از آن حضرت درباره‌ی دیدن خدا و اختلاف مردم در آن باره پرسید امام علیه‌السلام در پاسخ وی نوشت: «تا وقتی که میان بیننده و چیزی که دیده می‌شود، هوایی که شعاع دید در آن نفوذ کند، وجود نداشته باشد، دیدن امکان‌پذیر نیست، بنابراین هر گاه، هوا در میان نباشد و روشنایی در بین بیننده و شی دیده شده وجود نداشته باشد، دیدن معنی ندارد و چنان چیزی اشتباه است، زیرا [صفحه ۱۳۵] بیننده هر گاه در جهتی که بین او و شی دیده شدنی است با هدف برابر شود، به اشتباه می‌افتد و این همان همانند دانستن خدا با چیزی است! زیرا ارتباط بین اسباب و مسببات حتمی است.» [۱۵۹]. امام بزرگوار برای محال بودن و امکان علمی نداشتن رؤیت استدلال فرموده است، زیرا دستگاه بینایی به دو وسیله اشیا را می‌بیند: یکی هوا و دیگری نور، پس هر گاه هر دوی اینها نباشند، دیدن غیرممکن است، و این دو چیز نمی‌توانند باعث دیدن خدا گردند، زیرا هر دوی اینها از ممکنات محدود می‌باشند، پس چگونه می‌توانند نیروی نامحدودی را که مدبر این عوالم و پدیده‌های گذراست، ببینند، عوالمی که ساده‌ترین آنها همین ستارگانی است که با وجود تمام شگفتیها و عجایبی که دارند، ما در آنها زندگی می‌کنیم. به راستی دستگاه بینایی، تنها چیزهایی را می‌بیند که در ویژگیهای امکانی با آن برابر باشد، بنابراین اگر چنین برابری و همسانی میان آنها نباشد دیدن و نگرش امکان‌پذیر نخواهد شد. موسی علیه‌السلام کوشید تا خدا را ببیند اما ممکن نبود: «عرض کرد: خدایا! خود را به من آشکار بنما تا تو را مشاهده کنم! خداوند در پاسخ فرمود: هرگز مرا نخواهی دید ولیکن در کوه نظر کن اگر کوه به جای خود برقرار ماند تو نیز مرا خواهی دید، آن گاه که نور خدا تجلی کرد و بر کوه تابید کوه را متلاشی ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد، و چون به هوش آمد، عرض کرد: خدایا! تو منزّه و برتری، به درگاه تو توبه کردم و من (از میان قوم) نخستین کسی هستم که ایمان آوردم.» [۱۶۰]. موسی بن عمران (علیه‌السلام) کلمات خدا را دریافت می‌کرد و روحش مشتاق بود [صفحه ۱۳۶] و دارای مقام والا-یی بود و آرزویی کرد در حالی که خود را فراموش کرده بود که او کیست و چه موضعی دارد، چیزی را خواست که حق هیچ بشری در این صحنه‌ی زمین نبود و از توان هر بشری در روی زمین بیرون

است که دیدن خدای بزرگ را بخواهد و در خور رنج شوق و حالات امید نیز نمی‌گنجد، تا این که پروردگار با جمله‌ای قاطع «هرگز مرا نخواهی دید» او را متوجه ساخت، آن گاه خداوند بزرگ با وی مدارا کرد و اعلام فرمود که چرا هرگز او را نمی‌بیند: «ولیکن در کوه نظر کن اگر کوه به جای خود برقرار ماند تو نیز مرا خواهی دید!» در صورتی که کوه ثابت و در جای خود بود، و با وجود آرامش و ثبات از طبع آدمیزاد کمتر اثر قبول کرده و پذیرای اثر است. با این همه چه شد؟ «آن گاه که نور خدا تجلی کرد و بر کوه تابید، کوه را متلاشی کرد.» و موسی چون آن شکوه و عظمت را دید بیهوش بر زمین افتاد، و چون به هوش آمد، عرض کرد: «خدایا تو پاک و منزهی، به درگاہت توبه کردم و من از نخستین مؤمنانم.» [۱۶۱]. بین که امام بزرگ، حضرت ابوالحسن الهادی علیه‌السلام خدای تعالی را با این سخنان نورانی خود که حاکی از میزان معرفت آن بزرگوار نسبت به خدای تعالی است چگونه مخاطب می‌سازد و می‌گوید: «اوهام پندار گرایان از درک حقیقت تو ناتوان و نگاه نگرندگان از دیدن تجلیات قاصر است، اوصافی را که توصیف کنندگان بیان کنند و سخن بیهوده گرایان از درک تو بر باد است، به دلیل فوق تصور بودن مقام و بلندی مرتبهات، زیرا تو در جایگاهی نامتناهی هستی، از این رو اشاره‌ی چشمها و هیچ عبارتی به جایگاه تو نرسد، هیهات و نیز هیهات! ای مبدأ و ای هستی و ای یکتا! که با عزت بزرگی خود بلند مرتبه‌ای و با جبروت عظمت، بالاتر از هر پایان و نهایی» [۱۶۲]. [صفحه ۱۳۷] به راستی که اوهام پندار گرایان از درک حقیقت ذات مقدس خدا و یا رسیدن به کمال معرفت او سرگردان است. و چگونه انسانی که حقیقت ذات او را نشناخته است می‌تواند به درک حقیقت والای او برسد که بیان و توصیف از تصویر هر گوشه‌ای از گوشه‌های آن عاجز و ناتوان است. ابن ابی‌الحدید (در ضمن اشعاری) می‌گوید: ای أعجوبه‌ی هستی، درباره‌ی تو اندیشه‌ها علیل و ناتوان است. تو صاحبان خرد را سرگردان، و عقل و خردها را حیران نموده‌ای هرگاه اندیشه‌ام را وجبی به حقیقت تو نزدیک می‌سازم، یک میل دور می‌شود در حال عقب نشینی کورکورانه تلاش می‌کند، راه به جایی نمی‌برد. [۱۶۳].

محال است که خدا جسم باشد

محال است که خداوند واجب الوجود دارای جسم باشد، زیرا که جسم داشتن از صفات ممکن الوجود است که وجودش به علت نیازمند و عدمش نیز نیازمند علت است و لازمه‌ی چنین موجودی حادث بودن است. امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، در بسیاری از احادیث خود بر رد کسانی که خدا را جسم می‌دانند سخن گفته است، از جمله مطالب زیر است: ۱- صقرین ابی‌دلف می‌گوید: از ابوالحسن علی بن محمد علیهما‌السلام درباره‌ی توحید پرسیدم، و عرض کردم من به عقیده‌ی هشام بن حکم هستم که او پیش از هدایت یافتنش قائل به جسمانیت خدا بود! امام علیه‌السلام بر آشفت و فرمود: «شما را به قول هشام چه کار! به راستی کسی که معتقد باشد خدا جسم است، از ما نیست و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. پسر ابودلف! همانا جسم پدیده است در حالی که خدا پدید آورنده و سازنده‌ی آن جسم است.» [۱۶۴]. [صفحه ۱۳۸] البته لازمه‌ی اعتقاد به تجسیم خداوند، آن است که او پدیده و محتاج به علت باشد که آن علت هستی بخش وی باشد، در حالی که خداوند منزّه و بالاتر از داشتن علت است. ۲- حمزه بن محمد نقل کرده، می‌گوید: خدمت امام ابوالحسن علیه‌السلام نامه‌ای نوشتم و از آن حضرت راجع به جسم و صورت پرسیدم، امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «پاک و منزّه است خدایی که بی‌ظنیر است و جسم و صورت ندارد.» [۱۶۵]. ۳- ابراهیم بن محمد همدانی نقل کرده، می‌گوید: به خدمت آن مرد - یعنی ابوالحسن علیه‌السلام - نوشتم که: در عصر ما از دوستان شما کسانی هستند که درباره‌ی توحید اختلاف نظر دارند، بعضی می‌گویند، او جسم است و بعضی می‌گویند: صورت است؟ امام علیه‌السلام در پاسخ من به خط خود نوشت: «منزه است خدایی که حدود وصف ندارد، بی‌ظنیر است و او شنوا و داناست.» [۱۶۶]. به راستی غیر ممکن است که خدای تعالی به وسیله‌ی حدی وصف شود که حقایق چیزهای ممکن از آن فراهم می‌آید، همان طوری که محال است با اوصافی توصیف شود که مستلزم تعدد و مغایرت صفت و موصوف است، زیرا مطابق تحقیقات متکلمان [۱۶۷] صفات خدا عین

ذات اوست. [صفحه ۱۳۹]

محال است که خداوند به وصف درآید

امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام در گفتگویی که با فتح بن یزید گرگانی دارد، در این گفتار، پرده از این حقیقت برداشته است که توصیف خالق دانا به صفتی که محیط بر کنه ذات و حقیقت او باشد، محال است و در آن گفتار آمده است: «آفریدگار را جز بدان چه خود را وصف کرده است نمی‌توان توصیف کرد، و کجا می‌توان او را وصف کرد که حواس از درک او عاجز و اوهام از رسیدن به او ناتوان و اندیشه‌ها از حد و وصف او و دیده‌ها از احاطه‌ی به او قاصرند، خداوند از آن چه وصف کنندگان تعریف و توصیف کنند بالاتر است، در عین نزدیکی دور و در عین دوری نزدیک است بنابراین او در حالی که دور است، نزدیک و در حالی که نزدیک است دور می‌باشد، او به وجود آورنده‌ی کیفیت است، پس نمی‌توان گفت او چگونه است، او ایجاد کننده‌ی مکان است پس نمی‌توان گفت او کجاست، زیرا او از کیفیت و مکان گسسته است، او تنهایی یکتا و بی‌نیاز از همه چیز و همه نیازمند به اویند، نه فرزندی دارد و نه فرزند کسی است و کسی همتای او نیست پس عظمت او والاست، و یا چگونه ذات مقدس حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - را می‌توان توصیف کرد، در حالی که خداوند بزرگ او را با نام مقدس خویش قرین ساخته است و در بخشندگی خود شریک قرار داده و برای هر که از او اطاعت کند پاداشی نظیر پاداش اطاعت خود را مقرر فرموده است، زیرا می‌فرماید: «و ما نقموا الا أن أغناهم الله ورسوله من فضله.» [۱۶۸]. یعنی: (کافران و منافقان) به جای آن که به خاطر بی‌نیازی که به لطف خدا و رسول خدا نصیب آنان شد، شکر گویند، در صدد انتقام و دشمنی برآمدند.» [صفحه ۱۴۰] و به نقل از قول کسانی که اطاعت او را ترک کرده‌اند و خداوند آنها را در طبقات دوزخ و پوششهایی از قطران عذاب می‌کند، می‌فرماید: «یا لیتنا أطعنا الله ورسوله.» [۱۶۹]. یعنی: ای کاش ما از خدا و پیامبرش اطاعت می‌کردیم. و یا چگونه می‌توان حقیقت کسانی را وصف کرد که خدای بزرگ طاعت ایشان - یعنی ائمه اهل بیت علیهم‌السلام - را به اطاعت پیامبرش قرین ساخته و می‌فرماید: «أطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم.» [۱۷۰]. یعنی از خدا و پیامبر، و صاحبان امر، از خودتان را فرمان ببرید. و فرموده است: «لو رده الی الرسول و الی اولی الامر منهم.» [۱۷۱]. یعنی: (منافقان) در صورتی که اگر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و صاحبان فرمان مراجعه می‌کردند. و فرموده است: «ان الله یامرکم أن تؤدوا الأمانات الی أهلها.» [۱۷۲]. یعنی: خداوند به شما امر می‌کند که امانتها را به صاحبانش باز دهید. و باز فرموده است: «فاستلوا أهل الذکر ان کنتم لا تعلمون.» [۱۷۳]. یعنی: اگر شما نمی‌دانید، از اهل ذکر و دانشمندان امت پرسید. ای فتح! همان طوری که خداوند بزرگ و پیامبر و خلیلش و فرزندان [صفحه ۱۴۱] حضرت زهرا (بتول (سلام الله علیها) را نمی‌توان توصیف کرد، همچنین مقام مؤمن و کسی را که تسلیم امر ماست، نمی‌توان وصف کرد...» [۱۷۴]. این حدیث شریف، توصیف خدا را به گونه‌ای که حقیقت ذات او را بیان کند و اشاره به کنه ذات حق تعالی داشته باشد محال و امری غیرممکن دانسته است و همچنین نسبت به رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و جانشینان آن بزرگوار، ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام، بلکه مؤمن مسلمانی را که فرمانبردار اهل بیت علیهم‌السلام باشد، زیرا که اوصاف از بیان ویژگیها و صفات والای این ذوات مقدسه قاصر و ناتوان است.

حقیقت توحید

از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، درباره‌ی حقیقت توحید پرسیدند، آن حضرت فرمود: «خدای تعالی، همواره تنها بوده و هیچ چیز با او نبوده است، آن گاه اشیاء را ابداع کرد و اسماء را برای خود برگزید، و همواره آن اسماء و حروف از ازل با وی بوده‌اند. همیشه خدا بوده است، سپس آن را که اراده فرمود، ایجاد کرد، و هیچ مانعی در برابر قضای الهی نیست، و هیچ قدرتی نمی‌تواند از

حکم او جلوگیری کند...» [۱۷۵]. این سخنان امام علیه‌السلام، به بعضی از جنبه‌های توحید اشاره دارد که لازم است هر مسلمانی بدانها ایمان داشته باشد تا پروردگارش را که آفریدگار جهان و هستی بخش است، یکتایی بداند که هیچ مانعی در برابر قضا و فرمان [صفحه ۱۴۲] او نیست.

ابطال جبر و تفویض

شاید از دلاویزترین آثار امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، از میان تمام سرمایه‌های فکری و علمی به یادگار مانده، رساله‌ای زرین باشد که امام علیه‌السلام، آن را برای مردم اهواز فرستاده است، و در این رساله به صورت موضوعی و دقیق، تفکر «جبر» را رد کرده است، عقیده‌ای که اساس آن را اشاعره نهادند و مردم را به این عقیده دعوت کردند و گفتند: بندگان خدا در کارهایشان مجبورند و هیچ اراده و اختیاری از خودشان ندارند... همان طوری که در این رساله‌ی شریف عقیده‌ی تفویض را نیز رد کرده است که معتزله بدان قائل بوده‌اند و می‌گفتند که خدای متعال بندگان را وا گذاشته تا با قدرت و اراده‌ی خود هر کاری که می‌خواهند انجام دهند، و خداوند هیچ گونه اراده و سلطنتی برایشان ندارد. پس از آن که امام علیه‌السلام این دو عقیده را باطل می‌کند، با دلایل علمی کوبنده «امر بین امرین» یعنی نظریه‌ای را که پرچم آن را ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام بر دوش دارند و آنان بنیانگذار این عقیده‌اند، اثبات می‌فرماید. این رساله از بارورترین و مفیدترین درسهای مباحث جبر و تفویض است، امام علیه‌السلام با پیشگفتاری مطلب را آماده ساخته و در این پیشگفتار به امامت جدش امام امیرالمؤمنین، نخستین مبلغ پیامبر اسلام و پشتیبان هدفها و اصول دین سخن را آغاز کرده است که ما به طور مختصر به شرح این رساله‌ی شریف و شرح برخی از مضامین آن می‌پردازیم. و از خدای تعالی توفیق می‌طلبیم. امام هادی علیه‌السلام پس از «بسم الله الرحمن الرحیم» می‌فرماید: «از طرف علی بن محمد، درود و رحمت و برکات خدا بر شما و به هر کسی که پیرو راه راست باشد، نامه‌ی شما به من رسید و آن چه درباره‌ی [صفحه ۱۴۳] اختلاف نظرهایتان در امر دین و بحث در تقدیر الهی یادآور شده بودید، و سخن بعضی از شما را که قائل به جبر است و برخی را که قائل به تفویض است، و پراکندگی شما را در این عقاید و گسستگی شما از یکدیگر و دشمنیهایی که بین شما به وجود آمده، همه را فهمیدم، آن گاه از من خواسته بودید که من حقیقت مطلب را برای شما باز گو کنم، از همه‌ی آنها آگاه شدم.» این بخش از سخنان امام علیه‌السلام، حکایت از میزان اختلاف خطرناکی می‌کند که به خاطر این مسائل در بین مسلمانان پیدا شده بود، تا آن جا که برخوردها باعث تفرقه و دسته بندی ایشان و اختلاف نظر، و رواج دشمنی و ستیز در میان ایشان گشته بود، و بدان وسیله از دینشان که به وحدت و نشر محبت و صمیمیت ما بین مسلمین دعوت می‌کند، فاصله گرفته بودند. امام علیه‌السلام فرمود: «خدا شما را بیامرزد، که ما در آثار و اخبار فراوانی که رسیده، نظر کردیم و دانستیم که قول تمام مردمی که خود را پایبند اسلام می‌دانند، کسانی که از خدا، مأمور به تفکر و تعقلند، از دو صورت بیرون نیست: یا حق است و باید از آن پیروی کرد و یا باطل است که باید از آن دوری جست، همه‌ی امت اسلامی بدون هیچ اختلافی، می‌گویند، قرآن حق است و از نظر گروهها تردیدی در حقانیت قرآن نیست و همه به تصدیق قرآن و درستی آن اعتراف دارند، و در این اعتراف راه درست را رفته‌اند، طبق فرموده‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که فرموده است: (امت من بر گمراهی همدست و هم عقیده نمی‌شوند) و خبر داده است که هر آن چه را که امت اتفاق نظر داشت حق است، این در صورتی است که همه با هم اختلافی ندارند، پس قرآن حق است و هیچ اختلافی میان امت در این که از طرف خدا نازل شده و تصدیق به آن، وجود ندارد، بنابراین اگر قرآن به درستی خبری گواهی دهد و آن را درست بداند و گروهی از امت منکر آن خبر باشند، بر ایشان لازم است که بدان اعتراف کنند، از آن جهت که بر اصل [صفحه ۱۴۴] کلی قرآن اتفاق نظر دارند و اگر آن گروه خبری را که موافق قرآن است، انکار کنند و نپذیرند از ملت اسلام بیرونند...» امام علیه‌السلام، در این بخش از سخنانش بر ضرورت رجوع به قرآن کریم را که نه از پیش و نه بعدها قوانینش خدشه پذیر است، در پدیده‌های فکری

و عقاید مذهبی مورد اختلاف امت تکیه کرده و آن را اصل دانسته است. بنابراین هر چه از نظرات و عقاید اشخاص با قرآن موافق بود، حق است و نباید تردید کرد و هر آنچه مخالف قرآن بود بیهوده و باطل است و هر کس به چنین عقاید باطلی بگردد از دایره‌ی اسلام بیرون است. امام علیه‌السلام می‌فرماید: «نخستین خبری که درستی آن از قرآن به دست می‌آید و قرآن گواه آن است خبری است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رسیده و مورد تصدیق و مطابق قرآن است و اختلافی در آن نیست، این است که می‌فرماید: (من در میان شما دو امانت مهم می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم - اهل بیتم - تا شما به این دو تمسک کنید، هرگز گمراه نمی‌شوید و راستی که این دو از یکدیگر جدا نشوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من باز گردند.) پس چون شواهد این حدیث را به صراحت در قرآن پیدا می‌کنیم مانند قول خدای عزوجل: «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکوة و هم را کعون و من یتولی الله و رسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون.» [۱۷۶]. یعنی: همانا ولی امر شما خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنانی هستند که نماز را به پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. و هر کس که ولی و فرمانفرمای او، خدا و رسول و اهل ایمانند، به راستی که تنها سپاه خدا پیروز است. [صفحه ۱۴۵] و اهل سنت در این باره اخباری نقل کرده‌اند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حال رکوع انگشترش را صدقه داد و خداوند متعال از عمل او قدردانی کرد و این آیه‌ی شریفه را درباره‌ی او نازل فرمود. و ما می‌بینیم که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - چنین فرموده است: «هر کس را که من مولا و آقای او هستم، علی مولا و آقای اوست» و هم به علی علیه‌السلام فرمود: «تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی جز این که پس از من پیامبری نیست.» و می‌بینیم که می‌فرماید: «علی، وام مرا می‌پردازد و از طرف من به وعده‌ای که داده‌ام عمل می‌کند، و او جانشین من است پس از من...» امام بزرگوار در این بخش از سخنان خود، به برجسته‌ترین حدیث نبوی یعنی حدیث ثقلین اشاره فرموده است که رسول گرامی - صلی الله علیه و آله - در این حدیث سرانجام قطعی امت را اعلام کرده و او را در آستانه‌ی پیروزی قرار داده و ضمانت فرموده است که در مسیر حرکت و راهی که در پیش دارد گمراه و منحرف نمی‌گردد، به این شرط که به کتاب خدا چنگ بزند و رهبری روحی و جسمی خود را به اهل بیت علیهم‌السلام بسپارد که خداوند از ایشان پلیدی را برطرف کرده و پاک و پاکیزه قرار داده است. امام علیه‌السلام از آن جهت حدیث ثقلین را برگزیده است که این حدیث شریف از نظر سند و دلالت از نهایت اهمیت برخوردار است و علمای اسلامی، بر درستی این حدیث اجماع دارند. و ما در پاورقی به بعضی از مصادر آن اشاره می‌کنیم [۱۷۷] و اما دلالت حدیث، بر لزوم پیروی اهل بیت علیهم‌السلام، واضح است که خدای متعال آنان را قرین قرآن مجید فرموده است که بر هر مسلمانی پیروی و اطاعت از قرآن واجب است، همان طوری که قرآن از بطلان و خطا پاک است همچنین عترت طاهره علیهم‌السلام از خطا مصونند، اگر نه مقایسه‌ی آن دو صحیح نبود. و همان [صفحه ۱۴۶] طوری که بر هر مسلمانی واجب است از تعالیم قرآن استفاده کند، همچنین باید از تعالیم عترت استفاده کند، امام علیه‌السلام، این حدیث را با دلایل زیر مورد تأکید قرار داده است: الف - به وسیله‌ی آیه‌ی مبارکه‌ی «انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا...» که دانشمندان اسلامی همه به صراحت گفته‌اند که درباره‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل شده است، موقعی که آن حضرت انگشتری خود را به فقیر صدقه داد. [۱۷۸] و همان طوری که ولایت خدا و رسول درباره‌ی مسلمین نافذ و لازم‌الاجراست، همچنین ولایت امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام نافذ است. ب - سخن پیامبر - صلی الله علیه و آله - درباره‌ی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود: «هر کس را که من آقا و سرور اویم پس علی مولا و سرور اوست» این قسمت، بخشی از حدیث نبوی مشهور است که پیامبر - صلی الله علیه و آله - ولایت عامه‌ی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و نصب آن حضرت را به جانشینی خود در بین مسلمین - بعد از خودش - اعلام فرموده است و آن در روز (غدیر خم) بود که آن روز از روزهای جاودانه‌ی اسلام است که در آن روز نعمت بزرگ خدا تمام و دین کامل شد. این حدیث از مطمئن‌ترین و صریح‌ترین و روشترین دلایل امامت امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. [۱۷۹]. ج - فرموده‌ی رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - که فرمود: «یا علی! نسبت تو به من به منزله‌ی هارون است نسبت به موسی...»، این

حدیث شریف از جمله مشهورترین احادیث نبوی است که در اکثر کتب صحاح و دیگر کتابها [صفحه ۱۴۷] آمده است [۱۸۰] و این حدیث به صراحت بر خلافت امام علی علیه السلام دلالت دارد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را نظیر هارون دانسته است که هارون، وزیر و جانشین موسی علیه السلام بوده، همچنین امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز وزیر و خلیفه‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) است. د- این سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «علی وام مرا می‌پردازد، و به وعده‌های من وفا می‌کند، و او پس از من، بر شما جانشین من است.» [۱۸۱]. این روایت به روشنی بر خلافت امام امیرالمؤمنین علیه السلام، پس از رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - دلالت دارد و بر این که او، به پرداخت وام آن حضرت و انجام وعده‌های وی قیام می‌کند، و کسی سزاوارتر از او به جای رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - و شایسته‌تر به آن منصب، از امام علی - مایه‌ی افتخار شرق و رهبر حرکت فکری و تمدن در سطح زمین - وجود ندارد. این بود بخشی از روایاتی که امام هادی علیه السلام در تأکید بر حدیث ثقلین آورده و آنها را در استدلال بر رهبری عترت پاک پیامبر - صلی الله علیه و آله - برای امت بیان کرده که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - این امت را ضمانت کرد تا وقتی که از ایشان پیروی کنند، و از آنها پیشی نگیرند، از راه هدایت منحرف نمی‌شوند. امام، علیه السلام فرمود: «پس از آن نخستین چیزی که این اخبار از آن به دست آمده است، خبر صحیح مورد اتفاقی است که هیچ گونه اختلافی ندارند و نیز موافق قرآن است و چون قرآن به درستی آن گواهی می‌دهد، و شواهد دیگر نیز دارد، بر امت لازم است که بطور قطع بدان اعتراف کنند، زیرا اینها اخباری هستند که شواهد قرآنی گویای آنهاست و این اخبار موافق قرآنند و قرآن [صفحه ۱۴۸] نیز موافق آنهاست. سپس اخباری با حقیقت از رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از قول راستان (ائمه علیهم السلام) رسیده و مردمان مطمئن و معروف آنها را نقل کرده‌اند، پیروی از این اخبار بر هر زن و مرد مؤمن فرض و واجب است، و جز اهل عناد و مخالفان، از آنها سرپیچی نمی‌کنند توضیح آن که گفته‌های خاندان پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - به گفته‌ی خدا متصل است، همان طوری که خدای متعال در قرآن مجید می‌فرماید: «ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذابا مهینا.» [۱۸۲]. یعنی: به راستی کسانی که خدا و رسولش را آزرده‌اند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت لعنت می‌کند، و برایشان عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده است. و نظیر این آیه قول رسول خداست که می‌فرماید: «هر که علی را بیازارد، مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد، خدا را آزرده است، و هر که خدا را بیازارد، انتقام الهی نسبت به او نزدیک است.» و همچنین قول آن حضرت است که می‌فرماید: «هر که علی را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و هر که مرا دوست بدارد، خدا را دوست داشته است.» و نظیر قول پیامبر - صلی الله علیه و آله - درباره‌ی بنی‌ولیع: [۱۸۳]. «هر آینه بر سر آنها مردی را می‌فرستم که چون خودم باشد، او خدا و رسولش را دوست می‌دارد، و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند، برخیز یا علی به سوی ایشان روانه شو! و سخن آن بزرگوار که در روز خیبر، فرمود: «فردا مردی را سوی ایشان می‌فرستم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد، و خدا و رسول نیز او را دوست می‌دارند، حمله کننده‌ای استوار [صفحه ۱۴۹] است، و او بر نمی‌گردد مگر این که خداوند به وسیله‌ی او قلعه‌ی خیبر را فتح کند.» رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پیش از فرستادن علی علیه السلام، اعلام پیروزی کرد و اصحاب پیامبر - صلی الله علیه و آله - نیز با توجه به سخن پیامبر، به انتظار فردا بودند همین که فردای آن روز فرا رسید، پیامبر، علی علیه السلام را طلبید، و او را به جانب اهل خیبر فرستاد و او را بدین منقبت برگزید، و حمله‌ور ناگزیر نامید، و او را دوستدار خدا و رسولش خواند، و خبر داد که خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند.» پس از آن که امام علیه السلام اعلام کرد که مقیاس در شناخت خبر صحیح مطابق بودن با کتاب خدا و موافقت با قرآن مجید است و در پرتو این قاعده‌ی کلی، حدیث ثقلین به مرتبه‌ی قطعی و حتمی از درستی رسیده که هم مطابق و موافق با قرآن مجید است و هم به وسیله‌ی گروهی از اخبار صحیحی که امام علیه السلام ذکر کرده، تأیید شده است و در نتیجه بر هر مسلمانی واجب است که بر این حدیث شریف معتقد باشد و به عترت بزرگوار و پاک پیامبر و به ولایت آنها مؤمن و پایبند گردد. آن گاه امام علیه السلام این آیه مبارکه: «ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذابا

مهینا. [۱۸۴] را با جمعی از روایاتی که از پیامبر - صلی الله علیه و آله - درباره‌ی وصی و باب علمش امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسیده است، نقل کرده است که ما این روایات را مجدداً به خاطر اشاره به مصادر، نقل می‌کنیم. ۱- رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «من آذی علیا فقد آذانی، و من آذانی، فقد آذی الله...» [۱۸۵]. [صفحه ۱۵۰] ۲- رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «من احب احبنی و من احبنی فقد احب الله.» [۱۸۶]. ۳- رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در روز خیبر فرمود: «لأبعثن الیهم غدا رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کراراً غیر فرار لایرجع حتی یفتح الله علیه...» [۱۸۷]. این بود برخی از روایات نبوی که با قرآن کریم موافق است و روایاتی که تمام مسلمین بر صحت آنها اجماع و اتفاق دارند، و فضیلت ابوالحسن امام علی علیه‌السلام را بیان می‌کند و ولایت و امامت او را بر عموم مسلمین فرض و واجب می‌شمرد. امام علیه‌السلام می‌فرماید: «ما این شرح را مقدم داشتیم برای راهنمایی بر مقصود و منظور ما و به خاطر تأیید آن چه را که درباره‌ی جبر و تفویض و منزله بین منزلتین (یعنی اختیار) بیان خواهیم کرد، و کمک و نیرو از خدا می‌طلبیم و بر او در تمام امور توکل می‌کنیم. البته ما سخن را با گفته‌ی امام صادق علیه‌السلام، آغاز می‌کنیم: «نه جبر است و نه تفویض بلکه مقامی بین این دو است، و این مقام همان سلامت خلقت، و باز بودن راه - آزادی - و مهلت کافی، و توشه‌ی زندگی مانند مرکب سواری، و وسیله و انگیزه‌ی شخص فاعل بر انجام کار است.» اینها پنج امرند که امام صادق علیه‌السلام، آنها را جوامع لطف و بخشش خدایی وانمود کرده است و هر گاه بنده‌ای یکی از آنها را نداشته باشد مطابق آن نقصی که دارد، تکلیف از او برداشته است. آن گاه امام صادق علیه‌السلام از اصلی خبر داده است که باید مردم دنبال فهمیدن آن [صفحه ۱۵۱] باشند و قرآن هم به تصدیق آن گویاست و آیات محکمه‌ای که فرستاده است نیز بر آن گواهند. زیرا رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در گفتار خود و گفتار اهل بیتش - علیهم‌السلام - از حدود قرآن تجاوز نمی‌کنند، و هر گاه اخبار درستی از ایشان رسید و گواه بر آنها را از قرآن جستجو کردیم و دیدیم موافق آنها و دلیل بر درستی آنهاست پیروی از این اخبار بر همه واجب است و کسی جز اهل عناد و دشمنان - همان طوری که در آغاز نامه یادآور شدیم - از آن نگذرند. و چون به دنبال تحقیق گفته‌ی امام صادق علیه‌السلام، یعنی درباره‌ی منزله بین منزلتین و انکار جبر و تفویض رفتیم، دیدیم که قرآن گواه بر آن است و آن را تصدیق می‌کند و خبر دیگری نیز از آن بزرگوار موافق آن است، زیرا از امام صادق علیه‌السلام پرسیدند که آیا خداوند بندگان خویش را به انجام گناهان مجبور می‌کند؟ امام صادق علیه‌السلام، در پاسخ فرمود: خداوند عادلتر از آن است. عرض کردند: آیا کارها را یک سره به بندگان واگذارده است؟ فرمود: خداوند عزیزتر و به بندگان مسلطتر از آن است. و باز از آن حضرت روایت شده است که فرمود: مردم درباره‌ی عقیده‌ی به «قدر» سه دسته‌اند: یکی تصور می‌کند که خداوند کار را به خود او واگذارده است، او قدرت خدا را ناچیز گرفته است و در هلاکت است، و دیگری می‌پندارد که خداوند متعال بندگان را بر انجام گناهان مجبور فرموده است، و برایشان بیش از حد توان، تکلیف نموده است، او نیز در قضاوت خود، خدا را ظالم و ستمگر معرفی کرده است و در هلاکت است. و آن دیگری معتقد است که خداوند به بندگان در حد توانشان تکلیف کرده و خارج از حد توان ایشان تکلیفی نفرموده است و چون کار نیک انجام دهد، خدا را سپاس گوید، و چون مرتکب کار بد شود، از خداوند طلب آمرزش و بخشش کند، چنین کسی مسلمان بالغ و درستی است. آن گاه امام خبر داد که هر کس پیرو عقیده‌ی جبر و تفویض باشد و به آن پایبند گردد، او برخلاف حق است، و من آن جبری را که هر کس گرایش داشت و بر خطاست، شرح دادم و هر کس پیرو تفویض باشد، دچار [صفحه ۱۵۲] باطل گردیده است، پس حق منحصر در منزلت بین منزلتین - یعنی در اختیار و آزادی در عمل - است. امام علیه‌السلام در این بخش از سخنانشان اولاً این نکته را بیان کردند که باید به خبری که موافق قرآن مجید است، تمسک جست، و مقدمه‌ای برای آماده سازی مطلب جهت استدلال به پاره‌ای از اخبار برای بطلان جبر و تفویض، ذکر کردند، به علاوه به دلایل عقلی اشاره فرمودند، همان طوری که به صورت اجمال بر بطلان جبر و تفویض اقامه‌ی دلیل فرمودند و در سخنان بعدی به صورت مفصل دلایل بطلان جبر و تفویض را آورده، می‌فرماید: برای هر یک از این اقوال مثلی می‌زنم تا مقصود را به فهم

طالب حقیقت نزدیک سازد و بررسی شرح آن را آسان گرداند، آیات محکمه‌ی قرآن مجید آن را تصدیق کند و در نزد خردمندان نیز مورد قبول افتد و توفیق و حفظ از خطا در دست خداست. اما جبری که هر کس بدان معتقد باشد، دچار خطا گشته است، زیرا آن کس که تصور می‌کند خدای عزوجل بندگانش را بر ارتکاب گناه مجبور کرده و بندگان را به خاطر گناهان مجازات می‌کند خدا را ستمگر شمرده و او را دروغگو پنداشته و سخن خدا را که می‌فرماید: «پروردگارت به کسی ستم روا نمی‌دارد» [۱۸۸]. و می‌فرماید: «این بدان جهت است که به دست خود قبلاً انجام داده‌اند، و به راستی که خداوند بر بندگانش ستم نمی‌کند.» [۱۸۹]. و نیز فرموده: «همانا خداوند هیچ ستمی بر مردم روا نمی‌دارد، بلکه مردم، خود به خویشتن ستم می‌کنند.» [۱۹۰]. [صفحه ۱۵۳] با آیات بسیار دیگری که در این زمینه است همه را مردود دانسته است، و هر که معتقد باشد که به زور بر معاصی و ادار گشته گناه خود را به خدا حواله کرده و او را در مجازات خود ستمگر شمرده است و هر که خدا را ستمگر بداند قرآن را تکذیب کرده و هر که قرآن را دروغ پندارد به اجماع امت کافر گشته است. مثل چنین کسی مانند آن کسی است که بنده‌ی زرخیدی دارد که هیچ اختیاری از خود ندارد و مالک هیچ کالایی از کالاهای دنیا نیست و اربابش نیز این را می‌داند و با توجه به بی‌چیزی او، به او دستور می‌دهد تا به بازار برود چیزی را که او نیاز دارد، بخرد و برای او بیاورد و بهای آن را به وی ندهد، با این که می‌داند برای این متاع مورد نیاز صاحبی است که جز در مقابل دریافت بهای مورد نظر کالایی به کسی نمی‌دهد، در صورتی که این آقا خود را با انصاف، حکیم و دور از ظلم و ستم می‌داند و از طرفی بنده‌اش را تهدید می‌کند که اگر آن کالای مورد نیاز را نیاورد، او را مجازات می‌کند با این که می‌داند صاحب آن کالای مورد نیاز مانع خواهد شد، و می‌داند که بنده هم بهای آن را ندارد، و چون بنده ناامید و با دست خالی نزد آقایش برگشت، آقا او را مورد خشم قرار دهد و به خاطر نیاوردن کالا او را مجازات کند. آیا مقتضای عدل و حکمت وی آن نبود که او را مجازات نکند در حالی که می‌داند که این بنده مالک مالی از اموال دنیا نیست و خود نیز پولی به او نداده است، با این حال اگر او را مجازات کند ستم کرده و بی‌بهره و بی‌دلیل به او تجاوز نموده و آن عدل و حکمتی را که خود را به آن ستوده بود باطل کرده است و اگر او را مجازات نکند، تهدید خود را درباره‌ی او تکذیب کرده که به دروغ و ستم او را تهدید کرده که این هر دو با عدل و حکمت منافات دارد. و خداوند بسیار برتر است از آن چه می‌گویند. پس هر کس به جبر یا مطلبی که مستلزم جبر باشد اعتقاد داشته باشد به خدا ظلم کرده و او را به ظلم و ستم نسبت داده است زیرا برای کسی که به زور به گناه و ادار شده عقوبت اثبات کرده است! هر کس چنین تصور کند که خداوند بندگان را بر ارتکاب گناه مجبور نموده، باید خدا را مدافع عقوبت بندگان بداند، و هر کس پندارد که خداوند از عقوبت بنده‌ی [صفحه ۱۵۴] گنهکار دفاع می‌کند او را درباره‌ی تهدیدی که کرده، دروغگو دانسته است، در حالی که خداوند می‌فرماید: «آری کسی که بد کردار باشد و خطایش او را در میان گیرد، آنان اهل دوزخند و در آن جا جاودانه می‌باشند.» [۱۹۱]. و می‌فرماید: «به راستی کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند همانا شکمی انباشته از آتش دارند و در آتش فروزان دوزخ گرفتارند.» [۱۹۲]. و می‌فرماید: «به راستی کسانی که آیات ما را منکرند آنان را به زودی در دوزخ می‌افکنیم و هر زمانی که پوستشان بسوزد، با پوست دیگری عوض کنیم، تا عذاب را بچشند، به راستی که خداوند عزیز و حکیم است.» [۱۹۳]. و آیات فراوان دیگری که در این باره آمده است، و به این ترتیب کسی که تهدید خود را دروغ شمارد و یک آیه‌ی قرآن را تکذیب کند دچار کفر شده است و از آن کسانی است که خداوند درباره‌ی آنها فرموده است: «آیا به بعضی از کتاب خدا ایمان دارید و به بعضی از آنان کافرید، سزای کسی از شما که چنین باشد جز رسوایی در دنیا نیست و در قیامت نیز به سخت‌ترین عذاب بازگشت دارید و خداوند از آن چه شما انجام می‌دهید، غافل نیست.» [۱۹۴]. بلکه ما می‌گوییم، خداوند بندگان را به کردار خودشان جزا می‌دهد و آنها را به کار بدشان کیفر می‌کند به واسطه‌ی داشتن اختیار و توانایی که به ایشان داده است و برای همین است که به آنها امر و نهی کرده است و قرآن گویای این مطلب است: «هر کس کار نیک انجام دهد، ده برابر پاداش دارد و هر که کار [صفحه ۱۵۵] بد به جا آورد جزایش بمانند آن است و این مردم

ستم نمی‌شوند». [۱۹۵]. و نیز فرموده است: «روزی که هر که خوبی کرده، حاضر ببیند، و هر که بدی کرده است، آرزو کند، کاش میان او و کار بد، مسافت دوری بود و خداوند شما را از (عذاب) خود برحذر می‌دارد.» [۱۹۶]. و فرموده است: «امروز است که هر کس پاداش عمل خود را ببیند، امروز ستمی در کار نیست.» [۱۹۷]. این آیات محکمات، جبر را نفی کرده و هر کس را که به جبر معتقد باشد مردود می‌شمارد، و نظیر این آیات در قرآن مجید بسیار است که ما به اختصار بسنده کردیم تا نامه طولانی نشود، توفیق با خداست. امام علیه‌السلام، صورت روشنی از جبر را مرحمت کرده و مفاصلی را که بر اعتقاد بر جبر مترتب است بیان داشته که از جمله پیامدهای روشن آن نسبت ظلم و جور به خداوند است - که خداوند بسی برتر از آن است - وانگهی امام علیه‌السلام، یک بار برای بطلان جبر به آیات کریمه‌ی قرآن استدلال فرموده و با بار دیگر به دلایل وجدانی که هیچ جای جدال و تردید ندارد، و به دنبال آن آیات کریمه‌ای که به روشنی دلیل بر مسؤولیت خود انسان است در برابر گناهانی که مرتکب می‌شود و او در مقابل عملش محاسبه می‌گردد و با وجود آن که خداوند اراده و اختیار را بر او ارزانی داشته و بر هیچ عملی او را مجبور نکرده است بر گناهان خود مؤاخذه می‌شود به این ترتیب که انسان به دلیل انتخاب و اختیار خلاف خود مرتکب بدی و گناه شده است. سپس امام هادی علیه‌السلام - پس از بطلان جبر - به بطلان تفویض پرداخته و می‌فرماید: [صفحه ۱۵۶] «اما اعتقاد به تفویض که امام صادق علیه‌السلام آن را باطل شمرده است و معتقدان و پیروان آن را خطا کار دانسته است، آن عقیده‌ی کسی است که می‌گوید، خدای عزوجل، اختیار امر و نهی و احکام خود را به بندگان سپرده و آنان را به خود رها کرده است، و در این باره سخن دقیقی است برای کسی که بخواهد مطلب را خوب بفهمد و دقت کند، و این باریک بینی را ائمه‌ی هدی از خاندان رسول خدا - صلی الله علیه و آله - داشته‌اند که گفته‌اند: اگر خداوند به صورت سر خود گذاشتن مردم، احکام خود را به ایشان واگذار کرده بود می‌بایست هر چه را که آنها برگزیدند، راضی باشد و در برابر آن از سوی خدا سزاوار اجر و ثواب باشند، و در آنچه خلاف کنند، نباید کیفر ببینند، زیرا در حقیقت تکلیفی ندارند و این چنین حرفی دو معنی دارد: یکی این که بندگان خدا بر او مسلطند و او را واداشته‌اند تا هر چه را که به میل و نظر خود اختیار کنند، بپذیرد، بنابراین چه خدا بخواهد و چه نخواهد، این باعث ضعف و سستی در خداست و دیگر این که خداوند متعال از مطیع ساختن آنها به امر و نهی خود مطابق اراده‌ی خویش ناتوان است، چه آنها بخواهند و یا نخواهند اختیار امر و نهی و اجرای آن را به ایشان داده است و چون از زیر فرمان آوردن آنان، مطابق اراده‌ی خویش ناتوان بود، از این رو اختیار کفر و ایمان را به خود آنها واگذار کرده است. مثل آن، مثل مردی است که بنده‌ای را خریده تا به او خدمت کند و ارزش سرپرستی او را گرامی دارد، و پیرو امر و نهی او باشد و آقای او نیز مدعی است که با قدرت و عزیز و داناست، و به بنده‌اش فرمان لازم را داده و او را از چیزهایی نهی کرده است و در برابر پیروی از فرمانش وعده‌ی اجر و ثواب فراوان و در مقابل نافرمانیش به عذاب دردناکی تهدید کرده است، با این همه آن بنده برخلاف خواست آقا رفتار کرده و از امر و نهی پیروی نکرده است، و هر چه را که فرمان داده و از هر چیزی که نهی کرده نپذیرفته است، برخلاف میل آقا و مطابق خواست خودش و به پیروی از هوای نفسش عمل کرده است. و آقا نیز نمی‌تواند او را به اطاعت از امر و نهی خویش برگرداند و به اراده‌ی خود، وادار سازد. از این رو اختیار امر و نهی را به بنده سپرده و به آنچه که بنده مطابق خواست خودش انجام دهد، [صفحه ۱۵۷] راضی است آقا او را به دنبال یکی از نیازمندیهای خود می‌فرستد و آن را به اسم نام می‌برد اما بنده برخلاف فرمان وی به پیروی از هوای نفس خویش رفتار می‌کند وقتی که برمی‌گردد آقا می‌بیند خلاف خواست او را انجام داده است، به او می‌گوید، چرا برخلاف فرمان من، این کار را کرده‌ای؟ بنده در پاسخ وی می‌گوید: تو خود اختیار کار را به دست من دادی و من مطابق میل خود چنین کردم، زیرا کسی که به خود واگذاشته شده باشد، نمی‌تواند از کار نیز ممنوع باشد [۱۹۸]، بنابراین تفویض محال است...» به راستی، حقیقت تفویض، پایبندی بر این عقیده است که خدای تعالی کارهای بندگان را به اراده و اختیار خود ایشان واگذاشته بدون این که اراده‌ی خداوند دخالتی در آن داشته باشد، امام هادی علیه‌السلام دلایل متقن و کوبنده‌ای بر بطلان و محال بودن چنین عقیده‌ای آورده

است، و پس از آن، اضافه می‌کند: «آیا بنابراین لازم نمی‌آید که یا آقای چنین بنده‌ای که می‌تواند، بنده‌ی خود را به امر و نهی موافق خواست و اراده‌ی خود - نه مطابق اراده‌ی بنده - وادارد، و در آن صورت مطابق انجام امر و نهی به او قدرت و توانایی دهد، و چون فرمان داد و یا نهی کرد، در برابر پاداش و کیفر آنها را به او بفهماند و او را از مخالفت خود برحذر دارد و با توضیح ثواب و عقاب، او را به اطاعت خویش تشویق کند، تا آن بنده، به قدرت آقایش - به وسیله‌ی نیروی اطاعت از امر و نهی که به او داده و تشویق و هشدار وی - آگاه شود، تا بداند که عدل و انصاف آقا فراگیر است و حجتش برای جلوگیری از بهانه‌جویی و بیم از مخالفت، بر او تمام گردد، اگر آن بنده موافق فرمان آقایش رفتار کرد پاداش دهد و اگر نافرمانی کرد، کیفر کند. و یا این که این آقا، عاجز و ناتوان است و کار بنده را به خودش واگذاشته است، چه کار خوب انجام دهد و چه کار بد، چه فرمانبردار باشد و چه نافرمان، آقا از [صفحه ۱۵۸] مجازات کردن او عاجز است و نمی‌تواند او را به پیروی فرمان خود وادار سازد و اثبات عجز خدا، با قدرت و خدایی خداوند منافات دارد و باعث بطلان امر و نهی و پاداش و کیفر الهی می‌گردد و مخالف با آیات قرآن است که می‌فرماید: «خداوند کفر را برای بندگانش نمی‌پسندد و اگر سپاسگزاری کنید، از شما آن را می‌پسندد.» [۱۹۹]. «از خداوند، آن طور که شایسته است پرهیزید، و نباید غیر مسلمان، بمیرید.» [۲۰۰] و می‌فرماید: «من جن و انس را نیافریدم، مگر آن که مرا پیرستند، من نخواستم تا آنان به من روزی دهند، و نخواستم مرا طعام دهند.» [۲۰۱]. و فرموده است: «خدا را پیرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید.» [۲۰۲]. و باز فرموده است: «از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا اطاعت کنید و در حالی که - سخنان او را - می‌شنوید از او روی برنگردانید.» [۲۰۳]. بنابراین هر کس تصور کند که خدای متعال، امر و نهی را به بندگانش واگذارده است عجز و ناتوانی خدا را ثابت کرده و بر او لازم دانسته است که هر کار خوب و بد آنان را بپذیرد و امر و نهی و وعد و وعید خدا را باطل شمرده است بدین جهت است که می‌گوید، خداوند همه‌ی کارها را به او واگذارده تا موافق خواست خودش عمل کند! و اگر خواست کافر باشد و یا مؤمن، کسی مانع او نیست و ممنوعیتی ندارد، به این ترتیب، هر کس به این معنی معتقد به تفویض باشد به راستی آن چه را که از وعد و وعید [صفحه ۱۵۹] و امر و نهی الهی، بر شمردیم باطل دانسته است و مشمول این آیه‌ی شریفه است: «آیا به بخشی از کتاب ایمان دارید، و به قسمت دیگر ایمان ندارید، سزای کسی که از شماها چنین باشد جز رسوایی در دنیا و گرفتاری به سخت‌ترین عذاب در روز قیامت نیست و خداوند، از کارهای شما غافل نمی‌باشد.» [۲۰۴]. خداوند بالاتر از آن است که معتقدان به تفویض می‌گویند. به راستی کسی که معتقد به تفویض است، خدای تعالی را عاجز و ناتوان دانسته و قدرت نامه را نسبت به تصرف در امور بندگان و مخلوقاتش از ذات مقدس او سلب کرده است، همچنان که لازمه‌ی این عقیده، بی‌اعتباری وعد و وعید الهی است بنابراین عقیده، دیگر وعده‌ی الهی به فرمانبرداران که بهشت پاداش شماست و به گنهکاران که عذاب دائم کیفر شماست، معنا ندارد، زیرا پس از آن که خدای تعالی کارها را به بندگانش واگذار کرد، چگونه آنان را اجر و مزد می‌دهد و به چه دلیل آنها را کیفر و مجازات می‌کند! آن گاه امام هادی علیه‌السلام شروع فرمود به ابطال جبر و تفویض و اثبات نظریه‌ی «الامر بین الأمرین» یعنی نظریه‌ای که ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام معتقدند، فرمود: «ولی ما - اهل بیت - می‌گوییم؛ خدای عزوجل مردم را به قدرت خود آفریده و توانایی بندگی و پرستش خود را به ایشان داده، سپس به آن چه خواسته است آنان را امر و نهی فرموده و پیروی فرمانش را از ایشان پذیرفته و بدان وسیله از آنها خشنود گشته، و آنها را از نافرمانیش برحذر داشته و نافرمان را نکوهش کرده و بدان وسیله کیفر نماید، و خداوند در امر و نهی خود مختار است و هر چه را بخواهد و اختیار کند، امر فرماید و هر چه را نپسندد، از آن نهی فرماید و بدان وسیله کیفر دهد، به دلیل [صفحه ۱۶۰] توانایی که به بندگانش - برای پیروی از فرمان و اجتناب از نافرمانیهای خود - داده است. زیرا عدل و انصاف و حکمت بالغه‌ی الهی آشکار و پیداست، و حجت او بر بهانه‌جویی و هشدار، رساست، و اختیار با ذات مقدس اوست تا هر که از بندگان خویش را بخواهد، برای تبلیغ رسالتش و اتمام حجت بر بندگانش، انتخاب کند، از جمله - حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - را برگزید و برای رسالت خود به سوی

خلق فرستاد، پس کسی از کافران قوم وی از روی حسد و خودخواهی گفت: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از این دو قریه نازل نشد.» [۲۰۵]. مقصود از آن دو مرد یکی امیه بن ابی‌الصلت بود، و دیگری ابومسعود ثقفی - و خداوند نظر آنها را باطل شمرد، و پیشنهاد آنها را مردود دانست و فرمود: «آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند، ما هستیم که روزی در زندگی دنیا را میان ایشان تقسیم می‌کنیم، و آنان را به درجاتی بر هم برتری می‌دهیم، تا بعضی از آنها بعض دیگر را مسخر خود دارند، و رحمت پروردگارت بالاتر از آن است که آنان جمع‌آوری می‌کنند.» [۲۰۶]. و از این رو، خداوند هر چه را خواست، اختیار کرد و هر چه را نپسندید نهدی فرمود، پس هر کس از فرمان او اطاعت کند اجر و پاداش مرحمت کند و هر که نافرمانی کند، کیفر و عقاب نماید. و اگر کار خود را به بندگانش تفویض کرده بود، انتخاب امیه بن ابی‌الصلت و ابومسعود ثقفی را از طرف قریش امضا کرده بود زیرا این دو تن در نظر آنان، از محمد - صلی الله علیه و آله - برتر بودند! و چون خداوند مؤمنان را با این سخن ادب کرد که گفت: «هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارد که هرگاه خداوند و پیامبرش در کاری حکم کنند آنها پیش از خود، صاحب اختیار باشند.» [۲۰۷]. [صفحه ۱۶۱] به این ترتیب، اختیار از روی هوای نفس و خودسرانه را به آنها نداد و از آنها جز پیروی از فرمان خود و دوری از نافرمانی را به وسیله برگزیده‌ی خویش، نپذیرفت، و هر کس از او اطاعت کند به حق رسیده و هر که از او نافرمانی کند، گمراه و هلاک شده است، و حجت به روی تمام است به خاطر آن که برای پیروی از دستور و اجتناب از نافرمانی را به وی توانایی داده و از این رو او را از اجر و ثواب خویش محروم سازد و به کیفر گناهش برساند...». امام هادی علیه‌السلام در این فرازهای از سخنش، نظریه‌ی صحیحی که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام برآوردند، یعنی نظریه «الأمیرین الأمرین» را اثبات کرده است، که این نظر بر پایه‌ی مطمئن فکر و اندیشه و منطق استوار است. استاد بزرگوار ما امام خوئی در بحثهای اصول خود، به صورت قابل قبول و اطمینان بخش در این باره استدلال کرده فرمود: این مسأله از مسائل تبعدی نیست بلکه از آن جهت که راه میانه‌ای که حل مشکل جبر و تفویض بدان وسیله امکان‌پذیر است، منحصر به این راه است تفصیل مطلب از این قرار است: کارهای بندگان متوقف بر دو مقدمه است: ۱- حیات، توانایی و آگاهی و نظایر اینها برای انجام کار لازم است. ۲- اراده و به کار انداختن قدرت برای ایجاد عمل در خارج ضروری است. مقدمه‌ی اول از جانب خدای تعالی به بندگانش افاضه می‌شود و با ذات خدا ارتباط ذاتی دارد و در اختیار اوست یعنی این اوصاف عین ارتباط بوده و چیزی جز اختیار او نیست نه آن که چیزی باشند و مربوط به خدا و در اختیار او قرار گرفته باشند، و در پرتو این توضیح اگر افاضه از جانب خدای سبحان قطع شود، در آنی رشته‌ی حیات بنده بطور قطع گسسته می‌شود. [صفحه ۱۶۲] اما مقدمه‌ی دوم، از جانب بندگان - به فرض وجود مقدمه‌ی اول - سر می‌زند و در حقیقت مربوط به خود بندگان است و برخاسته از ذات آنهاست. بنابراین، هیچ عملی جز با پیدایش هر دو مقدمه، از بنده سر نمی‌زند و اما اگر یکی از آن دو وجود نداشت، تحقق عمل قابل قبول نیست و بر این اساس، اسناد فعل به خدا درست است، همان طوری که اسنادش به بنده نیز درست است. برای توضیح بیشتر مطلب، یک نمونه‌ی عرفی می‌آوریم تا هر دو نظریه: جبر و تفویض با نظر امامیه - امر بین امرین - مشخص شود، به این ترتیب که فعلی اگر از بنده در خارج صورت می‌گیرد، سه نوع است: ۱- کارهایی که بدون اختیار و اراده از او سر می‌زند به این نحو که اگر فرضاً دست کسی رعشه دارد و قدرت و اختیار حرکت دستش را ندارد در مقایسه با شخص دیگری، هرگاه آقایش شمشیری را به دست - معیوب - او بیاویزد، و فرض می‌کنیم که در کنار او یک نفر خوابیده باشد، در حالی که می‌داند، به زودی شمشیر آویخته در دست آن شخص بر وی فرود می‌آید و او را به یقین می‌کشد، طبیعی است که چنین عملی اگر اتفاق بیفتد از اختیار آن شخص بیرون است و نمی‌شود به او نسبت داد و خردمندان او را مسؤول این حادثه نمی‌دانند و به هیچ وجه جای سرزنش و نکوهش ندارد بلکه مسؤول این حادثه آن کسی است که شمشیر را به دست معیوب او آویخته و ملامت و سرزنش متوجه اوست، این در حقیقت همان نظریه‌ی جبر است. ۲- کارهایی که بدون کمک دیگران به اختیار او، و مستقلاً از خود او سر می‌زند به این ترتیب که فرض کنیم آقای به دست فرد آزادی شمشیری را داده است که این شخص

قدرت اراده و حرکت دستش را دارد، در چنین موردی اگر در خارج قتلی از وی سر بزند، این قتل به او استناد دارد نه به کسی که شمشیر را به او داده است هر چند که دهنده‌ی شمشیر می‌دانست که دادن شمشیر به دست چنین فردی به قتل منتهی می‌شود، همان طوری که این شخص هر گاه بخواهد می‌تواند، شمشیر را از او بگیرد، با این همه، نمی‌توان عمل قتل را به [صفحه ۱۶۳] صاحب شمشیر نسبت داد. زیرا نسبت عمل مربوط به این است که شخص در وجود خارجی این عمل دخالت داشته باشد و فرض این است که وی در وجود خارجی قتل هیچ تأثیری نداشته است جز این که قاتل دست خودش را به اراده‌ی خود مستقلاً حرکت داده است و این درست همان نظریه‌ی تفویض است. ۳- فعلی که با اختیار و به کار بردن قدرت از خود شخص صادر می‌شود، علی‌رغم این که او ذاتاً نیازمند است و در هر آنی به دیگری احتیاج دارد بطوری که اگر کمک دیگری آنی از او سلب شود، انجام کار فوری از او سلب می‌شود. با این توضیح اگر ما فرض کنیم آقای، بنده‌ی معلولی دارد که از حرکت دستش ناتوان است، آقا جریان الکتریسته را به بدن او وصل می‌کند تا در عضلات بنده نیرو و تحرکی نسبت به انجام آن کار پیدا شود، تا بتواند بدان وسیله بر حرکت دستش قادر شود بدین طریق که سر جریان الکتریسته را به دست خویش گرفته و سعی می‌کند تا در هر لحظه نیرو به بدن بنده‌اش برساند بطوری که اگر لحظه‌ای دستش را از سیم برق بردارد، نیروی برق از بدن وی قطع می‌شود و ناتوان می‌گردد. بنابراین اگر آن آقا این نیرو را به بدن بنده برساند و او به اختیار آقا برود و کسی را بکشد، در حالی که مولایش از عمل او باخبر بوده، در چنین موردی عمل قتل به هر دوی آنها مربوط است، اما به بنده مربوط است، چون او توان انجام فعل و انجام ندادن فعل را پس از آن که آقا قدرت را به او داد، و قدرت و توان در عضلات وی ایجاد کرد، به دست آورده و با اختیار و به کار انداختن آن قدرت کار را انجام داده است. و اما به آقا مربوط است از آن جهت که دهنده‌ی قدرت و قوت به او حتی در حین انجام فعل و صدور قتل اوست، با وجود این که می‌توانست نیرو و قدرت را در هر آنی که بخواهد و اراده کند از او سلب نماید. این است در حقیقت نظریه‌ی امر بین امرین و واقعیت این نظریه... [۲۰۸]. [صفحه ۱۶۴] آقای خوبی در شرح نظریه «الامر بین الامرین» که ائمه اهل بیت علیهم السلام بدان معتقد است، با اطمینان و اعتمادی که وجود دارد، به مجموعه‌ای از دلایل عقلی و نقلی استدلال فرموده و ثابت کرده است که ناگزیر، باید بر این عقیده بود. پس از این مطالب، برمی‌گردیم به سخنان امام هادی علیه‌السلام، می‌فرماید: «و این عقیده‌ی بینابین، نه جبر است و نه تفویض، امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - به عبایه بن ربیع اسدی، آن را موقعی که از آن حضرت درباره‌ی استطاعت و توان برخاستن و نشستن و انجام کار پرسید، در پاسخ وی فرمود: تو از توانایی و قدرتی پرسیدی که آن را بدون قدرت و کمک خداداری و یا با کمک خداوند داری؟ عبایه ساکت ماند و امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: ای عبایه! حرف بزن، عرض کرد: چه بگویم؟ فرمود: اگر می‌گفتی تو خود دارای آن قدرتی به همراه خدا، تو را می‌کشتم، و اگر هم می‌گفتی: تو خود بدون خدا، مستقلاً چنان قدرتی را داری، باز هم می‌کشتم! عبایه، عرض کرد: پس یا امیرالمؤمنین! چه بگویم؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: بگو که تو دارای آن قدرتی اما به وسیله‌ی خدایی که آن قدرت را داراست و اگر به تو داده است از روی لطف و بخشش است، و اگر داده باشد و از تو بگیرد، از روی امتحان و آزمونی است برای تو. او مالک حقیقی همه چیز است که به تو داده شده و بر هر چیزی توانا است که تو را توانا ساخته، آیا نشنیده‌ای که مردم از خداوند قوت و قدرت درخواست می‌کنند و می‌گویند، لا-حول و لا-قوة الا-بالله. عبایه عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! تأویل این سخن چیست؟ فرمود: یعنی تو بر خودداری از معاصی قادر نیستی مگر این که خدا تو را مصون دارد، بر اطاعت خدا برای ما نیرویی نیست مگر به کمک خدا. گوید: آن گاه، عبایه از جا جست و دست و پای امام علیه‌السلام را [صفحه ۱۶۵] بوسید.» به راستی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ضرورت و لزوم اعتقاد بر «امر بین امرین» دستور داده و آن را جزئی از اعتقاد به اسلام و از مقدمات اساسی دین دانسته است. امام هادی علیه‌السلام فرمود: «از امیرالمؤمنین علیه‌السلام، نقل کرده‌اند، موقعی که نجاه به خدمت آن حضرت آمد و درباره‌ی شناخت خدای متعال پرسید، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! به چه وسیله پروردگارت را شناختی؟ امام علیه‌السلام در پاسخ وی فرمود: به وسیله‌ی تمیزی که به من داده و

با عقلی که رهنمود من قرار داده است. عرض کرد: آیا این شناخت فطری و ذاتی توست؟ فرمود: اگر چنین بود که در برابر نیکی ستوده نبودم و در مقابل کار بد نکوهش نمی‌شدم، و در آن صورت، نیکوکار از بد کار به سرزنش سزاوارتر بود. از این جا دانستم که خداوند پایدار و جاوید است و هر چه جز او حادث و زوال پذیر است، و پاینده و باقی همچون پدیده‌ی ناپایدار نیست. نجده، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! می‌بینم که دارای حکمتی! فرمود: من در کار خود مختارم و اگر به جای نیکی، بدی کنم، خود مجازات می‌شوم. نقل شده است، وقتی که امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، از شام برگشت در پاسخ مردی که پرسید یا امیرالمؤمنین! بگو ببینم که بیرون آمدن ما از شام به قضا و قدر الهی بود؟ فرمود: آری ای پیرمرد، به تپه‌ای بالا نیامدید و از دشتی فرو نشدید مگر به قضا و قدر الهی. آن پیرمرد پرسید: یا امیرالمؤمنین! بنابراین، رنجی که برده‌ام باید به حساب خدا بگذارم! فرمود: یا شیخ! ساکت باش! زیرا خداوند به وسیله‌ی این سفر به شما [صفحه ۱۶۶] مزد بزرگی دارد و به برخاست و نشست و بازگشت شما مزد و اجر داد. شما در کارهایتان مجبور و ناگزیر نیستید، شاید گمان بردی که قضای حتمی و تقدیر الهی لازم بوده است، و اگر این سفر شما چنین بود که ثواب و عقاب، وعد و وعید بیهوده و از میان رفته بود و هیچ چیزی بر پایه‌ی حقایق نخواهد ماند، این عقیده‌ی بت پرستان و یاران شیطان است. به راستی که خدای عزوجل برای حسن اختیار، فرمان داده و برای زنده نگه داشتن فرموده است. خدا را کسی به جبر اطاعت نکند و کسی در معصیت خدا مغلوب نیست، و خداوند آسمانها و زمین و آن چه میان آنهاست بیهوده نیافریده است، این گمان کسانی است که کافرند، و وای بر کافران از عذاب دوزخ! پیرمرد پس از شنیدن این سخنان از جا برخاست و بر سر روی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوسه زد و اشعار زیر را سرود و خواند: أنت الامام الذی نرجو بطاعته یوم النجاة من الرحمن غفرانا أو ضحت من دیننا ما کان ملتبسا جزاک ربک عنا فیه رضوانا فلیس معذرة فی فعل فاحشة قد کنت را کبها ظلما و عصیانا [۲۰۹]. البته امیرالمؤمنین علیه‌السلام مطابق قرآن مجید راهنمایی فرموده و جبر و تفویض را که اعتقاد به آنها کفر و تکذیب قرآن است، نفی کرده است، و به خدا پناه می‌بریم از گمراهی و کفر، و به جبر و تفویض معتقد نیستیم، بلکه به منزلت بین دو منزل عقیده داریم که عبارت است از امتحان و آزمایش به وسیله‌ی قدرت و توانی که خداوند به ما مرحمت کرده است و بدان وسیله ما را به عبادت واداشته است چنان که قرآن مجید بر آن گواهی می‌دهد و ائمه‌ی ابرار از اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - بدان معتقدند...» [صفحه ۱۶۷] امام هادی علیه‌السلام به وسیله‌ی مطالبی که از جدش امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی این مسأله رسیده، عقیده‌ی خودش را بر بطلان جبر و تفویض و اثبات امر بین امرین استوار فرموده و استحکام بخشیده است آن گاه امام علیه‌السلام برای تأیید سخنان خود به ذکر مثالها و نمونه‌هایی پرداخت و فرمود: «مثل آزمودن به وسیله‌ی قدرت و توان کسی، مثل مردی است که بنده‌ای دارد و مال و ثروت فراوانی در اختیار اوست، و با علم به سرانجام کار بنده‌اش می‌خواهد او را بیازماید، و آن چه را خواسته از دارایی خویش به بنده‌اش داده است و کارهایی هم از او خواسته که چه می‌خواهد و به او دستور داده است که مالی را که به او داده در آن راه صرف کند از کارهایی که دوست ندارد او را منع کرده و قبلا به او گفته است که از آنها دوری کند و از آن چه به او داده، در آن راه صرف نکند در حالی که آن مبلغ در هر دو راه قابل صرف است، حال یکی آن مال را در راه فرمان آقا و پسند او صرف کرده و دیگری در پیروی از نهی و خشم او خرج کرده است، و آقا او را در خانه‌ی آزمون جا داده و به وی اعلام کرده است که سکونت در آن جا موقتی است و او خانه‌ی دیگری در پیش دارد که خواه و ناخواه باید برود، و در آن خانه پاداش و کیفر همیشگی است. اگر بنده آن چه را که به وی داده‌اند در آن راهی صرف کند که به او دستور داده‌اند آن ثواب و پاداش جاودانه در آن خانه‌ی ابدی را به او خواهند داد، و اگر مالی را که به وی داده‌اند در راهی صرف کند که منع شده، در آن صورت مجازات دائمی را در آن خانه‌ی همیشگی به وی خواهند داد. آقا در این خانه حد معینی را مقرر فرموده که مربوط به همین خانه‌ی موقت اولیه‌ی اوست و اعلام فرموده است که چون بنده به این حد برسد و آن مال و آن بنده را جابجا کند با این که آن آقا همیشه مالک آن بنده و آن مال است، جز این که به او وعده داده است که آن مال را تا در این خانه‌ی اولیه است از او نگیرد تا این که مدت

مقرر سکونت خود را بگذرانند و آقا به این قول خود وفادار است زیرا عدل، وفا، انصاف و حکمت از جمله صفات او هستند، آیا اگر این بنده، مالی را که به او داده‌اند، در راه خود صرف کند، نباید آقا به وعده‌ی اجر و ثوابی که داده [صفحه ۱۶۸] است، وفا کند و به او لطف کند تا در این خانه ناپایدار که به کارش واداشته است، ثواب طاعت او را نعمتی جاودانه در خانه‌ای ابدی و پایدار به او مرحمت کند؟ و اگر این بنده، آن مالی را که آقا به وی داده بود، در زمان سکونت در خانه‌ی اولیه در راهی صرف کند که نهی فرموده و با فرمان آقا مخالفت ورزد، همچنین کیفر و مجازات دائمی کند که به وی وعده داده شده بود، آقا در این مجازات به او ستمی نکرده است زیرا قبلاً به او گفته و اعلام کرده بود و وفای به وعد و وعید بر او واجب است که آقایی توانا و مسلط چنین است. اما آقا و مولی همان خدای عزوجل است و اما بنده همین انسان است که آفریده‌ی اوست و مال و دارایی همان قدرت و توانایی و وسیع خداست و مقصود از امتحان اظهار حکمت و قدرت حق تعالی می‌باشد، و خانه‌ی ناپایدار همین دنیا است و برخی از مال که آقا به بنده داده همان مقدار از قدرتی است که آدمی دارد و اموری که خداوند دستور داده است تا آن مال را صرف کند همان توانایی بر پیروی از پیامبران و اقرار بدان چه از طرف خدای عزوجل، آورده‌اند، و دوری کردن از وسایلی است که از آنها نهی شده که همان راه و روشهای شیطانی است، و وعده‌ی خدا که نعمت جاودانه است همان بهشت است و اما خانه‌ی ناپایدار همین دنیا و خانه‌ی دیگر که باقی و جاوید است، آخرت است. و عقیده‌ی ما بین جبر و تفویض، همان اختیار و آزمایش است، که به وسیله‌ی قدرتی که خداوند به بندگان داده و در پنج قسمت آن را شرح داده است که امام صادق علیه‌السلام آنها را نام برده، می‌فرماید: (آنها مشتمل بر جوامع فضیلت است و من آنها را با شواهد قرآنی و بیان - ان شاء الله - توضیح خواهم داد...)». به راستی این مثالی را که امام هادی علیه‌السلام، آورده است روشن و واضح است در این که انسان مالک اراده و اختیار خویش است و او وقتی که از خدا اطاعت می‌کند از روی میل و اختیار اطاعت می‌کند نه آن که مجبور باشد و همچنین وقتی که نافرمانی می‌کند و از سلطنت مولا پا را بیرون می‌نهد باز هم از روی انتخاب است، و بر پایه‌ی همین اختیار (امر بین امرین) استوار است [صفحه ۱۶۹] و آن نتیجه‌ی اندیشه‌ی والایی است که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام آن را بنیاد نهاده‌اند. به دنبال این مطالب، به سخنان امام علیه‌السلام گوش فرامی‌دهیم که می‌فرماید: «اما سخن امام صادق علیه‌السلام، در این باره، معنایش این است که انسان از کمال آفرینش و حواس کامل و ثبات عقل و تمیز و گشاده‌زبانی برخوردار است، این است معنای قول خدای تعالی که می‌فرماید: «هر آینه گرامی داشتیم آدمیان را و آنان را بر بیابان و دریا مسلط گردانیدیم و از خوردنیهای خوب به آنان روزی کردیم و بر بسیاری از مخلوقات به نیکی برتری دادیم.» [۲۱۰]. خدای متعال می‌فرماید، آدمیان را بر دیگر مخلوقات از چهار پایان، درندگان و جانوران دریایی و پرندگان و هر جنبنده‌ای که حواس آدمیزاد درک کند، به وسیله‌ی قوه‌ی تمیز و عقل و خرد و گویایی برتری دادیم، و این است مقصود خدای متعال از آیه‌ی: «البتة انسان را در بهترین شکل آفریدیم.» [۲۱۱]. و این آیه: «ای انسان، چه چیز تو را نسبت به پروردگار کریمت که تو را آفریده و استوار ساخته و معتدل گردانیده است و در هر صورتی که خواسته تو را ترکیب بندی نموده است، مغرور ساخته است؟» [۲۱۲]. و در آیات بسیار دیگر. به این ترتیب، نخستین نعمت خداوند برای انسان درستی عقل و خرد و برتری دادن او بر بسیاری از مخلوقات به وسیله‌ی کمال عقل و بیان روشن است. و این بدان خاطر است که هر جنبنده‌ای در روی زمین به وسیله‌ی حواس خود، استوار است و به سمت کمال خویش روان است. اما آدمیان با قوه‌ی نطق و عقل که در دیگر مخلوقات محسوس نیست [صفحه ۱۷۰] برتری یافته‌اند و با نطق و عقلی که خداوند داده است بر دیگر مخلوقات مسلط فرموده تا بدانها امر و نهی نمایند و همگان مسخر فرمان اویند، چنان که خدای متعال فرماید: «این چنین مسخر کرد آن را برای شما تا خدا را در برابر این راهنمایی که کرده است، تکبیر گویند.» [۲۱۳]. و نیز فرموده است: «و اوست که دریا را برای شما رام کرده تا گوشت تازه از آن بخورید و زیور برآورید و بپوشید.» [۲۱۴]. و می‌فرماید: «چهارپایان را برای شما آفریده است تا از پشم و کرک آنها برای دفع سرما و منافع دیگر استفاده کنید و از آنها بخورید، و برای شما در وجود آنها زیبایی است موقعی که به هنگام شب از چرا

برگردند و یا صبحگاه به چرا بیرون روند، و بارهای سنگین شما را که جز به مشقت نتوانید از شهری به شهر دیگر ببرید، آنها به دوش بکشند.» [۲۱۵]. و از این راه آدمی را به پیروی از طاعت خود دعوت کرد که او را بر دیگران به درستی خلقت و کمال عقل و معرفت برتری داد و به دنبال قدرتی که به وی مرحمت کرد، نسبت به آن مقدار مکلف ساخت. و فرمود: «تا می‌توانید از خدا بترسید و گوش فرا دهید و از او اطاعت کنید.» [۲۱۶]. و نیز فرمود: «خداوند کسی را جز به مقدار توانایش، تکلیف نفرماید.» [۲۱۷]. و باز فرمود: «خدا جز آن چه را که به انسان - توان انجام آن را - داده است، [صفحه ۱۷۱] تکلیف نکند.» [۲۱۸]. و در آیات بسیار دیگر. و چون از کسی، یکی از حواسش را بگیرد، کار آن حس را از وی نخواهد، چنان که می‌فرماید: «بر شخص نابینا و بر افراد لنگ، حرجی نیست.» [۲۱۹]. از کسانی که دارای این وصف باشند، جهاد و هر عملی را که بدون داشتن چشم و پا انجام نمی‌گیرد، از آنها برداشته باشند، جهاد و هر عملی را که بدون داشتن چشم و پا انجام نمی‌گیرد، از آنها برداشته است، و همچنین حج و زکات را به شخص مالدار واجب گردانیده، برای این که توانایی آنها را به وی مرحمت کرده است، اما بر فقیر نه زکات را واجب فرموده و نه حج را، از این رو می‌فرماید: «حق خداوند بر عهده‌ی مردم است، حج خانه بر هر کسی است که توان آن را داشته باشد.» [۲۲۰]. و درباره‌یظهار [۲۲۱] می‌فرماید: «و آن کسانی که زنان خود راظهار کنند و بعد از گفته‌ی خود پشیمان شوند باید بنده‌ای را آزاد سازند - تا آن جا که می‌فرماید: - اگر نتوانند باید شصت مسکین را طعام کنند.» [۲۲۲]. همه‌ی اینها دلیل آن است که خدای تبارک و تعالی بندگانش را مکلف نساخته است مگر به آن چیزی که قدرت انجام آن را به ایشان - به وسیله‌ی نیروی عمل - مرحمت کرده است و از نظایر آن نیز - با وجود توانایی - نهی فرموده است. این است معنی سلامتی و تندرستی. و اما آزادی راه، عبارت از این است که مانعی نباشد تا جلو راهش را [صفحه ۱۷۲] بگیرد و از عمل کردن به دستور خدا او را باز دارد، و این است معنی سخن وی درباره‌ی کسی که ناتوان است و از عمل به دستور خداوند بازداشته شده و بیچاره است و راهی برای انجام کار ندارد، همان طوری که خدای متعال فرماید: «... مگر مردان و زنان ناتوان و کودکان که ناچارند و راه را نمی‌شناسند.» [۲۲۳] اعلام فرموده است که شخص ناتوان راهی ندارد و بر گفتار خلاف آن، اگر قلبش مطمئن به ایمان باشد حرجی نیست. [۲۲۴]. اما مهلت در وقت، دوران عمری است که انسان از آن بهره‌مند است، از آن هنگامی که کسب معرفت بر وی واجب است تا پایان عمر، یعنی از وقت تمیز و بلوغ تا زمان مردن، بنابراین هر کس در راه تکاپوی حقیقت بمیرد در حالی که به کمال آن هم نرسد، عاقبت به خیر است، و این است مقصود از آیه «هر کس از خانه‌اش برای مهاجرت به سوی خدا و پیامبر رود...» [۲۲۵]. و اگر چه به کمال مقررات عمل نکند چون مهلت اتمام نداشته است، مسؤول نیست، و البته اعمالی که بر شخص بالغ ممنوع است، بر کودکان تا وقتی که به حد بلوغ نرسیده‌اند، ممنوع نیست، و این است که می‌فرماید: «بگو به زنان با ایمان که چشم بیوشند...» [۲۲۶]. و در نتیجه بر زنان حرجی نیست که زینت خود را بر کودک بنمایند و همین طور احکام الهی بر کودکان جاری نمی‌شود. و اما قول امام صادق علیه‌السلام، زاد و توشه، مقصود، توانایی و ثروتمندی بنده است برای اجرای فرمان الهی و این است معنای آیه: «بر نیکوکاران راه مسؤولیت نیست.» [۲۲۷]. [صفحه ۱۷۳] آیا نمی‌بینی کسانی را که هزینه‌ی مسافرت حج را ندارند، عذرشان پذیرفته است، و حجت را بر کسانی که امکانات دارند و هزینه سفر فراهم است و مرکب سواری نیز دارند برای انجام حج و جهاد و نظایر اینها، تمام کرده است و همچنین عذر مستمندانی را که بی‌چیزند پذیرفته و در دارایی ثروتمندان حقی برای ایشان مقرر فرموده است، مطابق این آیه: «این حق مستمندانی است که در راه خدا محاصره شدند.» [۲۲۸]. و دستور داده است، تا آنها را معاف دارند و به ایشان برای کارهایی که آمادگی ندارند و ناتوان و نادر هستند، امری نفرموده است. اما سخن امام صادق علیه‌السلام، درباره‌ی علت انگیزش، مقصود از آن نیتی است که انسان را به سمت اعمال و خواهش نفسانی برمی‌انگیزد که محل احساس آن دل است و هر کس یک عمل دینی انجام دهد که دل به آن ندارد و خداوند هیچ عملی - این چنین - را از او پذیرا نیست مگر با صدق نیت، از این رو به قول خود از حال منافقان اعلام فرموده است: «به زبان خود می‌گویند آن چیزی را که در دل قبول ندارند در صورتی

که خداوند به آن چه پنهان می‌دارند دانتر است.» [۲۲۹]. سپس برای سرزنش مؤمنان به پیامبرش این آیه را نازل کرد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا می‌گویید چیزی را که خود آن را انجام نمی‌دهید...» [۲۳۰]. چون کسی از روی عقیده چیزی را بگوید، حتما نیتش او را وامی‌دارد تا به گفته‌ی خود عمل کند و با عمل، گفته‌اش را تأیید نماید و اگر گفتارش از روی عقیده و از صمیم دل نباشد، حقیقتی نتواند داشت، در حالی که خداوند همان صدق نیت و عقیده‌ی قلبی را پذیراست، هر چند که به سبب مانعی نتواند در مقام عمل ابراز کند، چنان که می‌فرماید: «مگر کسی که وادار شود - خلاف ایمان قلبی را به زبان بیاورد - در [صفحه ۱۷۴] حالی که دلش به ایمان استوار است.» [۲۳۱]. و نیز می‌فرماید: «خداوند شما را به سبب قسمهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند.» [۲۳۲]. بنابراین این قرآن مجید و اخبار رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دلالت دارند که دل صاحب اختیار تمام حواس آدمی است و اعمال انسان را دل درست می‌کند، و آن چه را که دل درست کند، هیچ عاملی نمی‌تواند باطل سازد. این بود شرح پنج نمونه‌ای که امام صادق علیه‌السلام آنها را ذکر فرموده بوده که آنها اساس و پایه‌ی منزلت بین منزلتین و اختیار می‌باشد که میانه‌ی جبر و تفویض است و چون این پنج نمونه در یک انسان جمع باشد، عمل بر طبق فرمان خدای عزوجل و پیامبرش واجب است و اگر کسی یکی از اینها را نداشته باشد به همان اندازه از ارزش کردار او کاسته گردد.» امام هادی علیه‌السلام، پنج نمونه‌ای را که امام صادق علیه‌السلام بیان فرموده بود، توضیح داده و به کنه این امور توجه فرمود و فلسفه‌ی آنها را با روشی منطقی و ارزشمند بیان کرد، سپس فرمود: «اما شواهد قرآنی بر عقیده‌ی امتحان و آزمایش به دلیل توانایی، که این عقیده جامع میان دو عقیده‌ی دیگر است و بین اینها می‌باشد، بسیار است از جمله قول خدای تعالی: «هر آینه شما را بیازمایم تا مجاهدان و صابران از شما را بشناسیم و اظهارات و اخبار شما را بیازمایم.» [۲۳۳]. و فرموده است: «به راستی آنان را از جایی که نمی‌دانند غافلگیر کنیم.» [۲۳۴]. و باز فرموده: [صفحه ۱۷۵] «آیا مردم تصور می‌کنند که به محض آن که بگویند ما ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌گردند.» [۲۳۵]. خدای متعال، به لفظ فتنه آورده است که معنایش همان آزمایش است، «هر آینه آزمودیم سلیمان را» [۲۳۶]. و در داستان حضرت موسی (علیه السلام) می‌فرماید: «به راستی که ما پس از غیبت تو، قوم تو را آزمودیم، در حالی که سامری آنان را گمراه ساخت.» [۲۳۷]. و موسی (علیه السلام) عرض می‌کند: «این نبود مگر آزمایش تو» [۲۳۸]. یعنی امتحان تو، این آیات که با هم مقایسه می‌شوند گواه یکدیگرند. اما آیاتی که با لفظ «بلوی» یعنی امتحان و آزمایش آمده است، از جمله قول خدای تعالی که می‌فرماید: «تا شما را نسبت به آن چه مرحمت کرده، بیازماید.» [۲۳۹]. و این آیه: «سپس آنها را از شما بازداشت تا شما را بیازماید.» [۲۴۰]. و می‌فرماید: «ما آنان را آزمودیم همان طوری که صاحبان آن باغ را.» [۲۴۱]. و این آیه مبارکه: «خداوند مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید، که کدام یک از شما عمل بهتری دارید.» [۲۴۲]. [صفحه ۱۷۶] و قول خدای تعالی: «و آن گاه که خداوند ابراهیم را به کلماتی چند آزمود.» [۲۴۳]. و این آیه: «اگر خداوند می‌خواست از آنان انتقام می‌گرفت ولی برای این که شما را به وسیله‌ی یکدیگر بیازماید.» [۲۴۴]. و هر چه در قرآن مجید به لفظ «بلوی» آمده است که آغاز آیه بدان شروع شده به معنای آزمایش است و نظایر اینها در قرآن فراوان است، و اینها در اثبات امتحان و آزمایش است. به راستی که خداوند متعال مردم را بیهوده نیافریده و آنان را به خود وانگذاشته و حکمت خویش را بازیچه قرار نداده است و از این رو می‌فرماید: «آیا تصور می‌کنید که شما را بیهوده آفریده‌ایم؟» [۲۴۵]. پس اگر کسی بگوید؛ مگر خداوند متعال آینده‌ی بندگانش را نمی‌شناخت که آنها را آزمایش می‌کند؟ در پاسخ می‌گوییم، چرا آزمایش نکرده می‌داند که آنان چه خواهند کرد، و همین است تفسیر قول خدای تعالی که می‌فرماید: «و اگر برگردند به همان کاری برگشته‌اند که نهی شده‌اند.» [۲۴۶]. و البته خداوند آنها را می‌آزماید تا عدالت خویش را به آنها نشان دهد. و آنها را قبل از عمل بد و گنجهکاری بدون دلیل عذاب نکند و خود فرموده است: «اگر بیشتر آنان را به وسیله‌ی عذاب نابود می‌کردیم، می‌گفتند پروردگارا چرا برای ما پیامبری نفرستادی؟» [۲۴۷]. و نیز فرموده است: [صفحه ۱۷۷] «ما تا پیامبری را نفرستیم قومی را عذاب نمی‌کنیم.» [۲۴۸]. و این آیه شریفه: «رسولانی بشارت

دهنده و ترساننده...» [۲۴۹]. بنابراین آزمایش به وسیله‌ی قدرتی است که خداوند به بندگانش مرحمت کرده است و این است عقیده‌ی ما بین جبر و تفویض و قرآن مجید و اخبار منقول از ائمه‌ی اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله - گویای همین حقیقت است. پس اگر بگویند، که خداوند می‌فرماید: «هر که را خواهد هدایت کند و هر که را نخواهد، گمراه سازد.» و نظایر اینها، یعنی چه؟ گفته می‌شود، راه و روش این آیات دو گونه است، یکی این که از قدرت خداوند خبر می‌دهد، یعنی خدای متعال قدرت دارد هر که را خواهد هدایت کند و هر که را نخواهد گمراه سازد، و اگر با قدرت خود مردم را بر هدایت و یا گمراهی مجبور می‌کرد، اجر و کیفر بر عمل آنها بار نبود، همان طوری که در ضمن این نامه بیان کردیم. و معنای دیگر این است که مقصود از هدایت، راهنمایی است، همان طوری که در آیه‌ی شریفه‌ی «و اما قوم ثمود را هدایت کردیم - یعنی راه حق را به ایشان نشان دادیم - اما خود کوری را بر هدایت برگزیدند.» [۲۵۰] آمده است، در حالی که اگر خداوند آنان را بر حق مجبور کرده بود نمی‌توانستند به راه گمراهی بروند. چنین نیست که اگر ابهامی در آیه باشد، دلیل بر خلاف آیات روشن گردد که ما باید مطابق آنها عمل کنیم، و به همین معناست آیه‌ی مبارک: «از آن جمله است آیات روشن - محکمت که آنها ام‌الکتابند، و آیات دیگری متشابه و مبهم، اما آن کسانی که انحرافی در دل دارند، از آیات متشابه پیروی کنند، تا با تأویل آن در دین راه شبهه و فتنه‌گری پدید [صفحه ۱۷۸] آرند.» [۲۵۱]. و نیز فرموده است: «به بندگانم بشارت ده، به آن کسانی که گفته‌ها را بشنوند و از بهترها پیروی کنند.» [۲۵۲]. یعنی از استوارترین و روشنترین سخنان پیروی کنند، «آنان هستند که خداوند ایشان را هدایت فرموده و آنان خردمنداند.» [۲۵۳]. خداوند به ما و شما توفیق گفتار و کرداری را دهد که خود آن را دوست می‌دارد و می‌پسندد، و ما و شما را از نافرمانیهایش دور سازد به لطف و کرمش و سپاس فراوان خدای را چنان که او شایسته است و درود خدا بر محمد و خاندان پاک و بزرگوار او باد، و خداوند ما را بس است و او نیکو و کیلی است...» [۲۵۴]. این نامه‌ی مبارکه که قسمت اصولی از سرمایه‌های پرارزش علمی را که امام هادی علیه‌السلام در اختیار داشت، عینیت بخشیده بود، به پایان رسید. امام علیه‌السلام در این نامه نظرات پوچ اشاعره و معتزله را رد کرد و با دلایل کوبنده «امر بین امرین» یعنی عقیده‌ی بلندی را که ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام بر آن باورند، به ثبوت رساند، و بدین وسیله سخن ما درباره‌ی برخی از مباحث کلامی و فلسفی که از امام علیه‌السلام وارد شده بود پایان گرفت. [صفحه ۱۷۹]

دعاهای امام

اشاره

امام دعاها و نیایشهای ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام، تجسم بخش ارزش والای میراث اسلامی و اصالت آن است، که مطالب زیر در دعاها آمده است: ۱- دعاها، روشها و قوانین سیر و سلوک، و اصول اخلاق، و هر آن چه را که از قوای برتر روانی باعث درخشش شخصیت انسانی است، به ما می‌آموزد. ۲- دعاها مشتمل بر پیمانهای ارزشمند و مهم سیاسی است، به این ترتیب که دعاها میزان ظلم و ستمی را تجسم می‌بخشند که جهان اسلام در آن روزگاران در دست حاکمان اموی و عباسی مبتلا بوده که از هیچ کوششی در راه ظلم به مردم و وادار ساختن آنان بر امور خلاف، کوتاهی نمی‌کردند. ۳- دعاها عینیت بخشیدن و وانمود کردن میزان گسستن ائمه علیهم‌السلام از غیر خدای تعالی و تمسک ایشان به خداست و این که ایشان با تمام حواس و عواطف و قلب و دلشان ایمن داشتند. این بود بخشی از محتوای دعاها و ویژگیهای نیایش ائمه علیهم‌السلام و اکنون برخی از دعاهای امام هادی علیه‌السلام را نقل می‌کنیم و برخی از آنها را نیز - در آن جا که راجع به عبادت آن حضرت سخن می‌گفتیم - آوردیم.

دعاهای امام هادی در وقت گرفتاریها

از جمله دعا‌های آن حضرت این دعای شریف است که آن بزرگوار در وقت پیشامد غم‌انگیز و رویداد تلخ و یا به هنگامی که می‌خواست حاجت مهمش برآورده شود، می‌خواند راویان خبر نقل می‌کنند که آن حضرت پیش از این دعا، روزهای چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه را روزه می‌گرفت، سپس در آغاز روز جمعه غسل می‌کرد و به مسکین صدقه می‌داد و چهار رکعت نماز می‌خواند که در رکعت اول آن، سوره فاتحه‌الکتاب و سوره یس و در رکعت دوم [صفحه ۱۸۰] سوره حمد و سوره حم دخان را قرائت می‌کرد و در رکعت سوم سوره حمد را با سوره واقعه و در رکعت چهارم سوره حمد و سوره تبارک را می‌خواند و چون از نماز فارغ می‌شد، دو کف دستش را به سمت آسمان می‌گرفت و از صمیم قلب این دعا را می‌خواند [۲۵۵]، که پس از بسم الله الرحمن الرحیم چنین آمده است: «اللهم لك الحمد حمدا يكون الحمد بك، و أَرْضَى الحمد لك، و أوجب الحمد لك، و أوجب الحمد اليك، و لك الحمد كما أنت أهله، و كما رضيت لفسك و كما حمدك من رضيت حمده، من جميع خلقك، و لك الحمد كما حمدك به جميع أنبيائك، و رسلك و ملائكتك، و كما ينبغى لعزك، و كبريائك، و عظمتك، و لك الحمد حمدا تكل الألسن عن صفته و يقف القول عن منتهاه، و لك الحمد حمدا لا يقصر عن رضاك، و لا يفصله شيء من محامدك. «بار خدایا سپاس تو را، چنان که شایسته‌ترین سپاس نسبت به تو باشد و پسندیده‌ترین سپاس به پیشگاه تو و لازمترین و ضروری‌ترین سپاسی که به جای آورده می‌شود، و سپاس تو را چنان که تو سزاواری و آن چنان که تو برای خود می‌پسندی و آن طوری که از بندگان و از تمام مخلوقات می‌پسندی، و تو را سپاس همانند سپاسی که تمام انبیاء و فرستادگان و فرشتگان تو به جا می‌آورند، و آن چنان که به مقام عزت و کبریائی و عظمت تو زبیده است، و تو را چنان سپاسی که زبانها از توصیف آن عاجز است و سخن از رسیدن به پایان آن باز می‌ماند، و تو را چنان سپاسی که از حد خشنودی تو کمتر نباشد، و هیچ چیزی از حمد و سپاسهایی که درباره‌ی ذات مقدس تو گفته‌اند، بر آن برتری نداشته باشد. اللهم: لك الحمد في السراء و الضراء و الشدة و الرخاء و العافية و البلاء، و السنين و الدهور، و لك الحمد على الآئتك، و نعمائك على، و عندی، و على ما أوليتنی، و أبلیتنی و عافیتنی، و رزقتنی، و أعطیتنی، و فضلتنی و شرفتنی، و کرمتنی، و هدیتنی، لدینک حمدا لا يبلغه وصف و اصف، و لا یدرکه قول قائل. [صفحه ۱۸۱] اللهم: لك الحمد حمدا فيما آتيته الی احسانك عندی، و أفضالك على، و تفضلک ایای علی غیری، و لك الحمد علی ماسویت من خلقی، و أدبتنی فأحسنت أدبی منا منك لا لسابقة كانت منی، فأی النعم یا رب لم تتخذ عندی، و أی الشکر لم تستوجب منی، رضیت بلطفك و بكفایتك من جميع الخلق خلقا. یا رب أنت المنعم علی، المحسن، المتفضل، الجمیل، ذوالجلال و الاكرام، و الفواضل و النعم العظام، فلک الحمد علی ذلك، یا رب لم تخذلنی فی شدیدة، و لم تسلمنی بجريرة و لم تفضحنی بسريرة، لم تزل نعماءك عند كل عسر و یسر أنت حسن البلاء و لك عندی قديم العفو. بار خدایا سپاس تو را در خوشیها و ناخوشیها و در سختی و آسانی، و در سلامتی و گرفتاری، در طول سالها و روزگاران، و تو را سپاس می‌گویم به خاطر نعمتهای باطنی و ظاهری که بر من داده‌ای و هم‌اکنون از آنها برخوردارم، و مرا برتری و شرف دادی و کرامت دادی، و به دینت هدایت فرمودی، تو را چنان سپاسی که هیچ وصف کننده‌ای نتواند توصیف کند و هیچ سخن گوینده‌ای به آن نرسد. بار خدایا تو را به خاطر نیکیهایی که به من کرده‌ای و من برخوردارم، و نعمتهایی که به من داده‌ای و برتری دادنت مرا بر دیگری سپاس می‌گویم و به خاطر آن که استوار آفریدی و به لطف خود، مرا نیکو ادب کردی، نه برای سابقه‌ای از من، پس خدایا کدام نعمتی است نزد من که تو مرحمت نکرده‌ای و کدام شکر است که تو استحقاق آن را نداری؟ از لطف تو و به عنوان فردی از مخلوقات تو خشنودم. خدایا تویی که بر من نعمت دادی، احسان کردی، عنایت داری تو دارای صفت جمال و صاحب جلال و بخشش و الطاف و نعمتهای بزرگی، پس تو را به خاطر همه‌ی اینها سپاس می‌گویم، ای پروردگار مرا در حالت سختی تنها مگذار و به خاطر گناه و معصیتی رها مساز و راز مرا فاش مکن و نعمتهایت را در وقت هر سختی و آسانی زوال میاور تو نیک آزمایش می‌کنی [صفحه ۱۸۲] و از قدیم عفو و گذشتت شامل حال من بوده است. اللهم: متعنی بسمعی و بصری و جوارحی، و ما أقلت الأرض منی، اللهم و ان أول ما أسألک من حاجتی، و أطلب اليك من رغبتی، و

اتوسل به بین یدی مسألتی، واتقرب به الیک بین یدی طلبتی الصلاة علی محمد و آل محمد، و اسألک أن تصلی علیہ و علیہم کأفضل ما أمرت أن یصلی علیہم، و کأفضل ما سألک أحد من خلقک، و کما أنت مسؤول لهم الی یوم القیامة، اللهم فصل علیہم بعدد من صلی علیہم، و بعدد من یصلی علیہم صلاة دائمة تصلها بالوسيلة والرفعة والفضيلة و صلی علی جمیع انبیائک و رسلک و عبادک الصالحین، و صلی اللهم علی محمد و آله، و سلم علیہم تسلیما کثیرا. اللهم: و من جودک و کرمک انک لا تخیب من طلب الیک و سألک، و رغب فیما عندک، و تبغض من لم یسألک، و لیس أحد غیرک، و طمع یا رب فی رحمتک، و مغفرتک، و ثقتی باحسانک و فضلک حدانی علی دعائک، والرغبة الیک، و انزل حاجتی بک، و قد قدمت أمام مسألتي التوجه بنبیک الذی جاء بالق والصدق فیما عندک، و نورک و صراطک المستقیم الذی هدیت به العباد، واحییت بنوره البلاد، و خصصته بالکرامة، و اکرمته بالشهادة، و بعثته علی حین فترة من الرسل صلی الله علیه و آله، اللهم انی مؤمن بسرہ و علائقته، و سر أهل بیته الذین أذهبت عنهم الرجس و طهرتهم تطهیرا... اللهم لا تقطع بینی و بینهم فی الدنیا و الاخرة، واجعل عملی بهم مقبلا- بار خدایا مرا از شنوایی و بینایی سلامت و اعضای بدنم برخوردار فرما و مبادا که زمین آنها را از من بگیرد. خدایا، نخستین حاجتی که از تو درخواست می‌کنم و تقاضای قلبی که از تو دارم و پیش از هر چیز بدان متوسلم و بدن وسیله، پیش از خواهشی که دارم به پیشگاه تو تقرب می‌جویم، درود بر محمد و خاندان محمد است، و از تو درخواست می‌کنم که بر آن بزرگوار و بر خاندانش درود فرستی، چون بهترین درودی که دستور داده‌ای برایشان فرستاده شود، و همچون بالاترین درخواستی که یکی از بندگان از حضور تو درخواست کند، و همچنان که تا روز قیامت از تو [صفحه ۱۸۳] بخواهند. پس خدایا به شمار کسانی که برایشان درود فرستاده‌اند و می‌فرستند، درود همیشگی به عنوان وسیله و برتری و فضیلت برایشان بفرست، و بر تمام پیامبران و فرستادگان و بندگان شایسته‌ات درود فرست، خدایا بر محمد و آل محمد درود و سلام فراوان بفرست. خدایا هر که از تو تقاضا و درخواست کند و از کرم تو بخواهد، از جود و بخشش ناامید نمی‌کنی و بر کس که درخواست نکند خشم می‌گیری و کسی جز تو چنین نیست، خدایا چشم طمع به رحمت و مغفرت تو دارم و اطمینان به احسان و لطف مرا بر دعا و اشتیاق به تو و اظهار نیازم واداشت، و پیش از درخواستم پیامبرت را که به حق و راستی از جانب تو آمده و نور و راه راستی را که بندگان را بدان وسیله هدایت کردی و زمین را به نور او زنده گردانیدی و او را کرامت ویژه دادی و به فیض شهادت عزت دادی و پس از زمانی فاصله از پیامبران او را فرستادی، واسطه قرار می‌دهم، خدایا به نهان و آشکار او و سر اهل بیت او که از هر پلیدی پاک داشته‌ای ایمان دارم... خدایا بین من و آنها در دنیا و آخرت جدایی مینداز و عمل مرا به خاطر آنها پذیر! اللهم: دللت عبادک علی نفسک فقلت: تبارک و تعالیت «و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب أجیب دعوة الداع اذا دعانی فلیستجیبوالی و لیؤمنوا بی لعلمهم یرشدون» [۲۵۶] و قلت: «یا عبادی الذین أسرفوا علی أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم» [۲۵۷] و قلت: «و لقد نادانا نوح فلنعم المجیبون» [۲۵۸] أجل یا رب نعم المدعو أنت، و نعم الرب أنت، و نعم المجیب و قلت: «قل ادعوا الله و ادعوا الرحمن آیاما تدعوا فله الأسماء الحسنی» [۲۵۹] و انا ادعوك اللهم باسمائک التي اذا دعیت بها أجبت، و اذا سئلت بها أعطیت، و ادعوك [صفحه ۱۸۴] متضرعا الیک مسکینا، دعاء من اسلمته الغفلة، واجهدته الحاجة، ادعوك دعاء من استکان، واعترف بذنبه، و رجاک لعظیم مغفرتک و جزیل ثوبتک. خدایا تو خود بندگان را بر خویشتن راهنمایی فرمودی و تو ای خداوند بزرگ، خود فرمودی: «و هر گاه بندگانم از دوری و نزدیکی من پرسند، بدانند که من به آنها نزدیک خواهم بود، و هر که مرا بخواند دعای او را مستجاب گردانم، پس آنان باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند، باشد که به سعادت برسند.» و نیز فرموده‌ای: «بگو - ای پیامبر - به آن بندگانم که بر خود اسراف «ستم» کردند هرگز از رحمت خدا ناامید مباشید، البته خداوند تمام گناهان شما را خواهد بخشید که او خداوند بسیار بخشاینده و مهربان است.» و فرموده‌ای: «و همانا نوح ما را ندا کرد و ما او را چه نیکو اجابت کردیم» آری ای پروردگار من، تو نیکو درخواست شده و نیکو پروردگاری و نیکو اجابت کننده‌ای، و فرمودی: «بگو ای پیامبر - خدا را به نام الله و یا به نام رحمن، به

هر اسمی بخوانید، اسماء نیکو همه مخصوص اوست» و من، ای خدا تو را به نامهایی می‌خوانم که هر گاه بخوانند پاسخ می‌دهی و هر گاه درخواست کنند می‌بخشی، تو را به زاری همچون درمانده‌ای و درخواست غفلت‌زده و بیچاره‌ای می‌خوانم که چون کسی که ذلیل است و اقرار به گناه دارد و امیدوار به بخشش زیاد و اجر فراوان توست تو را می‌خوانم. اللهم: ان كنت خصصت برحمتك طائعا فيما أمرته، و عمل لك فيما له خلقته فانه لم يبلغ ذلك الا بك و بتوفيقك، اللهم من أعد واستعد لوفادة مخلوق رجاء رفته و جوائزه فاليك يا سیدی كان استعدادی رجاء رفدك و جوائزك فأسألک ان تصلى على محمد و آل محمد، و أن تعطيني مسألتي و حاجتي... يا اكرم المنعمين، و افضل المحسنين صلی علی محمد و آله، و من أردانی بسوء من خلقك فاحرج صدره، واقحم لسانه، و اسدد بصره، واقمع رأسه، واجعل له شغلا في نفسه، و اكفنيه بحولك و قوتك، و لا تجعل مجلسي آخر المجالس التي ادعوك بها متضرعا اليك فان [صفحه ۱۸۵] جعلته فاغفر لي ذنوبي كلها مغفرة لا تغادر لي بها ذنبا، واجعل دعائي في المستجاب، و عملي في المرفوع المتقبل عندك، و كلامي فيما يصعد اليك من العمل الطيب، واجعلني مع نبيك و صفيك، و الأئمة صلواتك عليهم اجمعين ، فبهم اللهم اتوسل، و اليك بهم ارجب، فاستجب دعائي يا ارحم الراحمين، و اقلني من العثرات. «ای بخشنده‌ترین، بخشندگان و برترین نیکوکاران، بر محمد و آل او درود فرست، و هر کس از مخلوق نسبت به من سوء قصدی دارد، سینه‌اش را بیرون کن و زبانش را ببر، و نابینایش گردان و سرش را از تنش جدا ساز و او را به خودش گرفتار کن، و با نیرو و قدرت خود او را از من بازدار، و این مجلس مرا آخرین مجلس من قرار مده که تو را با زاری می‌خوانم، و اگر قرار است که آخرین مجلسم باشد پس تمام گناهان مرا چنان بیامرز که هیچ گناهی بر گردن من نماند، و دعای مرا مستجاب فرما و عمل مرا مورد قبول در پیشگاه خودت قرار ده و سخن مرا در میان اعمال خوب و پسندیده‌ای که به جانب تو برمی‌رود محسوب فرما، و مرا با پیامبر و برگزیده‌ات و امامان - صلوات الله عليهم اجمعين - محشور فرما، خدایا به وسیله‌ی آن به تو توسل می‌جویم و به واسطه‌ی آنها به تو گرایش دارم، پس دعای مرا مستجاب فرما ای بخشنده‌ترین بخشایندگان و از لغزشهای من درگذر». آن گاه امام علیه‌السلام، حاجت خود را درخواست کرده و به سجده می‌رود و می‌گوید: لا اله الا الحليم الكريم، لا اله الا العلي العظيم، سبحان الله رب السموات السبع، و رب الأرضين السبع، و رب العرش العظيم، اللهم اني اعوذ بعفوك من عقوبتك، و اعوذ برضاك من سخطك، و اعوذ بك منك، لا ابلغ مدحتك، و لا الثناء عليك، و أنت كما أثنيت على نفسك، اجعل حياتي زيادة لي من كل خير، واجعل وفاتي راحة لي من كل شر، واجعل قره عيني في طاعتك يا ثقتي و رجائي لا تحرق وجهي بالنار بعد سجودي لك يا سیدی من غير من مني عليك بك لك المن علي [صفحه ۱۸۶] فارحم ضعفي ورقه جلدی، و اكفني ما اهمني من أمر الدنيا والاخرة، و ارزقني مرافقه النبي (صلى الله عليه و آله) و أهل بيته عليه و عليهم السلام في الدرجات من الجنة... يا نورالنور، يا مدبر الأمور، يا جواد يا ماجد، يا واجد، يا أحد يا صمد يا من لم يلد و لم يولد لم يكن له كفوا أحد يا من هو هكذا، و لا يكون هكذا غيره يا من ليس في السموات العلى، و لا في الأرضين السفلى اله، سواه، يا معز كل ذليل، و يا مذل كل عزيز، قد و عزتك و جلالك عنيل صبري، فصل على محمد و آل محمد، و فرج عني...» خدایی، جز خدای یکتای با حلم و بخشنده نیست، خدایی جز خدای بلندپایه‌ی بزرگ وجود ندارد، منزّه است خدایی که پروردگار آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه، و پروردگار عرش عظیم است، خدایا من از کیفر تو به عفو و بخشش پناه می‌برم، و از خشمت به خشنودی تو پناه می‌برم، و از تو به خودت پناه می‌آورم، من به مدح و ثنای تو قادر نیستم و تو آن چنانی که خود بر خویشتن ثنا گفته‌ای، خدایا زندگی مرا باعث فرونی از انواع خیرات قرار ده و وفاتم را باعث آسودگی از هر شری بگردان و روشنایی چشمم را در اطاعت خودت قرار ده ای تکیه‌گاه و امید من، صورت مرا، پس از این سجده‌ای که برای تو کردم، در آتش دوزخ مسوزان. ای آقای من! بدون این که من به تو منتی داشته باشم تو بر من منت داری، پس به ناتوانی و نازکی پوست بدنم رحم کن، و امور مهم دنیا و آخرت مرا کفایت فرما و همراهی با پیامبر (صلى الله عليه و آله) و اهل بیتش - عليهم السلام - را در مقامات بهشت نصیبم گردان... ای روشنی بخش نور، ای تدبیر کننده‌ی امور، ای بخشنده، ای بزرگوار، ای یکتا، ای یگانه، ای تنها، ای

بی‌نیازی که نزاده و نه زاییده‌ی کسی است و نه کسی همتای اوست و ای که چینی و دیگری چنین نیست. ای کسی که در آسمانهای بالا- و زمینهای پایین خدایی جز او وجود ندارد، ای عزت دهنده‌ی هر ذلیل و ای خوارکننده‌ی هر عزیز، به راستی که عزت و بزرگی تو تاب و توانم را برد، پس بر محمد و خاندان محمد درود فرست و گرفتاریهای مرا برطرف ساز!». [صفحه ۱۸۷]

کدام نفس ملکوتی است که همچون وجود مقدس امام علیه‌السلام، روحانیت پیامبران و قداست جانشینان ایشان در او تجسم یابد، و از همه چیز بریده و به خدا پیوسته باشد؟ و معتقد باشد که تمام عوامل رویدادها و پیشامدها تنها و تنها به دست خداوند آفریدگار هستی و حیاتبخش است و به او چنگ زند و در تمام کارهایش به او پناه برد؟ چقدر این دعای شریف زیباست و دارای تعبیرات جالب و ادب و عرض تقاضاست و به گونه‌ی زیبا مطرح شده است!

دعای امام در هنگام خواب

از جمله دعاهای امام هادی علیه‌السلام، این دعاست که موقع خواب و یا وقت بیدار شدن از خواب، آن را می‌خواند با عبارات ذیل: «لا اله الا الحی القيوم، و هو علی کل شیء قدیر، سبحان الله رب العالمین و اله المرسلین، و سبحان الله رب السموات السبع و ما فیهن، و رب الأرضین السبع و ما فیهن، و رب العرش العظیم، و سلام علی المرسلین، و الحمد لله رب العالمین.» «نیست خدایی جز خداوندی که همیشه زنده و استوار است و او بر هر چیزی تواناست، منزّه است خداوندی که پروردگار جهانیان و خدای پیامبران مرسل است، و منزّه است خدایی که پروردگار آسمانهای هفتگانه و موجودات آنها و پروردگار زمینهای هفتگانه و موجودات آنهاست و پروردگار عرش عظیم است، و درود بر پیامبران مرسل و سپاس خداوندی را که پروردگار جهانیان است.»

دعای اعتصام

از جمله دعاهای امام علیه‌السلام این دعای شریف است که به این عبارت به خدا متوسل می‌شود: «یا عدتی عند العدد، و یا رجائی والمعتمد، و یا کفهی، والسند، و یا واحد یا أحد، یا قل هو الله أحد، أسالک بحق من خلقته [صفحه ۱۸۸] من خلقتک، و لم تجعل فی خلقتک مثلهم أحدا ان تصلى عليهم.» ای قوت من به هنگام شمار، و ای امید و پشتوانه‌ی من، و ای پشتیبان و تکیه گاه من، و ای یکتا، و ای یگانه! ای (که گفتی به پیامبرت): بگو، او خدای یکتاست، تو را به حق هر کسی از مخلوقاتی که خلق کرده‌ای و چون ایشان کسی را از مخلوق قرار نداده‌ای، سوگندت می‌دهم که برایشان درود فرست.» مانند این دعای شریف بیانگر میزان توسل امام علیه‌السلام به خدا و گسستن از غیر خداست.

دعای امام هادی برای پناه بردن به خدا از شر شیطان

امام علیه‌السلام، به وسیله‌ی این دعای شریف از شر شیطان رجیم به خدا پناه می‌برد، پس از بسم الله الرحمن الرحیم، عرض می‌کرد: «یا عزیز، العز فی عزه، یا اعز عزیز فی عزه و یا عزیز اعزنی بعزک، وایدنی بنصرک، وادفع عنی همزات الشیاطین وادفع عنی بدفعک، وامنع بصنعک، واجعلنی من خیار خلقتک، یا واحد، یا أحد، یا فرد، یا صمد.» «ای عزیزی که در عزتی مخصوص به خود، عزیزی، ای عزیزترین عزیزان در عزت مخصوص به خود، ای عزیز مرا به عزت خودت عزیز فرما و با یاری خودت، یاری کن. و شر شیاطن را از من دور کن و با دفاع خود از من دفاع کن و با قدرت خود از من باز دار، و مرا از بهترین بندگان قرار ده، ای یگانه‌ی یکتا ای تنهای بی‌نیاز.»

دعایی پر ارج

از جمله دعا‌های امام علیه‌السلام این دعای شریف است که طبرسی به سند خود از ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری نقل کرده، می‌گوید: یکی از دوستانش خدمت امام، نامه‌ای نوشت و از آن حضرت درخواست دعایی کرد، [صفحه ۱۸۹] امام علیه‌السلام در پاسخ وی این دعا را نوشت: «یا اسمع السامعین، و یا ابصر المبصرین، و یا انظر الناظرین، و یا أسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین، یا احکم الحاکمین صلی علی محمد و آل محمد، و أوسع لی فی رزقی، و مدلی فی عمری، و امن علی برحمتک، واجعلنی ممن تنتصر به لدینک و لا تستبدل بی غیری.» [۲۶۰]. «ای شنواترین شنوندگان، و ای بیناترین بینندگان، و ای ناظرترین ناظران، و ای کسی که از هر حسابگری زودتر به حسابها می‌رسی و ای بخشنده‌ترین بخشندگان، و ای داورترین داوران، بر محمد و آل محمد، درود فرست، و روزی مرا فراخ گردان، و در عمر من فزونی ده، و به وسیله‌ی رحمت بر من، منت گذار، و مرا از کسانی قرار دهد که دینت را یاری می‌کنند، و به جای من کس دیگری را مگمار...» این بود برخی از دعا‌های امام هادی علیه‌السلام، و ما در آینده، ضمن بحثهایی از این کتاب برخی دیگر را ذکر خواهیم کرد.

مناجات امام

امام ابوالحسن هادی علیه‌السلام در تاریکیهای آخر شب با دلی شکسته و نفسی آرام و مطمئن با خدای تعالی راز و نیاز می‌کرد، که از جمله مناجاتهای امام، موارد ذیل است: «الهی مسیء قد ورد، و فقیر قد قصد، لا تخب مسعاه، و ارحمه واغفر له خطاه.» [۲۶۱]. «خدایا گنجهکاری در خانه‌ی تو آمده و گدایی آهنگ تو را نموده است، امیدش را ناامید مکن و او را بیامرزد، و از خطایش درگذر.»

۲- از جمله مناجات امام است، که عرض می‌کرد: [صفحه ۱۹۰] «الهی صلی علی محمد و آل محمد، وارحمنی اذا انقطع من الدنیا اثری و محی من المخلوقین ذکری، و صرت فی المنسین کمن نسی، الهی کبر سنی، ورق جلدی و دق عظمی، و نال الدهر منی، و اتقرب أجلي، و نفدت أيامی، و ذهبت شهواتی و بقیت تبعاتی، الهی ارحمنی اذا تغیرت صورتی.» [۲۶۲]. «خدایا بر محمد و آل محمد، درود فرست، و آن هنگامی که در دنیا اثری از من نماند، و مردم مرا فراموش کنند و جزو فراموش شدگان باشم، به من رحم کن، خدایا سالخورده شده‌ام، و پوست بدنم نازک و استخوانم نرم شده است و روزگار توانم را گرفته و مرگم نزدیک و عمرم به پایان رسیده، و شهواتم از میان رفته و پیامدهای بد آنها مانده است، خدایا آنگاه که چهره‌ام دگرگون شود، بر من رحم کن!» ۳- امام علیه‌السلام با این عبارات راز و نیاز می‌کرد: «الهی تاهت أو هام المتوهمین، و قصر طرف الطارفین، و تلاشت أوصاف الواصفین، و اضمحلت اقوال المبتلین عن الدرک لعجیب شأنک، أو الوقوع بالبلوغ الی علوک فأت فی المكان الذی لا یتناهی، و لم تقع علیک عیون باشارة، و لا- عبارة، هیهات ثم هیهات یا أولى، یا وحدانی، یا فردانی، شمخت فی العلو بعز، و ارتفعت من وراء کل غدره و نهائیه بجبروت الفخر.» [۲۶۳]. «خدایا اندیشه‌ی اندیشمندان سرگردان، و نگرش نگرندگان قاصر و اوصاف توصیف کنندگان به هم ریخته و گفته‌های بیهوده گویان از درک مقام شگرفت و یا از رسیدن به جاه و جلالت در مانده است، خدایا تو در جایگاهی نامتناهی قرار داری که چشمها را امکان اشاره و بیان تو نیست، هیهات و نیز هیهات، ای سرآغاز، ای تنها، ای یکتا، تو در بلندای عزت قرار داری و با جبروت فخر و بالندگیت فوق هر باقیمانده و با پایان و بالاتر از آنی.» [صفحه ۱۹۱]

زیارات امام هادی برای ائمه

از امام ابوالحسن هادی علیه‌السلام، مجموعه‌ای از زیارات گرانقدری باقی مانده است که بدان وسیله، امام، پدران بزرگوارش، ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام را زیارت می‌کرد و همه‌ی آنها پر از دلایل بر شایسته‌تر بودن اهل بیت علیهم‌السلام به خلافت اسلامی است همچنان که دارای امانتهای مهمی از آثار و فضایل و مناقب ایشان است، که اینک به برخی از آن زیارات اشاره می‌کنیم.

زیارت جامعه

از مشهورترین زیارتنامه‌های ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و پرارجترین و شایعترین زیارات است، پیروان و شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام، آن را حفظ کرده و ائمه‌ی علیهم‌السلام را بخصوص در روز جمعه با این زیارتنامه‌ی زیارت می‌کنند، و ما درباره‌ی آن به اختصار صحبت می‌کنیم:

صحت سند آن

اما سند زیارت جامعه به درجه‌ی قطع و یقین از صحت رسیده است، شیخ الطایفه - شیخ طوسی - در کتاب تهذیب، و رئیس المحدثین، شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه و در کتاب عیون و دیگران آن را نقل کرده‌اند. مرحوم مجلسی می‌گوید: «این زیارت از نظر سند، در سست‌ترین و از نظر مطلب عمیقترین و از نظر لفظ فصیحترین و از نظر معنی، بلیغترین زیارتنامه‌ها و پرارجترین همه است.» [۲۶۴]. محمد بن اسماعیل برمکی از موسی بن عبدالله نخعی این زیارت را نقل کرده است و ما گوش به سخنان وی می‌سپاریم تا چگونگی مطلب را برای ما بازگو کند، می‌گوید: به علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن [صفحه ۱۹۲] علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام، عرض کردم: یا بن رسول الله! سخنی را به من بیاموزید که موقع زیارت یکی از شما بلیغ و کامل آن را بگویم. فرمود: «وقتی که به آستانه‌ی در رسیدی بایست و در حالی که غسل کرده‌ای بر زبان جاری کن، و چون وارد حرم شدی و قبر مقدس را دیدی بایست و بگو: الله اکبر، الله اکبر - سی مرتبه دیگر - خدا را تکبیر بگو و بعد، نزدیک قبر برو، و باز چهل مرتبه خدا را تکبیر بگو که مجموعاً صد مرتبه بشود. امام علیه‌السلام پس از این سخنان، زیارت را شروع کرد.» [۲۶۵].

بلاغت زیارت جامعه

زیارت جامعه از نظر ادبی در سطح بالاست، دقیقترین الفاظ را کنار هم چیده است همان طوری که با جواهر فصاحت و بلاغت و آغازی جالب و تعبیرات زیبا و معانی دقیق آراسته است، چیزی که خود دلیل بر صدور این زیارت از امام علیه‌السلام است دانشمندان معتقدند که نشانی خبر صحیح آن است که در بالاترین درجه‌ی بلاغت باشد. زیرا ائمه‌ی طاهریں علیهم‌السلام چشمه‌سار بلاغت و فصاحت می‌باشند و آنانند که پایه‌های سخنان بلیغ را بنیان نهاده‌اند، بنابراین سخنان ایشان در بالاترین مراتب کلام فصیح خواهد بود.

شرحهای زیارت جامعه

دانشمندان توجه زیادی به شرح زیارت جامعه داشته‌اند به خاطر مطالب عالی و اسرار پر ارج و امور جالبی که در این زیارت است، ما در ذیل بعضی از آن شرحها را نام می‌بریم: [صفحه ۱۹۳] ۱- شرح زیارت جامعه‌ی کبیره، از علامه شیخ احمد بن زین‌الدین بن ابراهیم احسائی که شرح بزرگ و مفصلی است. ۲- شرح زیارت جامعه از محمدتقی فرزند مقصود مجلسی [۲۶۶]. ۳- شرح زیارت جامعه به فارسی از سید حسین بن سید محمدتقی همدانی. ۴- شرح زیارت جامعه سید عبدالله بن سید محمدرضا شبر حسینی به نام انواراللامعه. ۵- شرح زیارت جامعه از سید علی نقی حائری. ۶- شرح زیارت جامعه از شیخ محمدعلی رشتی نجفی. ۷- شرح زیارت جامعه، از سید محمد بن محمدباقر حسینی. ۸- شرح زیارت جامعه، از سید محمد بن عبدالکریم طباطبائی بروجردی. [۲۶۷]. این بود بعضی از شرحها و تعلیقاتی که بر این زیارت شریفه نوشته‌اند و تمام اینها دلیل بر اهمیت زیادی است که

این زیارت دارد... و ما نیازی نمی‌بینیم که با وجود مشهور بودن و انتشار آن در بین مسلمین آن را نقل کنیم که صدها مرتبه به صورت مستقل و در ضمن کتابهای دعا و زیارتنامه‌ها به چاپ رسیده است. [۲۶۸]. [صفحه ۱۹۴]

زیارت جامعه کبیره

«بسم الله الرحمن الرحيم» السلام عليكم يا اهل بيت النبوه و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الوحي و معدن الرحمة و خزان العلم و منتهى الحلم و اصول الكرم و قادة الأمم و اولياء النعم و عناصر الابرار و دعائم الأخيار و ساسة العباد و ارکان البلاد و ابواب الأيمان و امناء الرحمن و سلالة النبيين و صفوة المرسلين و عتره خيرة رب العالمين و رحمة الله و برکاته السلام على ائمة الهدى و مصاييح الدجى و اعلام التقى و ذوى النهى و اولى الحجى و كهف الورى و ورثة الأنبياء و المثل الأعلى و الدعوة الحسنی و حجج الله على اهل الدنيا و الاخرة و الاولى و رحمة الله و برکاته. سلام بر شما ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت، محل نزول فرشتگان و وحی، کان رحمت حق و خزانه‌داران دانش، نهایت بردباری و بنیانهای کرامت، پیشوایان امتها و صاحبان نعمتها، ارکان بزرگواری و اساس و پایگاه خوبان، سرپرست بندگان خدا و پایه‌های استوار شهرها، درهای ایمان و امین اسرار خدای رحمان، خلاصه‌ی دودمان پیامبران و برگزیده‌ی فرستادگان و خاندان پیامبر، برگزیده‌ی پروردگار جهانیان، رحمت خدا و برکات او بر شما باد. سلام بر پیشگامان طریق هدایت و چراغهای فروزان در تاریکیها، نشانه‌های پرهیزگاری و صاحبان عقل، دارندگان خرد و پناهگاه مردمان و وارثان پیامبران و نمونه‌ی برتر و دعوت نیکو، حجتهای خداوند بر اهل دنیا و آخرت. رحمت خدا و برکات او بر شما باد. [صفحه ۱۹۵]

السلام على محال معرفة الله و مساكن بركة الله و معادن حكمة الله و حفظة سرائله و حملة كتاب الله و اوصياء نبي الله و ذرية رسول الله صلى الله عليه و اله و رحمة الله و برکاته. السلام على الدعاء الى الله و الأدلاء على مرضات الله و المستقرين في امر الله و التامين في محبة الله و المخلصين في توحيد الله و المظهرين لأمر الله و نهيه و عباده المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون و رحمة الله و برکاته. السلام على الأئمة الدعاء والقادة الهداة والسادة الولاة و الذادة الحماة و اهل الذكر و اولى الأمر و بقیة الله و خیرته و حزبه و عیبه علمه و حجته و صراطه و نوره و برهانه و رحمة الله و برکاته اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له كما شهد الله لنفسه و شهدت له ملائکته و اولوالعلم من خلقه لا اله الا هو العزيز الحكيم و اشهد ان محمدا عبده المنتجب و رسوله المرتضى ارسله بالهدى و دین سلام بر جایگاههای معرفت خداوند و مواضع برکت و معادن حکمت و رازداران و حاملان کتاب خدا، جانشینان پیامبر خدا و فرزندان رسول خدا - درود خدا بر او و خاندان او - رحمت خدا و برکات او بر شما باد. سلام بر داعیان به سوی خدا و راهنمایان بر خشنودی خدا، استواران در امر خدا و کاملان در دوستی خدا، خالصان در توحید خدا و آشکار کنندگان امر و نهی خدا، بندگان گرمی او که در گفتار، بر او پیشی نگیرند و به فرمان او عمل کنند. رحمت خدا و برکات او بر شما باد. سلام بر امامان دعوت کننده و پیشوایان راهنما، سروران سرپرست و حامیان دین خدا، «اهل ذکر» و «اولی الأمر»، آیات باقی خداوند و برگزیده و حزب او، جایگاه دانش او و حجت، راه، نور و برهان او، رحمت خدا و برکات او بر شما باد. گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست، او یگانه است و شریکی ندارد، همچنان که خداوند به یکتایی خویش گواهی داده است و فرشتگان و دانشمندان از آفریدگانش نیز گواهی می‌دهند که معبودی نیست جز او که [صفحه ۱۹۶] الحق لیظهره على الدین کله و لو کره المشرکون. و اشهد انکم الأئمة الراشدون المهديون المعصومون المکرمون المقربون المتقون الصادقون المصطفون المطيعون لله القوامون بامرهم العاملون بارادته الفائزون بکرامته اصطفاکم بعلمه و ارتضاکم لغیبه و اختارکم لسره و اجتیبکم بقدرته و اعزکم بهداه و خصکم ببرهانه و انتجیکم لنوره و ایدکم بروحه و رضیکم خلفاء فی ارضه و حججا علی بریته و انصارا لدينه و حفظة لسره و خزنة لعلمه و مستودعا لحکمته و تراجمه لوحیه و ارکانا لتوحیده و شهداء علی خلقه و اعلاما لعباده و منارا فی بلاده و ادلاء علی صراطه عصمکم الله من الزلل و امنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا. عزیز و حکیم است و گواهی

می‌دهد که محمد - درود خدا بر او و بر خاندانش - بنده‌ی برگزیده و رسول پسندیده‌ی اوست که او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه‌ی دینها چیره گرداند هرچند مشرکان را ناگوار باشد. گواهی می‌دهم که شما امامان راهنما، هدایت یافته معصوم، بزرگوار، مقرب پرهیزگار، راستگو، برگزیده و فرمانبر خداوندید که در امر او استوار و به اراده‌ی او عمل می‌کنید و به کرامت و لطف او رستگار شدید. او شما را به علم خویش برگزید و برای غیب خویش پسندید. و برای حفظ سر خویش اختیار فرمود و به قدرت خود ممتازتان ساخت و به هدایت خود سربلند نمود و به برهان خود مخصوص گردانید و برای نور خویش انتخاب کرد و با روح خود تأییدتان نمود. خداوند شما را خلفای خویش در روی زمین و حجت‌های او بر بندگان و یاران دینش و نگهبانان سرش و خزانه‌داران علمش و امانتداران حکمتش و مفسران وحیش و بنیانهای توحیدش و گواهان بر خلقش و پرچمهای برافراشته برای بندگانش و علامت روشن در شهرهایش و راهنمایان راهش، قرار داد. خداوند شما را از لغزشها نگاه داشت و از فتنه‌ها ایمن و آسوده ساخت. از آلودگی پاکتان نمود و پلیدی را از شما دور کرد و پاک و پاکیزه ساخت. [صفحه ۱۹۷] فعظمتم جلاله و اکبرتم شأنه و مجدتم کرمه و ادمتم ذکره و کدمت میثاقه و احکمتم عقد طاعته و نصحتم له فی السر و العلانیة و دعوتم الی سبیلہ بالحکمۃ و الموعظة الحسنه و بذلتم انفسکم فی مرضاته و صبرتم علی ما اصابکم فی جنبه و اقمتم الصلوة و اتیتم الزکوة و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم فی الله حق جهاده حتی اعلنتم دعوته و بینتم فرائضه و اقمتم حدوده و نشرتم شرایع احکامه و سنتتم سنته و صبرتم فی ذلک منه الی الرضا و سلمتم له القضاء و بینتم فرائضه و اقمتم حدوده و نشرتم شرایع احکامه و سنتتم سنته و صبرتم فی ذلک منه الی الرضا و سلمتم له القضاء و صدقتم من رسله من مضی. فالراقب عنکم ما رقی و اللالزم لکم لاحق و المقصر فی حقکم زاهق و الحق معکم و فیکم و منکم و الیکم و انتم اهله و معدنه و میراث النبوة عندکم و ایاب الله لیدیکم الیکم و حسابهم علیکم و پس شما نیز جلال او را به عظمت و شأن او را به کبریایی و کرمش را به بزرگی، ستودید، ذکرش را ادامه دادید و پیمانش را محکم نمودید، معاهده‌ی اطاعتش را استوار ساختید و در پنهان و آشکارا خلق را پند دادید، با حکمت و پند نیکو به راه او دعوت کردید و جانهایتان را در راه رضای او فدا ساختید، بر مصیبتی که از امت به شما رسید، برای خدا صبر کردید و نماز را به پا داشتید و زکات را پرداختید، امر به معروف و نهی از منکر نمودید و در راه خدا چنان که شایسته‌ی جهاد برای اوست، جهاد کردید تا دعوتش را آشکار ساختید و واجباتش را بیان نمودید، حدودش را اقامه کردید و دستورهای احکامش را نشر دادید، سنتهای خداوند را بنیان نهادید، و در این کار به مقام خشنودی او نایل شدید، به قضای او تن دادید و پیامبران گذشته‌اش را تصدیق کردید. پس هر کس از راه شما برگشت، از دین خدا خارج شده است. و هر کس با شما ملازم بود، به دین خدا رسیده است. هر کس در حق شما کوتاهی کند، نابود است، حق با شما و در خاندان شما و از شما و به سوی [صفحه ۱۹۸] فصل الخطاب عندکم و آیات الله لیدیکم و عزائم فیکم و نوره و برهانه عندکم و امره الیکم من و الاکم فقد والی الله و من عاداکم فقد عادی الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله انتم الصراط الأقوم و شهداء دارالفناء و شفعاء دارالبقاء و الرحمة الموصولة و الأیة المخزونة و الأمانة المحفوظة و الباب المبتلی به الناس من الناس من اتیکم نجی و من لم یاتکم هلک. الی الله تدعون و علیه تدلون و به تومنون و له تسلمون و بامرہ تعملون و الی سبیلہ ترشدون و بقوله تحکمون. سعد من و الاکم و هلک من عاداکم و خاب من جحدکم و ضل شماست و شما اهل آن و معدن آنید. میراث پیامبری نزد شماست. بازگشت خلق، به سوی شما و حسابشان با شما و حکم ممتاز کننده‌ی حق از باطل نزد شماست. آیات خدا نزد شما و اراده‌های خدا در شما و نور و برهانش نزد شما و امر خداوند مربوط به شماست. آن که با شما دوستی کند با خدا دوستی نموده و آن که با شما دشمنی ورزد با خدا دشمنی کرده است. آن که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آن که با شما کینه ورزد با خدا کینه‌ورزی کرده و آنکه به شما تمسک جوید به خدا تمسک جسته است. شما راه راست و استوار، گواهان سرای فانی دنیا، شفیعان سرای جاوید آخرت، رحمت پیوسته و متصل، آیت نفیس و گنجینه‌ی الهی، امانت محفوظ و دری که مردم به آن آزمایش می‌شوند، هستید. آن که به

سوی شما آمد نجات یافت و آن که نیامد هلاک شد. شما مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنید و به سوی او راهنمایی می‌نمایید، به او ایمان دارید و برای او تسلیم هستید، به فرمان او عمل می‌کنید، به راه او ارشاد می‌نمایید و به گفته‌ی او حکم می‌کنید. آن که به شما دوستی ورزید، سعادت‌مند شد و هر کس با شما دشمنی کرد، هلاک شد. آن که شما را انکار کرد، ناامید شد و آن که از شما جدا شد، گمراه گردید. آن که به شما تمسک جست کامیاب گردید و آن که به شما پناه [صفحه ۱۹۹] من فارقکم و فاز من تمسک بکم و امن من لجأ الیکم و سلم من صدقکم و هدی من اعتصم بکم من اتبعکم فالجنة مأویه و من خالفکم فالنار مثویه من جحدکم کافر و من حاربکم مشرک و من رد علیکم فی اسفل درک من الجحیم. اشهد ان هذا سابق لکم فیما مضی و جار لکم فیما بقی و ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرضه محققین حتی من علینا بکم فجعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ و جعل صلواتنا علیکم و ما خصنا به من ولا یتکم طیبا لخلقنا و طهاره لأنفسنا و تزکیه لنا و کفاره لذنوبنا فکنا عنده مسلمین بفضلکم و معروفین بتصدیقنا ایاکم فبلغ الله بکم اشرف محل المکرمین و اعلی منازل المقربین و ارفع درجات المرسلین حیث لا یلحقه لاحق و لا یفوفه فائق و لا یسبقه آورد، ایمن گشت. آن که شما را تصدیق کرد، سالم ماند و آن که به دامن شما چنگ زد، هدایت یافت. آن که از شما پیروی کرد، بهشت جای اوست و آن که با شما مخالفت کرد، آتش دوزخ مأوای اوست. هر که شما را انکار کند، کافر و هر که با شما بجنگد، مشرک است. هر که حکم شما را رد کند و نپذیرد، در پست‌ترین طبقه‌ی دوزخ خواهد بود. گواهی می‌دهم که این مقام برای شما در گذشته بوده و در آینده نیز خواهد بود و نیز گواهی می‌دهم که ارواح شما و نور شما و سرشت شما یکی است پاک و پاکیزه هستید. همه از یک گوهر لاهوتی هستید و خداوند شما را نورهایی آفرید. پس شما را به گرد عرش خود محیط گردانید تا آن گاه که به وسیله‌ی شما بر شما منت نهاده و شما را در خانه‌هایی قرار داد که خداوند اجازه فرموده که رفیع باشند و نام خدا در آنها برده شود. خداوند، صلوات بر شما و دوستی شما را - که ما امت اسلام را بدان ممتاز ساخت - موجب پاکیزگی آفرینش ما و طهارت جانهای ما و تزکیه‌ی ما و کفاره‌ی گناهان ما قرار داد. پس ما در پیشگاه او به فضیلت شما معترف گشتیم و به تصدیق شما شناخته شدیم. پس خداوند شما را به شریفترین جایگاه بزرگواران و به [صفحه ۲۰۰] سابق و لا- یطمع فی ادراکه طامع حتی لایبقی ملک مقرب و لا نبی مرسل و لا صدیق و لا شهید و لا عالم و لا جاهل و لا دنی و لا فاضل و لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنید و لا شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذلک شهید الا عرفهم جلاله امرکم و عظم خطرکم و کبر شأنکم و تمام نورکم و صدق مقاعدکم و ثبات مقامکم و شرف محلکم و منزلتکم عنده و کرامتکم علیه و خاصتکم لدیه و قرب منزلتکم منه. بابی انتم و امی و اهلی و مالی و اسرتی اشهد الله و اشهدکم انی مؤمن بکم و بما امتکم به کافر بعدوکم و بما کفرتم به مستبصر بشأنکم و بضلاله من خالفکم موال لکم و لأولیائکم مبغض لأعدائکم و معاد لهم سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم محقق لما حققتم بالاترین مراتب مقربان و رفیعترین درجات رسولانش رساند. آن جا که هیچ فردی بدان نرسد و هیچ خواهان برتری به آن راه نیابد و هیچ پیشروی بر آن پیشی نگیرد و هیچ طمعکاری به ادراک آن طمع نورزد. تا آن جا که هیچ فرشته‌ی مقرب و پیامبر مرسل و هیچ صدیقی و نه شهیدی و نه عالم و نه جاهلی، نه پست و نه ارجمندی و نه مؤمن شایسته و نه بدکار فاسدی و نه جبار باطل پیشه و نه شیطان سرکشی و نه خلقی که در میان اینها حضور دارند؛ باقی نماند جز آن که خداوند جلالت امر شما، عظمت شرف شما، بزرگی شأن، تمامیت نور، درستی منزلهای شما و استواری مقام و شرافت رتبه‌ی شما را نزد خودش و کرامتتان را پیش خودش و ویژگیتان و مقرب بودنتان را، به او شناساند. پدرم، مادرم، خانواده‌ام، مالم، خویشاوندانم فدایتان باد. خداوند و شما را گواه می‌گیرم که به شما و به آنچه شما به آن ایمان دارید، ایمان دارم و به دشمن شما و به آنچه شما به آن کافرید، کافرم. به شأن شما و به گمراهی کسی که با شما مخالفت ورزد، آگاهم. شما و دوستدارنتان را دوست دارم. دشمنانتان را دشمن می‌دارم. با هر کس با شما صلح و سازش دارد، موافقت دارم و با هر که با شما سر جنگ دارد، می‌جنگم. هر چه را [صفحه ۲۰۱] مبطل لما ابطلتم مطیع لکم عارف لحقکم مفر بفضلکم محتمل

لعلمکم محتجب بدمتکم معترف بکم مومن بایابکم مصدق برجعتکم منتظر لأمرکم مرتقب لدولتکم آخذ بقولکم عامل بامرکم مستجیر بکم زائر لکم لائذ عائذ بقبورکم مستشفع الی الله عزوجل بکم و متقرب بکم الیه و مقدمکم امام طلبتی و حوائجی و ارادتی فی کل احوالی و اموری مومن بسرکم و علانیتکم و شاهدکم و غائبکم و اولکم و اخرکم و مفوض فی ذلک کله الیکم و مسلم فی معکم و قلبی لکم مسلم و رأیی لکم تبع و نصرتی لکم معده حتی یحیی الله تعالی دینه بکم و یردکم فی ایامه و یظهرکم لعدله و یمکنکم فی ارضه. فمعکم معکم لا مع غیرکم امت بکم و تولیت اخرکم بما شما حق و حقیقت بدانید، حق می دانم و آنچه را شما باطل بدانید، باطل می دانم. فرمانبر شمایم، عارف به حق شمایم. به فضل شما اقرار دارم. متحمل و پذیرای علم شمایم، در زیر پوشش امان شما پناهنده‌ام، به حقانیت شما معترفم. به بازگشت شما معتقدم، رجعت شما را تصدیق می کنم، منتظر امر شمایم، آماده و چشم به راه در انتظار دولت شمایم، گیرنده‌ی گفتار شمایم، به فرمان شما عمل می کنم. به درگاه شما پناه می آورم و در پیشگاه خدای عزیز و جلیل شما را شفیع قرار می دهم و به وسیله‌ی شما به درگاهش تقرب می جویم و شما را در همه‌ی احوال و امورم، پیشاپیش خواسته‌ها و حوائج و مرادهایم، قرار می دهم. به پنهان شما و آشکار شما و حاضر شما و غایب شما و اول شما و آخر شما، ایمان دارم. در همه‌ی این امور کار را به شما واگذار می کنم و در آن همراه شما، تسلیمم. دلم تسلیم و پذیرای شما و رأیم تابع رأی شماست. با تمام نیرو برای یاری شما آماده‌ام، تا خدای متعالی بوسیله‌ی شما دینش را زنده و شما را در روزگار حکومتش بازگرداند و شما را برای به اجرا درآوردن عدالتش در روی زمین، توانا نماید و تمکین و اقتدار بخشد. پس من همیشه با شما بوده و خواهم بود نه با دشمنان شما، به شما [صفحه ۲۰۲] تولیت به اولکم و برئت الی الله عزوجل من اعدائکم و من الجبت والطاغوت والشیاطین و حزبهم الظالمین لکم الجاحدین لحقکم و المارقین من ولایتکم و الغاصبین لأثرکم والشاکین فیکم المنحرفین عنکم و من کل ولیجۀ دونکم و کل مطاع سواکم و من الائمة الذین یدعون الی النار فثبتنی الله ابدا ما حیث علی موالاتکم و محبتکم و دینکم و وفقنی لطاعتکم و رزقنی شفاعتکم و جعلنی من خیار موالیکم التابعین لما دعوتم الیه و جعلنی ممن یقتص اثارکم و یسلک سبیلکم و یهدی بهداکم و یحشر فی زمرتکم و یکر فی رجعتکم و یملک فی دولتکم و یشرف فی عافیتکم و یمکن فی ایامکم و تقر عینه غدا برؤیتکم. ایمان آورده و ولایت آخرین شما را پذیرفته‌ام همچنان که ولایت نخستین شما را پذیرفته‌ام. به سوی خدای عزیز و جلیل از دشمنانتان و از «جبت» و «طاغوت» و شیطانها و حزب آنها که به شما ظلم کردند و حق شما را انکار کردند و از کسانی که از ولایت شما سرپیچی کردند. وارث شما را غصب کردند و در مقام و منزلت شما تردید کردند و از راه شما منحرف شدند، بیزاری می جویم و از هر محرم رازی جز شما و از هر اطاعت شونده‌ای غیر از شما و از پیشوایانی که خلق را به سوی دوزخ دعوت می کنند، بیزارم. پس خداوند مرا همیشه - تا زنده‌ام - بر مهرورزی به شما و دوست داشتن شما و بر دین شما، پابرجا دارد. و برای اطاعت شما موفق سازد و از شفاعتتان بهره‌مند سازد و مرا از بهترین دوستانتان - که مطیع اوامر شما هستند - قرار دهد. خداوند مرا از جمله‌ی کسانی قرار دهد که در پی آثار شما هستند و به راه شما می‌روند و به هدایت شما، راهنمایی می‌شوند و در زمهری شما محشور می‌شوند و در هنگام رجعت شما، باز می‌گردند و در دولت شما، قدرتمند می‌شوند و در دوران آسایش و عافیت شما مورد احترام قرار می‌گیرند و در دوران شما، قدرت و منزلت می‌یابند و فردا چشمانشان به دیدار شما روشن می‌گردد. پدرم، مادرم، خودم، خانواده‌ام و مالم، فدایتان باد. هر کس خدا را [صفحه ۲۰۳] بابتی انتم و امی و نفسی و اهلی و مالی من اراد الله بدأ بکم و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم موالی لا- أخصی ثنائکم و لا- ابلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم و انتم نورالأخیار و هداة الأبرار و حجج الجبار. بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الأرض الا باذنه و بکم ینفس الهم و یکشف الضر و عندکم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائکته و الی جدکم. (و اذا کانت الزیارة لامیرالمؤمنین علیه‌السلام فقل) و الی اخیک بعث الروح الامین اتاکم الله ما لم یؤت احدا من العالمین طأطأ کل جبار لفضلکم و ذل کل شیء لکم و اشرفت الأرض بنورکم و فاز الفائزون بولایتکم بکم یسلک الی الرضوان و خواست، از شما آغاز کرد. هر کس او

را یگانه خواند، از شما پذیرفت و هر کس آهنگ دیدار خداوند کرد، به شما رو آورد. ای پیشوایان من! از شمارش ثنای شما و ستایش حقیقت شما و توصیف قدر و منزلت شما ناتوان و از درک آن عاجزم. شما نور خوبان، راهنمایان نیکان و حجت‌های خداوند مقتدرید. خداوند به سبب شما صفحه‌ی آفرینش را گشود و به سبب شما به آن پایان خواهد بخشید و به واسطه‌ی شما باران فرومی‌فرستد و به سبب شما آسمان را نگه می‌دارد که جز به اذن او بر زمین نیفتد. به سبب شما اندوه را از بین می‌برد و رنج و سختی را برطرف می‌فرماید. آنچه رسولان و فرشتگان خداوند بر زمین فرود آوردند، نزد شماست. جبرئیل بر جد شما (در هنگام زیارت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بگو: به برادر تو نازل گردید. آنچه خداوند به شما عنایت فرمود به هیچ یک از جهانیان عطا نکرد. هر شریفی در برابر شرافت شما سر فرود آورد و هر متکبری به اطاعت شما گردن نهاد و هر ستمگری در برابر فضل و برتری شما فروتنی کرد. همه چیز برای شما خوار و ذلیل گشته است. زمین به نور شما تابان گشته و رستگاران با پذیرفتن ولایت شما رستگار شدند. پیروی از شما راه رهسپار شدن به بهشت [صفحه ۲۰۴] علی من جحد ولا یتکم غضب الرحمن. بآبی انتم و امی و نفسی و اهلی و مالی ذکرکم فی الذاکرین و اسماءکم فی الأسماء و اجسادکم فی الأجساد و ارواحکم فی الأرواح و انفسکم فی النفوس و اثارکم فی الآثار و قبورکم فی القبور فما احلی اسمائکم و اکرم انفسکم و اعظم شأنکم و اجل خطرکم و اوفی عهدکم و اصدق وعدکم کلامکم نور و امرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر و عادتکم الأحسان و سجتکم الکریم و شأنکم الحق و الصدق والرفق و قولکم حکم و حتم و رأیکم علم و حلم و حزم ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه. بآبی انتم و امی و نفسی کیف اصف حسن ثنائکم و احصى جمیل بلائکم و بکم اخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمرات الکروب و رضوان الهی است و انکار ولایت شما موجب خشم و غضب خدای رحمان است. پدرم، مادرم، جان و اهل و مالم فدای شما باد. یاد شما در حلقه‌ی ذاکران دو عالم است، نامهای شما در میان نامها، جسدهای شما در میان جسدها، ارواحتان در میان سایر ارواح، نفوس شما در میان سایر نفوس، آثار شما در میان دیگر آثار و قبور شما در میان دیگر قبرهاست. پس چه شیرین است نامهای شما و چه گرامی است جانهای شما و چه بزرگ است شأن شما و چه والاست منزلت شما و چه با وفاست پیمان شما و چه راست است وعده‌ی شما! کلام شما نور، فرمانتان هدایت، سفارشتان تقوا، کارتان خیر، شیوه‌تان نیکی، خوبتان کرم، شأنتان حق و راستی و مدارا، گفتارتان محکم و قاطع و رأیتان دانش، بردباری و اندیشمندی است. اگر از نیکی و خیر باد شود شما آغاز، اصل، فرع، معدن، جایگاه و نهایت آن هستید. پدرم، مادرم، خودم فدایتان باد. چگونه نیکویی ثنای شما را وصف کنم و زیبایی احسانتان را برشمرم، در حالی که به سبب شما خداوند ما را [صفحه ۲۰۵] و انقذنا من شفا جرف الهلکات و من النار. بآبی انتم و امی و نفسی بموالاتکم تمت الکلمه و عظمت النعمه و ایتلفت الفرقه و بموالاتکم نقبل الطاعه المفترضه و لکم الموده الواجبه والدرجات الرفیعه و المقام المحمود و المكان المعلوم عند الله عزوجل و الجاه العظیم و الشأن الکبیر و الشفاعه المقبوله ربنا انما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبا مع الشاهدین ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه انک انت الوهاب سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا یا ولی الله ان بینی و بین الله عزوجل ذنوبا لایأتی علیها الا رضاکم فبحق من ایتمنکم علی سره و استرعاکم امر خلقه و قرن از ذلت و خواری بیرون آورد و از اندوهها و گرفتاریهای سخت، رهایی بخشید و از سقوط در پرتگاههای هلاکت و از آتش دوزخ نجاتمان داد. پدرم، مادرم و خودم فدای شما، به سبب دوستی و ولایت شما، خداوند معارف دینمان را به ما آموخت و آنچه از امور دنیامان تباه شده بود، اصلاح فرمود. به برکت دوستی و ولایت شما کلمه‌ی توحید تمام شد و نعمت بزرگ دین به بشر عطا گردید و جدایی و تفرقه به الفت و وحدت مبدل گشت. با دوستی و ولایت شما، عبادت واجب در نزد خداوند پذیرفته می‌شود. خداوند دوستی و ولایت شما را بر خلق واجب کرده و به شما درجات رفیع، مقام ستوده و منزلت معلوم نزد خدای عزیز و جلیل و آبروی بزرگ و شأن عظیم و شفاعت پذیرفته شده، عنایت فرموده است. پروردگارا به آنچه بر رسولانت فرو فرستادی ایمان داریم و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی می‌کنیم. پس ما را از زمره‌ی شاهدان بر رسالت بنویس. پروردگارا! دلها مان را - پس از آن که

هدایتان فرمودی - ملرزان و از نزد خود به ما رحمتی ببخش که تو بسیار بخشنده و مهربانی. منزه است پروردگار ما، البته وعده‌ی پروردگار ما حتمی و انجام شدنی است. ای ولی خدا! به راستی میان من و خدای عزیز و جلیل، گناہانی است که جز رضایت شما آن را محو نخواهد کرد، پس به حق آن که شما را امین [صفحه ۲۰۶] طاعتکم بطاعته لما استوهبتم ذنوبی و کنتم شفعا ئی فانی لکم مطیع من اطاعکم فقد اطاع الله و من عصاکم فقد عصی الله و من احبکم فقد احب الله و من ابغضکم فقد ابغض الله. اللهم انی لو وجدت شفعا اقرب الیک من محمد و اهل بیته الأخیار الأئمة الأبرار لجعلتهم شفعا ئی فبحقهم الذی اوجبت لهم علیک اسالک ان تدخلنی فی جملة العارفین بهم و بحقهم و فی زمرة المرحومین بشفاعتهم انک ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا و حسبنا الله و نعم الوکیل. سر خویش و سرپرست امور بندگان خود قرار داد و اطاعت از شما را با اطاعت از خود قرین نمود، که برای گناہانم طلب بخشش کنید و شفیعان من باشید که من مطیع شمایم و هر کس از شما اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده و هر کس شما را نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده، هر کس شما را دوست دارد، خدا را دوست داشته و هر کس با شما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است. خداوند! اگر من شفیعیانی نزدیکتر به تو از محمد - درود خدا بر او و بر خاندانش - و خاندان برگزیده‌ی او که امامان نیکوکارند، می‌یافتم، آنان را شفیعان خود قرار می‌دادم، پس سوگند به حقی که برای آنان بر خود لازم ساختی، از تو می‌خواهم که مرا در زمره‌ی عارفان به آنان و به حق آنان و در زمره‌ی رحمت شدگان به وسیله‌ی شفاعت آنان، قرار دهی که البته تو مهربانترین مهربانانی. خداوند بر محمد (صلی الله علیه و آله) و خاندان پاکش درود فرستد و سلام بسیار نثار فرماید. خدا ما را کافی و سرپرست و وکیل خوبی است. [صفحه ۲۰۷]

زیارت غدیر

از جمله مهمترین زیارت‌های ائمه طاهرین - از نظر شیعه‌ی امامیه - زیارت غدیر است که برای آن اهمیت زیادی قائلند، از آن رو که این زیارت رمزی است برای آن روز جاودانه در جهان اسلام آن روزی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - در آن روز سرنوشت قطعی امت را تعیین کرد و امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را به عنوان خلیفه‌ی خود بر مسلمین گمارد، و افسر امامت و خلافت را بر سرش نهاد، و شیعه روز غدیر را از این جهت برای خود روز عید می‌دانند که در آن روز ریشه‌ی اصلی کیان عقاید ایشان فراهم آمده است و آنان از آغاز تاریخ تشیع تا به امروز در روز غدیر مرقد مولایشان امیرالمؤمنین را زیارت می‌کنند و با آن بزرگوار تجدید دوستی و بیعت می‌نمایند. از جمله امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام در سالی که معتصم آن حضرت را از مدینه به سرمن رأی آورد [۲۶۹]، آن مرقد شریف را با این زیارتنامه زیارت کرد، که از برجسته‌ترین و بالاترین زیارتهاست، در این زیارتنامه از فضایل امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از مشکلات سیاسی و اجتماعی آن روزگار که آن حضرت دچار بود - و قسمتی از فزایهای زیارت را تشکیل می‌دهد - سخن گفته است. و لازم است که ما به فزایهایی از این زیارتنامه که از استوارترین زیارتنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام است اشاره کنیم: ۱- امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام در زیارت غدیریه‌ی خود درباره‌ی جدش امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، فرموده است که آن حضرت نخستین کسی است که اسلام آورد و به خداوند مؤمن و معتقد شد و دعوت پیامبر خدا را لبیک گفت، امام هادی جدش را مخاطب ساخته، می‌گوید: [صفحه ۲۰۸] «تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی و در پیشگاه خدا نماز گزاردی و در راه او جهاد کردی و در دیار شرک و بت پرستی و آکنده از کفر و ضلالت بود و آشکارا شیطان را می‌پرستیدند، تو بودی که عرض اندام نمودی (آن جا را از پلیدی و شرک پاک ساختی)...» اخبار فراوانی رسیده است که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام نخستین کسی است که اسلام آورد و ندای پروردگار را لبیک گفت و به دین او گرایید. طبری به سند خود از ابن اسحاق نقل کرده است که می‌گوید: نخستین شخص از مردان که به پیامبر صلی الله علیه و آله - ایمان آورد و با آن حضرت نماز گزارد، و هر آن چه از جانب خدا آورده بود تصدیق کرد، علی بن ابی طالب علیه‌السلام بود در حالی که

آن بزرگوار، ده سال عمر داشت [۲۷۰] و طبرانی به سند خود از ابوذر نقل کرده و می‌گوید: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - دست علی علیه‌السلام را گرفت و فرمود: این نخستین کسی است که به من ایمان آورد، و اول کسی خواهد بود که در روز قیامت با من مصافحه کند. [۲۷۱]. و رسول خدا - صلی الله علیه و آله - به عایشه فرمود: این علی بن ابی‌طالب نخستین کسی است که پیش از همه‌ی مردم ایمان آورد. [۲۷۲]. و بسیاری از این قبیل اخبار که این مطلب را به صراحت بیان کرده‌اند. ۲- امام هادی علیه‌السلام در این زیارتنامه، از جهاد امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بی‌باکی، دلاوری و سرسختی آن حضرت در جنگها سخن گفته، و خطاب به جدش عرض می‌کند: [صفحه ۲۰۹] «ولک المواقف المشهودة والمقامات المشهورة، والأیام المذكورة یوم بدر، و یوم الأحزاب، اذ زاغت الأبصار وبلغت القلوب الحناجر، و تظنون بالله الظنونا، هنالك أبتلی المؤمنون، و زلزلوا زلزالا شديدا، و اذ يقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله ورسوله الا غرورا و اذ قالت طایفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا و یستأذن فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عورة و ما هی بعورة ان یریدون الا فرارا [۲۷۳] و قال الله تعالی: «ولما رأى المؤمنون الأحزاب، قالوا: هذا ما وعدنا الله ورسوله و صدق الله ورسوله و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما» [۲۷۴]. فقتلت عمرهم و هزمت جمعهم، و رد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا، و کفی الله المؤمنین القتال، و کان الله قویا عزیزا، و یوم أحد اذ یصعدون و لا یلوون علی أحد و الرسول یدعوهم فی آخرهم و أنت تذودبهم المشرکین عن النبی صلی الله علیه و آله ذات الیمین و ذات الشمال حتی ردهم الله تعالی عنها خایفین و نصر بک الخاذلین. و یوم حنین علی ما نطق به التنزیل «اذ أعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا، و ضاقت علیکم الأرض بما رحبت ثم ولبتم مدبرین، ثم أنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین» و المؤمنون أنت و من یلیک، و عمک العباس ینادی المنهزمین یا أصحاب سورة البقرة، یا اهل بیعة الشجرة حتی استجاب له قوم قد کفیتهم المؤونة، و تکلفت دونهم المعونة، فعدوا آیسین من المثوبة، راجین وعد الله تعالی بالمثوبة، و ذلك قول الله جل ذکره «ثم یتوب الله من بعد ذلك علی من یشاء» و أنت حائز درجة الصبر، فائز بعظیم الأجر. تو دارای موافقی آشکار و مقاماتی مشهور و روزهای سخت فراموش نشدنی مانند روز جنگ بدر و روز جنگ احزابی، که در آن اوقات خداوند [صفحه ۲۱۰] مؤمنان را آزمود و همه سخت متزلزل و نگران بودند و جانها به لب رسیده بود و به خداوند بدگمان شدند و منافقان و آنانی که در دلهایشان مرض بود، گفتند وعده‌های خدا و رسول به ما، جز غرور و فریب نبود و گروهی از آنان گفتند: ای مردم مدینه، شما دیگر در این جا نمی‌توانید بمانید و برگردید، و گروهی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجازه می‌خواستند و می‌گفتند: زن و بچه‌های ما بی‌سرپرستند، در صورتی که چنین نبود و آنان هدفی جز فرار از جنگ نداشتند و خدای تعالی می‌فرماید: «چون مؤمنان - که مقصود علی علیه‌السلام و دوستان آن حضرتند - سر و صدای دشمن را در جنگ احزاب دیدند، گفتند: که این همان فتح و نصرتی است که خدا و پیامبرش وعده داده‌اند و خدا و پیامبر، وعده‌ی راست و درست داده‌اند و چیزی جز به مقام ایمان و تسلیم ایشان نیفزود.» [۲۷۵]. یا علی! تو بودی که در آن هنگام، عمرو بن عبدود آنها را کشتی و جمعیت آنان را پراکنده ساختی، و خداوند کافران را با دل‌های پر از خشم بازگرداند، در حالی که به هیچ هدفی نرسیده بودند، و خداوند مؤمنان را از رنج جنگ و کارزار آسوده کرد و خداوند بر همگان مسلط و عزت و اقتدار دارد، و باز در جنگ احد، که به این مضمون آیه‌ی شریفه‌ی در آن باره می‌گوید: - می‌گریختند و به کسی توجه نداشتند، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را صدا می‌زد، و تو تنها با شمشیرت مشرکان را از آزار پیامبر (صلی الله علیه و آله) از چپ و راست دور ساختی و آسیب دشمن را از آن حضرت دفع کردی تا این که خداوند کافران را با ترس و بیم بازگرداند و لشکر شکست خورده را به وسیله‌ی تو پیروز گردانید. و نیز در روز جنگ حنین، بطوری که قرآن گویای آن است «... که فریفته و مغرور به زیادی لشکر اسلام شدید و آن انبوه لشکر اصلا به کار نیامد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، تا آن که همه رو به فرار نهادید، آنگاه خداوند وقار و آرامش را بر پیامبر خود و مؤمنان نازل کرد...» [۲۷۶]. [صفحه ۲۱۱] یا علی! در این آیه مقصود از مؤمنان، تو و یاران تو هستند، در حالی که عمویت عباس به صدای بلند فریاد می‌کرد - زمانی که لشکر اسلام به هزیمت رفته و فرار می‌کردند - ای

اصحاب سوره‌ی بقره (که از طرف خدا در آن سوره، مردم مسلمان مأمور به جهاد و مبارزه با کافران و مقاومت در راه دین شده‌اند) و ای اهل بیعت شجره! تا این که گروهی ندای عباس را شنیدند و اجابت کردند، در آن هنگام، تو تنها کسی بودی که زحمت و رنج جنگ را از سپاه اسلام برطرف کردی و عهده‌دار یاری دین، بدون کمک آنان شدی با این که سپاهیان از اجر جنگ و جهاد ناامید و با وعده‌ی الهی به وسیله‌ی توبه امیدوار شدند، و این است معنای کلام خدای تعالی در این آیه «... سپس خداوند پس از آن واقعه - جنگ حنین - از سر تقصیر هر که می‌خواهد می‌گذرد.» [۲۷۷] و تو یا علی! در آن کارزار، دارای مقام صبر بودی و به اجر عظیم الهی رسیدی. و یوم خبیر اذ أظهر الله خور المنافقین، و قطع دابر الکافرین - والحمد لله رب العالمین - ولقد کانوا عاهدوا الله من قبل لا- یولون الأدبار. و کان عهد الله مسؤولا. و در روز جنگ خبیر که خداوند ضعف و ناتوانی منافقان را بر مؤمنین آشکار ساخت و کافران را ناامید گردانید - و سپاس خدا را که پروردگار تمام عوالم است و در صورتی که سپاه اسلام با خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) قبلا عهد بسته بودند که در جهاد به میدان جنگ پشت نکنند و از این رو پیش خدا و رسول خدا مسؤول بودند. و امام علیه‌السلام اضافه می‌کند: و شهدت مع النبی صلی الله علیه و آله جمیع حروب و مغازی، تحمل الرایه أمامه، و تضرب بالسيف قدامه، ثم لحزمك المشهور و بصیرتك في الأمور أمرک فی المواطن، و لم یکن علیک أمير. [صفحه ۲۱۲] و تو ای مولا! در تمام جنگها با پیامبر - صلی الله علیه و آله - حاضر بودی و به اتفاق او در راه خدا جهاد می‌کردی و پرچم اسلام را در جنگها پیشاپیش پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌بردی و در مقابل او شمشیر بر فرق دشمنان می‌زدی و چون کار آزمودگی و مهارت و تدبیرت در کارها مشهور بود، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بسیاری جاها تو را فرمانرما قرار داد و هیچ کس دیگر را فرمانروای تو نساخت. این سخنان امام علیه‌السلام مشتمل بر بخشهای عمده و قسمتهای برجسته‌ای از جهاد امام ابوالحسن علیه‌السلام است. به راستی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، در تمام مراحل سخت و میدانهای نبرد از اسلام دفاع کرد و به دشمنان خدا درسهای تلخی داد به حدی که سران شرک و الحاد از ضرب شمشیر او به تنگ آمدند، و اگر زحمت و تلاش آن حضرت نبود، هر آینه از اسلام تنها نامی بدون وجود خارجی مانده بود. ۳- امام هادی علیه‌السلام در زیارتنامه‌ی خود، خوابیدن حضرت علی علیه‌السلام در بستر پیامبر - صلی الله علیه و آله - را مطرح کرده است که با جان خود و فداکاری خویش آن بزرگوار را حفظ کرد موقعی که قریش اجتماع کرده بودند تا او را بکشند، پس امام علیه‌السلام نخستین فدایی در اسلام است، امام هادی می‌گوید: «و أشبهت فی البیت علی الفراه الذبیح علیه‌السلام اذ أجت کما أجاب، و أطعت کما أطاع اسماعیل صابرا محتسبا اذ قال له: «یا بنی انی أری فی المنام أنی أذبحک فانظر ماذا تری قال: یا أبت افعل ما تومر ستجدنی ان شاء الله من الصابرين» [۲۷۸] و كذلك أنت لما أباتک النبی صلی الله علیه و آله و أمرک أن تضطجع فی مرقده واقیا له بنفسک أسرع الی اجابته مطیعا، و لنفسک علی القتل موطنا فشکر الله تعالی طاعتک، و أبان عن جمیل فعلک بقوله: جل ذکره: «و من الناس من [صفحه ۲۱۳] یشری نفسه ابتغاء مرضاء الله.» [۲۷۹]. «یا علی! حال تو در شبی که به جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) در بستر او خوابیدی نظیر حال حضرت اسماعیل ذبیح الله بود که هرچه پدرش به او فرمود، او پذیرفت و تو نیز همچون اسماعیل با بردباری و شکیبایی از پیامبر اطاعت کردی، (آری وقتی که پدر اسماعیل) به او فرمود: «پسر عزیزم من در خواب مأمور شدم که تو را ذبح کنم، ببین نظر تو در این باره چیست در پاسخ گفت: پدرم، هرچه مأموری از طرف خدا انجام بده که ان شاء الله مرا از صابران خواهی یافت.» و همچنین تو را نیز رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مأمور کرد تا در بستر او بخوابی، و جان او را از دست دشمن حفظ کنی، خیلی زود اجابت کردی و خودت را برای کشته شدن آماده ساختی و خداوند نیز طاعت تو را سپاس گفت و کار نیک تو را بر امت آشکار ساخت و فرمود «بعضی از مردمان هستند که در راه رضای از خدا جان خود می‌گذرند.» به راستی خوابیدن امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله) از بزرگترین کارهای جهادگرانه بود و امام علیه‌السلام در آن شب اسلام را از بزرگترین مصیبتی که دچار شده بود نجات داد، و زندگانی امام علی علیه‌السلام به همین ترتیب، سراسر تقدیم اسلام بوده است. ۴- امام هادی علیه‌السلام در زیارت خود به

بعضی از صفات برجسته‌ی جدش امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام اشاره فرموده است: «أشهد أنك لم تزل للهوى مخالفا، و للتقى محالفا، و على كظم الغيظ قادرا، و عن الناس عافيا غافرا، و اذا عصى الله ساخطا، و اذا أطيع الله راضيا، و بما عهد اليك عاملا راعيا لما استحفظت، و حافظا لما استودعت، مبلغا ما حملت، منتظرا ما وعدت، و اشهد أنك ما اتقيت ضارعا، و لا أمسكت عن حقهك جازعا و لا أحجمت عن مجاهدة غاصبيك ناكلا، و لا أظهرت الرضا بخلاف ما يرضى الله مدهنا، و لا [صفحه ۲۱۴] و هنت لما أصابك فى سبيل الله، و لا- ضعفت و لا استكنت عن طلب حقهك مراقبا، معاذ الله أن تكون كذلك، بل اذا ظلمت احتسبت بك، و فوضت اليه أمرک.» «گواهی می‌دهم ای امیرمؤمنان! که تو همیشه با هوای نفس مخالفت کرده و همواره به همراه تقوا و پرهیزگاری، بر فروخوردن خشم و غضب توانا بودی، و از بدیهای مردم، چشم می‌پوشیدی، و هنگامی که مردم از دستور خدا سرپیچی می‌کردند، تو سخت خشمناک می‌شدی، و چون راه طاعت می‌پیمودند تو خوشنود می‌گشتی، و به هرچه عهد و پیمان داشتی عمل می‌کردی و آن چه را که باید پاس داری، کاملا رعایت کردی و هرچه را به ودیعت نزد تو گذاشتند، محافظت فرمودی. و آن چه از فرمان خدا بر عهده‌ی تو بود که به مردم تبلیغ کنی، انجام دادی. گواهی می‌دهم که تقیه‌ی تو از دشمنان نه به خاطر ذلت و خواری (بلکه برای رضای خدا) بود و خودداری کردن تو از گرفتن حقت نه به سبب عجز و ناتوانی بود، و هرگز اظهار رضایت برخلاف رضای خدا از آنان نکردی و نه از راه سستی و ضعف در برابر ستمهایی که به تو رسید تسلیم شدی و از طلب حق خود کوتاهی کردی، پناه به خدا! هرگز از ترس و ضعف و ناتوانی نبود - بلکه ظلمی که کردند در راه دین خدا منظور داشتی و کارت را به خدا واگذاشتی.»

امام علیه‌السلام، در این بخش از سخنان خود از روی برخی از صفات والای امام علی علیه‌السلام و نمونه‌های برجسته‌ای که در شخصیت جدش امیرالمؤمنین بوده پرده برداشته است که از آن جمله: ۱- مخالفت با هوای نفس است که هیچ چیزی را علی علیه‌السلام بر اطاعت و رضای خدا مقدم نداشت. ۲- ملازمت آن حضرت با تقوا و پرهیزگاری، که همواره با هر خو و خصلت نیکی همراه و به هر عملی که او را می‌توانست به خداوند نزدیک کند سرگرم بود. ۳- فروخوردن خشم. [صفحه ۲۱۵] ۴- گذشت و چشم پوشی از ستمگران و متجاوزان به حقش. ۵- خشم گرفتن او بر تبهکاران و بیدینان. ۶- خودداری امام از حق خلافت خویش، که انگیزه‌ی این خویشنداری ترس و ناتوانی نبود، بلکه تنها مصالح عالی‌ی اسلام بود و بس. امام هادی علیه‌السلام دنباله‌ی بیان صفات جدش علی علیه‌السلام را چنین ادامه می‌دهد و می‌گوید: «لا- تحفل بالنوائب، ولا-تهن عندالشدائد، و لا تحجم عن محارب أفك...» «و در سختیها و شداید روزگار باکی نداشتی و در مشکلات سستی به خود راه نمی‌دادی، و از جنگها - در راه اسلام - باز نایستادی...» به راستی از برجسته‌ترین صفات امام علیه‌السلام آن بود که وی چون کوهی استوار بود که به هیچ تندبادی نمی‌لغزید، و از سختیهایی که به او رو می‌آورد باکی نداشت همچنان که از جنگهای دشمنان و مخالفان باز نمی‌ایستاد... و باز امام هادی علیه‌السلام، صفات جدش را بیان می‌کند و خطاب به آن بزرگوار می‌گوید: «و أنت القائل: لا تزیدنی كثرة الناس حولی عزة، ولا- تفرقهم عنی وحشة، ولو أسلمنی الناس جميعا...» «... و تو بودی که گفتی، نه اجتماع مردم در اطراف من باعث عزت و بزرگی من می‌شود و نه تفرقه‌ی مردم از اطراف من باعث وحشت و نگرانی من می‌گردد در حالی که تمام مردم نیز مرا واگذارند...»

پدیده‌ی دیگری از صفات امام امیرالمؤمنان علیه‌السلام، تمسک آن حضرت به حق و عدالت است که به هیچ چیز دیگر از مظاهر فریبنده دل نبسته بود، نه اجتماع توده‌ها در اطرافش باعث فزونی عزت و بزرگی بود، همچنین نه پراکنده شدن آنان از پیرامون آن بزرگوار باعث فزونی وحشت و نگرانی، [صفحه ۲۱۶] اگر تمام مردم او را وامی‌گذاشتند، باعث اندوه وی نبود، بلکه آن چه که دل آن بزرگوار را خشنود می‌ساخت گسترش عدالت و انتشار حق و حقیقت در میان مردم بود و بس. ۵- همچنین، این زیارتنامه‌ی مشتمل بر بیان جریان غدیر است که مسلمانان در آن جا با امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عنوان خلیفه و امام ایشان بیعت کردند، از این رو امام هادی علیه‌السلام می‌گوید: «ان الله تعالى استجاب لنبیه صلی الله علیه و آله فیک دعوته، ثم أمره باظهار ما أولاک لأمته، اعلاء لسانک، و اعلانا لبرهانک، و دحضا للأباطیل، و قطعاً للمعاذیر فلما اشفق من فتنه الفاسقین، و اتقی فیک المنافقین أوحی اليه

رب العالمین «یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته، والله یعصمک من الناس» [۲۸۰] فوضع علی نفسه أوزار المسیر، و نهض فی رمضان الهجیر فخطب و اسمع و نادى فأبلغ ثم سألهم أجمع فقال: هل بلغت؟ فقالوا: اللهم بلی، فقال: اللهم اشهد، ثم قال: ألتست أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟ فقالوا: بلی، فأخذ بیدک، و قال: من كنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، وانصر من نصره، و اخذل من خذله، فما آمن بما أنزل الله فیک علی نبیه الا قلیل، و لا زاد أكثرهم غیر تخسیر.» همانا خداوند دعای پیامبرش را درباره تو مستجاب کرد، آن گاه خداوند پیامبرش را مأمور ساخت تا امامت تو را بر امت آشکار کند تا مقام والای تو هویدا گردد، و برهان حقانیت تو بر مردم آشکار شود، و سخنان بیهوده‌ی مخالفان نابود گردد و راه عذر و بهانه‌ی مردم قطع شود. و چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) از فتنه و آشوب فاسقان و بدکاران درباره‌ی تو بیم داشت و از منافقان نسبت به تو می‌هراسید، خداوند رب العالمین به آن حضرت وحی کرد: «ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت - درباره‌ی خلافت علی - بر تو نازل شده است بر امت ابلاغ کن که اگر ابلاغ نکنی رسالت خدا را هرگز ابلاغ نکرده‌ای و - اگر از فتنه بدکاران و منافقان - بیمناکی خدا تو را از [صفحه ۲۱۷] شر مردم نگه می‌دارد.» این بود که پیامبر زحمت سفر را بر خود هموار کرد و در بیابان شتزار و در گرمایی طاقت فرسا قیام کرد و خطبه‌ای آغاز نمود و با صدای بلند به گوش تمام مردم رساند و حکم خدا را ابلاغ کرد و پس از ابلاغ از مرد می‌رسید: ای مردم آیا من امر خدا را به شما ابلاغ کردم؟ همگی گفتند: آری یا رسول الله. عرض کرد: بار خدایا تو خود شاهد باش. سپس فرمود: آیا بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر نیستیم؟ مردم همه عرض کردند: چرا یا رسول الله. آن گاه دست تو را - علی - گرفت و فرمود: «هر که را من سرپرست و آقام، این علی سرپرست و مولاست، بارالها دوست بدار هر که علی را دوست بدارد و دشمن دار آن کس را که علی را دشمن بدارد و یاری کن هر که او را یاری کند و خوار گردان هر که او را خوار سازد» و باز ای فرمانروای اهل ایمان آن چه خداوند درباره‌ی تو بر پیامبرش نازل فرمود: جز اندکی ایمان نیاوردند و بیشتر مردم جز زیان برای خود چیزی نیفزودند.» به راستی روز غدیر، جزئی از رسالت اسلام بود و حیات اسلام در هیچ حال از آن بی‌نیاز نبود، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - پس از خود رهبری روحانی و حکومتی برای مردم تضمین فرمود و آن را در مسیر تاریخ سرگردان نگذاشت تا امواج فتنه‌ها و نگرانیها در کام خود فرو برد، بلکه برای مردم رهبر، تعیین کرد و امت در روز غدیر به عنوان امام و فرمانفرما با وی بیعت کردند، و این آیه مبارکه در آن باره نازل شد: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.» [۲۸۱]. «... امروز دین شما را به حد کمال رساندم، و نعمت را بر شما تمام کردم و بهترین دینها را که اسلام است برایتان برگزیدم.» ۶- امام هادی علیه‌السلام در زیارت خود به آن مصائب و شدایدی که [صفحه ۲۱۸] جدش امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام گرفتار شده بود اشاره کرده و آن حضرت را مخاطب قرار داده می‌گوید: «ثم محتک یوم صفین و قد رفعت المصاحب حیلۀ و مکرا، فأعرض الشکک، و عرف الحق، و اتبع الظن، اشبهت محنۀ هارون اذ أمره موسی علی قومه فترقوا عنه، و هارون ینادی بهم، و یقول: «یا قوم انما فتنتم به و ان ربکم الرحمن فاتبعونی و اطیعوا امری قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی» [۲۸۲] و كذلك أنت لما رفعت المصاحف قلت: یا قوم أنتما فتنتم بها و خدعتم فعصوکم و خالفوا علیکم، و استدعوا نصب الحکمین فأبیت علیهم و تبرأت الی الله من فعلهم، و فوضته الیهم فلما أسفر الحق و سفه المنکر، و اعترفوا بالزلزل و الجور عن القصد اختلفوا من بعده، و ألزمو علی سفه التحکیم الذی أبیته، و أحبوه و حضرته و أباحوا ذنبهم الذی اقترفوه، و أنت علی نهج بصیرة و هدی و هم علی سنن ضلاله و عمی، فما زالوا علی النفاق مصرین، و فی الغی مترددین حتی اذاقهم الله و بال أمرهم، فأمات بسیفک من عاندک فشقی و هوی و أحیی بحجتک من سعد فهدی صلوات الله علیک غادیۀ و رائحۀ و عاکفۀ و ذاهبۀ، فما یحیط المادح و صفک، و لا یحیط الطاعن فضل...» «باز رنج و محنت تو در روز جنگ صفین، که به مکر و حیلۀ قرآنها را بر سر نیزه بلند کردند و مردم را به شک و تردید واداشتند، و دین حق را بازیچه قرار دادند و از گمان خود پیروی کردند، در آن هنگام - یا علی - غم تو نظیر غم و اندوه هارون بود، وقتی که حضرت موسی او را فرمانروای مردم قرار داد و مردم از اطراف او پراکنده شدند، هرچه

هارون به آنان هشدار داد و گفت: «شما به این - گوساله‌ی سامری - امتحان می‌شوید، پروردگار شما خداوند بخشاینده است، از من پیروی کنید، و امر مرا اطاعت کنید - قوم موسی به هارون - گفتند ما بر پرستش گوساله ثابت می‌مانیم، تا موسی به سوی ما بازگردد» [صفحه ۲۱۹] و همچنین بود، حال تو - یا علی هنگامی که قرآن‌ها را بر سر نیزه بلند کردند، فرمودی: ای مردم! این فتنه و فریب و امتحانی است برای شما آنان با تو مخالفت کردند و از فرمان تو سرباز زدند و از تو تقاضای تعیین حکمین کردند پس تو از نصب حکمین خودداری کردی و از کار زشت آنها بی‌زاری جستی و به ناچار، کار را به خود آنها واگذاشتی اما وقتی آشکار شد، و به نادانی و عمل زشتشان پی بردند و بر خطا و جور و ستم خود واقف شده و اعتراف کردند پس از آن نیز راه اختلاف و تفرقه را پیش گرفتند و حکم سفیهانه‌ای را تقاضا و اصرار کردند و تو خودداری کردی، و آنها دوست داشتند، و تو آن را خطا و مخاطره آمیز شمردی، و باز آنان گناهی را که خود مرتکب شده بودند، مباح و روا دانستند و تو همواره از روی آگاهی و بصیرت در راه هدایت بودی و آنان در گمراهی و ضلالت گام برمی‌داشتند، تا این که خداوند کیفر کار زشتشان را به آنان چشاند، و معاندان و منافقان همگی بیچاره و نگونبخت شدند و به وسیله‌ی شمشیر تو به قعر جهنم رفتند، و سعادت‌مندان از یاران تو با برهان و ارشاد تو هدایت یافتند پس درود خدا بر تو، در تمام آغاز و انجام کار - صبح و شام - ایستادن و حرکت کردند، ای که هیچ مدح کننده‌ای به اوصاف کمال نرسد، و دشمنان و بدخواهانت به مقام فضل و کمال احاطه پیدا نکنند...» به راستی از بزرگترین مصائب و گرفتاریهایی که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دچار شد، همان مگر و حیل‌های بر سر نیزه کردن قرآن‌ها بود که تمام پیروزیهای درخشانی را که نصیب یاران امام علیه‌السلام شده بود درهم ریخت در حالی که سپاه امام در آستانه‌ی فتح نهایی قرار داشت و نزدیک بود که قوای ستمگر را که با این جنگ می‌خواست اسلام را نابود سازد و پرچم دین را درهم نوردد، برای همیشه از میان بردارد. امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، درخواست حکمیت را پذیرفت از ترس جاهلانی که اسلام را نشناخته و عقل و خردشان کارایی نداشت و سر از فرمان امام علیه‌السلام پیچیده و نافرمانی کردند و شمشیرها را به سمت امام کشیدند [صفحه ۲۲۰] و با آن حضرت اعلان جنگ کردند - که اگر این درخواست احمقانه را نپذیرد، با او خواهند جنگید - با این وصف، امام کارآزموده، علیه‌السلام، هیچ چاره‌ای جز اجابت درخواست آنها را نداشت از این رو جنگ را متوقف ساخت و به این ترتیب حکومت عدل و داد درهم پیچیده شد و معاویه - سرانجام - پیروز شد و در نتیجه ظلم و جور و استبداد همه جا را فراگرفت. و چون برای این مردم نادان روشن شد که معاویه در بلند کردن قرآن‌ها بر سر نیزه قصد مکر و فریب داشته، با عجل‌های تمام به سراغ امام علیه‌السلام آمدند و از او خواستند تا از پذیرش حکمیت! توبه کند و به این گناه! خود اعتراف نماید که چرا وی درخواست آنها را برای صلح پذیرفت! این بود که امام علیه‌السلام امتناع ورزید، زیرا که آن حضرت در سراسر زندگی پاک خود که مملو از نیکیها و خوبی در حق اسلام و مسلمین بود هرگز مرتکب گناهی نشده بود که توبه کند. و چون امام علیه‌السلام خودداری کرد و از پذیرش درخواست آنان سرباز زد، اعلام جنگ کردند و جنگ نهروان اتفاق افتاد که باعث بدبختیها و مشکلات سیاسی فراوانی برای مسلمین شد و آشوبها و گرفتاریها برای مسلمانان در پی داشت. در این جا سخن ما درباره‌ی زیارت (غدیریه) که از برجسته‌ترین زیارتنامه‌های ائمه و اصیل‌ترین و بدیع‌ترین زیارتها است پایان گرفت.

داستانهای پیامبران

اشاره

ابوالحسن امام هادی علیه‌السلام، برای یارانش برخی از داستانهای انبیاء - علیهم‌السلام - را نقل فرمود که از آن جمله است.

داستان حضرت نوح با ابلیس

امام علیه‌السلام گفتگوی جالبی میان پیامبر خدا (حضرت نوح) و ابلیس [صفحه ۲۲۱] را نقل کرده و فرمود: «ابلیس نزد حضرت نوح آمد و عرض کرد: تو به من حق بزرگی داری بنابراین نصیحتی می‌کنم، نصیحت مرا بپذیر که من به تو خیانت نمی‌کنم! حضرت نوح پرسش از او را گناه شمرد، تا این که خداوند به نوح وحی کرد: از او پرس، نوح به ابلیس گفت: نصیحتت را بگو، ابلیس گفت: وقتی که من بینم فرزند آدم تنگ نظر، حریص، حسود، ستمگر و یا عجول است او را چون گویی - از میدان مسابقه - می‌ربایم، و هرگاه بینم این خو و خصلتها در او جمع است او را شیطان سرکش و فریبنده می‌نامم. حضرت نوح فرمود: آن نعمت و حقی که دربارهی تو دارم چیست؟ گفت: تو از خدا خواستی تا مردم را عذاب کند و آنان را دچار عذاب دوزخ کردی و من از دست آنها خلاص شدم، و اگر نفرین نکرده بودی تا دنیا بود من درگیر آنها بودم.» [۲۸۳]. امام علیه‌السلام این قصه را به یاران خود فرمود تا آنها از این صفاتی که باعث خواری انسان می‌شود و آنها را در پست‌ترین مراحل سقوط قرار می‌دهد، دوری کنند.

حضرت موسی با خدا

امام هادی علیه‌السلام، گفتگویی را که بین موسی (پیامبر خدا) علیه‌السلام با خدای متعال اتفاق افتاده نقل می‌کند: «حضرت موسی عرض کرد: خدایا! پاداش کسی که به خاطر شرم و حیای از تو، خیانت نکند چیست؟ خدای متعال فرمود: پاداش او در روز قیامت ایمنی از عذاب است. حضرت موسی (علیه‌السلام) عرض کرد: پاداش کسی که اهل طاعت و عبادت تو را دوست بدارد چیست؟ خدای متعال فرمود: بدن او را بر آتش دوزخ حرام گردانم. [صفحه ۲۲۲] موسی (علیه‌السلام) عرض کرد: کیفر کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد چیست؟ خدای متعال پاسخ داد: روز قیامت به او توجه نمی‌کنیم و از لغزش او نمی‌گذریم. حضرت موسی (علیه‌السلام) عرض کرد: پاداش کسی که اذیت و آزارش به مردم نرسد بلکه خیر خواه آنها باشد چیست؟ خطاب آمد: روز قیامت آتش دوزخ او را ندا در دهد که تو با من سروکاری نداری.» [۲۸۴]. امام علیه‌السلام این قصه و نظایر آن را به یارانش فرمود تا برای ایشان درس و موعظه‌ای باشد و در نتیجه به مکارم اخلاق و صفات پسندیده متصف گردند.

حکمتی از عیسی

امام هادی علیه‌السلام برای یارانش سخنی حکیمانه از حضرت عیسی (علیه‌السلام) را نقل کرد که در آن آمده است: «هرگاه کسی از شما با دست راست چیزی به کسی داد طوری بدهد که دست چپش با خبر نشود، و باید نمازی را به قصد ریا نخواند. [۲۸۵]. خدای تعالی بنده مؤمنش را دوست می‌دارد آن گاه که به برادر مؤمن خود نیکی کند و یا عمل خیری انجام می‌دهد، بر ملا نکند و آن را بین مردم پخش نکند تا اجر خود را ضایع سازد بلکه او تنها از خدا باید اجر و پاداش کار خود را بخواهد و بس.» [صفحه ۲۲۳]

از رویدادهای اسلامی

امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، پاره‌ای از رویدادهای مهم اسلامی را که در دوران نخستین اسلامی اتفاق افتاده بود نقل کرد که از آن جمله داستان کشته شدن حضرت قنبر غلام امیرالمؤمنین، یعنی آن شهید جاوید به دست طاغوت زمان حجاج بن یوسف ثقفی است که امام هادی علیه‌السلام کیفیت شهادت آن بزرگوار را نقل کرد، فرمود: «قنبر بر حجاج بن یوسف وارد شد، آن طاغوت بر سر وی فریاد زد: - تو در خدمت علی، چه می‌کردی؟. - آب وضویش را حاضر می‌کردم... - وقتی که علی از وضو ساختن فارغ می‌شد، چه می‌گفت؟... - این آیه‌ی مبارکه را تلاوت می‌کرد: «فلما نسوا ما ذکرنا به ففتحنا علیهم أبواب کل شیئی حتی اذا فرحوا بما اتوا اخذناهم بغتة فاذا هم ملبسون فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین.» [۲۸۶]. - گمان می‌کنم که علی این

آیه را بر ما تأویل می‌کرد؟ - آری. - چه خواهی کرد اگر دستور دهم گردنت را بزنند؟ - در آن صورت من خوشبخت خواهم شد و تو نگو نبخت... سپس آن طاغوت دستور داد تا گردن بنده‌ی خدا - قنبر - را زدند [۲۸۷]. [صفحه ۲۲۴]

فضیلت پیامبر و علی

امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، نیکبخت‌ترین پیامبر - صلی الله علیه و آله - و وصیش علی علیه‌السلام را بر این امت بیان فرمود، این دو بزرگوار آن قدر الطاف و عنایت فرمودند که قابل شمارش نیست. امام فرمود: «به راستی از جمله گرامیداشت و احترام عظمت پروردگار تقدم رابطه با پدران دینی یعنی صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام بر خویشاوندان پدر نسبی است و از کوچک شمردن عظمت و بزرگی خداوند، مقدم دانستن خویشاوندی پدر نسبی بر رابطه و نزدیکی پدران دینی محمد (صلی الله علیه و آله)، و علی (علیه السلام) است...» [۲۸۸]. و نیز آن بزرگوار فرمود: «هر کس که پدران دینیش محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام در نظر او گرامیتر و عزیزتر از پدران نسبی نباشد، حلال و حرام، کم و زیاد او نسبت به خدا بی‌ارزش است...» [۲۸۹]. البته پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی او، حقوقی بر این امت دارند که بالاتر از حقوق پدران است زیرا که به وسیله‌ی آنان خداوند ما را از زندگی مردم جاهلیت و خواری و شقاوت آنان به زندگی اسلامی توأم با شرافت، عزت و کرامت درآورد. [صفحه ۲۲۵]

فضیلت دانشمندان در زمان غیبت

امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، فضیلت دانشمندان را در زمان غیبت نوادش امام منتظر علیه‌السلام ستوده و فرمود: «اگر پس از غیبت امام قائم شما، دانشمندان نبودند که مردم را به او دعوت و به جانب آن حضرت دلالت و راهنمایی و با دلایل و براهین از دین وی دفاع کنند و بندگان ضعیف خدا را از دام ابلیس و پیروانش و از دامهای ناصیبان نجات دهند، هر آینه کسی نمی‌ماند مگر این که از دین خدا بیرون می‌رفت ولیکن آن دانشمندان زمام دل‌های ناتوان شیعه را به دست می‌گیرند همان طوری که ناخدای کشتی سکان کشتی را به دست می‌گیرد و آنان در نزد خدای عزوجل، بالاترین افرادند...» به راستی که دانشمندان در زمان غیبت، حق بزرگی بر این امت دارند و نقش سازنده‌ی مهمی را در گسترش دین اسلام و دفاع از شریعت و دین خدا و پاسداری از اصول و ارکان اسلامی، ایفا می‌کنند.

فضیلت صبر و پایداری

امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام درباره‌ی فضیلت صبر و استقامت و اجری که در نزد خدا دارند، سخن می‌گوید، حسن بن علی نقل کرده، می‌گوید: از ابوالحسن (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «وقتی که روز قیامت شود، منادی ندا کند، کجا این صابران؟ پس گروهی از مردم از جا برخیزند. دوباره منادی ندا در دهد؟ کجا این اندیشمندان؟ باز گروهی از مردم بپاخیزند. [صفحه ۲۲۶] عرض کردم فدایت شوم، صابران و اندیشمندان چه کسانی هستند؟ فرمود: صابران کسانی هستند که بر ادای واجبات پایداری دارند و اندیشمندان کسانی هستند که بر ترک گناهان می‌اندیشند و بصیرت دارند.» [۲۹۰]. به راستی پایداری در برابر انجام واجبات الهی و بینش داشتن در ترک نافرمانی‌های الهی از جمله بالاترین نوع طاعات و عبادات است، همان طوری که از عوامل کنترل هوای نفس و تسلط بر آن است از این که در برابر جاذبه‌های خلاف و تمایلات انحرافی تسلیم شود.

شوم دانستن روزها

اسلام در برابر تمام عادات و تقلیدهای کورکورانه‌ی جاهلیت به مبارزه برخاسته است و از آن میان با شوم دانستن روزها مخالفت

نموده است یعنی با همان فکری که جامعه‌ی دوران جاهلیت به سر می‌بردند، زیرا نه روزها منفعتی را فراهم می‌کنند و نه شری را دفع می‌نمایند، به خاطر آن که تمام عوامل پدیده‌ها در قبضه‌ی قدرت خدای تعالی و آفریدگار هستی و بخشنده‌ی حیات است، و ما به سخنی که امام هادی علیه‌السلام در این باره فرموده است گوش فرا می‌دهیم: «حسن بن مسعود نقل کرده است [۲۹۱]، گفت: به ابوالحسن علی بن محمد علیه‌السلام رسیدم در حالی که انگشتم خراشیده شده و شانهم با سواری [صفحه ۲۲۷] برخورد کرده و آسیب دیده بود و به زحمت خودم را میان جمعی وارد کردم، و قسمتی از لباسم را پاره کردند، گفتم: چه روز بد و شومی بود! خدا شر تو را از من باز دارد! امام علیه‌السلام فرمود: ای حسن! تو هم که با ما معاشرت داری، گناهت را به گردن بی‌گناه - روز! می‌گذاری. حسن می‌گوید: سر عقل آمدم و دانستم که اشتباه کرده‌ام که چنین حرفی را زده‌ام، عرض کردم: مولای من از خداوند طلب مغفرت می‌کنم. فرمود: ای حسن! روزگار چه گناهی دارد، وقتی که اعمال خود شما دامنگیرتان می‌شود، آنها را شوم می‌شمارید؟ حسن عرض کرد: من همیشه از خداوند طلب آمرزش می‌کنم، و همین توبه‌ی من باشد ای پسر پیغمبر خدا! امام علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم، هیچ سودتان ندهد، بلکه خداوند با نکوهشی که شما از موجودی بی‌گناه به عمل می‌آوردید شما را سزا دهد، ای حسن! آیا نمی‌دانی که خداوند اجر و کيفر و پاداش اعمال را در برابر هر کاری که در دنیا و آخرت انجام دهند، مرحمت می‌کند؟ عرض کردم: چرا می‌دانم مولای من. فرمود: راه خلاف مرو و برای روزگار هیچ تأثیری در حکم خدا تصور مکن، حسن گفت: اطاعت می‌کنم یا بن رسول الله. [۲۹۲]. امام علیه‌السلام، آن چه را که پیامبر - صلی الله علیه و آله - در حدیث رفع فرموده است: مورد تأکید قرار داده، از این که اسلام در هیچ کاری به مسلمان اجازه نمی‌دهد که شوم بدانند، بلکه او باید تصمیمی قوی و اراده‌ای استوار داشته باشد و از هیچ کاری باز نایستد مگر این که عمل نامشروعی باشد که در آن صورت نباید اقدام کند. [صفحه ۲۲۸]

نظافت

امام هادی علیه‌السلام مردم را به پاکیزگی و آراستگی دعوت نموده و می‌فرماید: «خداوند زیباست و آراستگی را دوست دارد، و تیره بختی و شخص درمانده و تیره بخت را دوست نمی‌دارد، زیرا که خداوند عزوجل بر بنده‌اش نعمتی را مرحمت کرده و دوست دارد که اثر آن نعمت را مشاهده کند. پرسیدند که چگونه اظهار نعمت کند؟ فرمود: جامه‌اش را پاکیزه کند و بوی خوش استعمال کند و خانه‌اش را زیبا نگهدارد و حیاط و اطراف خانه را تمیز کند، بطوری که پیش از غروب آفتاب چراغ روشن کند که فقر را از بین می‌برد و روزی را زیاد می‌کند.» [۲۹۳].

کمیابی پول حلال

سید بن طاوس به سند خود از محمد بن هارون جلاب روایت کرده و می‌گوید: «به آقایم علی بن محمد هادی علیه‌السلام عرض کردم: ما از پدران شما روایت می‌کنیم که زمانی بیاید که هیچ چیزی عزیزتر از برادری که انیس و همدم باشد و یا به دست آوردن یک درهم حلال، نباشد؟ امام علیه‌السلام فرمود: به نظر من برادری که همدم انسان باشد پیدا می‌شود، اما تو در روزگاری هستی که هیچ چیز در این زمان از پول حلال و برادر دینی که برای خدای متعال دوست شود، کمیابتر نیست.» [۲۹۴]. [صفحه ۲۲۹] به راستی کمیابی پول حلال به دلیل ناپرهیزی در کسب و کار و حرص بر فراهم کردن پول از هر راهی که شده، می‌باشد. اما برادر همدم، یعنی کسی که برای منافع و مصالح انسان بکوشد، در هر زمان و در هر جایی پیدا می‌شود، و اما برادری که در راه خدا باشد و برادرش را از کار خلاف حفظ کند و کارهای نیک را در نظر او خوب جلوه دهد، در تمام روزگاران تاریخ بشر، کمیاب بوده است.

ناآگاهی از حقیقت مرگ

از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، پرسیدند: آقا جان چرا مسلمانان، مرگ را خوش ندارند؟ امام علیه‌السلام فرمود: «چون آنها از حقیقت مرگ ناآگاهند، از این رو خوش ندارند، در صورتی که اگر آگاه باشند و از اولیای خدای عزوجل نیز باشند هر آینه از مرگ استقبال خواهند کرد و خواهند دانست که آخرت بهتر از دنیا است.» آن گاه امام علیه‌السلام رو به یارانش کرد و به ایشان فرمود: «چرا یک بچه و یا یک دیوانه از مصرف دارویی که باعث بهبودی جسم و برطرف کننده‌ی درد آنهاست، خودداری می‌کنند؟» در پاسخ عرض کردند: چون از فایده‌ی دارو آگاه نیستند. امام علیه‌السلام فرمود: «سوگند به خدایی که محمد را به راستی و حق فرستاده است هر کس برای مرگ آماده باشد مردن برای او سودمندتر از آن دارویی است که شخصی را معالجه می‌کند، بدانید که مردم اگر بدانند که چه نعمتهایی به ایشان داده می‌شود، هر آینه تقاضای مرگ خواهند کرد و بیش از آن چه که [صفحه ۲۳۰] یک عاقل دوران‌دیش دارو را برای دفع بیماریها و جلب سلامتی دوست دارد، آن را دوست خواهند داشت.» [۲۹۵].

امام علیه‌السلام در حدیث دیگری از حقیقت و واقعیت مرگ پرده برداشته و می‌فرماید که هرگاه مؤمن در آستانه‌ی مرگ قرار گیرد، شایسته است که غمگین نباشد و بی‌تابی نکند، امام علیه‌السلام به عیادت یکی از اصحابش که مریض بود، رفت و به او که از فرارسیدن مرگ بی‌تابی می‌کرد و می‌گریست، فرمود: «ای بنده‌ی خدا، تو از مرگ به خاطر آن که حقیقت آن را نمی‌شناسی بیمناکی، آیا وقتی که بدنت چرکین شود و آلوده باشی و از زیادی کثافت و چرک ناراحت باشی و به زخم و بیماری واگیر مبتلا شوی، چه می‌کنی، در حالی که می‌دانی شستشوی در حمام تمام آنها را برطرف می‌کند، آیا نمی‌خواهی وارد حمام شوی و همه‌ی پلیدیها را از تنت بشویی؟ یا این که ناراضی خواهی بود که وارد حمام شوی و همه‌ی آنها در بدنت بماند؟» آن بیمار، فوری عرض کرد: چرا یابن رسول الله! - درود و سلام خدا بر تو و خاندان تو باد - حتما در آن حال علاقه‌مندم به حمام وارد شوم. سپس امام علیه‌السلام در پاسخ وی فرمود: «آن حمام همان مردن است و آخرین چیزی است که تو را از گناهانت خلاص می‌کند و از بدیها پاک می‌سازد و چون بر تو مرگ وارد شود و قرین آن گردی از هر غم و اندوه و رنجی نجات می‌یابی و به هر شادی و سروری نایل می‌گردد...» بیمار با شنیدن آن سخنان آرام گرفت و به آسانی جان داد و تسلیم فرمان خدا شد. [۲۹۶]. [صفحه ۲۳۱] به راستی در خواب مرگ رفتن باعث آسایش مؤمن است از غمها و رنجهای دنیا و باعث ورود انسان به سرای پر از نعمتی است که گرفتاری و بیچارگی در آن جا نیست.

توبه‌ی نصح

احمد بن هلال از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، درباره‌ی توبه‌ی نصح پرسید، امام در پاسخ وی فرمود: «توبه‌ی نصح آن است که باطن چون ظاهر، و بلکه بهتر از ظاهر گردد.» [۲۹۷]. البته حقیقت توبه ریشه کن ساختن گناهان و پاک ساختن نفس از هواجس نفسانی است و آن است که باطن چون ظاهر و بلکه بهتر از آن گردد.

معنای رجیم

سید بزرگوارى عبدالعظیم حسنی نقل کرده، می‌گوید: از امام ابوالحسن علی بن محمد علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «معنی الرجیم - الذی وصف به الشیطان - انه مرجوم باللعن، مطرود من مواضع الخیر، لا یدکره مؤمن الا لعنه، و ان فی علم الله السابق انه اذا خرج القائم عجل الله فرجه لا یبقی مؤمن فی زمانه الا رجمه بالحجاره کما کان قبل ذلک مرجوما باللعن.» «معنای رجیم که شیطان را به آن متصف می‌کنند، آن است که وی به [صفحه ۲۳۲] وسیله‌ی لعن و دوری از رحمت خدا رانده شده و از جاهای خیر و خوبی

دور گشته است، هیچ مؤمنی او را بدون لعن یاد نمی‌کند و در علم خدا گذشته است که هرگاه امام قائم - عجل الله تعالی فرجه - ظهور کند، هیچ مؤمنی در آن زمان نمی‌ماند مگر آن که شیطان را با سنگ می‌راند همان طوری که پیش از آن با لعن او را رجم می‌کردند. [۲۹۸]. به راستی تمام بدیها و گناهان دنیا به خاطر اغوا کردن و فریبکاری شیطان است که انسان را به گناه وادار می‌سازد و در کام گناهان غرق می‌کند.

اوباش

امام ابوالحسن علیه‌السلام فرمود: «الغوغاء قتلۃ الانبیاء، والعامۃ مشتقۃ من العمی، و ما رضی الله عنهم أن شبههم بالانعام حتی قال: «بل هم أضل» [۲۹۹]. «اوباش کشندگان پیامبرانند، و عامه، از عمی - نابینایی - گرفته شده و خداوند از ایشان ناراضی بوده است و ایشان را به چهارپایان تشبیه کرده تا آن جا که فرموده است: (آنان از چهارپایان گمراهنند)» به راستی اوباش همان کسانی هستند که هیچ ظرفیت و وزنه‌ی اجتماعی و دینی ندارند و آنان کسانی هستند که نیروهای ستمگر آنها را برای کشتن پیامبران و خیراندیشان استخدام می‌کنند. [صفحه ۲۳۳]

سخنانی از نور

از امام ابوالحسن الهادی مجموعه‌ای از سخنان زرین باقی مانده است که از جمله سرمایه‌های فکری در عالم اسلام به حساب می‌آید، امام علیه‌السلام بدان وسیله قضایای گوناگون تربیتی، اخلاقی و روانی را چاره‌اندیشی کرده است از آن جمله است: «خیر من الخیر فاعله، واجمل من الجمیل قائله، وارجح من العلم عامله...» «بهتر از خود کار نیک، انجام دهنده‌ی آن و زیباتر از زیبا گوینده‌ی آن و بهتر از خود دانش عمل کننده‌ی آن است.» امام علیه‌السلام با این سخنان، کسانی از مردم را که به این صفات آراسته باشند معرفی فرموده و ستوده است: الف - انجام دهنده‌ی خیر کیست؟ به راستی آن کسی که از نظر ارزش اخلاقی بهتر از نیکی باشد او همان انجام دهنده‌ی خیر است. ب - زیباتر از زیبا، آن کسی است که با موازین نفسانی که سنجیده می‌شود زیباتر از زیباست، به خاطر آن که اوست که به مردم نیکی را می‌رساند. ج - کسی که مطابق علمش، عمل می‌کند، بالاتر از خود علم است، زیرا که علم و دانش را به عنوان وسیله‌ای برای عمل و تهذیب نفس می‌جویند، و اگر کسی مطابق علم، عمل کند به رسالت علم، عمل کرده و از علم پاسداری نموده و مقام علم را بالا برده است، پس او بهتر از خود علم است. ۲- امام هادی به یکی از دوستانش فرمود: «عاتب فلانا وقل له: ان الله اذا اراد بعبد خیرا اذا عوتب [صفحه ۲۳۴] قبل...» «از فلانی عذرخواهی کن و گله کن و بگو: چون خداوند برای بنده‌ای اراده‌ی خیر فرماید، هرگاه کسی از او عذرخواهی کند بپذیرد...» به راستی وقتی که گله گذاری به چنین سخنان زیبایی آراسته شود، دیگر کینه و عداوتی نمی‌گذارد و باعث گسترش دوستی و محبت می‌گردد. ۳- امام علیه‌السلام فرمود: «من سأل فوق قدر حقه فهو اولی بالحرمان...» «هر کس بیش از مقدار حق خویش را بطلبد، او سزاوارتر به محرومیت است...» به راستی کسی که بیش از مقداری که استحقاق دارد درخواست کند، خودش را در معرض محرومیت و از بین رفتن حق خود قرار داده است. ۴- فرمود: «صلاح من جهل الکرامۃ هو انه» «کسی که به ارزش کرامت انسانی عارف نباشد، شایسته‌ی خاری و ذلت است.» این سخن چقدر زیباست، زیرا کسی ارزش کرامت انسانی را نمی‌داند و از ارزشهای انسانیت آگاه نیست، شایسته‌ی خواری و بی‌اعتباری و دوری گزیدن است. ۵- امام علیه‌السلام فرمود: «الحلم ان تملک نفسک، و تکظم غیظک مع القدرۃ علیه.» «بردباری آن است که خویشتن دار باشی و با وجود داشتن قدرت، خشم را فروخوری.» به راستی که حقیقت بردباری آن است که انسان بر نفس و اعصاب خود [صفحه ۲۳۵] مسلط باشد و در برابر عوامل و اسباب خشم سر تسلیم فرود نیاورد. ۶- و نیز فرمود: «الناس فی الدنیا بالمال، و فی الآخرة بالاعمال.» «مردم در دنیا به وسیله‌ی مال و ثروت - در نظر توده‌ی مردم - محترمند، و در آخرت به

وسيله‌ی اعمال.» به راستی که زندگی آدمی در این دنیا در جهت مادی متمرکز است زیرا که در ساختن شخصیت فردی و اجتماعی - در نظر مردم - مادیات عنصر مهم و اصلی شمرده می‌شوند. اما حیات انسان در عالم آخرت براساس عمل نیک و یا بد اوست که در دنیا انجام داده است، پس اگر عمل نیک انجام داده باشد، در بهشت برین جای می‌گیرد، و اگر مرتکب عمل بد شده باشد، جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود، و دوزخ چه بد جایگاه و سرانجامی است! ۷- امام علیه‌السلام فرمود: «من رضی عن نفسه کثر الساخطون علیه...» «هر کس خودپسند باشد، مخالفان و افراد خشمگین از او زیاد خواهند بود.» البته هر کس که جلوی سرکشی نفس را نگیرد، و به خواسته‌ها و تمایلات ناروای دل خوش دارد، در حقیقت خویشتن را در معرض خشم و نارضایتی مردم قرار داده است. ۸- امام علیه‌السلام فرمود: «تريک المقادير ما لا یخطر ببالک.» «مقدرات تو، چیزهایی را بر تو بنمایاند که هرگز بر دلت خطور نکرده بود.» به راستی مقدرات الهی که بر بندگان و دیگر مخلوقات جاری می‌شود، در این دنیا شگفتیها و عجایبی را به انسان می‌نمایاند که هرگز فکرش را نکرده بود. [صفحه ۲۳۶] ۹- و فرمود: «شرالریة سوء الخلق.» «بدترین بلا یا بدخلقی است.» به راستی که بزرگترین مصائب بدخلقی است زیرا که انسان را گرفتار شر عظیمی می‌کند و شداید و مشکلات زیادی برای آدمی می‌آفریند. ۱۰- امام علیه‌السلام فرمود: «الغنی قلۀ تمیک، والرضی بما یکفیک، والفقیر شره النفس، و شدۀ القنوط، والمذلة اتباع الیسیر، والنظر فی الحقیر.» «بی‌نیازی عبارت است از کم کردن آرزو، و رضایت به مقدار کفایت، و نیازمندی به آزمندی نفس و ناامیدی زیاد است. و ذلت و خواری به دنبال اندک رفتن و توجه به چیزهای بی‌ارزش و ناچیز است.» این سخن امام علیه‌السلام مشتمل است بر تعریف چند چیز به شرح ذیل: الف - بی‌نیازی، در نظر امام علیه‌السلام به فراوانی پول نیست بلکه به کمی آرزوست و یا خشنودی به مقداری که انسان را کفایت کند. ب - نیازمندی، به کمی ثروت و پول نیست، بلکه به حرص و آز نفس و ناامیدی زیاد است. ج - ذلت و پستی، به پیروی و دنبال اندک رفتن و توجه به امور ناچیز و بی‌توجهی به چیزهایی است که باعث کرامت انسانی است. ۱۱- از امام علیه‌السلام درباره‌ی حزم نفس پرسیدند، فرمود: «هو ان تنظر فرصتک و تعاجل ما امکنک» «حزم و دوراندیشی آن است که فرصت را غنیمت شمردی و هرچه زودتر از فرصت ممکن استفاده کنی.» به راستی که نهایت دوراندیشی این است که شخص فرصتی را که از دستش می‌رود غنیمت بشمرد و بدون استفاده آن را از دست ندهد. [صفحه ۲۳۷] ۱۲- امام علیه‌السلام فرمود: «راکب الحرون - و هو الفرس الذی لاینقاد - أسیر نفسه» «آدم لجوج و کله شق مانند سوار بر اسب سرکشی است که نمی‌تواند جلو نفس سرکشش را بگیرد.» مقصود امام علیه‌السلام آن است که کسی که به خاطر لجاجت راههای پرپیچ و خم را می‌پیماید، او اسیر هوای نفس خویش است که او را در گرداب ژرفی افکنده است. ۱۳- امام هادی علیه‌السلام فرمود: «الجاهل أسیر لسانه» «آدم نادان اسیر زبانش است.» بدون هیچ تردیدی شخص نادان اسیر مشکلات و مصائبی است که از زبانش بیرون می‌آید. ۱۴- امام علیه‌السلام فرمود: «المراء یفسد الصداقة القديمة، یحلل العقد الوثیقة وأقل ما فیه ان تكون المغالبة، والمغالبة أس أسباب القطیعة.» «جدال، دوستی دیرینه را از بین می‌برد، و پیمانهای محکم را می‌گسند و کمترین پیامد آن کشمکش و نزاع است و نزاع وسیله‌ی عمده‌ی جدایی و بریدن از یکدیگر است. مراء: یعنی مجادله، و آن چیزی است که موجب از هم گسستن رشته‌ی دوستی و قطع محبت و ایجاد بغض و کینه می‌شود.» ۱۵- امام هادی علیه‌السلام فرمود: «العتاب مفتاح التعالی، والعتاب خیر من الحقد.» «نکوهش و خرده‌گیری کلید ترقی است، و نکوهش بهتر از کینه و به دل گرفتن است.» [صفحه ۲۳۸] بدون تردید، نکوهش - انتقاد سازنده - وسیله‌ی مطمئنی است برای ترقی و کلیدی است برای شناخت بدیها، و با این همه بهتر است از کینه‌ای که انسان نسبت به برادر دینیش بر دل بگیرد. ۱۶- یکی از یارانش در تعریف و تمجید از امام علیه‌السلام بسیار سخن گفت و ثناگویی کرد، امام فرمود: «ان کثرة الملق یهجم علی الفطنة، فاذا حللت من أخیک محل الثقة فاعدل عن الملق الی حسن النیة.» «همانا چاپلوسی زیاد باعث زدودن هوش می‌گردد، پس هرگاه به برادرت اطمینان زیادی داری به جای چاپلوسی و تملق، خوشبین باش.» به راستی اسلام، تملق گویی را دوست ندارد، زیرا که تملق از ضعف شخصیت برمی‌خیزد و از شخص مسلمان می‌خواهد که

به فرومایگی و ذلت نگراید، بلکه در تمام مراحل زندگیش با عزت و بزرگواری باشد. ۱۷- امام علیه‌السلام فرمود: «المصیبه للصابر واحده، وللجذاع اثنان.» «مصیبت شخص بردبار و صابر یکی است و مصیبت شخص کم صبر و جزع کننده دو تاست.» به راستی که انسان وقتی دچار مصیبتی می‌شود و در عین حال صابر و بردبار است یک مصیبت دارد، اما وقتی که بی‌تابی کند به دو مصیبت گرفتار آمده است: یکی مصیبت اولی و دیگری مصیبت بی‌تابی او. ۱۸- امام علیه‌السلام فرمود: «الحسد ماحق الحسنات، والزهو جالب المقت.» «حسد، نیکبها را از بین می‌برد و خودستایی باعث کدورت و دشمنی می‌گردد.» به راستی امام علیه‌السلام به خاطر آلوده نشده به گناه انسان را از حسد [صفحه ۲۳۹] برحذر داشته است. اخبار فراوانی وجود دارد که حسد، همچون آتشی که هیزم خشک را می‌خورد، نیکبها را می‌خورد. همچنین از خودستایی یعنی خودبزرگی بینی و فخرفروشی برحذر داشته است چون باعث خشم و دشمنی دیگران می‌گردد. ۱۹- امام علیه‌السلام فرمود: «العجب صارف عن طلب العلم، وداع الی التخمط فی الجهل.» «خودپسندی مانع از کسب دانش است و آدمی را در حال نادانی به خودبزرگی بینی می‌خواند.» البته خودپسندی انسان را از کسب دانش و تهذیب نفس باز می‌دارد و او را در منجلاب نادانی غرق می‌کند. ۲۰- امام علیه‌السلام فرمود: «البخل اذم الأخلاق، والطمع سحیه سیئه...» «بخل پست‌ترین خویها و طمع خصلت نکوهیده‌ای است.» امام علیه‌السلام از بخل به خاطر آن که بدترین و پست‌ترین خویهاست برحذر داشته است همان طوری که از طمع به دلیل آن که از صفات بد و نکوهیده است زنهار داده، چون طمع انسان را دچار مشکلات و رنجهای بسیاری می‌سازد. ۲۱- امام علیه‌السلام فرمود: «مخالطة الاشرار تدل علی شر من یخالطهم.» «معاشرت با بدان دلیل بر بدی کسی است که با آنان معاشرت دارد.» تردیدی نیست که معاشرت و رفاقت با بدان دلیل بر بدی و شرارت کسی است که با آنان مربوط است، زیرا که اگر وی شخص با شرافتی بود و رفتار درستی داشت از آنها دوری می‌کرد. ۲۲- امام علیه‌السلام می‌فرماید: [صفحه ۲۴۰] «الکفر للنعم اماره البطر، و سبب للتغییر.» «کفران ان نعمتها نشانه‌ی ناسپاسی و نارضایتی و باعث از دست رفتن آنهاست.» بدون تردید کسی که کفران و ناسپاسی نعمت کند، او شخص نمک‌شناس و ناسپاسی است و از فرمان و اطاعت نعمت دهنده بیرون رفته است، همان طوری که ناسپاسی باعث دگرگونی و از دست رفتن نعمت است. ۲۳- امام علیه‌السلام فرمود: «اللجاجه مسلبه للسلامه، و مؤدیة للندامة.» «لجاجت، تندرستی و سلامتی را از انسان می‌گیرد و باعث پشیمانی می‌شود.» امام هادی علیه‌السلام از لجاجت یعنی پافشاری در کاری را که مصلحت تأمل و شتاب نداشتن بوده است منع فرموده از آن رو که سلامتی را از میان می‌برد و به پشیمانی می‌انجامد. در حدیث آمده است که لجاجتی فکر و اندیشه را از آدم می‌گیرد. ۲۴- امام علیه‌السلام فرمود: «الهزه فکاهه السفهاء و صناعة الجهال.» «مسخره کردن دیگران، خوش منشی نادانان و صفت بی‌خردان است.» به راستی دست انداختن و سبک شمردن مردم تنها سرمایه‌ی نادانان و فرومایگی بی‌خردانی است که جز ریشخند کردن خلق خدا کار دیگری ندارند. ۲۵- امام علیه‌السلام فرمود: «العقوق یعقب القله، و یؤدی الی الذله.» «عاق والدین شدن، باعث کمی اولاد شده و به ذلت و خواری می‌انجامد.» [صفحه ۲۴۱] نافرمانی از پدر و نیکی نکردن به او، چندین برابر گناهان دیگر کیفر دارد، از جمله کمبود نسل و فراگیری ذلت و خواری میان فامیل و اعضای خانواده می‌شود. ۲۶- امام علیه‌السلام فرمود: «السهر الذللنم، والجوع یزید فی طیب الطعام.» «کم خوابیدن، خواب را لذت بخش‌تر می‌سازد و گرسنگی باعث فزونی لذت غذا می‌شود.» به راستی وقتی که انسان شب را به بیداری بگذرانند، خواب لذت بخش‌تر از هر چیزی برای او خواهد بود، همان طوری که گرسنگی باعث فزونی در خوشی و لذت خوراک می‌گردد، هر چند غذای نامطبوعی باشد. ۲۷- امام علیه‌السلام به یکی از اصحابش فرمود: «اذکر مصرعک بین یدی اهلکک حیث لا یطیب یمنعک، و لا حیب ینفعک.» «از وقتی یاد کن که در مقابل اعضای خانواده در بستر افتاده‌ای و نه پزشکی می‌تواند جلو مردن تو را بگیرد و نه دوستی می‌تواند به تو سودی برساند.» در این سخنان، امام علیه‌السلام انسان را به اصلاح و استوار سازی خویشتن و مغرور نگشتن دعوت فرموده است زیرا اگر انسان پایان کار زندگی خود را به خاطر آورد، دیگر سرکشی نمی‌کند و به حق دیگری تجاوز نمی‌کند. ۲۸- امام علیه‌السلام فرمود: «اذکر حسرات التفریط بأخذ تقدیم

الحزم.» با رعایت احتیاط و دوراندیشی، افسوسهای کوتاهی و تقصیر را به خاطر داشته باش.» امام علیه‌السلام به وسیله‌ی این کلام نورانی ما را به دوراندیشی و اجتناب [صفحه ۲۴۲] از کوتاهی و تقصیر دعوت فرموده است زیرا که افسوس و تباهی را برای انسان در پی دارد. ۲۹- امام علیه‌السلام فرمود: «ما استراح ذوالحرص والحكمة.» «دو کس نیاسود: یکی حریص و دیگری طالب حکمت.» این سخن امام علیه‌السلام بر واقعیت حریص و طالب حکمت ناظر است که شخص حریص به خاطر فزونی حالات و زیاده طلبیش در رنج و زحمت است و طالب حکمت نیز به خاطر افزایش معارف و معلومات، خود را به زحمت و می‌دارد. ۳۰- امام علیه‌السلام فرمود: «لانجع فی الطبايع الفاسدة.» [۳۰۰]. «هیچ چیز در سرشتهای فاسد اثر نمی‌کند.» به راستی بیشتر کسانی که دارای طبیعتهای فاسد و در راه و رفتار خود منحرفند نه دارویی در آنها مؤثر است و نه معالجه فایده‌ای دارد، و نه نصیحت و راهنمایی به حالشان سودمند است. ۳۱- امام علیه‌السلام فرمود: «من لم يحسن أن يمنع لم يحسن أن يعطى.» «کسی که ممانعت از (بدی) را نیکو نداند، بخشش به خود را نیز نیک نشمارد.» به راستی کسی که استقلال فکری و اجتماعی ندارد، همان طوری که ممانعت از کار بد را نیک نمی‌داند، همان طور عطا و بخشش را نیز خوب [صفحه ۲۴۳] نمی‌پندارد. ۳۲- امام علیه‌السلام فرمود: «شر من الشر جالبه، و أهول من الهول راكبه.» «بدتر از بد کسی است که باعث بدی شود و بیمناک‌تر از بیم، مرتکب آن است.» البته کسی که بدی را برای خود و یا جامعه‌ی خود، به وجود آورد، او بدتر از خود آن بدی و پلیدتر از آن است، و همچنین هر کس کارهای خطرناک را مرتکب کشود او خود از خطر خطرناک‌تر است. ۳۳- امام علیه‌السلام فرمود: «ایاک والحسد فانه یبین فیک، ولا یعمل فی عدوک.» «از حسد دوری کن که حسد در خود تو کارگر می‌افتد و در دشمنت هیچ تأثیری ندارد.» تردیدی نیست که حسد، قلب حاسد را تباہ می‌سازد و آثاری تلخ در آن می‌گذارد، در حالی که هیچ اثری در شخصی که حسد برده شده است نمی‌گذارد. ۳۴- امام علیه‌السلام فرمود: «اذا كان زمان العدل فيه اغلب من الجور فحرام أن یظن بأحد سوءا حتی یعلم ذلك منه، و اذا كان زمان الجور اغلب فيه من العدل فليس لأحد أن یظن بأحد خيرا ما لم یعلم ذلك منه.» «در روزگاری که عدالت بیش از ظلم و ستم باشد، در آن روزگار حرام است که به کسی تابدیش ثابت نشده است بدگمان باشیم و در روزگاری که ظلم و ستم بیش از عدل و داد باشد، تا بر کسی ثابت نشود، نباید به کسی خوشبین باشد.» به راستی اگر در روزگاری عدالت اجتماعی گسترش یافته و حق و حقیقت [صفحه ۲۴۴] همه جا را فرا گرفته باشد، کسی حق ندارد نسبت به کسی بدبین باشد و اما اگر ظلم و ستم همه جا سایه گسترده و فراگیر است، دیگر خوش بینی به هر کسی بی‌مورد است مگر این که خوبی او مسلم باشد. ۳۵- امام هادی علیه‌السلام به متوکل فرمود: «لا تطلب الصفاء ممن كدرت عليه، و لا الوفاء ممن غدرت به، و لا النصح ممن صرفت سوء ظنك اليه، فانما قلب غيرك لك كقلبك له.» «از کسی که دلت نسبت به او تیره است انتظار صفای قلب نداشته باش و از کسی که مکر کرده‌ای و فریبش داده‌ای، وفا معجوی، و از کسی که نسبت به او بدگمانی، خیرخواهی و نصیحت نخواه، زیرا دل دیگران نسبت به تو همانند دل توست نسبت به آنها.» این سخن امام، از بهترین سخنان در بار امام است که متوکل را بر حذر داشته است از این که صفا و وفا و خیرخواهی از کسانی که با ظلم و جور و مکر و حيله‌ی خود زندگی را بر آنها تیره و تار کرده و یا به ایشان بدگمان است، نباید انتظار داشته باشد زیرا که همه‌ی آنان از دشمنان و بدخواهان او هستند. ۳۶- امام علیه‌السلام فرمود: «ابقوا النعم بحسن مجاورتها، والتمسوا الزیادة فیها بالشکر علیها، واعلموا أن النفس أقبل شيء لما اعطيت، وامنع شيء لما منعت فاحملوها علی مطیة لا تبطىء.» «با نیکو داشتن و قدردانی، نعمتها را پایدار و با سپاسگزاری آنها را افزون نمایید و بدانید که نفس آدمی از هر چیزی به آن چه می‌دهندش پذیراتر و آن چه ندهند ناپذیراتر است، پس نفس را به مرکبی سوار کنید که کندی و سستی نپذیرد.» امام علیه‌السلام، احسان به مردم را عامل پایداری و بقای نعمت خوانده است همان طوری که مردم را به شکر خدا بر نعمتهایش فراخوانده است بدان جهت که باعث فزونی نعمت است، طبیعی است که شکرگزاری تنها به وسیله‌ی [صفحه ۲۴۵] احسان و نیکی به مستمندان و ضعیفان امکان‌پذیر است و بس. و سخنان دیگر امام، مشتمل بر ضرورت تربیت نفس و تسلط بر آن است که مبادا لجام نفس را رها سازد، زیرا که نفس اگر

مذهب نگردد آدمی را در بیابانی دوردست می‌اندازد و آرام نمی‌گیرد. ۳۷- فرمود: «الجهل والبخل اذم الاخلاق.» «نادانی و بخل بدترین خصلتهای آدمیانند.» تردیدی نیست که نادانی و بخل از بدترین خصلتهایند و باعث دوری انسان از پروردگار خود می‌شوند و کسی که دارای این دو خصلت است زندگی او زندگی چهارپایان است. ۳۸- امام علیه‌السلام فرمود: «حسن الصورة جمال ظاهر، و حسن العقل جمال باطن.» «زیبایی صورت زیبایی ظاهر، و عقل و خرد استوار زیبایی باطن است.» البته زیبایی صورت باعث زیبایی ظاهری انسان است اما زیبایی حقیقی آدمی در زیادتی عقل و کمال اوست. ۳۹- امام علیه‌السلام فرمود: «ان من الغرة بالله ان یصر العبد علی المعصية و یتمنی علی الله المغفرة.» «همانا مغرور بودن به خدا بنده را به معصیت وامی‌دارد و در حالی که از خدا انتظار آمرزش دارد.» مقصود امام آن است که نوعی از مغرور بودن، ایمن شدن از مکر خداست و آن بنده را بر ارتکاب گناهان پایدار می‌سازد و از سویی طلب آمرزش از خدا را دارد زیرا مغفرت و آمرزش مخصوص کسانی است که توبه‌ی نصوح کنند [صفحه ۲۴۶] و از گناهان و معاصی که مرتکب شده‌اند پشیمان گردند. ۴۰- امام علیه‌السلام فرمود: «لو سلک الناس وادیا وسیعا لسلکت وادی رجل عبدالله وحده خالصا.» «اگر همه‌ی مردم بیابان پهناوری را ببینند، من راه آن مردی را خواهم پیمود که به تنهایی خالصانه خدا را عبادت می‌کند.» البته امری طبیعی است نسبت به مقام هدایت و روش امام علیه‌السلام که راه کسی را ببیند که خدا می‌پسندد هر چند که تمام مردم از آن دوری گزینند و راهی پهناورتر از آن را ببینند. ۴۱- امام هادی علیه‌السلام فرمود: «والغضب علی من تملک لؤم.» «خشم گرفتن نسبت به کسی که اختیار او در دست توست، ناپسند و نکوهیده است.» ۴۲- امام علیه‌السلام فرمود: «الشاکر أسعد بالشکر منه بالنعمة التي اوجبت الشکر، لأن النعم متاع والشکر نعم.» «کسی که پاس نعمت می‌دارد، آمادگی بیشتری دارد تا به وسیله‌ی آن پاس داشتن نعمت، به نعمت (بیشتری برسد) که باعث سپاسگزاری گردد، زیرا نعمتها کالاهایی هستند و سپاسگزاری خود نعمتهای دیگری می‌باشند.» ۴۳- امام علیه‌السلام فرمود: «ان الله جعل الدنيا دار بلوی، والاخرة دار عقبی، و جعل بلوی الدنيا لثواب الاخرة سببا، و ثواب الاخرة من بلوی الدنيا عوضا.» «همانا خداوند دنیا را سرای آفت و گرفتاری و آخرت را سرای جاودانه قرار داده و گرفتاری دنیا را باعث اجر و مزد آخرت، و اجر اخروی [صفحه ۲۴۷] را عوض گرفتاری دنیا مقرر داشته است.» ۴۴- امام علیه‌السلام فرمود: «ان الظالم الحالم یکالم ان یغطى علی ظلمه بحلمه، و ان المحق السفیه یکاد ان یطقی، نور حقه بسفیه.» «همانا ستمگر بردبار ممکن است بردباریش باعث پوشاندن ظلم و ستمش گردد اما نابود و هلاکت نادان ممکن است نور حقیقت را به وسیله‌ی نادانیش خاموش سازد.» ۴۵- امام علیه‌السلام فرمود: «من جمع لک و ده فاجمع له طاعتک.» «هر که دوست همه جانبه‌ی تو باشد، تو نیز از او اطاعت همه جانبه کن.» ۴۶- امام علیه‌السلام فرمود: «من هانت علیه نفسه فلا تأمن شره.» «هر که قدر و ارزش خود را نداند، از شر او آسوده مباش.» ۴۷- فرمود: «الدنيا سوق ربح فيها قوم، و خسر فيها آخرون.» «دنیا بازاری است که مردمانی از آن سود می‌برند و گروهی زیان.» ۴۸- امام علیه‌السلام فرمود: «اذکر مصرعک بین یدی أهلك، و لا طیب یمنعک و لا حیب ینفعک...» [۳۰۱]. [صفحه ۲۴۸] در این جا سخن از حکمتها و سخنان دلاویز امام علیه‌السلام پایان می‌گیرد و این سخنان از اندیشه‌ی والای انسانی حکایت می‌کند. [۳۰۲]. [صفحه ۲۵۱]

اصحاب و راویان حدیث امام

اشاره

از تنوع آگاهیها و فرهنگ امام علیه‌السلام فراگیر بودن معارف آن حضرت برمی‌آید که وی در تمام علوم متخصص بوده، او در تفسیر قرآن، فقه، آداب و اخلاق اسلام مهارت داشته، از این رو قبله‌ی آمال دانش پژوهان بوده است. اما یاران امامان علیهم‌السلام، تجسم عینی خط پیام و رسالت اسلامند، آنانند که رسالت اسلام را از تباهی پاس داشتند و به امامانی که منبع جوشان جوهری

اسلام و اسلام ناب بودند، پیوستند و احادیث و سخنان آنها را روایت کردند و در اصول روایات، ایشان بالغ بر چهارصد اصل را جمع آوری کردند که در «کتب اربعه» که مرجع فقهای امامیه در استنباط احکام شریعه است آن اصول جمع آوری شده است. این گروه از اصحاب، به خاطر جمع آوری و تدوین آثار ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام بر جهان اسلام، فضیلت بزرگی دارند که اگر آنان نبودند، به یقین این همه سرمایه‌های گرانقدری که سراسر، تجسم ابداع و اصالت و تکامل و تطور اندیشه‌ی بشری است، از میان رفته بود. چیزی که در این جا، به مباحثات و افتخار بر جهاد و پیکار این راویان می‌افزاید آن است که ایشان به حضور ائمه علیهم‌السلام رسیدند و احادیث ایشان را گردآوری کردند در برهه‌ای از زمان که دشوارترین و خفقان آورترین زمانها بوده است؛ حکومت‌های اموی و عباسی در ستم کردن بر علویان و شیعیان ایشان پافشاری داشتند و توده‌ی مردم را از دسترسی و پیوستن به ایشان جلوگیری [صفحه ۲۵۲] می‌کردند، و بدون هیچ گونه تساهل و گذشت هر کسی را که ناشر فضایل آنها بوده و یا مناقب و اوصاف و آثار آنان را بر زبان می‌آورد و یا احادیث ایشان را نقل می‌کرد، به چنگال ستم خود گرفتار می‌کردند و دستور اعدام و یا زندان ابد در سلولها و سیاهچالهای تاریک را می‌دادند به راستی که راویان در بدترین فشار و تنگنا قرار داشتند که مبادا از امامی که حدیث نقل می‌کنند، نام ببرند از این رو به کنیه و یا لقب دیگر ایشان اشاره می‌کردند و به صراحت نام آنها را نمی‌بردند. به هر حال، ما در ذیل به شرح حال اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام می‌پردازیم که - به نظر ما - این خود از متممهای بحث درباره‌ی شخصیت امام است زیرا که باعث کشف قسمتهای مهمی از شخصیت امام است. شرح حالها را برحسب حروف الفبا به شرح ذیل تنظیم کردیم:

حرف (الف)

ابراهیم بن اسحاق

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام شمرد و افزوده است که وی ثقة است [۳۰۳].

ابراهیم بن ابی‌بکر

ابراهیم بن ابی‌بکر رازی مکنی به ابومحمد، برقی او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است. [۳۰۴]. [صفحه ۲۵۳]

ابراهیم بن ادريس

شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام دانسته [۳۰۵] و همچنین برقی نیز او را از یاران امام هادی شمرده است [۳۰۶].

ابراهیم بن اسحاق

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده و افزوده است که وی ثقة است [۳۰۷] و همچنین برقی، می‌گوید: «او بزرگ است و هیچ ایرادی بر او نیست.» [۳۰۸].

ابراهیم بن داوود یعقوبی

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام یاد کرده [۳۰۹] و برقی نیز از اصحاب امام هادی و هم از اصحاب امام جواد

علیهما السلام شمرده است [۳۱۰] و کشی می‌گوید: وی از جمله کسانی است که از ابوالحسن علیه‌السلام روایت می‌کند [۳۱۱].

ابراهیم بن شیبه

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام دانسته است [۳۱۲] که نامه‌ای به امام علیه‌السلام نوشت و از گروهی از بی‌دینان که آثار فکری اسلام [صفحه ۲۵۴] را درهم می‌کردند، در آن نامه گله و شکوه کرد و ما آن جا که درباره‌ی عصر امام سخن می‌گوییم در این باره بحث خواهیم کرد.

ابراهیم بن عبده نیشابوری

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام و نیز از اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام شمرده است [۳۱۳] و کشی می‌گوید: امام حسن عسکری علیه‌السلام نامه‌ای به اسحاق بن اسماعیل نوشت و در آن نامه به ابراهیم بن عبده سلام رسانده و او را برای دریافت حقوق شرعی و کیل خود قرار داد [۳۱۴]، و او را نزد عبدالله بن حمدویه بی‌هقی فرستاد و به او نامه‌ای داد که در آن نامه آمده بود: «باری ابراهیم بن عبده را به سوی شما فرستادم تا آن نواحی و مردم ناحیه‌ی شما حقوقی را که از ما به گردن شماست به او پردازند، و او مورد اطمینان و امین من در نزد دوستان ما در آن جاست پس باید از خدا بترسند و حقوق واجبه را به او پردازند و هیچ بهانه‌ای در ترک و تأخیر آن ندارند و خداوند آنان را به وسیله‌ی نافرمانی اولیایش نگویند نسازد و خداوند ایشان و تو را نیز با ایشان با طلب مغفرت ما بیامرزد که خداوند دارای کرم فراوان و گسترده است...» [۳۱۵].

ابراهیم بن عقبه

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام دانسته است [۳۱۶]. و همچنین برخی او را از اصحاب امام هادی شمرده‌اند [۳۱۷] ابراهیم از [صفحه ۲۵۵] امام ابوجعفر الجواد علیه‌السلام و امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام روایت کرده، و سهل بن زیاد و گروهی دیگر از وی نقل حدیث کرده‌اند [۳۱۸].

ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری

شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی و امام حسن عسکری علیه‌السلام نام برده است. [۳۱۹].

ابراهیم بن محمد همدانی

شیخ او را از اصحاب امام رضا علیه‌السلام و همچنین از اصحاب امام جواد و امام هادی علیه‌السلام دانسته است [۳۲۰] و کشی می‌گوید: وکیل امام علیه‌السلام بوده و چهل مرتبه به حج رفته است [۳۲۱]، و همچنین وکیل امام جواد علیه‌السلام بوده است و امام در نامه‌ای به او نوشت: (حساب تو رسید، خداوند از تو بپذیرد و از ایشان خوشنود گردد و آنان را در دنیا و آخرت با ما محشور سازد، و این مبلغ وجه نقد و این قدر پارچه برای تو فرستاده شد، خداوند آنها و تمام نعمتهایش را بر تو مبارک گرداند و به - آن شخص - نضر، نوشتیم و دستور دادیم که مزاحم تو نشود و برخلاف تو کاری نکند و به دوستانمان در همدان نامه‌ای نوشته و به آنها دستور دادیم که از تو اطاعت کنند و از فرمان تو پیروی کنند و وکیلی جز تو نداریم.» [۳۲۲]. این روایت دلیل بر وثاقت و عظمت مقام و قدر و منزلت وی در نزد امام علیه‌السلام است. [صفحه ۲۵۶]

ابراهیم بن مهزیار

شیخ او را از اصحاب امام جواد علیه‌السلام برشمرده و هم از اصحاب امام هادی علیه‌السلام یاد کرده است [۳۲۳] نجاشی می‌گوید: کتاب «البشارات» از اوست [۳۲۴]. کشی به سند خود از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل کرده می‌گوید: پدرم وقتی که در حال احتضار بود، مبلغی به من پرداخت و نشانه‌ای نیز داد که کسی جز خدا آن را نمی‌دانست و گفت: هر کس با این نشانی نزد تو آمد، این پول را به او بده، می‌گوید: من راهی بغداد شدم و در کاروانسرای فرود آمدم و در روز دوم ورودم، پیرمردی آمد، در زد، به غلامم گفتم: ببین کیست که در می‌زند غلام بیرون رفت و برگشت و گفت: پیرمردی در خانه ایستاده است. اجازه ورود دادم، وارد شد، خودش را معرفی کرد، گفت: من عمری هستم، آن مالی که نزد توست به من بپرداز و نشانه‌اش چنین و چنان است. محمد می‌گوید: من آن مبلغ را به وی پرداختم [۳۲۵] این روایت دلیل بر آن است که ابراهیم، از طرف امام علیه‌السلام وکیل دریافت حقوق شرعی بوده است، و طبیعی است که مورد اعتماد بوده و او ثقة و عدل است.

ابراهیم دهقان

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام شمرده [۳۲۶] و چیزی علاوه بر این ننوشته است. [صفحه ۲۵۷]

احمد بن اسحاق

احمد بن اسحاق بن عبدالله اشعری قمی که بر قمی‌ها وارد بوده است. وی از ابوجعفر ثانی و از ابوالحسن علیهما‌السلام روایت می‌کند و از اصحاب ویژه‌ی ابومحمد علیه‌السلام بوده و کتابهایی به شرح زیر دارد: الف - علل الصوم ب - «مسائل الرجال للامام الهادی علیه‌السلام» که وی جمع‌آوری کرده است [۳۲۷]. ج - علل الصلاة [۳۲۸]. وی از جمله کسانی است که امام مهدی عجل الله فرجه، علیه‌السلام را دیده است و اخبار زیادی در مدح و ثنای او رسیده است.

احمد بن اسحاق رازی

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده است. وی از امام علیه‌السلام روایت کرده [۳۲۹] و سهل بن زیاد از قول او نقل روایت می‌کند [۳۳۰].

احمد بن اسماعیل بن یقظین

از اصحاب امام هادی علیه‌السلام است. برقی از او نام برده است. [۳۳۱].

احمد بن ابی‌عبدالله برقی

شیخ او را با همین عنوان از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی [صفحه ۲۵۸] علیه‌السلام شمرده است [۳۳۲] و با این عنوان در ضمن اسناد جمعی از روایات که به چهل مورد می‌رسد آمده است [۳۳۳].

احمد بن حسن بن اسحاق بن سعد

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام برشمرده است [۳۳۴].

احمد بن حسن بن علی بن محمد بن فضال

می‌گویند: وی مردی گشاده زبان و در حدیث مورد وثوق بوده، برادرش علی بن حسن و دیگر راویان کوفی از او روایت کرده‌اند [۳۳۵] وی چندین کتاب دارد از جمله کتاب «الصلاة» و کتاب «الوضوء». احمد در سال (۲۶۰ هـ) از دنیا رفته است [۳۳۶].

احمد بن حمزه بن یسع قمی

مردی ثقة بوده و شیخ او را از جمله اصحاب ابوالحسن الهادی علیه‌السلام دانسته است [۳۳۷] از امام و از ابان بن عثمان و از حسین بن مختار و زکریا بن آدم و محسن بن احمد و محمد بن علی، روایت نقل کرده است و حسین بن سعید و عبدالله بن جعفر و علی بن مهزیار و دیگران از او حدیث نقل کرده‌اند [۳۳۸].

احمد بن خضیب

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته [۳۳۹] و همچنین [صفحه ۲۵۹] برقی او را از یاران امام هادی برشمرده است.

احمد بن زکریا بن بابا قمی

برقی او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۳۴۰].

احمد بن فضیل

شیخ او را با همین عنوان از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۳۴۱].

احمد بن محمد سیاری بصری

شیخ در رجال خود وی را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام و امام حسن عسکری علیه‌السلام نام برده است. [۳۴۲].

احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی

شیخ او را از جمله اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام شمرده است [۳۴۳] کنیه‌ی وی ابوجعفر بوده و او بزرگ و شخصیت موجه قمی‌ها بوده است و رئیسی بوده که از طرف مردم با پادشاه ملاقات می‌کرد، احمد کتابهایی تألیف کرده از جمله کتاب «التوحید» و کتاب «فضل النبی صلی الله علیه و آله» و کتاب «المتعۀ» و کتاب «النوادر» و کتاب «الناسخ و المنسوخ» و کتاب «فضائل» و دیگر کتابها.

احمد بن هلال صبرتانی بغدادی

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته است و به او نسبت غلو [صفحه ۲۶۰] می‌دهد [۳۴۴] و اخبار زیادی در نکوهش و برائت از او و بی‌دینی او رسیده است.

اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده [۳۴۵] و همچنین برقی او را از اصحاب امام دانسته است.

اسحاق بن محمد بصری

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته است و می‌گوید: به او نسبت غلو داده‌اند [۳۴۶] علامه نیز می‌گوید: به او نسبت غلو داده‌اند در حالی که او از اصحاب امام جواد علیه‌السلام است. [۳۴۷].

ایوب بن نوح بن دراج

مردی ثقه و امین بود. نجاشی می‌گوید: وی وکیل ابوالحسن علیه‌السلام و ابومحمد علیه‌السلام بوده است و در نزد آن دو بزرگوار مقام والایی داشته و امین ایشان بوده است مردی سخت پرهیزگار، پر عبادت و در روایاتش مورد اعتماد بوده و پدرش «دراج» در کوفه شغل قضاوت داشته و صحیح الاعتقاد بوده است و جمیل بن دراج برادر اوست [۳۴۸] شیخ می‌گوید: ایوب بن دراج ثقه است وی دارای کتاب و روایات و مسائلی از ابوالحسن ثالث - امام هادی - علیه‌السلام است. کشی می‌گوید: وی از صالحان بود و چون از دنیا رفت از مال دنیا جز صد و پنجاه دینار چیزی باقی نگذاشت در حالی که مردم تصور می‌کردند، اموال زیادی نزد او موجود است. وی از امام ابوالحسن علیه‌السلام روایت کرده و جماعت زیادی از روایت نیز از قول او نقل کرده‌اند. [صفحه ۲۶۱]

حرف (ب)

بشر بن بشار نیشابوری

بشر عموی عبدالله شاذانی، از اصحاب امام هادی علیه‌السلام است. شیخ در رجال خود نام او را آورده است، وی از امام علیه‌السلام به صورت مکاتبه روایت کرده، و سهل از او نقل روایت می‌کند. [۳۴۹].

حرف (ج)

جعفر بن احمد

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۳۵۰] و همچنین برقی از او یاد کرده است. وی از محمد بن علی روایت کرده و علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خویش از او روایت می‌کند. [۳۵۱].

جعفر بن ابراهیم بن نوح

برقی او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده است [۳۵۲] و همچنین شیخ او را از اصحاب امام دانسته است. [صفحه ۲۶۲]

جعفر بن عبدالله

جعفر بن عبدالله بن حسین بن جامع قمی حمیدی، شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است. بین او و حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه - مکاتبه، جریان داشته است [۳۵۳].

جعفر بن محمد

جعفر بن محمد بن اسماعیل بن خطاب، شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام بر شمرده است [۳۵۴] و همچنین برقی از او یاد کرده و شیخ اضافه می‌کند که امام علیه‌السلام نامه‌ای به او نوشته است [۳۵۵].

جعفر بن محمد بن یونس

جعفر بن محمد بن یونس احوال صیرفی غلام قبیله‌ی بجیله، از امام ابو جعفر ثانی علیه‌السلام روایت کرده و او کتابی دارد [۳۵۶] شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام بر شمرده است [۳۵۷].

حرف (ح)**حاتم بن فرج**

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام دانسته است [۳۵۸]. [صفحه ۲۶۳]

حسن بن جعفر

حسن بن جعفر، معروف به ابوطالب فافانی بغدادی، شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده، همان طوری که از جمله اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز آورده است [۳۵۹].

حسن بن حسن علوی

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام بر شمرده است [۳۶۰].

حسن بن حسین علوی

شیخ او را از اصحاب ابوالحسن الهادی علیه‌السلام می‌داند [۳۶۱].

حسن بن خرزاد

شیخ او را در شمار اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام آورده است [۳۶۲] نجاشی می‌گوید: وی مردی کثیرالحدیث بوده و دارای کتابی به نام «اسماء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» و کتاب «المتعّه» است. بعضی گفته‌اند او در آخر عمرش جزء غلات شد [۳۶۳].

حسن بن راشد

حسن بن راشد، مکنی به ابوعلی غلام آل هلب بغدادی، مردی ثقه و مورد اعتماد بوده است شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده [۳۶۴] و شیخ مفید او را از فقهای بزرگ و رؤسای دانسته که حلال و حرام را از ایشان می‌آموختند و از کسانی است که هیچ کس از او نکوهش نکرده و راهی برای [صفحه ۲۶۴] نکوهیدن وجود ندارد [۳۶۵] امام هادی علیه‌السلام او را وکیل

خود ساخت و چندین نامه برای وی فرستاد که از جمله: ۱ - کشتی به سند خود - تا به محمد بن عیسی یقطینی می‌رساند - روایت کرده، می‌گوید: امام هادی علیه‌السلام به علی بن بلال در سال (۳۳۲ هـ) نامه‌ای نوشته که در آن نامه آمده است: «من و تو خدا را سپاس می‌گوییم و او را به نعمت و احسانش شکر گزاریم و بر محمد پیامبر خدا و خاندانش - که درود و رحمت خدا برایشان باد - صلوات می‌فرستیم. باری من ابوعلی را به جای حسین بن عبدربه تعیین کردم و با شناختی که از او داشتم و کسی نظیر او نبود، او را امین خود قرار دادم، و می‌دانم که او بزرگ آن ناحیه است این بود که به خاطر محبت به افراد و مردم آن سامان، تو را با این نامه گرامی داشتیم بنابراین باید از او اطاعت کنی و هر حقوقی که نزد توست به او تسلیم کنی و دوستانت را نیز بدان تشویق نمایی و به آن بفهمانی تا بدین وسیله او را یاری و کفایت کنند که آن کار پسندیده‌ای است و احترامی است به ما و از نظر ما پسندیده است و برای تو نیز از طرف خداوند اجر و پاداشی است زیرا خداوند به هر کس بخواهد به رحمت خود، عنایت و بخشش می‌کند، چه او صاحب بخشش و مرحمت است و تو از نظر ما در کنف حمایت الهی هستی این نوشته را به خط خودم نوشتم، خدا را سپاس فراوان می‌گویم.» [۳۶۶]. این نامه خود دلیل بر فضیلت حسن بن راشد و وثاقت و امانتداری اوست که امام علیه‌السلام شیعه را به او ارجاع داده و به اطاعت و انقیاد از او سفارش می‌کند و دستور می‌دهد آن چه از حقوق شرعی در اختیار دارند به او تسلیم نمایند. [صفحه ۲۶۵] ۲ - کشتی به سند خود - تا احمد بن محمد بن عیسی - روایت کرده، که او می‌گوید: این نامه را با ابن راشد به جمعی از دوستانی که مقیم بغداد، مداین و نواحی و اطراف آن جا بودند از روی نوشته‌ی امام رونویسی کردیم که آن نامه چنین است: «خدا را با شما سپاس می‌گوییم، به خاطر نعمت تندرستی و سلامتی که او مرحمت کرده، و بر پیامبر و خاندان او بالاترین درود و کاملترین رحمت و رأفت او را خواستاریم، و من ابوعلی بن راشد را به جای علی بن حسین بن عبدربه و کسانی از وکلایم که پیش از او بودند تعیین کردم، و او همان مقام و جایگاه را در نزد ما دارد و او را همان اختیاری را دادیم که وکلای ما پیش از او داشتند تا حق ما را بگیرد و ما را برای شما پسندیدم و در این مورد او را بر دیگران مقدم داشتیم که او شایسته بوده و بجاست و شما را خدا بیامرزد حقوق را به او پردازید، و مبادا که او را بر خودتان ناخوشایند و رنجی بشمارید و مبادا از اطاعت او بیرون روید از اطاعت خدا بی‌پروایی پیشه کنید و امواتان را نابود سازید و خون یکدیگر را بریزید، در کارهای نیک و پرهیزگاری به یکدیگر کمک کنید و از خدا بترسید، شاید مورد لطف خدا قرار بگیرید، همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید، و مبادا غیر مسلمان بمیرید. من اطاعت از او را به عنوان اطاعت خودم بر شما واجب کردم و نافرمانی از او را نافرمانی خودم می‌دانم، پس به راه و روش ما پایبند باشید خداوند به شما اجر و پاداش می‌دهد و از لطف فراوان خود شما را برخوردار می‌سازد، زیرا خداوند با بزرگواری که دارد، گشایش دهنده و بخشاینده است و بر بندگانش احسان فراوان دارد و رحیم است. ما و شما در حفظ و حمایت خدا هستیم، این نامه را به خط خودم نوشتم، و سپاس فراوان خدای راست.» [۳۶۷]. این نامه حکایت از مقام و مرتبه‌ی والای ابن راشد در پیشگاه امام علیه‌السلام دارد تا بدان جا که اطاعت از او را قرین اطاعت خود و نافرمانی او [صفحه ۲۶۶] را به منزله‌ی نافرمانی خویش دانسته است. ۳ - امام هادی علیه‌السلام نامه‌ای به حسن بن راشد و به ایوب بن نوح نوشته است که پس از بسم الله الرحمن الرحیم، چنین آمده است: «ای ایوب بن نوح من به تو دستور می‌دهم که گفتگوی زیاد ما بین خود و ابوعلی را قطع کنی و هر کدام از شما در حد و کالت خود پایبند باشید و به امور ناحیه‌ی خود اقدام نمایید، زیرا اگر شما خود را به دستورهای ما محدود سازید هر آینه از مراجعه به ما بی‌نیاز خواهید بود. و من به تو ای ابوعلی همان دستوری را می‌دهم که به ابویوب دادم و مبادا از کسی از مردم بغداد و مداین که چیزی نقل می‌کنند بپذیری و عهده‌دار کسب اجازه برای ایشان نشوی، و کسانی که از نواحی دیگر به تو مراجعه می‌کنند و چیزی می‌آورند، بگو به و کیلی که در آن ناحیه است مراجعه کنند. و ای ابوعلی من به تو همان مأموریت را می‌دهم که به ابویوب دادم و باید هر کدام از شما مطابق دستور ما عمل کند.» [۳۶۸]. به راستی که ابن راشد منزلت و مقام قابل توجهی را در نزد امام علیه‌السلام داشته است البته طبیعی است که او چنین مقامی را به دست نیآورده مگر به وسیله‌ی تقوا و پرهیزگاری و نهایت احتیاط

دینی خود، وقتی که ابن‌راشد از دنیا رفت، امام علیه‌السلام متأثر شد و برای او طلب مغفرت و رضوان الهی را نمود.

حسن بن ظریف

شیخ او را در شمار اصحاب ابوالحسن الهادی علیه‌السلام آورده است [۳۶۹] نجاشی می‌گوید: حسن بن ظریف بن ناصح کوفی مکنی به ابومحمد، مردی ثقه است او و پدرش ساکن بغداد بوده‌اند و راجع به او داستانهای کم نظیری را نقل کرده‌اند، و راویان از او فراوانند. [۳۷۰]. [صفحه ۲۶۷]

حسن بن علی

حسن بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب معروف به ناصر للحق، از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام است [۳۷۱] وی پدر جد سید مرتضی از طرف مادر اوست. سید - قدس سره - در اول کتاب «شرح المسائل الناضریات» خود می‌گوید: «و اما ابومحمد ناصر کبیر یعنی حسن بن علی، فضیلت او در دانش و زهد و فقاہت از خورشید درخشان‌تر است، اوست که اسلام را در سرزمین دیلم گسترش داد تا بدان جا که مردم آن دیار از گمراهی به هدایت رسیدند و با دعوت او از جهالت دگرگون شدند و صفات برجسته‌ی او بیش از حد شمار، و روشنتر از آن است که پنهان باشد.» [۳۷۲].

حسن بن علی الوشاء

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام دانسته است [۳۷۳]. نجاشی می‌گوید: وی پسر دختر الیاس صیرفی خزاز بوده، حسن از جدش الیاس نقل کرده است، وقتی که او در آستانه‌ی وفات قرار گرفت، به اطرافیانش، گفت: شما شاهد باشید - این لحظه، زمان دروغ گفتن نیست - من از اباعبدالله علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «به خدا سوگند بنده‌ای که خدا و رسول خدا - صلی الله علیه و سلم - را دوست بدارد و ولایت ائمه علیهم‌السلام را قبول داشته باشد، پس از مردنش آتش دوزخ به او نمی‌رسد.» احمد بن محمد بن عیسی روایت کرده، می‌گوید: به منظور به دست [صفحه ۲۶۸] آوردن این حدیث راهی کوفه شدم، در آن جا حسن بن علی و شا را دیدم، از او درخواست کردم تا کتاب علاء بن رزین قلا و ابان بن عثمان احمر را به من بدهد و هر دو را به من داد به او گفتم: مایلیم اجازه دهی تا آنها را به دیگران نقل کنم؟ گفت: خدا تو را رحمت کند! چه شتاب داری، برو از روی آنها بنویس و بعد به اطلاع مردم برسان! گفتم: از حوادث روزگار و پیشامدها ایمن نیستم، گفت: اگر می‌دانستم که این حدیث در این حد طالب دارد، به بیشتر از آن رغبت می‌کردم، همانا من در این مسجد، یعنی مسجد کوفه نهصد محدث را دیدم که هر کدام از آنها می‌گفتند: جعفر بن محمد چنین فرمود، و این پیرمرد - حسن بن علی و شا - یکی بزرگان این طایفه بوده و چندین کتاب دارد از جمله کتاب «ثواب الحج» و «المناسک و النوادر» [۳۷۴].

حسن بن علی بن ابی عثمان

حسن بن علی بن ابی عثمان سجاده، از جمله‌ی غلات است. شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده است [۳۷۵] و از دلایل غلو وی روایتی است که نصر بن صباح نقل کرده، می‌گوید: حسن بن علی بن ابی عثمان سجاده، روزی به من گفت: تو درباره‌ی محمد بن ابی‌زینب چه عقیده‌ای داری؟ گفتم: تو بگو! گفت: محمد بن ابی‌زینب می‌گوید: آیا نمی‌بینی که خداوند در قرآن مجید محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - را در چند جا مورد پرخاش قرار داده، اما محمد بن ابی‌زینب را مورد عتاب و پرخاش قرار نداده است! به محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید: «لو لا ان ثبتتاک لقد کدت ترکن

الیهم شیئا قليلا.» [۳۷۶]. اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌کردیم، نزدیک بود که به آن مشرکان اندک [صفحه ۲۶۹] اعتمادی پیدا کنی! و «لأن اشركت لیحبطن عملك.» [۳۷۷]. اگر به خدا شرك آورده بودی هر آینه عملت را محو و نابود می‌ساخت! و همچنین در دیگر آیات، در حالی که به محمد بن ابی‌زینب در هیچ جای قرآن چنین پرخاشی نکرده است! ابوعمر و گفت: لعنت خدا و لعنت خدا از جانب من و فرشتگان و تمام مردم بر سجاده باد، که او از گردنکشانی است که با پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - مخالف بودند و هیچ بهره‌ای از اسلام نداشتند. [۳۷۸]. این رویداد دلیل بر نادرستی مذهب و عقیده‌ی او و بی‌دینی اوست.

حسن بن محمد قمی

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام برشمرده است. [۳۷۹]. کشی می‌گوید: ابومحمد فضل بن شاذان در یکی از کتابهایش می‌نویسد: از جمله دروغگویان مشهور ابن‌بابا قمی است. سعد می‌گوید: عبیدی برای من نقل کرد و گفت: امام عسکری علیه‌السلام در نامه‌ای به من - بدون این که من از او پرسیده باشم - بی‌مقدمه نوشت: «من از فهری به خاطر خدا بیزارم، و همچنین از حسن بن محمد بن بابا قمی، از هر دوی آنها بیزارم. و من تو و تمام دوستانم را از ایشان بر حذر می‌دارم و من آنها را لعن می‌کنم، لعنت خدا بر ایشان باد، آنان می‌خواهند به نام ما اموال مردم را بخورند، آشوبگران موذی هستند، خداوند آنها را بیازارد و آنها را در آشوب و از گونه اندازد، ابن‌بابا معتقد است که خداوند مرا به نبوت مبعوث کرده و او باب نبوت است، لعنت خدا بر او باد، شیطان [صفحه ۲۷۰] او را رام کرده و گمراه ساخته است، پس خدا لعنت کند کسی را که سخن او را قبول کند و تو ای محمد اگر توانستی سر او را با سنگ بشکنی، چنان کن، زیرا او مرا آزرده است، خداوند او را در دنیا و آخرت بیازارد.» [۳۸۰]. به راستی که ابن‌بابا از راه حق منحرف شده و از دین خارج بوده و به خاطر بدعتی که از عوامل گمراهی است مرتکب شده، به امام علیه‌السلام جسارت نموده است.

حسن بن محمد بن حی

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۳۸۱] و ظاهرا او شیعه و مجهول‌الحال است.

حسن بن محمد مدائنی

از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام است [۳۸۲].

حسین بن اسد نهدی

شیخ او را از اصحاب امام علیه‌السلام دانسته است [۳۸۳] و همچنین برقی از او یاد کرده است.

حسین بن اسد بصری

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۳۸۴] و برقی او را از اصحاب امام جواد علیه‌السلام برشمرده و او را به ثقه و صحیح‌القول بودن توصیف کرده است [۳۸۵]. [صفحه ۲۷۱]

حسین بن اشکیب

نجاشی می‌گوید: حسین بن اشکیب استاد ما از مردم خراسان، ثقه و از دیگران مقدم بوده است. ابوعمر و او را در کتاب رجال خود

از اصحاب ابوالحسن، صاحب العصر دانسته عیاشی و بسیاری دیگر از او روایت کرده و به حدیث او به عنوان این که مرد ثقه‌ای است اعتماد کرده‌اند. او ثقه و قاطع بوده است [۳۸۶]. کشی می‌گوید: وی دانشمندی متکلم است و کتابی نیز تصنیف کرده است [۳۸۷].

حسین بن عبیدالله قمی

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده اضافه می‌کند که وی متهم به غلو است [۳۸۸] کشی می‌گوید: زمانی که مردم متهمان به غلو را از قم بیرون می‌کردند، او را نیز بیرون کردند [۳۸۹].

حسین بن مالک قمی

شیخ او را در شمار اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام آورده و می‌افزاید که او مورد اعتماد و ثقه بوده است [۳۹۰].

حسین بن محمد مدائنی

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۳۹۱] و همین [صفحه ۲۷۲] طور برقی از او یاد کرده است.

حفص مروزی

شیخ او را در شمار اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام آورده است [۳۹۲].

حمدان بن سلیمان

حمدان بن سلیمان بن عمیره نیشابوری، معروف به تاجر، شیخ او را با همین عنوان از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام آورده است [۳۹۳] و نجاشی می‌نویسد: حمدان بن سلیمان، ابوسعید نیشابوری - با حرف شین - از افراد ثقه و از بزرگان شیعه است [۳۹۴].

حمزه، غلام علی

حمزه بن سلیمان بن رشید بغدادی، شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۳۹۵].

حرف (خ)

خلیل بن هاشم فارسی

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۳۹۶].

خیران بن اسحاق زاکانی

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۳۹۷]. [صفحه ۲۷۳]

خیران خادم

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام آورده و اضافه می‌کند که او ثقة است [۳۹۸] و همچنین برقی از او یاد کرده است. او مقام و منزلت شامخی در نزد امام جواد علیه‌السلام داشته است. کشی مقداری از اخبار مربوط به او را با امام جواد علیه‌السلام نقل کرده است.

حرف (د)**داوود بن ابی‌زید**

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و اضافه می‌کند که او ثقة و صادق اللهجه و از اهل دیانت است وی کتابهایی داشته که کشی و ابن‌ندیم از آنها نام می‌برند [۳۹۹].

داوود بن قاسم جعفری

مکنی به ابوهاشم از مردم بغداد، شخصی جلیل‌القدر و والامقام در نزد ائمه علیهم‌السلام است که محضر امام رضا، امام جواد و امام هادی و امام عسکری و امام زمان علیهم‌السلام را درک کرده است و از تمام ایشان روایت نقل کرده و اخبار و مسائلی دارد و اشعار نیکویی درباره‌ی ائمه علیهم‌السلام سروده است، وی در نزد پادشاه تقریبی داشت و دارای کتابی است [۴۰۰] برقی او را در شمار اصحاب امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم‌السلام آورده است [۴۰۱] کشی [صفحه ۲۷۴] می‌گوید: ابوعمرو به من گفت: وی - یعنی داوود - مقام ارجمندی نزد ابو‌جعفر و ابوالحسن و ابو‌محمد علیهم‌السلام داشته و از موقعیت والایی برخوردار بوده است [۴۰۲].

داوود بن ساخنی صرمی

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۴۰۳] و همچنین برقی از او یاد کرده و نجاشی می‌گوید: وی از امام رضا علیه‌السلام روایت کرده است و تا زمان ابوالحسن صاحب‌العسکر علیه‌السلام زنده بود و مسائلی از آن حضرت دارد [۴۰۴].

حرف (ر)**رجاء بن یحیی بن سامان**

ابوالحسن عبقرائی کاتب، وی از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام روایت کرده است. رجاء، رساله‌ای به نام «المقنعة فی ابواب الشریعة» دارد که ابوالفضل شیبانی از آن روایت کرده است [۴۰۵].

ریان بن صلت

شیخ او را از اصحاب امام رضا علیه‌السلام و از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده و افزوده که او ثقة است [۴۰۶] و کشی به سند خود از معمر بن خلاد روایت کرده می‌گوید: ریان بن صلت گفت: فضل بن سهل او را به یکی از [صفحه ۲۷۵] نواحی خراسان فرستاد و گفت: دوست دارم که برایم از ابوالحسن علیه‌السلام اجازه‌ی ورود بگیری تا به خدمت آن حضرت شرفیاب شوم و سلام

داده و خداحافظی کنم و مایلیم از جامه‌های خودش یکی را بر من بپوشاند و از آن سکه‌هایی که به نام او زده‌اند، با دست خودش چیزی به من مرحمت کند. می‌گوید: به خدمت امام مشرف شدم، بی مقدمه به من فرمود: معمر! ریان کجاست آیا مایلی پیش ما بیاید و از جامه‌های خود بر او بپوشانیم و از آن درهمها به او بدهیم؟ می‌گوید: عرض کردم: سبحان الله!! به خدا سوگند او چیزی جز همین‌ها را از حضور شما نمی‌خواست، سپس فرمود: یا معمر! همانا مؤمن موفق است به او بگو، بیاید. معمر می‌گوید: به او گفتم (وارد شو)، وارد شد و به امام علیه‌السلام سلام عرض کرد، آن گاه امام جامه‌ای از جامه‌هایش را طلبید و به او مرحمت کرد. و چون از محضر امام بیرون شد، گفتم: امام چه چیز به تو مرحمت کرد، دستش را که باز کرد دیدیم سی درهم میان دستش است [۴۰۷] این جریان دلیل بر ایمان و حسن عقیده‌ی ریان بن صلت می‌باشد.

حرف (س)

سری بن سلامه‌ی اصفهانی

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام برشمرده است [۴۰۸] و شیخ می‌گوید: او کتابی دارد که جمعی از قول ابوالفضل و او از ابن‌بطه و او از قول احمد بن ابی‌عبدالله از آن نام برده‌اند. [صفحه ۲۷۶]

سلیمان بن حفصویه

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۴۰۹] و برقی نیز همین طور از او یاد کرده است.

سلیمان بن داوود مروزی

شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام نام برده است [۴۱۰].

سندی بن محمد

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام ذکر کرده، علاوه بر آن گفته است که وی برادر علی بود [۴۱۱].

سهل بن زیاد

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و افزوده است که وی ثقه و اهل ری و مکنی به ابوسعید بوده است [۴۱۲] نجاشی می‌گوید: او در نقل حدیث ضعیف بوده و مورد اعتماد نیست، و احمد بن محمد بن عیسی به غلو و دروغ‌گویی او شهادت می‌دهد، او را از قم بیرون کردند و به ری رفت و در آن جا ساکن شد. او به ابومحمد عسکری علیه‌السلام نامه‌ای به وسیله‌ی محمد بن عبدالحمید عطار در نیمه ماه ربیع الآخر سال (۲۵۵ هـ) نوشته و فرستاده است، این مطلب را احمد بن علی بن نوح و احمد بن حسین نقل کرده‌اند. وی کتابی به نام «التوحید» داشته است که ابوالحسن عباس بن احمد بن فضل بن محمد هاشمی صالحی از قول پدرش و او از ابوسعید آدمی نقل کرده است. و نیز کتاب دیگری به نام «النوادر» داشته است [۴۱۳]. [صفحه ۲۷۷] ابن‌غضایری درباره‌ی او می‌گوید: وی بسیار ضعیف و فاسد الروایه و فاسد المذهب بوده است و احمد بن محمد بن عیسی اشعری او را از قم بیرون کرد و از او بیزاری جست و مردم را از شنیدن حدیث و روایت او منع کرد. او روایات مرسل را نقل می‌کرد و به احادیث ناشناخته اعتماد می‌نمود [۴۱۴].

سهل بن یعقوب بن اسحاق

مکنی به ابونسری و ملقب به ابونواس، شیخ او را در شمار اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام آورده است. در سر من رأی بود و در انجام کارهای امام تلاش می‌کرد، و امام علیه‌السلام به او می‌فرمود: تو به حق ابونواسی [۴۱۵].

حرف (ش)**شاهویه بن عبدالله**

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده است [۴۱۶] وی از امام هادی روایت کرده و اسحاق بن محمد از قول او، حدیثی صریح بر امامت امام عسکری علیه‌السلام آورده است [۴۱۷].

حرف (ص)**صالح بن سلمه رازی**

مکنی به ابوالخیر، شیخ او را در شمار اصحاب امام ابوالحسن الهادی [صفحه ۲۷۸] علیه‌السلام آورده است [۴۱۸].

صالح بن عیسی بن عمر بن بزیع

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۴۱۹].

صالح بن محمد همدانی

مردی ثقة بوده است، شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته [۴۲۰] و همچنین برقی از او یاد کرده است. و ابن شهر آشوب می‌گوید: او از جمله افراد مورد اعتماد امام هادی علیه‌السلام بوده است [۴۲۱].

حرف (ع)**عبدوس عطار کوفی**

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام برشمرده است [۴۲۲].

عبدالرحمن بن محمد بن طیفور منتطب

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۴۲۳].

عبدالرحمن بن محمد بن معروف قمی

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۴۲۴]. [صفحه ۲۷۹]

عبدالصمد قمی

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام برشمرده است [۴۲۵].

عبدالعظیم حسنی

اشاره

وی سید بزرگوار با شخصیت و با نسب والا- بوده و آن بزرگوار از نظر علم و تقوا و احتیاط دینی از مفاخر خاندان نبوت است. اینک به برخی از حالات و مقامات او اشاره می‌کنیم:

نسب درخشان آن حضرت

نسب شریف وی به امام بزرگوار ابو محمد حسن بن علی سرور جوانان بهشت و گل خوشبوی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - می‌رسد. حضرت عبدالعظیم، پسر عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است [۴۲۶]. در دنیا هیچ نسبی والاتر و بزرگتر و ارجمندتر از این نسب شریف نیست که خداوند، عرب و جامعه‌ی مسلمین را بدان وسیله عزت بخشیده است.

وثاقت حضرت عبدالعظیم

وی ثقه، عادل و در نهایت احتیاط و استحکام دینی بود، همچنان که دانشمند، فاضل و فقیه بوده است. ابوتراب رویانی نقل کرده، می‌گوید: من از ابوحماد رازی شنیدم که می‌گفت: در سر من رأی به خدمت حضرت امام علی بن محمد علیهما السلام رسیدم، و از آن بزرگوار، راجع بن حلال و حرام پرسیدم، جواب سؤال‌اتم را داد، وقتی که خواستم خداحافظی کنم، فرمود: «حماد! هر گاه مشکلی در مسائل دینی آن نواحی برایت پیش آمد، [صفحه ۲۸۰] از عبدالعظیم حسنی بپرس و از قول من به او سلام برسان.» این روایت دلیل بر فقیه بودن و علم و دانش اوست.

عرضه کردن عقیده‌ی خود بر امام هادی

سید بزرگوار حضرت عبدالعظیم به محضر شریف امام هادی علیه‌السلام شرفیاب شد و اصول عقیده‌ی خود و آن چه را که به عنوان دین معتقد بود به امام علیه‌السلام عرضه کرد و گفت: «یا بن رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - من می‌خواهم دینم را به محضر شما عرضه کنم، اگر مورد رضایت شما بود بر آن استوار باشم؟» امام علیه‌السلام با لبخند از پیشنهاد او استقبال کرد و فرمود: «یا ابوالقاسم بگو!» عبدالعظیم شروع کرد آن چه را که معتقد بود به امام علیه‌السلام عرضه کردن و گفت: «من معتقدم که خدای تبارک و تعالی بی‌ظنیر است، چیزی همانند او نیست از دو حد: ابطال و تشبیه بیرون است و او جسم، صورت، عرض و جوهر نیست، بلکه او ایجاد کننده‌ی اجسام و صورتبخش صورتهای آفریدگار اعراض و جواهر و پروردگار و مالک و جاعل و پدید آورنده‌ی همه چیز است. و محمد - صلی الله علیه و آله - بنده، و فرستاده او و خاتم پیامبران است، و هیچ پیامبری پس از وی تا روز قیامت نیست. و شریعت او آخرین شرایع است و پس از آن تا روز قیامت شریعتی نخواهد آمد. و معتقدم که امام و خلیفه و ولی امر بعد از پیامبر، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، سپس حسن و بعد حسین و بعد علی بن حسین و پس از او محمد بن علی، و بعد جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد محمد بن علی، سپس تو ای مولای من.» امام علیه‌السلام

نگاهی به عبدالعظیم کرد و فرمود: «و پس از من، پسر من، حسن و حال مردم، پس از وی نسبت به [صفحه ۲۸۱] جانشین او چگونه خواهد بود؟» حضرت عبدالعظیم از حجت، بعد از آن حضرت پرسید و گفت: «مولای من! وضع آن حضرت چگونه است؟» امام هادی علیه‌السلام فرمود: «چنان است که شخص آن امام دیده نمی‌شود و روا نیست نامش را بر زبان آورند. تا این که قیام کند و زمین را پر از عدل و داد نماید، چنان که پر از ظلم و جور گشته است.» حضرت عبدالعظیم شروع کرد ایمان خود را بدان چه حضرت هادی فرموده بود، اظهار کردن و گفت: «اقرار دارم و معتقدم که دوستدار ایشان، دوستدار خدا و دشمن ایشان دشمن خداست و طاعت ایشان طاعت خدا و نافرمانی ایشان نافرمانی از خداست. و معتقدم که معراج پیامبر (ص) حق و سؤال در قبر حق است و بهشت و دوزخ، صراط و میزان حق است، و روز قیامت بدون تردید خواهد بود و خداوند تمام کسانی را که در دل قبر آرمیده‌اند مبعوث می‌گرداند. و معتقدم که پس از ولایت - یعنی ولایت ائمه اهل بیت علیهم‌السلام - فرائض واجب عبارتند از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر...» امام هادی علیه‌السلام ضمن آفرین گفتن و تأیید عقیده‌ی او چنین فرمود: «پس بر همین روش استوار باش! خداوند تو را در دنیا بر این عقیده استوار و در آخرت ثابت قدم و پا برجا بدارد!» [۴۲۷].

فرار وی به ری

وقتی که حکومت ستمگر عباسی در راه ستمکاری به علویان و تعقیب ایشان می‌کوشید، حضرت عبدالعظیم به ری گریخت تا از شر عباسیان خلاص [صفحه ۲۸۲] شود. در منزل مرد بزرگی از شیعیان سکنی گزید، به طوری که مورخان می‌گویند: وی در راه عبادت سخت کوشا بود، روزها روزه می‌گرفت و شبها را در عبادت خدا به بیدار خوابی و زاری در درگاه او به سر می‌برد. روش او روش نیاکان و پدرانش بود که شبهایشان را در طاعات و مناجات با خدا می‌گذراندند. حضرت عبدالعظیم در اثنای اقامت در ری، بطور پنهانی و ناشناس به زیارت قبر یکی از پسران امام موسی بن جعفر علیه‌السلام رفت [۴۲۸] و آن آقازاده - به نظر من - باید سید جلیل‌القدر، آقا احمد بن موسی، معروف به شاه چراغ باشد، شیعیان ری از آمدن آن حضرت اطلاع پیدا کردند. و علت رفتن آن حضرت به زیارت [۴۲۹] به صورت ناشناس و پنهانی، از بیم و خوف حکومت بود.

وفات حضرت عبدالعظیم

آقا عبدالعظیم مدتی را در ری ماند، در حال ترس و بیم به سر می‌برد، دلش پر از غم و اندوه بود به سبب انواع ستمها و شکنجه‌هایی که عباسیان نسبت به اهل بیت روا می‌داشتند و مصائبی که بر پسر عموهایش وارد می‌شد، و این نابکاران عباسی نسبت به ایشان نهایت سختگیری و درشتیها روا داشتند و انواع مصائب و بلاها را چشانندند. سید جلیل‌القدر، حضرت عبدالعظیم - بسختی بیمار شد و چند روز در آن حال بود در حالی که غمها و دردها گلوی او را می‌فشرد که دردناکتر، از همه دوری از خاندان و وطنش بود، حالت جان دادن او سخت بود، در آستانه‌ی مرگ قرار گرفت در حالی که زبانش به ذکر و سپاس خدا مشغول بود، مرگ چنگالش را در جان او فرو برده بود و در حالی که او در دیار غربت، بدون این که کسی از اعضای خانواده‌اش با او باشد، به سر می‌برد. با وفات حضرت عبدالعظیم، صفحه‌ی درخشانی از صفحات جهاد اسلامی، [صفحه ۲۸۳] رقم خورد، و آن شعله‌ی تابناک که راه مردم را به سمت عزت و کرامت روشن می‌ساخت به خاموشی گرایید. مردم ری از طبقات مختلف، به تشییع جنازه‌ی آن سید علوی غریب شتافتند و تشییع محترمانه‌ای از او به عمل آوردند و آن پیکر مقدس را به آرامگاه ابدیش آوردند و در آن جا به خاک سپردند، و در حقیقت پاره‌ای از جگر رسول خدا - صلی الله و آله - و میوه‌ای از میوه‌های باغ رسالت را در آن جا دفن کردند و برای او آرامگاه بزرگی بنا کردند که همه روزه صدها زائر از باب تبرک و تیمن آن جا را زیارت می‌کنند.

عثمان بن سعید عمری

مکنی به ابوعمرو، مردی ثقیلی بزرگوار. وی از سن یازده سالگی خدمتگزار امام هادی علیه‌السلام بوده است [۴۳۰] در پیشگاه امام، مقام شامخی یافت، احمد بن اسحاق قمی نقل کرده و می‌گوید: روزی به محضر ابوالحسن علی بن محمد - صلوات الله علیه - شرفیاب شدم و عرض کردم: مولای من! من گاهی نیستم و گاهی هستم و در همه‌ی اوقات امکان زیارت شما را ندارم، سخن چه کسی را بپذیرم و فرمان که را ببرم؟ امام علیه‌السلام فرمود: «این ابوعمرو مورد اعتماد و امین است آن چه را که او به شما بگوید از طرف ما می‌گوید، و آن چه را که او ادا کند از طرف ما ادا می‌کند.» وقتی که امام ابوالحسن علیه‌السلام از دنیا رفت، به خدمت فرزندش؛ ابومحمد حسن عسکری علیه‌السلام رسیدم و روزی همان عبارتی را که خدمت پدر بزرگوارش گفته بودم به آن حضرت عرض کردم فرمود: «این ابوعمرو، مورد اعتماد ما و امین است، مورد اعتماد گذشتگان و مورد اعتماد ما در زمان حیات و ممات ماست، و هر چه او [صفحه ۲۸۴] بگوید از جانب ما می‌گوید، و هر چه را که او ادا کند از طرف ما ادا کرده است.» [۴۳۱]. این روایت بر وثاقت وی و این که او دارای مقام والایی در نزد ائمه طاهریین علیهم‌السلام بوده است دلالت دارد، همان طوری که دلیل بر فضل و علم او نیز هست و این که وی مرجع فتوا و دریافت احکام بوده است.

عروه بن یحیی

عروه بن یحیی دهقان، برقی او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام برشمرده [۴۳۲] و همچنین شیخ او را از اصحاب امام دانسته و اضافه می‌کند که وی ملعون و حيله‌گر بوده است [۴۳۳] کشتی به سند خود از محمد بن موسی همدانی نقل می‌کند که عروه بن یحیی بغدادی معروف به دهقان که خدایش لعنت کند، بر امام ابوالحسن علی بن محمد بن الرضا علیهما‌السلام، و پس از او بر ابو محمد حسن بن علی علیهما‌السلام دروغ می‌بست، و اموال امام را برای خودش تصرف می‌کرد و به او دروغ می‌گفت تا این که حضرت ابو محمد علیه‌السلام او را لعنت کرد، و به شیعیانش دستور داد او را لعن و نفرین کنند [۴۳۴]. علی بن سلیمان بن رشید بغدادی می‌گوید ابو محمد علیه‌السلام، عروه را لعنت فرمود، و اضافه می‌کند که ابو محمد علیه‌السلام خزانه‌ای داشت که ابوعلی بن راشد خزانه‌دار بود و آن خزانه تسلیم عروه شد و او هر چه را خواست برای خودش برداشت و بقیه را آتش زد و بدین وسیله حضرت ابو محمد خشمگین شد و او را لعنت کرد و بر او نفرین نمود و همان روز و همان شب خداوند مهلتش نداد، و راهی آتش دوزخ کرد، امام علیه‌السلام فرمود: [صفحه ۲۸۵] «امشب در پیشگاه پروردگارم چنین و چنان نشستی داشتیم و هنوز سفیده‌ی صبح ندیده بود و آن آتش خاموش نشده بود که خداوند عروه را - که خدا لعنتش کند - از پا در آورد و کشت.» [۴۳۵].

علی بن ابراهیم همدانی

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده [۴۳۶] است. وی از عبدالله بن حماد انصاری روایت کرده و پسرش احمد نیز از قول او روایت نقل کرده است [۴۳۷].

علی بن ابراهیم

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته و استاد ما آقای خوئی فرموده است که: ظاهراً او - علی بن ابراهیم بن هاشم قمی - صاحب تألیفات زیاد و یکی از شخصیت‌های علمی بارز زمان خود بوده است [۴۳۸].

علی بن ابی‌قره

مکنی به ابوالحسن، شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۴۳۹].

علی بن بلال بغدادی

وی از بغداد به واسط نقل مکان داد، از امام هادی علیه‌السلام روایت کرده و دارای کتابی است [۴۴۰]. [صفحه ۲۸۶] کشی می‌گوید: به خط جبرئیل بن احمد دیدم (که نوشته است): محمد بن عیسی یقطینی برایم نقل کرد و گفت: امام هادی علیه‌السلام به علی بن بلال در سال (۲۳۲ هـ) نوشت: «به نام خداوند بخشایندهی مهربان، من و تو خدا را به خاطر نعمتهای ظاهری و باطنیش حمد و سپاس می‌گوییم و بر محمد، پیامبر و خاندانش - درودها و رحمت خدا بر ایشان باد - درود می‌فرستیم، باری من ابوعلی را به جای حسین بن عبدربه گماردم و با شناختی که از او داشتم که کسی به او نمی‌رسد، او را امین خود قرار دادم، و من می‌دانم که تو بزرگ ناحیه‌ی خود هستی، افراد تو را دوست داشتم و با این نامه تو را گرامی شمردم، بنابراین تو از ابوعلی اطاعت کن و تمام حقوقی را که از قبل نزد تو بوده به او تسلیم کن و دوستانت را بر این کار تشویق نما و آن چه باعث کمک و کفایت او شود به آنان تفهیم کن که آن بزرگداشتی از او و احترامی است به ما، وی مورد علاقه‌ی ماست و تو نیز از جانب خدا پاداش و اجر داری که خداوند صاحب بخشش به هر کس بخواهد از رحمت خود پاداش می‌دهد و تو در سایه‌ی عنایت خدایی. من این نوشته را به خط خودم نوشتم و خدا را فراوان سپاس می‌گویم.» [۴۴۱]. امام علیه‌السلام، از نظر وثاقت و عدالتی که علی بن بلال داشته و علاقه‌ی زیاد او به اهل بیت علیهم‌السلام، او را به این نامه مفتخر نموده است. علی بن بلال از محمد بن اسماعیل بن بزیر روایت کرده و محمد بن احمد بن یحیی نیز روایتی از وی در فضیلت زیارت مؤمنین و کیفیت زیارت آنها، نقل کرده است [۴۴۲].

علی بن جعفر همانی

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و اضافه [صفحه ۲۸۷] می‌کند که او وکیل و مورد اعتماد امام بوده است [۴۴۳] نجاشی می‌گوید: او مسائلی از حضرت ابوالحسن العسکری علیه‌السلام دارد [۴۴۴] شیخ او را جزو سفیران مورد ستایش آورده و می‌گوید: وی مردی فاضل و مورد رضایت امام و از جمله وکلای ابوالحسن و ابومحمد علیهما‌السلام بوده است [۴۴۵] احمد بن علی رازی، از علی بن مخلد ایادی نقل کرده می‌گوید: ابوجعفر عمری نقل کرد و گفت: ابوطاهر بن بلال به زیارت حج رفت و دید که علی بن جعفر مشغول بخششها و انفاقه‌های زیادی است و چون از حج برگشت، این مطلب را خدمت ابومحمد علیه‌السلام نوشت. پس امام علیه‌السلام در حاشیه‌ی نامه‌ی او نوشت: ما به او دستور داده بودیم که صد هزار دینار انفاق کند، دوباره همان قدر دستور دادیم و او به خاطر این که موقعیت ما در بین مردم محفوظ بماند، از قبول و وارد شدن در کار ما در آن حدی که ما دیگران را در آن حد وارد نکرده‌ایم، خودداری کرد. می‌گوید: او بر امام عسکری علیه‌السلام وارد شد، امام دستور داد سی هزار دینار به او پردازند [۴۴۶]. علی بن جعفر نزد امام علیه‌السلام، محترم بود، بین او و بین فارس اختلافی پدید آمد و نزاعی در گرفت، ابراهیم بن محمد، نامه‌ای به خدمت امام نوشت و این جریان را به اطلاع امام رساند و از آن حضرت خواست تا تکلیف او را روشن کند که به کدام یک از آنها کمک کند، امام علیه‌السلام در پاسخ ابراهیم نوشت: «چنین چیزی لازم به پرسیدن نیست و در چنین موردی شکی نیست که مقام علی بن جعفر را - که خداوند ما را به وسیله‌ی او بهره‌مند سازد - نمی‌شود با او مقایسه کرد، بنابراین در نیازمندیهای خود به علی بن جعفر مراجعه کن و از فارس بترس و از دخالت او در کاری از کارهای خود جلوگیری کن، تو [صفحه ۲۸۸] خودت و هر کس از مردم آن دیار که از تو اطاعت می‌کند، این کار را بکنید، زیرا آن چه به وسیله‌ی او، امر بر مردم مشتبه شده است به ما خبر داده‌اند پس به وی توجه نکنید، ان شاء الله.» [۴۴۷]. و اختلافی بین علی و ابن قزوینی رو داد، ابراهیم بن محمد همدانی نامه‌ای به امام علیه‌السلام نوشته و او را از جریان مطلع ساخت و درخواست کرد که تکلیف او را مشخص کند که از

کدام یک پیروی کند، امام علیه‌السلام در پاسخ ابراهیم نوشت: «چنین مطلبی نیاز به سؤال ندارد و در مثل علی بن جعفر نمی‌توان تردید کرد خداوند حرمت علی بن جعفر را بالاتر از آن کرده است که با کسی چون قزوینی مقایسه کنند! و نام هر دو را با هم ببرند، بنابراین در نیازهای خود به علی بن جعفر مراجعه کن و مردم آن سامان را بگو که در حاجات خود به علی بن جعفر مراجعه کنند و از قزوینی بپرهیزند که مبادا در کاری از کارهای آنها دخالت کند، چون ریاکاری او نزد مردم به ما رسیده است، و به او توجه نکنید. ان شاء الله.» [۴۴۸]. ما در بحثهای گذشته، دعای امام علیه‌السلام را موقعی که او در زندان بوده است نقل کردیم که دعای امام مستجاب گشت و او از زندان خلاص شد.

علی بن حسن

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام دانسته است [۴۴۹].

علی بن حسن بن فضال

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته است [۴۵۰] نجاشی در [صفحه ۲۸۹] باره‌ی او می‌گوید: وی در کوفه می‌زیست و فقیه شیعه و مورد توجه و محل وثوق و عارف ایشان به حدیث بوده و سخن او در حدیث مورد قبول همگان بوده است و از وی احادیث زیادی را شنیده و هرگز لغزشی در حدیث و چیزی که باعث سرزنش و ایراد باشد مشاهده نکرده است و روایت ضعیف در بین روایات او کم است، وی فطحی مذهب بوده و از پدرش چیزی نقل نکرده است. نجاشی می‌گوید: من در سن هجده سالگی کتابهای او را مقابله می‌کردم و آن همه روایات را درک نمی‌کردم و سزاوار نمی‌دیدم که روایات را از قول او نقل کنم! زیرا وی از برادرانش که هر دوی آنها از پدرشان روایت کرده‌اند، روایاتی را نقل می‌کند. علی بن حسن چندین کتاب تألیف کرده که از جمله کتابهایی که به دست ما رسیده است عبارتند از: «الوضوء»، «الحیض و النفاس»، «الصلاة»، «الزکات و الخمس»، «الصیام»، «مناسک الحج»، «الطلاق» «کتاب النکاح» و دیگر کتابها [۴۵۱]. کشی می‌نویسد: ابو عمرو می‌گوید: از ابوالنضر محمد بن مسعود درباره‌ی تمام این روایان پرسیدم، در پاسخ گفت: اما علی بن حسن بن علی بن فضال من در بین کسانی که در عراق و ناحیه‌ی خراسان دیده‌ام، فقیهتر و فاضلتر از علی بن حسن در کوفه ندیده‌ام و هیچ کتاب از کتابهای فراهم شده‌ی از قول ائمه علیهم‌السلام نبوده است مگر این که در نزد وی موجود بود و او بیشتر از همه‌ی مردم حافظ حدیث بود، جز این که وی فطحی مذهب بوده و معتقد به امامت عبدالله بن جعفر و بعد از او، ابوالحسن موسی علیه‌السلام بوده است و او از جمله افراد مورد وثوق می‌باشد [۴۵۲].

علی بن حسین بن عبد ربه

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته [۴۵۳] و همچنین [صفحه ۲۹۰] برقی را در زمره‌ی اصحاب امام هادی (ع) آورده است. [۴۵۴].

علی بن حسین همدانی

فردی ثقه بود که شیخ او را با همین عنوان از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده است [۴۵۵] و همچنین برقی از او نام برده است.

علی بن رمیس بغدادی

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده و اضافه کرده که او ضعیف است. [۴۵۶].

علی بن ریان بن صلت اشعری قمی

فردی مورد وثوق بود وی از ابوالحسن ثالث علیه‌السلام دست نوشتی دارد و او دارای کتابی است که مشتمل بر احادیث پراکنده است [۴۵۷]، شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته [۴۵۸] و همین طور برقی از اصحاب امام علیه‌السلام برشمرده است [۴۵۹].

علی بن زیاد صیمری

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۴۶۰] و محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از ابوعمیل عیسی بن نصر، نقل کرده، می‌گوید: علی بن زیاد صیمری نامه‌ای نوشت و در آن نامه از امام علیه‌السلام کفنی درخواست کرد امام علیه‌السلام در پاسخ او نوشت: در سن هشتاد سالگی به کفن نیاز داری، و چند روز پیش از مردنش کفنی برای او فرستاد [۴۶۱]. [صفحه ۲۹۱]

علی بن شیره

شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام شمرده و اضافه می‌کند که او ثقه است [۴۶۲].

علی بن عبدالغفار

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام، بر شمرده [۴۶۳] و همچنین برقی از او یاد کرده است. [۴۶۴].

علی بن عبدالله

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام برشمرده است [۴۶۵].

علی بن عبدالله بن جعفر حمیری

شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام دانسته است [۴۶۶].

علی بن عبدالله زبیری

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام می‌داند [۴۶۷].

علی بن عبیدالله

برقی او را از یاران امام هادی علیه‌السلام دانسته است [۴۶۸] و همچنین شیخ او را در شمار اصحاب امام آورده است.

علی بن عمرو عطار قزوینی

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام شمرده [۴۶۹] و [صفحه ۲۹۲] همچنین برقی از او یاد کرده است. او از جمله

کسانی است که روایت صریح بر امامت ابو محمد عسکری را نقل کرده است [۴۷۰].

علی بن محمد بن زیاد صیمری

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه السلام آورده است [۴۷۱] استاد ما (آقای خوئی) می گوید: ظاهراً علی بن زیاد صیمری که شرح حالش گذشت و این علی بن محمد صیمری یک نفرند نه آن که دو نفر باشند [۴۷۲].

علی بن محمد بن شجاع نیشابوری

وی از امام ابوالحسن الهادی علیه السلام روایت کرده است [۴۷۳].

علی بن محمد بن شیره کاشانی

شیخ گوید: او ضعیف و از اهل اصفهان و از اولاد زیاد خادم عبدالله بن عباس از خاندان خالد بن ازهر است [۴۷۴] برقی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام دانسته، می گوید: علی بن محمد کاشانی [۴۷۵]، نجاشی درباره‌ی او گفته است: او مردی فقیه و پر حدیث و فاضل بوده، احمد بن محمد بن عیسی از او به بدی یاد کرده و می گوید: خود، از او عقاید نادرستی را شنیده است اما از کتابهای وی چیزی که دلیل بر این مطلب باشد وجود ندارد. کتابهای: «التأدیب» و «الصلاة» - این کتاب مطابق کتاب ابن خابنه است و مطالبی بیشتر درباره‌ی حج دارد - و کتاب «الجامع فی الفقه» که کتاب بزرگی است [۴۷۶]. [صفحه ۲۹۳]

علی بن محمد منقری

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه السلام دانسته است [۴۷۷]، و نجاشی درباره‌ی او می گوید: وی از اهل کوفه و مورد وثوق است و کتاب «نوادر» از اوست [۴۷۸].

علی بن محمد نوفلی

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی شمرده است [۴۷۹] و همین طور برقی از او یاد کرده است [۴۸۰] وی از امام ابوالحسن علیه السلام روایت کرده و احمد بن محمد نیز از قول او روایت می کند [۴۸۱].

علی بن مهزیار اهوازی دورقی

اشاره

از مفاخر دانشمندان و شاگردان مشهور امام هادی علیه السلام است که به اختصار درباره‌ی بعضی از حالات وی سخن می گوئیم:

عبادت علی بن مهزیار

وی از برجسته‌ترین پرهیزگاران و صالحان بود، راویان می گویند: او وقت طلوع خورشید، برای خدا به سجده می افتاد، و سرش را بلند نمی کرد تا این که هزار تن از برادران دینیش را - همان طور که خودش ادعا کرده - دعا کند، و در پیشانیش در اثر سجده‌های

زیاد، اثر سجده همانند (وصله‌ی) زانوی شتر نمودار بود [۴۸۲]. [صفحه ۲۹۴]

بزرگداشت امام جواد از او

امام جواد علیه‌السلام از علی بن مهزیار توصیف زیبا و جالبی کرد است، از جمله بزرگداشت او، نامه‌ای است که به او نوشته، در آن نامه چنین آمده است: «علی بن مهزیار! من تو را آزمودم و در خیرخواهی و اطاعت از ما و خدمت و بزرگداشت ما و انجام واجبات تو را امتحان کردم، پس اگر بگویم هرگز مثل تو را ندیده‌ام، امیدوارم راست گفته باشم، خداوند ورود به جنات فردوس را پاداش تو قرار دهد! و مقام تو بر من پوشیده نیست، و خدمت تو در گرما و سرما، در شب و روز بر ما پوشیده نیست بنابراین از خداوند درخواست می‌کنم آن گاه که تمام خلایق را در رستاخیز جمع کند تو را چنان مشمول رحمتش قرار دهد که دیگران رشک ببرند. البته او شنونده‌ی درخواست و دعاست.» [۴۸۳]. این نامه حکایت از بزرگداشت و تقدیر و دعای امام از وی دارد، و این که امام علیه‌السلام بین یاران خود و دیگر مردم همانند این بزرگوار، در تقوا، ورع و علم و دانش ندیده است.

تألیفات ابن مهزیار

وی تعدادی کتاب تألیف کرده که بالغ بر سی مجلد می‌باشد و بیشترین آنها در فقه است از این قبیل: کتاب «الوضوء»، «الصلوٰه»، «الزکات»، «الصوم»، «الحج»، «الطلاق»، «الحدود»، «الدیات»، «التفسیر»، «الفضائل»، «العتق و التدریر»، «التجارات و الاجارات»، «المکاسب»، «المثالب»، «الدعاء»، «التجمل و المروءة»، «المزار» و دیگر کتابها [۴۸۴]. [صفحه ۲۹۵]

مقام وی در حدیث

علی بن مهزیار در سلسله‌ی سند بسیاری از روایات که بالغ بر (۴۳۷) حدیث از امام ابو‌جعفر ثانی و ابوالحسن و ابوالحسن ثالث و دیگر امامان می‌شود، قرار دارد [۴۸۵]. علی بن مهزیار از ارکان تفکر شیعی و از جمله زبندگان عصر و علمای زمان خود بوده است.

علی بن یحیی دهقان

شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام شمرده و می‌افزاید که او را متهم به غلو نموده‌اند [۴۸۶].

عیسی بن احمد

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام دانسته است [۴۸۷] از وی اخبار زیادی را نقل کرده است، از جمله این حدیث شریف را که می‌گوید: ابوالحسن علی بن محمد عسکری از پدرش، از طریق اجدادش از علی علیه‌السلام نقل کرد که آن حضرت گفت: رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: «هر کس خوش دارد که خدای عزوجل را در حالی ملاقات کند که در امن و امان و پاک و پاکیزه است، و از بیم زیاد روز قیامت غمگین نیست باید تو را دوست بدارد و فرزندان: حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد، علی، حسن و بعد مهدی را که آخرین آنهاست دوست بدارد.» [۴۸۸]. [صفحه ۲۹۶]

حرف (ف)

فارس بن حاتم قزوینی

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن علیه‌السلام دانسته و اضافه می‌کند که او از غلات بوده و ملعون است [۴۸۹] کشی می‌گوید: نصر بن صباح گفت: امام هادی علیه‌السلام، حسن بن محمد معروف به ابن‌بابا، محمد بن نصیر نمری و فارس بن حاتم قزوینی را لعنت کرد [۴۹۰]. از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، اخبار زیادی در لعن بر او و بر حذر داشتن شیعیان از ارتباط با او رسیده است زیرا که او ریشه‌ی گمراهی و ضلالت بوده است و از جمله آن اخبار است: ۱- عروه، نامه‌ای درباره‌ی فارس بن حاتم، خدمت امام هادی علیه‌السلام نوشت و امام در پاسخ وی فرمود: «حرفهای او را قبول نکنید و آبروی او را ببرید، خدا او را از رحمت خود دور سازد و خوار کند، او دروغ‌گوست و در تمام آن چه ادعا می‌کند و توصیف می‌نماید دروغ می‌گوید. ولیکن از درگیر شدن و بحث و گفتگو در آن باره، خویشتن داری کنید و از مشورت با او پرهیزید، و راه او را برای فتنه‌انگیزی باز نگذارید، خداوند ما را از شر او و نظایر او باز دارد.» [۴۹۱]. ۲- ابراهیم بن داوود یعقوبی به امام ابوالحسن علیه‌السلام درباره‌ی وی نامه‌ای نوشت و امام به او چنین پاسخ داد: «با او هم مجلس نشوی و اگر او نزد تو آمد، به چیزی نگیر و تحقیرش کن.» [۴۹۲]. [صفحه ۲۹۷] ۳- امام ابوالحسن علیه‌السلام به علی بن عمر قزوینی درباره‌ی فارس بن حاتم چنین نوشت: «بدانچه در دین خدا اعتقاد داری، معتقد باش که باطن امور نزد ما مطابق همان است که اظهار داشتیم و به تو خبر دادیم، در صورتی که فارس - که خدایش لعنت کند - حقی ندارد، نسبت به شما جز این که در لعن کردن به او و دشمنی با او بکوشی و بیش از آن چه امکان دارد، با او مخالفت ورزی، من دستور نمی‌دهم که اعتقاد به خدا به گونه‌ی نادرستی صورت پذیرد. بنابراین بکوش، هر چه بیشتر در لعن و رسوا سازی او و بریدن دست او و جلوگیری یاران ما از ارتباط با او و از بین بردن جریان او استوار باش، و از طرف من آن را به مردم ابلاغ کن و از جانب ما به ایشان حکم کن و من در پیشگاه خدا از شما درباره‌ی این مطلبی که تأکید دارم مؤاخذه می‌کنم پس وای به کسی که نافرمانی کند و انکار نماید. این نامه را به خط خودم در شب سه‌شنبه نهمین شب ماه ربیع اول سال (۲۵۰ هـ) نوشتم و بر خداوند توکل می‌کنم و او را فراوان سپاس می‌گویم» [۴۹۳]. این بود برخی از نامه‌های امام هادی علیه‌السلام که درباره‌ی این مرد بی‌دین و دشمن اسلام رسیده است. به راستی که وی مردی بدعتگذار و گمراه‌کننده‌ای بود که مردم را به انحراف از دین و مسخ چهره‌ی اسلام و تحریف آیات، دعوت می‌کرد. که ما نظرات وی را آن جا که راجع به عصر امام علیه‌السلام سخن می‌گوییم، ذکر خواهیم کرد. به هر حال، امام علیه‌السلام به شیعیانش دستور داد تا این انسان مسخ شده را بکشند به این عبارت: «بنابراین هر کس ما را از دست او راحت کند و او را بکشد، من در پیشگاه خداوند برای او بهشت را ضمانت می‌کنم» [۴۹۴]. [صفحه ۲۹۸]

فتح بن یزید گرگانی

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام برشمرده [۴۹۵] و همچنین برقی او را در شمار اصحاب امام آورده است [۴۹۶] نجاشی می‌گوید: او صاحب مسائلی است - به تصویر ما منظور - پاسخ مسائلی است که وی از امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام پرسیده است.

فضل بن شاذان نیشابوری

اشاره

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده است [۴۹۷] او یکی از پایه‌های علمی و از رجال برجسته و متفکر اسلامی عصر خود است. در علوم و فنون مختلف غوطه‌ور بود، و در آنها کتاب نوشته است که ما به اختصار به برخی از حالات وی

اشاره می‌کنیم:

توصیف امام از او

امام حسن عسکری علیه‌السلام، فضل بن شاذان را ستوده و به صورت جالب او را توصیف نموده است. یکی از تألیفات فضل را به امام عرضه کردند، امام علیه‌السلام نگاهی به کتاب کرد و برای فضل طلب مغفرت نمود و فرمود: «مردم خراسان به مقام و منزلت فضل بن شاذان و والا بودن وی از ایشان رشک می‌برند.» [۴۹۸] و بار دیگر امام به کتاب دیگری از وی نگریست، سه مرتبه برای او طلب مغفرت کرد و در تأیید کتاب فرمود: «این کتاب صحیح است و سزاوار است که مطابق آن عمل کنند.» [۴۹۹]. [صفحه ۲۹۹] فضل برای دفاع از اصول عقاید خود و از بین بردن شبهاتی که پیرامون عقیده‌اش ایجاد می‌شد، قد علم کرد و گفت: «من جانشین گذشتگانم، من محمد بن ابی‌عمیر، و صفوان بن یحیی و دیگران را دیده‌ام و در طول پنجاه سال از آنها مسائل را آموخته‌ام و هشام بن حکم - خدایش بیامرز - به راه خود رفت، یونس بن عبدالرحمن - خدایش بیامرز - جانشین او بود که نظرات مخالفان را رد می‌کرد، و پس از آن که یونس بن عبدالرحمن در گذشت، کسی را جز سکاک به جای خود نگذاشت، و او نظرات مخالفان را رد می‌کرد تا این که آن خدا بیامرز نیز در گذشت و اینک من جانشین آنها پس از ایشانم - خداوند آنان را بیامرزد.» [۵۰۰]. به راستی فضل جانشین این بزرگان بود که عطر افشانی کردند و پشتیبانی از اصول و عقاید والایی کردند که ائمه اهل بیت علیهم‌السلام بنیانگذار آن اصول بودند.

تألیفات فضل بن شاذان

این دانشمند بزرگ در علوم مختلف همانند فقه، تفسیر، علم کلام، فلسفه، لغت، منطق و دیگر علوم کتاب نوشته و تألیفات او بالغ بر صد و هشتاد مجلد است [۵۰۱] شیخ [۵۰۲]، نجاشی [۵۰۳]، ابن ندیم [۵۰۴] و دیگران برخی از آنها را نام برده‌اند.

فضل بن کثیر بغدادی

شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده است [۵۰۵]. [صفحه ۳۰۰]

فضل بن مبارک

وی از امام ابوالحسن علی الهادی علیه‌السلام روایت کرده است و محمد بن عیسی عیبی نیز از وی روایت کرده است [۵۰۶].

حرف (ق)

قاسم شعرانی یقطینی

شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده و می‌افزاید که او متهم به غلو بوده است [۵۰۷].

قاسم صیقل

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام دانسته [۵۰۸] و همچنین برقی در شمار اصحاب امام آورده است. از امام رضا

علیه‌السلام و ابوجعفر ثانی علیه‌السلام روایت نقل کرده و محمد بن عبدالله واسطی نیز از او روایت نقل کرده است [۵۰۹].

حرف (ک)

کافور خادم

شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده [۵۱۰]. [صفحه ۳۰۱] و ابن داوود در بخش اول کتابش نام او را آورده و می‌افزاید که او ثقه است [۵۱۱].

حرف (م)

محمد بن ابی طیفور متطبب

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده است [۵۱۲].

محمد بن احمد بن ابراهیم

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۵۱۳].

محمد بن احمد محمودی

مکنی به ابوعلی، شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام دانسته است [۵۱۴] کشی می‌گوید: به خط ابوعبدالله شاذانی در کتاب خودش دیدم نوشته است: از فضل بن هاشم هروی شنیدم که می‌گفت: از زیادی حج که محمودی به جا آورده بود برایم صحبت کرد، من از او از شمار حجهایی که به جا آورده بود پرسیدم، در پاسخ من گفت: سپاس خداوند را که خیر فراوانی نصیب من شد، گفتم: از طرف خودت حج می‌گزاردی و یا از طرف دیگران؟ او گفت: پس از انجام حجه‌الاسلام - یعنی حج واجب - از طرف دیگران مشرف می‌شدم؟ از طرف رسول خدا - صلی الله علیه و آله - حج به جا می‌آوردم و آن را برای اولیای خدا که خدایم اجازه داده بود قرار می‌دادم و ثواب آن را به مؤمنان مرد و زن هدیه می‌کردم. پرسیدم: دلیل تو بر این کار چیست؟ گفت: من می‌گویم: «بار خدایا من به نام رسولت محمد - صلی الله علیه و آله - حج را به جا می‌آورم، و پاداشم را از جانب تو و او برای اولیای [صفحه ۳۰۲] طاهرینت علیهم‌السلام قرار می‌دهم و پاداشی را که از جانب ایشان عاید می‌شود، به بندگان زن و مرد با ایمان هدیه می‌کنم، مطابق کتاب تو و سنت پیامبرت - صلی الله علیه و آله تا آخر دعا...» [۵۱۵]. این عمل محمد بن احمد دلیل بر روحیه‌ی خیرخواهی او و شتافتن در صحنه‌های عمل صالح است و این که نتیجه‌ی تربیت ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام اصحابشان چنین انسانهای کامل و نمونه می‌شوند.

محمد بن احمد بن عبیدالله بن منصور

مکنی به ابوالحسن، شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده است [۵۱۶].

محمد بن احمد بن مطهر

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۵۱۷] وی از امام ابوالحسن روایت کرده و عبدالله بن جعفر نیز از وی

روایت نقل کرده است [۵۱۸].

محمد بن احمد بن مهران

برقی او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۵۱۹].

محمد بن اسماعیل صیمری قمی

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۵۲۰]. [صفحه ۳۰۳]

محمد بن جزک جمال

مردی ثقة است، شیخ با همین عنوان او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته [۵۲۱] و ابن شهر آشوب او را از افراد مورد اعتماد امام هادی علیه‌السلام شمرده است.

محمد بن حسن بن شمون بصری

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده [۵۲۲]، و نجاشی می‌گوید: او واقفی مذهب بوده و سپس از غلات شده است، او جدا ضعیف و فاسد المذهب است، و احادیثی درباره‌ی مذهب وقف از قول او افزوده‌اند. وی کتابهایی دارد از جمله کتاب «السنن و الآداب و مکارم الاخلاق» و «المعرفة» [۵۲۳] کشتی به سند خود از وی نقل کرده است که او گفت: به خدمت ابومحمد علیه‌السلام نامه‌ای نوشتم و از تنگدستی خودم گله کردم و بعد با خودم گفتم، مگر ابو عبدالله علیه‌السلام نفرموده است: «تنگدستی با محبت ما بهتر از بی‌نیازی با دشمن ماست و کشته شدن با ما بهتر از زندگی با دشمن ماست.» جواب امام علیه‌السلام رسید، نوشته بود: «خداوند عزوجل دوستان ما را وقتی که به گناهان آلوده می‌شوند با تنگدستی پاک می‌کند و گاهی از گناه زیاد آنها عفو می‌فرماید، و تو همان طوری که با خود اندیشیدی، چنان است که تنگدستی با ما بهتر از مالداری با دشمن ماست و ما پشتیبان کسانی هستیم که بر ما پناه آورند و روشنی بخشیم برای کسانی که از ما روشنی خواهند و باز دارنده و حافظیم هر کسی را که به ما چنگ زند، و هر که ما را دوست بدارد، در مقام والا و جایگاه اعلیٰ با ما خواهد بود و هر کس از ما منحرف شود در دوزخ خواهد بود.» [صفحه ۳۰۴] می‌گوید: ابو عبدالله فرمود: شما بر دشمنانتان گواهی می‌دهید که در دوزخند، اما دوستانتان را گواهی نمی‌دهید که در بهشتند، چیزی شما را مانع از آن نمی‌شود جز ضعف و سستی در عقیده [۵۲۴]. بصری در صد و بیست سالگی از دنیا رفت، بعضی گفته‌اند که وی از هشتاد تن از اصحاب امام ابو عبدالله صادق علیه‌السلام روایت کرده است [۵۲۵].

محمد بن حسن بن ابی الخطاب زیات کوفی

وی مردی ثقة بوده است، شیخ او را از جمله اصحاب امام علی الهادی علیه‌السلام شمرده است [۵۲۶] نجاشی می‌گوید: او مردی جلیل القدر و از علمای شیعه و الامقام بوده، روایت بسیار نقل کرده و مورد اعتماد بوده و صاحب تألیفات ارزشمندی است و به روایت او دل آرام می‌گیرد. کتابهای: «التوحید»، «المعرفة و البداء»، «الرد علی اهل القدر»، «الامامه»، «اللؤلؤة»، «وصایا الائمة» و کتاب «النوادر» از اوست [۵۲۷].

محمد بن حمزه قمی

شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام آورده است [۵۲۸].

محمد بن حصین فهری

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و می‌افزاید که [صفحه ۳۰۵] او ملعون است [۵۲۹].

محمد بن حصین

شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام ذکر کرده و افزوده است که وی از مردم اهواز بود [۵۳۰].

محمد بن خالد رازی

مکنی به ابوالعباس، شیخ او را در شمار اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام آورده است [۵۳۱].

محمد بن رجا خیاط

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده [۵۳۲] و همچنین برقی در آن شمار آورده است.

محمد بن ریان بن صلت

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و اضافه می‌کند که او ثقه است [۵۳۳]. نجاشی گوید: او مسائلی از ابوالحسن العسکری علیه‌السلام دارد [۵۳۴].

محمد بن سعید بن کلثوم مروزی

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده و اضافه می‌کند که او متکلم بوده است [۵۳۵] کشی به سند خود از نصر بن صباح نقل می‌کند که محمد بن سعید مروزی از بزرگان متکلمین نیشابور بوده است [۵۳۶]. [صفحه ۳۰۶]

محمد بن سلیمان جلاب

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده است [۵۳۷].

محمد بن صیفی کوفی

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته است [۵۳۸].

محمد بن عبدالجبار

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و اضافه کرده است که او از مردم قم و مورد اعتماد و ثقه بوده است [۵۳۹].

محمد بن عبدالرحمن همدانی نوفلی

برقی او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده و می‌افزاید که وی امام با امام ابوالحسن علیه‌السلام مکاتبه داشته است [۵۴۰].

محمد بن عبدالله بن مهران کرخی

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته و اضافه می‌کند که او به غلو و ضعف متهم است [۵۴۱] نجاشی می‌گوید: او غالی و دروغگو و فاسد المذهب بوده و حدیث او نادرست است و به این صفات شهرت دارد. وی دارای کتابهایی بوده است از جمله کتاب: «الممدوحین و المذمومین»، «مقتبل ابی الخطاب»، «مناقب ابی الخطاب»، «الملاحم»، «التبصره»، «القباب» و «النوادر» که این کتاب از همه کتابهایش به حقیقت و درستی نزدیکتر است [صفحه ۳۰۷] و بقیه‌ی کتابهایش درهم آمیخته است. [۵۴۲].

محمد بن عبدالله نوفلی همدانی

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۵۴۳].

محمد بن عبدالله

از مردم طاهمی است، شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۵۴۴].

محمد بن علی بن عیسی اشعری قمی

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۵۴۵] نجاشی می‌گوید: محمد بن علی در قم مورد توجه و فرمانروای آن جا از طرف پادشاه بود، و همچنین پدرش - معروف به طلحی - مسائلی از ابو محمد عسکری علیه‌السلام دارد [۵۴۶].

محمد بن علی بن مهزیار

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده و اضافه می‌کند که او ثقه و مورد اعتماد است [۵۴۷] از ابن طاووس نقل شده است که او از جمله سفیران و ابواب معروفی است که شیعه‌ی امامیه، آنهایی که قائل به امامت حسن بن علی علیهما‌السلام هستند درباره‌ی ایشان اختلافی ندارند [۵۴۸]. [صفحه ۳۰۸]

محمد بن عیسی بن عبید یقطنی

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و می‌افزاید که او ضعیف است [۵۴۹]. کشی می‌گوید: او مجموعه‌ای از کتب دارد، از جمله کتاب: «الامامة»، «الواضح المكشوف فی الرد علی اهل الوقوف»، «المعرفة»، «بعد الاسناد»، «قرب الاسناد»، «الوصایا»، «اللؤلؤ»، «المسائل المحرمة»، «الضیاء»، «ظرایف»، «التوقیعات»، «التجمل و المروءة»، «الفی و الخمس»، «الرجال»، «الزکات»، «ثواب الاعمال» و کتاب «النوادر» [۵۵۰].

محمد بن فرج رنجی

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته است [۵۵۱]، وی روابط نزدیکی با امام علیه‌السلام داشت و مابین آنها چندین نامه رد و بدل شده است، از جمله‌ی آنها: ۱ - کشی به سند خود از محمد بن فرج نقل کرده است، می‌گوید: به محضر حضرت

ابوالحسن علیه‌السلام نوشتیم و از او راجع به ابوعلی بن راشد، عیسی بن جعفر بن عاصم و ابن‌بند، پرسیدم و آن حضرت در پاسخ من نوشت: «از ابن‌راشد نام برده بودی، خدا او را بیامرزد که با سعادت زندگی کرد و با شهادت مرد» و برای ابن‌بند و عاصمی نیز دعا فرموده بود [۵۵۲]. ۲ - کلینی به اسناد خود از علی بن محمد نوفلی نقل کرده، گوید: محمد بن فرج برایم نقل کرد که ابوالحسن علیه‌السلام به من نوشت: [صفحه ۳۰۹] «ای محمد! کارهایت را جمع کن و آماده باش.» می‌گوید: من مشغول بودم کارهایم را جمع می‌کردم و نمی‌دانستم امام برای چه چنان دستوری را به من داده است تا این که قاصدی از طرف پادشاه بر من وارد شد و مرا با دست بسته از شهر بیرون برد و هر چه توانست کتک زد، و مدت هشت سال من در زندان ماندم، آن گاه از جانب وی نامه‌ای در زندان به دست من رسید که نوشته بود: «محمد! در سمت مغرب، منزل مکن!» نامه را خواندم با خودم گفتم: امام این نامه را به من می‌نویسد در صورتی که می‌داند من در زندانم! واقعا شگفت‌آور است!! چیزی نگذشت که مرا - الحمدلله - از زندان آزاد کردند. کلینی می‌گوید: محمد بن فرج به آن حضرت نامه‌ای نوشت و راجع به زمین زراعتی خود پرسید، و امام در پاسخ نوشت که به زودی به تو باز گردانده می‌شود، و چون محمد بن فرج به عنوان سپاهی تعیین شد، دستور بازگردان زمین مزروعی او را دادند، اما او پیش از آن از دنیا رفته بود [۵۵۳]. این نامه از اعتماد امام علیه‌السلام به محمد و تأیید او حکایت دارد. وقتی که محمد بن فرج مریض شد امام ابوالحسن علیه‌السلام جامه‌ای برای او فرستاد و او جامه را گرفت و زیر سرش گذاشت و چون از دنیا رفت آن را کفن کردند.

محمد بن فضل

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده [۵۵۴] و همچنین برقی از او یاد کرده است. [صفحه ۳۱۰]

محمد بن فضل بغدادی

وی از امام ابوالحسن العسکری علیه‌السلام روایت کرده و عبدالله بن جعفر حمیری نیز از او روایت کرده است [۵۵۵].

محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی

ابوعبدالله علوی، شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۵۵۶].

محمد بن مروان جلاب

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و می‌افزاید که او مورد اعتماد و ثقة است [۵۵۷] و همین طور برقی از او یاد می‌کند.

محمد بن مروان خطاب

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته است [۵۵۸].

محمد بن موسی بن فرات

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۵۵۹].

محمد بن موسی الربعی

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام ذکر کرده است [۵۶۰].

محمد بن یحیی بن درباب

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۵۶۱]. [صفحه ۳۱۱]

مصقله بن اسحاق قمی اشعری

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۵۶۲].

معاویة بن حکیم

معاویة بن حکیم بن معاویة عمار کوفی، شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۵۶۳]. نجاشی درباره‌ی او می‌گوید: وی مردی ثقه، جلیل‌القدر و از اصحاب امام رضا علیه‌السلام است. ابو عبدالله الحسین می‌گوید: من از بزرگان و اساتیدم شنیدم که می‌گفتند: معاویة بن حکیم بیست و چهار اصل را روایت کرده است. وی دارای کتابهایی است از جمله کتاب: «الطلاق»، «الحيض»، «الفرائض»، «النکاح»، «الحدود» و «الديات» و نیز روایات نادره دارد [۵۶۴].

منصور بن عباس رازی

وی در شهر بغداد در دروازه‌ی کوفه منزل داشت، شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته [۵۶۵] و نجاشی می‌گوید: حالت او معلوم نیست او دارای کتاب نوادر پر حجمی است [۵۶۶].

موسی بن داوود یعقوبی

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده [۵۶۷]، و او امامی مذهب و مجهول الحال است. [صفحه ۳۱۲]

موسی بن عمر بن بزيع

غلام منصور و مردی ثقه است. شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته [۵۶۸] و گوید او کتاب نوادری دارد [۵۶۹].

موسی بن عمر حنین

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده است [۵۷۰].

موسی بن مرشد وراق نیشابوری

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام می‌شمارد [۵۷۱] و او امامی مذهب و مجهول الحال است.

حرف (ن)**نصر بن حازم قمی**

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام برشمرده است [۵۷۲].

نصر بن محمد همدانی

شیخ او را در ردیف اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و اضافه می‌کند که او ثقه است [۵۷۳] و علامه نیز او را توثیق کرده و در کتاب «الحاوی» در [صفحه ۳۱۳] بخش افراد ثقه نام او را آورده است.

حرف (ی)**یحیی بن ابی‌بکر رازی ضربیر**

شیخ او را در شمار اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام با همین عنوان آورده است [۵۷۴].

یحیی بن محمد

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۵۷۵] و حال او مجهول است.

یعقوب بن اسحاق

ابویوسف یعقوب بن اسحاق دورقی اهوازی مشهور به ابن‌سکیت شیخ او را از جمله اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام شمرده است [۵۷۶]. وی نزد ابوجعفر ثانی و ابوالحسن علیه‌السلام تقرب داشت و از خواص اصحاب هر دو بزرگوار بود. و او از امام ابوجعفر علیه‌السلام روایت و مسائلی نقل کرده است [۵۷۷]. ابن‌سکیت پرچمدار علم عربی، ادب، شعر، لغت و علم نحو بود. وی کتابهای زیادی تصنیف کرده است از جمله: «تهذیب الالفاظ» و «اصلاح المنطق»، ابن‌خلکان گوید: «یکی از دانشمندان می‌گوید: هیچ کتاب لغتی از روی جسر بغداد عبور نکرده است که همچون «اصلاح المنطق» باشد». تردیدی نیست که «اصلاح المنطق». از کتابهای مفید و سودمند و جامع لغات [صفحه ۳۱۴] فراوانی است و من کتابی با این حجم در آن باب، ندیده‌ام، گروهی به این کتاب توجه دارند، و وزیر مغربی آن را مختصر کرده و خطیب تبریزی تصحیح و تهذیب نموده است. ابن‌خلکان می‌گوید: «ابوعباس مبرد گفته است: من در بین دانشمندان بغداد، کتابی بهتر از کتاب ابن‌سکیت در منطق ندیده‌ام. و ثعلب می‌گوید: اصحاب ما برآند که پس از ابن‌اعرابی داناتر از ابن‌سکیت کسی در لغت نبوده است.» [۵۷۸]. متوکل او را به خاطر دوست داشتن اهل بیت علیهم‌السلام، کشت که ما در بعضی از بخشهای آینده‌ی کتاب، آن را خواهیم آورد.

یعقوب بجلی

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته است [۵۷۹] و او امامی مذهب و مجهول الحال است.

یعقوب بن منقوش

شیخ او را از جمله اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته همان طوری که از اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام نیز برشمرده است [۵۸۰].

یعقوب بن یزید

ابویوسف، یعقوب بن زید بن حمار دیناری سلمی کاتب، شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و اضافه می‌کند که او ثقه است [۵۸۱] و نیز می‌گوید: وی دارای کتابهایی است از جمله کتاب «النوادر» [۵۸۲]. [صفحه ۳۱۵] نجاشی گوید: او از کاتبان دربار المنتصر بوده و از ابوجعفر ثانی علیه‌السلام روایت کرده و بعدها به بغداد منتقل شده است. او مردی ثقه و راستگو بوده، و کتاب «البداء» و «المسائل» و «نوادر الحج» و کتاب «الطعن علی یونس» از اوست [۵۸۳].

کنیه‌ها

اشاره

اما اصحاب امام ابوالحسن علیه‌السلام که مشهور و معروف به کنیه می‌باشند، عبارتند از:

ابوبکر فهکی

ابن ابی طیفور مطب، شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده است [۵۸۴] و او از جمله کسانی است که روایتی را که تصریح بر امامت امام حسن عسکری علیه‌السلام دارد، نقل کرده‌اند؛ می‌گوید: ابوالحسن علیه‌السلام به من نوشت: «پسرم، ابومحمد، خوش قریحه‌ترین و با منطق‌ترین فرد خاندان محمد - صلی الله علیه و آله - می‌باشد و او از همه‌ی فرزندان من بزرگتر است و او جانشین من است و مقام امامت و احکام آن به او می‌رسد، پس هر چه را که می‌خواهی از من بپرسی از او بپرس که تمام خواسته‌های شما نزد اوست [۵۸۵].

ابوالحسن بن هلال

شیخ او را از اصحاب امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام برشمرده [۵۸۶] و [صفحه ۳۱۶] علامه [۵۸۷] و همچنین مجلسی او را توثیق کرده‌اند [۵۸۸].

ابوالحسین حنینی

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و اضافه می‌کند که او ثقه بوده و در اهواز اقامت داشت [۵۸۹].

ابوطاهر

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده و می‌افزاید که او برادر محمد بن محمد است [۵۹۰].

ابوطاهر بن حمزه بن یسع اشعری

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و افزوده است که وی از اهل قم و ثقه بوده است [۵۹۱].

ابوطاهر محمد

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام دانسته است [۵۹۲].

ابوعبدالله مغازی

شیخ او را در شمار اصحاب امام هادی علیه‌السلام آورده و می‌افزاید که او از غلات بوده است [۵۹۳].

ابوعبدالله مکاری

شیخ او را از اصحاب امام هادی علیه‌السلام شمرده است [۵۹۴]. [صفحه ۳۱۷]

ابومحمد بن ابراهیم

شیخ او را بدون هیچ گونه توصیفی از اصحاب امام هادی علیه‌السلام برشمرده است [۵۹۵].

ابویحیی گرگانی

وی همان احمد بن داوود بن سعید فزاری است [۵۹۶].

زنان**اشاره**

شیخ طوسی، زنانی را که از قول امام هادی علیه‌السلام روایت نقل کرده‌اند، جز یک بانوی بزرگوار نام نبرده است (که ما نیز به شرح زیر نقل می‌کنیم):

کثوم کرخی

شیخ او را در بخش مربوط به اصحاب امام هادی علیه‌السلام از کتاب خود آورده و افزوده است که عبدالرحمن شعیری یعنی ابوعبدالرحمن بن داوود بغدادی از قول او روایت کرده است [۵۹۷]. و در این جا سخن ما درباره‌ی برخی از اصحاب امام هادی علیه‌السلام که نمونه‌های شکوفایی اندیشه و دانش امام علیه‌السلام می‌باشند پایان گرفت. [صفحه ۳۲۴]

امام در سامرا**اشاره**

امام علی الهادی علیه‌السلام، بیشتر عمر شریف خود را در شهر سرمن رأی گذراند، در حالی که سلطه‌ی حکومت عباسی او را مجبور به اقامت در آن جا کرده بود و آن بزرگوار همانند یک زندانی بود که جاسوسان و مأموران عباسی همواره خانه او را محاصره کرده و تمام حرکات آن حضرت را زیر نظر داشتند و مراقب کسانی بودند که به خدمت امام می‌رسیدند و یا مالی نزد آن بزرگوار می‌آوردند. امام علیه‌السلام در زمان طاغوت متوکل عباسی با بدترین شکنجه‌های سیاسی روبرو بود که از هیچ کوششی در

راه ظلم و سرکوب علویان دریغ نداشت، آنان در دوران سیاه وی انواع شداید و مصائب کشنده را تحمل کردند که ما در لابلای این کتاب راجع به آنها سخن می‌گوییم. به هر حال ما به صورت مختصر درباره‌ی حالات امام علیه‌السلام، موقعی که در مدینه بود، گفتگو می‌کنیم، همچنان که راجع به عواملی که باعث انتقال آن حضرت به سر من رأی شده و آن چه را که بین او با متوکل در این شهر اتفاق افتاده به شرح زیر به عرض خوانندگان می‌رسانیم.

امام در مدینه

امام ابوالحسن علیه‌السلام، در مدینه که زادگاه آن حضرت و شهر [صفحه ۳۲۲] نیاکانش بود اقامت داشت و مشغول گسترش علم و دانش و تهذیب اخلاق و تربیت مردم به آداب و رفتار اسلامی بود، مسجد پیامبر - صلی الله علیه و آله - را محل تدریس خود قرار داده بود و دانشمندان و فقها و راویان در اطراف او گرد آمده و از زلال دانشها و علوم می‌شدند، همچنان که او در مدینه یک منبع باروری برای زندگی فکری و علمی انسانها بود. و از طرفی او تنها منبعی بود که اهل دانش را در امور مادیشان کمک می‌کرد، همان طوری که نیاز مستمندان و درماندگان را برمی‌آورد نیکی و احسان امام علیه‌السلام منحصر به مردم مدینه نمی‌شد، بلکه شامل حال مردم سراسر آن نواحی و محیط زندگیشان بود، در غم و شادی آنها شریک بود و از بیمارانشان عیادت می‌کرد و از جنازه‌ها تشییع می‌نمود و بر کوچک و بزرگشان عنایت داشت و از پیرزنان و یتیمان دستگیری می‌کرد و هیچ نوع از خیر و بهره‌رسانی نبود، مگر به آنها می‌رساند و با مردم نهایت صمیمیت و اخلاص را داشت و دلها و اندیشه‌های مردم مجذوب آن حضرت بود و در اعماق دل مردم جا داشت.

سخن چینی از امام

اشاره

ناپرهیزگاران، مسخ شدگان و کینه توزان نسبت به افراد شریف و بزرگ‌زاده، به ویژه امام ابوالحسن علیه‌السلام دشمنی می‌ورزیدند، آنها از این که امام علیه‌السلام از فضایل زیادی برخوردار است و در میان طبقات مردم مسلمان مقام والایی دارد، ناراحت بودند، و از جمله، دشمنترین دشمنان و ناپاکتر از همه، عبدالله بن محمد بود که از طرف متوکل برای اقامه‌ی نماز و دیگر امور جنگی در مدینه تعیین شده بود، این خود فروخته‌ی فرومایه به اذیت و آزار امام تصمیم گرفت و در نزد متوکل بدگویی کرد، و بدگویی و سخن چینی وی [صفحه ۳۲۳] مشتمل بر چند مطلب مهم بود: ۱- توده‌های مردم اطراف امام جمع شده‌اند به طوری که می‌تواند برای دولت باعث خطر باشد. ۲- اموال زیادی از جاهای مختلف جهان اسلام به طرف امام علیه‌السلام سرازیر است، دور نیست که با آنها اسلحه تهیه کند و در برابر دولت عباسی به مقاومت برخیزد. ۳- بعید نمی‌داند که او به یک قیام شورنده‌ای برای نابودی حکومت عباسی دست بزند. و از متوکل می‌خواست که هر چه زودتر به دستگیری امام علیه‌السلام اقدام بکند تا این که مبادا کار او بالا بگیرد و آن قدر عظمت و شوکت او زیاد شود که دولت توان مقاومت در برابر او را نداشته باشد... متوکل به شدت بیمناک شد و وزرای او نیز در جریان امر قرار گرفتند.

شکست توطئه، توسط امام

امام علیه‌السلام، همین که از سخن چینی آن نابکار و توطئه‌ علیه خود آگاهی یافت، ترسید از این که متوکل تصمیمات سختی نسبت

به وی بگیرد. و این بدان جهت بود که امام از انحراف متوکل از اهل بیت علیهم‌السلام و شدت عداوت او نسبت به ایشان آگاه بود، از این رو، نامه‌ای به متوکل نوشت و در آن نامه از کینه توزیهای کارگزار وی نسبت به خود و از بدرفتاریها و اذیتهایش گله کرد و همچنین دلایلی برای دروغ بودن تهمتهای وی آورد، به طوری که متوکل تصور نکند که امام قصد سویی دارد و می‌خواهد بر حکومت وی بشورد. متوکل، به صدق گفتار امام و دوری او از این نسبت که می‌خواهد بر حکومت وی بشورد، اطمینان یافت و دانست که آن گفته‌ها صحت ندارد. [صفحه ۳۲۴]

نامه‌ی متوکل به امام

متوکل نامه‌ای در پاسخ نامه‌ی امام علیه‌السلام نوشت، و در آن نامه کارگزار ظالم و فرومایه‌ی خود را بر کنار ساخت و از امام علیه‌السلام خواست تا در سر من رأی حضور یابد و به منظور آن که تحت مراقبت او باشد، در آن جا بالاچار اقامت کند، اینک عین نامه‌ی متوکل: «باری، امیرالمؤمنین (!) به مقام والای شما آگاه، و خویشاوندی شما را پاس می‌دارد و حق شما را لازم می‌شمارد و درباره‌ی شما و خاندانتان اموری را در نظر گرفته که خداوند بدان وسیله حال شما را بهبود بخشد و عزت شما و ایشان را استوار سازد، و به خاطر رضای خدا و انجام وظیفه‌ای که نسبت به تو و ایشان دارد، امنیت را برای شما فراهم می‌آورد. امیرالمؤمنین (!) عبدالله بن محمد را از مقام سرپرستی امور جنگ و نماز در مدینه الرسول - صلی الله علیه و آله - بر کنار ساخت به خاطر آن چه که شما نامه‌ی خود متذکر بودید، نسبت به حق شما جاهل بوده و مقام و منزلت شما را کوچک شمرد و به دلیل بیزاری و تنفر شما از او که به شما نسبتی را داده که امیرالمؤمنین (!) یقین به برائت شما و صدق نیت در خیرخواهی و گفتارتان دارد. و شما خود را شایسته آن چه متهم کرده‌اند ندانسته‌اید، اینک امیرالمؤمنین (!) محمد بن فضل را به جای او گمارده و به او دستور داده است تا تو را گرامی دارد، و حرمت تو را پاس دارد و به دستور و نظر تو عمل کند و بدان وسیله به خدا و امیرالمؤمنین (!) تقرب جوید، و امیرالمؤمنین (!) مشتاق دیدار و تجدید عهد با شما و ملاقات با شماست! بنابراین اگر شما هم علاقه‌مند به دیدار او و هر مقام و منزلت که دوست دارید در نزد او هستید خودتان و هر کس از اهل بیت و غلامان و خدمتگزارانتان، در نهایت سکون و اطمینان خاطر، آماده شوید و هر وقت که خواستید بار کنید و هر جا خواستید فرود آید، و اگر مایل باشید، یحیی بن هرثمه غلام امیرالمؤمنین (!) و سپاهیان همراهش در خدمت شما باشند و بارهای شما را بار کنند و در طول راه در خدمت شما باشند. و در این [صفحه ۳۲۵] باره اختیار با شماست، و ما او را فرستادیم تا در خدمت شما باشد، از خداوند خیر و نیکی را مسألت نموده و با امیرالمؤمنین (!) دیدار کنید. و بدانید که هیچ کس از برادران، فرزندان و اهل بیت و نزدیکانش نزد او از شما گرامی‌تر نیستند و آنان را بر شما مقدم نداشته و توجه بیشتری ندارد، و نه به ایشان بیش از شما مهربان‌تر و خیرخواه‌تر است و به کسی از آنها بیش از شما دلبستگی ندارد، و درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد.» این نامه را ابراهیم بن عباس در ماه جمادی الاخر سال (۲۴۳ هـ) نوشت. [۵۹۸] .

نگرانی مردم مدینه

متوکل به یحیی بن هرثمه دستور داد تا راهی مدینه شود، تا این که امام علیه‌السلام را از آن جا به سر من رأی بیاورد، و ضمناً از نسبتهایی که به امام داده‌اند درباره‌ی تصمیم بر قیام در برابر سلطنت وی و شورش بر حکومتش، اطلاعاتی کسب کند و نامه‌ی خلیفه را به امام علیه‌السلام تسلیم نماید. یحیی راهی مدینه شد، و هر چه سریعتر مسافت را می‌پیمود و به چیزی توجه نداشت تا این که به مدینه رسید، وقتی که مردم مدینه از هدف او اطلاع یافتند بسیار نگران و بیمناک شدند و از حمله‌ی طاغوت نسبت به امام ترسیدند، زیرا مردم مدینه امام علیه‌السلام را فوق‌العاده دوست داشتند، برای این که آن حضرت همواره در کنار مسجد رسول خدا - صلی الله

علیه و آله - بود و دانشمندان آن جا را با علم و دانش خود بهره‌مند می‌ساخت و به مستمندانشان احسان می‌فرمود، و هیچ علاقه‌ای به دنیا نداشت [۵۹۹] یحیی وقتی که آن حالت را دید شروع کرد به آرامش بخشیدن ترس و فرونشاندن بیم و هراس آنان و [صفحه ۳۲۶] سوگند یاد کرد که به او دستور هیچ گونه آزار و ناراحتی نسبت به امام داده نشده است، از این رو مردم به قول او اطمینان یافتند.

بازرسی خانه‌ی امام

یحیی خانه‌ی امام را بازرسی کرد و منزل امام را بدقت بازمینی نمود و در آن جا چیزی جز چند قرآن و کتابهای دعا نیافت، و دروغ بودن نسبت‌هایی که به امام داده بودند - مبنی بر این که خانه‌ی امام پر از اسلحه و اموال است - به خوبی برایش روشن شد [۶۰۰].

حرکت دادن امام به سوی سامرا

امام علیه‌السلام، نسبت به ترک مدینه و رفتن به سوی سامرا سخت ناراحت بود، و در این سفر، افراد عائله‌اش به همراه امام بودند و یحیی نیز شخصا در خدمت امام علیه‌السلام بود و از هدایت، پرهیزگاری و تقوای امام در شگفت شد. کاروان بیابانها را در می‌نوردید تا این که به بغداد رسید. یعقوبی می‌گوید: امام علیه‌السلام وقتی که به یاسریه رسید، اسحاق بن ابراهیم از جریان مطلع شد و دید که مردم علاقه‌مند به زیارت آن بزرگوارند و همه خواستار خشنودی او هستند دستور داد تا امام را شبانه وارد بغداد کردند [۶۰۱] یحیی به دیدار اسحاق بن ابراهیم ظاهری [۶۰۲]، حاکم بغداد شتافت و او را در جریان مسائل [صفحه ۳۲۷] گذاشت اسحاق به وی گفت: این مرد - یعنی امام هادی علیه‌السلام - فرزند رسول خدا - صلی الله علیه و آله - است از دشمنی متوکل به او آگاهی که اگر از او یک کلمه به متوکل بگویی، او را می‌کشد و پیامبر - صلی الله علیه و آله - در روز قیامت دشمن تو خواهد بود. یحیی در پاسخ اسحاق گفت: به خدا سوگند که من چیزی که خلاف میل متوکل باشد از او ندیدم، بلکه هر چه دیدم، چیزی جز نیکی نبود. سپس بغداد را ترک گفتند و آهنگ سامرا کردند، موقعی که به سامرا رسیدند یحیی به دیدار وصیف ترکی که از بزرگان رجال دولت بود، شتافت و ورود امام علیه‌السلام را به اطلاع او رساند، و وصیف نیز رو به یحیی کرد و او را از این که چیزی به متوکل بگویند بر حذر داشت مبدا باعث ناراحتی امام شود، با این عبارت: «ای یحیی! به خدا سوگند که اگر مویی از سر امام کم شود، جز تو کسی مؤاخذه نخواهد شد.» یحیی از هماهنگی سفارش اسحاق و وصیف درباره‌ی سفارش نسبت به امام و تأکید آنان بر ضرورت و لزوم پاس داشتن حرمت امام، تعجب کرد [۶۰۳].

درخان الصعاليك

متوکل دستور داد تا امام علیه‌السلام را - به خاطر بی‌حرمتی و کاستن اهمیت آن حضرت در انظار توده‌ی مردم - درخان الصعاليك فرود آورند، صالح بن سعید در آن جا به زیارت امام رفت و ناراحت و متأثر شد، عرض کرد: [صفحه ۳۲۸] «فدايت شوم، در همه جا و به هر نحو خواستند تا نور تو را خاموش کنند و تو را تحقیر نمایند تا آن جا که در این کاروانسرای زشت و خرابه (خان الصعاليك) جای دادند.» امام علیه‌السلام با نظر لطف و محبت به او نگرست و از ناراحتی و خشم او کاست و به او معجزه‌ای را نشان داد که خداوند اولیاء و انبیایش را چنان توانی داده است [۶۰۴]، ناراحتی صالح آرام گرفت و اندوهی که بر دل داشت برطرف شد.

ملاقات امام با متوکل

یحیی به نزد متوکل شتافت و او را از خوشرفتاری و پارسایی امام علیه‌السلام مطلع ساخت و به اطلاع او رساند که خانه‌ی امام را بازرسی کرده و چیزی جز چند قرآن و کتاب دعا نیافته است، و این که امام از تهمت‌هایی که به او زده‌اند مبنی بر قیام در برابر حکومت متوکل مبراست، و به این ترتیب آن چه متوکل از خشم و ناراحتی از امام در دل داشت زدود، و سپس دستور داد تا امام را نزد او بیاورند، وقتی که امام علیه‌السلام را در برابر خود دید، نهایت احترام و تکریم را کرد و صله‌ی فراوانی به او داد [۶۰۵] و دستور داد که در سر من رأی بماند تا تحت نظر باشد.

خرید منزل

وقتی که متوکل امام علیه‌السلام را بر اقامت در سامرا مجبور کرد امام [صفحه ۳۲۹] ناگزیر شد خانه‌ای از دلیل بن یعقوب نصرانی بخرد و با افراد عائله‌اش در آن جا ساکن شود و امام در آن خانه اقامت داشت تا از دنیا رفت و او را در همان خانه دفن کردند [۶۰۶].

مراجعه‌ی متوکل به فتوای امام

متوکل در مسائلی که مورد ابتلا بود چاره‌ای جز مراجعه به امام علیه‌السلام نداشت و ناگزیر فتوای او را بر سایر فتوای فقهای عصر خود مقدم می‌داشت، از جمله آن مسائلی که به امام علیه‌السلام مراجعه کرد، موارد زیر بود: ۱ - متوکل نویسنده‌ای داشت، نصرانی و او را بر دیگران ترجیح می‌داد و به خاطر محبت زیادش به وی، او را به کنیه‌ی (ابونوح) صدا می‌زد، و گروهی از کاتبان دربار به او اعتراض کردند، و گفتند: روا نیست به یک کافر چنین کنیه‌ای، بدهند! متوکل از فقهای آن زمان استفتا کرد، نظرات مختلفی ابراز داشتند، گروهی اجازه دادند و دسته‌ی دیگری مانع شدند و از این رو، از امام علیه‌السلام پرسید، امام در پاسخ وی پس از بسم الله... این آیه‌ی کریمه را نوشت: «تبت یداً اَبی لهب و تب» [۶۰۷]. «نابود باد ابولهب و دو دستش بریده باد.» این پاسخ امام علیه‌السلام از بدیع‌ترین چیزهایی است که در عالم فتوا اتفاق افتاده که به این آیه‌ی کریمه استشهاد کرده است و به روشنی جواز کنیه دادن به کافر را اعلام کرده است، متوکل پس از دریافت فتوا، همین نظر را قبول کرد. [۶۰۸]. [صفحه ۳۳۰] ۲ - متوکل مریض شد و نذر کرد که اگر خداوند او را شفا دهد پول زیادی را در راه خدا صدقه دهد، و چون از بیماریش بهبود یافت، فقها را جمع کرد تا مقدار واجب برای صدقه را تعیین کنند، بین علما اختلاف نظر پیدا شد، متوکل از امام علیه‌السلام پرسید، امام در پاسخ وی فرمود: باید هشتاد و سه دینار بپردازد فقهاء از این پاسخ در شگفت شدند و به متوکل گفتند: این پاسخ از کجاست؟ متوکل کسی را فرستاد تا امام مدرک فتوای خودش را بیان کند، امام علیه‌السلام پاسخ داد: «خدای متعال می‌فرماید: «لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره» [۶۰۹]. خداوند شما مسلمین را در جاهای زیادی یاری کرد. تمام مسلمین قبول دارند که این موارد که در جنگها اتفاق افتاده هشتاد و سه جنگ بوده است. [۶۱۰]. و امام در آخر پاسخ افزود: هر چه امیرالمؤمنین [!] در کار خیر اضافه کند، بهتر خواهد بود و در دنیا و آخرت سودمند خواهد افتاد!» [۶۱۱]. ۳ - از میان مسائلی که متوکل به امام علیه‌السلام مراجعه کرده، یکی آن است که مرد نصرانی را نزد وی آوردند که با زن مسلمانی زنا کرده بود، متوکل خواست به او حد بزند، نصرانی مسلمان شد، یحیی بن اکثم گفت: ایمان او باعث شد که شرک و عمل زشت او از بین برود. و یکی از فقها گفت: باید او سه حد بخورد! و دیگران نظرات مخالفی اظهار کردند، متوکل دستور داد تا امام هادی علیه‌السلام این مسأله را بپرسند، امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت: «باید آن قدر بزنند تا بمیرد!» یحیی و سایر فقها این نظر را نپذیرفتند و گفتند چنین مطلب نه در کتاب آمده و نه در سنت! متوکل خدمت امام علیه‌السلام نوشت که فقهای مسلمین بر [صفحه ۳۳۱] این فتوا اعتراض دارند و می‌گویند: نه در سنت آمده و نه در قرآن گرفته شده است! شما توضیح دهید که چرا فرمودید این شخص را باید آن قدر بزنند تا بمیرد؟ امام علیه‌السلام پس از بسم

الله الرحمن الرحیم در پاسخ چنین نوشت: «فلما رأو بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و كفرنا بما كنا به مشركين، فلم يكن ينفعهم ايمانهم لمارأ و باسنا.» [۶۱۲]. «یعنی: آن گاه که قهر و شدت عذاب ما را به چشم دیدند، در آن حال گفتند: ما به خدای یکتا ایمان آوردیم، و به همه‌ی بتهایی که شریک خدا گرفته بودیم کافر شدیم. اما ایمانشان پس از دیدن مرگ و مشاهده‌ی عذاب ما برای آنها هیچ سودی ندارد.» آنگاه متوکل، مطابق فتوای امام علیه‌السلام دستور داد، آن مرد را به قدری کتک زدند تا مرد!

بهترین شاعران کیست؟

متوکل، از علی بن جهم پرسید، بهتر از همه‌ی مردم چه کسی شعر می‌سرود؟ او بعضی از شعرای زمان جاهلیت و روزگار اسلام را نام برد، متوکل توجهی نکرد و رو به امام هادی علیه‌السلام کرد و همان پرسش را از امام نمود، امام علیه‌السلام فرمود: بهترین شاعر حمانی [۶۱۳] است که می‌گوید: [صفحه ۳۳۲] «لقد فاخرتنا فی قریش عصابةً بخط حدود و امتداد اصابع فلما تنازنا المقال قضی لنا علیهم بما نهوی نداء الصوامع ترانا سکوتا و الشهد بفضلنا علیهم جهیر الصوت فی کل جامع فان رسول الله احمد جدنا و نحن بنوه کالنجوم الطوالع» [۶۱۴]. متوکل نگاهی به امام علیه‌السلام کرد و گفت: «مقصود از (نداء الصوامع) در این شعر چیست؟» امام علیه‌السلام پاسخ داد: «مقصود: اشهد ان لا اله الا الله، و أشهد ان محمدا رسول الله - صلی الله علیه و آله - است، و این محمد، جد من است و یا جد تو؟». تمام وجود طاغوت پر از خشم و غضب شد و با صدایی لرزان گفت: «او جد شماست، ما تو را از او جدا نمی‌کنیم.» [۶۱۵]. پس از این گفتگو، امام علیه‌السلام رفت، اما در دل طاغوت غمی را بر جا گذاشت که او را رنج می‌داد، چون هیچ راهی برای پاسخ گفتن به امام پیدا نکرد. [صفحه ۳۳۳]

متوکل ابن سکیت را برای آزمون امام می‌طلبد

اشاره

متوکل از دانشمند بزرگ یعقوب بن اسحاق، مشهور به ابن سکیت دعوت می‌کند تا از امام هادی علیه‌السلام مسأله‌ی پیچیده و مشکلی را بپرسد، شاید او پاسخی نداشته باشد و از این راه وسیله‌ای برای بدنامی و تحقیر امام فراهم آورد، ابن سکیت رفت و مسأله‌ای را برای آزمون امام علیه‌السلام تهیه کرد و در کاخ خلیفه‌ی عباسی انجمن علمی فراهم شد که تمام دانشمندان، فقها و متکلمان بزرگ در آن جمع بودند و در رأس همه شخص متوکل نشسته بود که ابن سکیت از امام علیه‌السلام چنین سؤالی را کرد: «خداوند چرا به حضرت موسی معجزه‌ی عصا و ید بیضاء را داد و به حضرت عیسی شفای کور و پیس و زنده کردن مردگان و به حضرت محمد، قرآن و شمشیر را؟» امام علیه‌السلام بلافاصله شروع کرد حکمت آنها را بیان کردن و فرمود: «خداوند متعال به حضرت موسی، عصا و ید بیضاء، را در زمانی مرحمت کرد که سحر و جادو بین مردم رواج داشت از این رو موسی علیه‌السلام معجزه‌ای آورد که سحر و جادوی آنها را مغلوب و آنان را سرگردان نمود و حجت را برایشان تمام کرد، و به حضرت عیسی (ع) شفای کور و پیس و زنده کردن مردگان را به اذن خدا در موقعی داد که پزشکی در بین مردم رواج داشت، از آن جهت معجزه‌ای آورد که آنها را مغلوب و درمانده ساخت، و به حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - قرآن و شمشیر را در زمانی داد که در بین مردم بیش از هر چیز شمشیر و شعر رونق داشت، این بود که قرآن درخشنده و شمشیر پیروز را به او داد تا شعر ایشان را مغلوب و شمشیر آنها را مقهور سازد و حجت را برایشان استوار نماید.» به راستی که خداوند پیامبران و فرستادگانش را به وسیله‌ی آیات روشن تأیید فرموده و با معجزات درخشان که بشر از آوردن نظایر آنها ناتوان است، یاری نموده است و آن چه با روح مردم هر زمان سازگار بوده است همان را به [صفحه ۳۳۴] پیامبران خود داده است، پیامبرش موسی را با معجزه‌ای بزرگ یعنی عصا یاری

کرد که تبدیل به افعیی خطرناک شد و شروع کرد به بلعیدن ریسمانها و چوبهای ایشان که به صورت مارهایی درآورده بودند و ساحران آن زمان که به اوج سحر و جادو رسیده بودند نتوانستند عمل موسی را باطل کنند و یا نظیر آن و یا کمتر از آن را بیاورند و همچنین خدای متعال او را با ید بیضاء یاری کرد که در روشنی و پرتوش چون خورشید می درخشید و ساحران از آوردن نظیر آن درماندند و این معجزه دلیل بر صدق نبوت موسی علیه السلام شد. و همچنین خدای متعالی حضرت عیسی بن مریم پیامبر را با شفا بخشیدن به کور و پیس و زنده کردن مردگان در زمانی یاری کرد که علم پزشکی به اوج خود در پیشرفت و کمال رسیده بود، اما با وجود این، از آوردن این قبیل موارد که خط بطلان بر روی فکر می کشد و عقل را مات و سرگردان می سازد عاجز ماندند و از این رو خداوند او را چنین توانی داد تا دلیل بر صدق نبوتش باشد. و خداوند متعال پیامبر گرامیش محمد، خاتم پیامبران - صلی الله علیه و آله - را با معجزه‌ی قرآن مجید تأیید کرد که هیچ چیزی نه بعد و نه پیش از آن نمی تواند آن را باطل سازد، چیزی که در فصاحت و بلاغت و در سبک والا- و بیان روانش بزرگترین معجزه بود در زمانی که عرب به بالاترین مراحل فصاحت و بلاغت رسیده بودند، با این همه از مقابله‌ی با قرآن کریم و آوردن نظیر آن و یا بخشی از آن عاجز ماندند، و فصحا و بلغای عرب به این امر اعتراف کردند، بنابراین قرآن نشانه و معجزه‌ی درستی نبوت رسول اکرم محمد - صلی الله علیه و آله - بود. و خداوند متعال پیامبر را با شمشیر پیروز تأیید کرد و آن شمشیر امام امیرالمؤمنین علیه السلام بود که بدان وسیله سران مشرکین و بی دینان را درو کرد و دلاوران عرب از ایستادگی در برابر آن بیم داشتند و می گفتند فرار از جنگ، ننگ است جز از مقابل شمشیر علی - علیه السلام - که همچون برق کشنده است. امام علیه السلام به وسیله‌ی این شمشیر تمام قوای شرک را از هم [صفحه ۳۳۵] پاشید و وحدت احزاب مخالف را بر هم زد و اسلام را بدان وسیله یاری کرد و دین را عزت بخشید و کیان و هستی مسلمین را بالا برد. ابن سکیت پس از این پاسخ کوبنده‌ای که امام علیه السلام ایراد فرمود، عرض کرد «پس هم اکنون حجت چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «عقل و خرد است، دروغگویی که به خدا دروغ می بندد بدان وسیله شناخته می شود و سخنش مردود می گردد.» به راستی عقل، حاکم چنین صحنه‌ها می باشد و آن است که راستگو را از دروغگو باز می شناسد و او فصل الخطاب است. پس از این مطالب، آثار عجز در سیمای ابن سکیت نمودار شد و یحیی بن اکثم شروع کرد به ایراد بر این سکیت و گفت: «ابن سکیت را چه به مناظره!!؟ او فقط علم نحو و شعر و لغت می داند!»

سؤالات یحیی بن اکثم

یحیی بن اکثم از امام علیه السلام سؤالاتی کرد که قبلاً نوشته بود و برای آزمون امام آماده کرده بود، امام علیه السلام سؤالات او را دریافت کرد و فرمود: پاسخ آنها را بنویس!. در ذیل با اندک تصرفی سؤالات را با پاسخ آنها ملاحظه می کنید: س - خدای تعالی فرموده است: «قال الذی عنده علم من الکتاب أنا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک» [۶۱۶]. - آن کس که به علم کتاب دانا بود گفت که من پیش از آن که چشم بر هم زنی تخت بلقیس را به این جا آورم - با این که سؤال کننده سلیمان است و طرف سؤال او آصف، آیا حضرت سلیمان که پیامبر بوده به علم آصف نیاز [صفحه ۳۳۶] داشته است؟ ج - سلیمان از دانستن آن چه را که آصف می دانسته است، عاجز نبود اما آن حضرت - صلوات الله علیه - مایل بود که امت خودش را از جن و انس آگاه کند که حجت پس از او کیست، توضیح آن که حضرت سلیمان به امر خدا از علم خود به آصف امانت داده بود و از این رو آن را تفهیم کرد تا پس از وی در امامت و ولایت او کسی اختلاف نکند و برای آن که حجت را بر مردم تأکید و تثبیت نماید. س - خدای تعالی فرمود: «و رفع ابویه علی العرش و خرواله سجدا» [۶۱۷]. آن گاه پدر و مادرش را بر تخت نشانند و آنها به شکرانه‌ی (دیدار او) خدا را سجده کردند. چگونه می شود که یعقوب و فرزندان او در حالی که پیامبر بودند، یوسف را سجده کنند؟ «ج - اما سجده‌ی به فرزندش در حقیقت سجده برای یوسف نبود، بلکه از طرف یعقوب و فرزندانش اطاعت از خدا و تحیتی برای یوسف

بود همان طوری که از جانب ملائکه سجده به آدم نبود، پس یعقوب و پسرانش به همراه او، برای سپاس از خدا که آنها را جمع کرد، خدا را سجده کردند، آیا نمی‌بینی که در همان وقت، از راه سپاس می‌گوید: «رب قد آتیتنی من الملک» [۶۱۸]. س - خدای تعالی فرموده است: «فان كنت فی شك مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤون الکتاب» [۶۱۹]. [صفحه ۳۳۷] هرگاه از آن چه به تو فرستادیم شکی در دل داری از علمای پیشین اهل کتاب که آن را می‌خوانند؛ پرس. اگر مخاطب پیامبر - صلی الله علیه و آله - باشد، پس او شک داشته و اگر مخاطب کسی غیر از پیامبر است پس بنابر این قرآن به چه کسی نازل شده است؟ ج - مخاطب آیه شریفه، رسول خدا - صلی الله علیه و آله - است هیچ تردیدی نسبت به آن چه خداوند بر آن بزرگوار نازل کرده، نداشته است اما نادانان می‌گفتند: خداوند چرا از فرشتگان پیامبر نفرستاده و چرا بین پیامبرش را با دیگر مردم در بی‌نیازی از خوردن و آشامیدن و راه رفتن در میان بازارها فرقی نگذاشته است! این بود که خداوند بر پیامبرش وحی نازل کرد که از آن کسانی که قرآن را در حضور نادانان می‌خوانند پرس آیا خداوند پیش از تو فرستاده است غیر از آن که او نیز غذا می‌خورد و در میان بازارها راه می‌رفت و تو نیز ای محمد همانند آنهايي، و البته این که فرمود؛ «فان كنت فی شك» یعنی اگر تردیدی داری! پیامبر تردیدی نداشت بلکه برای انصاف چنان فرمود، همان طوری که در این آیه می‌فرماید: «قل تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین» [۶۲۰]. بگو! بیایید ما و شما با فرزندان و زنان و خودمان به مباحله برخیزیم و به درگاه خدا التجا کنیم تا دروغگویان را به لعنت خدا دچار سازیم. اگر می‌فرمود: بیایید، تا نفرین خدا را بر شما قرار دهیم، آنها حاضر به مباحله نمی‌شدند و خداوند می‌دانست که پیامبرش از طرف او رسالتش را به خوبی انجام می‌دهد و او از دروغگویان نیست، همین طور در این جا نیز پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله - می‌داند که نسبت به آنچه می‌گوید راستگوست ولیکن دوست دارد که از طرف خود انصاف دهد. [صفحه ۳۳۸] س - خدای تعالی می‌فرماید: «و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله» [۶۲۱]. اگر هر درخت روی زمین قلم شود و آب دریا به اضافه هفت دریا مداد گردد، باز نگارش کلمات خدا پایان نپذیرد - بگو ببینم، این دریاها چیستند و در کجا هستند؟ ج - آری چنین است که اگر درختان قلم شوند و دریا مداد و هفت دریا نیز به کمک آن افزوده گردد و حتی چشمه‌ها جاری شود همان طوری که در طوفان نوح جاری شد، کلمات خدا پایان نپذیرد، و آن دریاها عبارتند از چشمه‌ی گوگرد، یمن، برهوت، طبریه، و آبگرم سیدان که به آن چشمه‌ی زبان گویند، آبگرم آفریقا که سیلان می‌نامند و چشمه‌ی باحوران، و ماییم کلمات خدا که فضایل ما را درک نکنند و به انتهای آن نمی‌رسند. س - خدای تعالی فرموده است: «و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین» [۶۲۲]. در بهشت است، هر چه را دلها متمایل باشند و چشمها شوق دیدن داشته باشند. بنابراین، میل آدم کشید که از گندم بخورد و خورد، پس چرا مجازات شد؟ ج - اما در بهشت از خوردن آنها، آشامیدن آنها و سرگرمیها به قدری است که میل می‌کشد و چشم از دیدنش لذت می‌برد و همه‌ی آنها را خداوند برای آدم مباح فرموده بود و اما از درختی که خداوند، آدم و همسرش را از خوردن آن نهی کرد، درخت حسد بود که خداوند از ایشان پیمان گرفت تا به کسانی که خداوند بر آنها و بر همه‌ی مخلوقاتش برتری داده است به دیده‌ی حسد ننگرند، آدم فراموش کرد و عنان اراده‌ی خود را از دست داد. [صفحه ۳۳۹] س - خدای تعالی فرموده است: «او یزوجهم ذکرا و اناثا» [۶۲۳]. یا در یک رحم، دو فرزند پسر و دختر قرار می‌دهد. هر گاه خداوند بندگان مرد را تزویج می‌کند پس چگونه گروهی را که مرتکب آن می‌شوند، کیفر می‌نماید. ج - یعنی خداوند متعال مردانی را که اطاعت امر او را نمایند، تزویج کند؟! پناه به خدا که قصد خداوند بزرگ، این اشتباهی باشد که تو در ذهنت مرتکب شده‌ای و رخصتی برای ارتکاب کارهای حرام، می‌جویی! در صورتی که هر کس چنین کاری را مرتکب شود، کیفرش را خواهد یافت و با خواری و ذلت - اگر توبه نکند - در روز قیامت چندین برابر عذاب خواهد دید و همیشه در عذاب خواهد ماند [۶۲۴]. س - چگونه شهادت یک زن رواست که خداوند فرموده است: «... و اشهدوا ذوی عدل منکم...» [۶۲۵]. دو مرد مسلمان عادل را از بین خودتان گواه گیرید. ج - اما شهادت یک زن به تنهایی در صورتی

کافی است که او قابله باشد که شهادتش با رضایت جایز است اما اگر رضایت نباشد حداقل دو شاهد زن لازم است، دو زن به جای یک مرد در موارد ضروری لازم است چون مرد نمی‌تواند در جای آن زن قرار گیرد، پس اگر یک زن تنها بود با سوگند قول او پذیرفته است. س - علی علیه‌السلام درباره‌ی خنثی - کسی که نه مرد است و نه زن - قضاوت کرد که به بول کردن او نگاه کنند؛ اگر مثل مردان بول کند، مرد است [صفحه ۳۴۰] و اگر مثل زن بول کند، زن است، چه کسی به بول او نگاه کند؟ پس اگر نگاه کننده مرد باشد، شاید او زن باشد، و اگر زن نگاه کند، شاید او مرد باشد و این هر دو فعل حرام است! تکلیف میراث او چه می‌شود؟ ج - اما سخن علی علیه‌السلام درباره‌ی خنثی، همان طوری که او فرمود، از روی ادرار، معلوم می‌شود، گروهی از افراد عادل، هر کدام آئینه‌ای در دست گرفته آن را می‌نگرند، و شخص خنثی پشت سر ایشان برهنه می‌ایستد و آنها میان آئینه نگاه می‌کنند و هر چه می‌بینند از روی آن قضاوت می‌کنند. س - مردی، کنار گله‌ی گوسفندی می‌آید و می‌بیند که چوپان گوسفندی را وطی می‌کند، وقتی که چوپان صاحب گوسفند را می‌بیند، آن را رها می‌کند و گوسفند داخل گله می‌شود، کدام گوسفند را ذبح کنند؟ آیا خوردن گوشت آنها جایز است یا نه؟ ج - اگر آن شخص آن گوسفند را بشناسد باید سر ببرند و بسوزانند و اگر نشناسد، گله را دو قسمت کرده و بین آنها قرعه می‌زنند پس قرعه به نام آن سهمی که افتاد، آن سهم دیگر خلاص است، سپس آن نصف که قرعه خورده است باز دو قسم می‌شود و همین طور تا این که دو گوسفند می‌ماند، سرانجام مابین آنها قرعه می‌زنند، به نام هر کدام که قرعه افتاد، کشته می‌شود و دیگر گوسفندان نجات پیدا می‌کنند [۶۲۶]. س - در نماز صبح چرا باید آیات قرآنی را بلند خواند، با این که از نمازهای روز است در حالی که تنها در نماز شب می‌شود بلند خواند؟ ج - اما نماز صبح و بلند خواندن قرآن، به این خاطر است که پیامبر - صلی الله علیه و آله - در تاریکی آخر شب، می‌خواند، بنابراین در حقیقت هنوز دنباله‌ی شب است که بلند خوانده می‌شود. [صفحه ۳۴۱] س - حضرت علی به ابن جریم فرمود: کشنده‌ی ابن صفیه [۶۲۷] را به آتش دوزخ بشارت ده، پس چرا او را نکشت، با این که وی امام است. ج - اما فرموده‌ی علی علیه‌السلام «قاتل ابن صفیه را به آتش دوزخ بشارت ده» به خاطر سخن رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بوده است: که وی از جمله خوارج نهروان شد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را در بصره - در جنگ جمل - نکشت، چون می‌دانست که در نهروان کشته می‌شود. س - به من بگو، چرا علی، در جنگ صفین گروه مخالف را کشت و دستور داد تا آنها را که در حال جنگ هستند و آنها را که فرار می‌کنند همه را بکشند و به مجروحین حمله برند، در صورتی که در جنگ جمل فراریان را نمی‌کشت و بر مجروحان اجازه‌ی حمله نداد و چنین دستوری صادر نکرد بلکه گفت: هر کس وارد خانه‌اش شود در امان است، چرا آن جا این کار را کرد؟ بنابراین اگر دستور اول درست بود پس دومی خطاست. ج - اما این سخن که گفتم: علی علیه‌السلام با آنها را که رو به جنگ آورده و یا پشت به جنگ کرده بودند با همه جنگید و بر مجروحانشان حمله برد و روز جنگ جمل فراریان را تعقیب نکرد و بر مجروحان دستور حمله نداد و هر کس شمشیر و سلاح خود را کنار گذاشت در امان بود، چون در جنگ جمل، آن مردم با امام خود می‌جنگیدند و آنها گروهی نداشتند که پس از ترک جنگ به سمت او بروند، بلکه به خانه‌های خودشان بر می‌گشتند بدون قصد جنگ و یا مکر و جاسوسی و یا قصد مبارزه و همین قدر راضی بودند که کسی به آنها کاری نداشته باشد این بود که فرمان حضرت علی خودداری و نکشتن آنها بود در صورتی که هیچ یار و یآوری نداشتند. اما مخالفان جنگ صفین به سراغ گروه آماده و رهبری که داشتند می‌رفتند تا برای آنها اسلحه، نیزه، زره و شمشیر فراهم کند و آنها را دوباره تجهیز کند و به آنها جایزه دهد و اموالی را در اختیار آنها بگذارد [صفحه ۳۴۲] و از بیمارشان دیدن کند و شکستهایشان را ترمیم و زخمهایشان را معالجه نماید و به پیاده‌ها مرکب سواری دهد و برهنه‌ها را لباس بدهد و باز گرداند تا دوباره به جنگ و میدان نبرد باز گردند. درباره‌ی اهل بصره چون اسلحه‌شان را انداختند، دستور تعقیب داده نشد، و گروهی وجود نداشت تا به ایشان مراجعه کنند اما دستور امام درباره‌ی اهل صفین به تعقیب فراریان و حمله بر مجروحان بود، چون حکم این دو گروه متفاوت بود، و اگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حکم آن حضرت درباره‌ی اهل صفین و بصره

نبود، حکم الهی درباره‌ی سرکشان از اهل توحید، معلوم نمی‌شد، بنابراین روشن شد که هر کس نافرمانی کند، در معرض قتل خواهد بود. س - بفرمایید حکم کسی که خود اقرار به لواط کند، چیست؟ آیا باید حد لواط بخورد، و یا نباید بخورد؟ ج - اما مردی که خود اقرار به لواط کند، او در حقیقت داوطلب شده تا از جانب خود اعتراف کند ولی شاهده‌ی بر خلاف او اقامه نشده بلکه او خود با میل و رغبت چنین اقراری را کرده است، و هر گاه امامی که از جانب خدا مأمور به مجازات اوست بخوهد، می‌تواند بر او منت گذارد و حد را جاری نکند، آیا این سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «هذا عطاؤنا فامنن اوامسک بغیر حساب» [۶۲۸]. این نعمت قدرت، بخشش ماست، اینک بی حساب به هر که خواهی ببخش و از هر که خواهی منع کن. که خداوند منت را پیش از منع از اجرای حسد آورده‌است. ما تمام پرسشهایی که کرده بودی پاسخ دادیم، پس توجه کن...» البته پاسخهای امام علیه‌السلام به این مسائل مشکل، مشتمل بر واقعیت علمی آن بزرگوار بود که یحیی بن اکثم را متحیر ساخت و رو به متوکل کرد و خیرخواهانه به او گفت: [صفحه ۳۴۳] «ما دوست نداریم که پس از این پرسشها از این مرد چیزی پرسند، زیرا چیزی نخواهند پرسید مگر ساده‌تر از اینها باشد و هر چه علم او آشکار شود باعث قوت گرفتن رافضیها خواهد شد.» [۶۲۹]. به راستی امام هادی علیه‌السلام از زبندگان علم در جهان اسلام و وارثان علوم نیاکانش بود که حیات فکری جهان اسلام را آنها روشن کردند. امام علیه‌السلام درباره‌ی آن همه مسائل دقیق، به محض این که چشم مبارکش افتاد پاسخ داد، تمام اینها دلیل بر گستردگی علم فوق‌العاده‌ی امام است که یکی از عناصر برجسته در شخصیت والای آن حضرت است.

زیارت مرقد امیرالمؤمنین

در سال اول که امام علیه‌السلام به سامرا تشریف آورد، مرقد جدش امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زیارت کرد، تصادفاً روز عید غدیر بود، با خواندن زیارتی، زیارت کرد که ما آن جا که بخشی از آثار علمی امام را بیان کردیم بدان اشاره نمودیم و دو زیارت دیگر که جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام را با قرائت آنها زیارت کرده است به شرح زیر است: «السلام علیک یا ولی الله أشهد أنك أول مظلوم، و أول من غصب حقه فصبرت و احتسبت حتی آتاک الیقین، و أشهد أنك لقیته الله و أنت شهید، عذب الله قاتلیک بأنواع العذاب، و جدد علیهم العقاب، جتک عارفاً بحقک، مستبصراً بشأنک، معادیا لأعدائک، و من ظلمک ألقى علی ذلک ربی ان شاء الله... یا ولی الله ان لی ذنوباً کثیرة فاشفع لی الی ربک، یا مولای، فان لک عندالله مقاما معلوما، و جاها عظیما، و شفاعة، و قد قال الله: لا یشفعون الا لمن ارتضى» [۶۳۰]. [صفحه ۳۴۴] «سلام بر تو ای ولی خدا ای که تو اول مظلوم عالمی، و نخستین کسی هستی که حق تو را غصب کردند، با این همه صبر کردی و تا هنگام یقین - یعنی رحلت - شکیبیا بودی، پس گواهی می‌دهم که تو خدا را با مقام شهادت دیدار کردی، خداوند کشندگان تو را به عذابهای گوناگون مبتلا و همواره دچار عذاب، تازه‌ای گرداند. من به درگاهت آمده‌ام در حالی که عارف به حق تو و بصیر و بینا به امامت و ولایت تو، و دشمن با دشمنان و ستمگران در حق تو هستم، و با این حال از ایمان - اگر خدا بخوهد - پروردگارم را ملاقات خواهم کرد. ای ولی خدا من گناهان زیادی دارم، تو در درگاه خداوند متعال شفیع من باش که در پیشگاه خداوند، مقام والایی داری که در نزد همه معلوم است، و تو در نزد خدای دارای مرتبه و مقام شفاعت هستی که خدای متعال خود فرموده است: کسی از گنهکاران شفاعت نمی‌کند، جز آن که خدا از او راضی است.» به راستی که امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، نخستین مظلوم در جهان اسلام است که حقش را غصب کردند و به حق او تجاوز نمودند، و انواع گرفتاریها و مصائب را به حساب اجر و پاداش الهی تحمل فرمود. ۲ - امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام زیارتنامه‌ی دیگری را برای جدش امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام به یادگار گذاشته است که از بلندترین زیارتنامه‌های ائمه طاهرین علیه‌السلام به شمار می‌آید، هم از نظر مضامین بلند و هم از نظر طرح بعضی از رویدادهایی که در آن زمان آغازین اسلام رخ داده است که بعضی از فرازهای آن زیارتنامه به شرح ذیل است: «أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له، کما شهد الله لنفسه، و شهدت له ملائکته و أولو

العلم من خلقه لا اله الا هو العزيز الحكيم، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله المرتضى، أرسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون.» «گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتای بی همتا نیست، همان [صفحه ۳۴۵] طوری که او خود و فرشتگان و صاحبان علم از مخلوقاتش برای او گواهی داده‌اند که جز او که با قدرت و حکمت است، خدایی نیست. و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده مورد رضای اوست او را به هدایت و بر دین حق فرستاده است تا دینش را بر همه‌ی ادیان علی‌رغم مخالفت مشرکان، پیروز گرداند.» «اللهم: اجعل أفضل صلواتك، و أكملها، و أنمی بر كاتك، و أعمها، و أزكى، تحياتك و أتمها على سيدنا محمد عبدك و رسولك، و نجيك، و وليك و رضيك و صفيك، و خيرتك من خلقك، و خالصتك، و أمينك، الشاهد لك، و الدال عليك، و الصادع بأمرك، و الناصح لك، و المجاهد في سبيلك، و الذاب عن دينك، و الموضح لبراهينك، و المهدي الي طاعتك، و المرشد الي مرضاتك، و الواعي لوحيك، و الحافظ لعهدك، و الماضي على انفاذ أمرك المؤيد بالنور المضىء، و المسدد بالأمر المرضي، المعصوم من كل خطأ و زلل، المنزه من كل خطأ، و المبعوث بخير الأديان و الملل، و مقيم البنيان و الحجج، المخصوص بظهور الفلج، و ايضاح المنهج، المظهر من توحيدك ما استتر و المحيي من عبادتك ما دثر، و الخاتم لما سبق، و الفاتح لما انفلق، المجتبي من خلائقك، و المقام لكشف حقايقك، و الموضحة به أشراف الهدى، المجلوه به غريب العمى، دافع جيشات الأباطيل، و دافع صولات الأضاليل، و المختار من طينئه الكرم، و سلاله المجد الاقدم، و مغرس الفخار المعرق، و فرع العلاء المنشر، المورق المنتخب من شجرة الأصفياء و ذؤابة العلياء، و سره البطحاء، بعثك له بالحق، و برهانك على جميع الخلق، خاتم أنبيائك، و حججتك البالغة في أرضك و سمائك.» «بار خدا بهترين و كاملترين درودها و والاترين و گسترده‌ترين بركات و پاكيه‌ترين و كاملترين تحياتت را بر سرور ما محمد قرار ده، بنده و فرستاده و محرم اسرار، ولي و منتخب و برگزيده از ميان خلق و با اخلاص و امنيت، گواه بر وجود و راهنمای به سوی تو، نستوه در برابر فرمان [صفحه ۳۴۶] و صميمی برای تو و مدافع از دينت و روشنگر براهين و راهنمای به اطاعت تو و رهنمود دهنده به سوی کارهایی که مورد رضای توست و گیرنده‌ی وحی و حافظ پیمان تو، و مجری فرمانت که با نور تابانت او را تأیید و با فرمان پسندیده‌ات او را استوار ساختی. او که از هر خطا و لغزشی پاک و از هر گونه اشتباهی منزّه است، و بر بهترین ادیان و ملتها مبعوث، به همراه دلایل و بینایی استوار. آن که مخصوص روشنگری انحرافات و نشان دادن راه راست بوده و بیانگر اسرار توحيد و حياتبخش عبادات فراموش شده‌ی توست. خاتم پیامبران، و پیروز بر هر منحرف، برگزيده‌ی از ميان خلق و برگمارده برای كشف حقايق. و آن که به وسیله‌ی او موارد هدایت روشن، و ناشناخته‌های دور از انظار، آشکار شد، سپاهیان دشمن و یورشهای گمراهان را دفع کرد، و از سرشت بزرگواری و قدیم‌ترین دودمان عظمت گزيده شده. در بوستان افتخارات ریشه دارد و شاخ پر برگ بلندیها و برگزيده‌ی از سلسله‌ی برگزيدهگان و بلند پایگان و مرکز سرزمین بطحاء است. او را به حق برگزيده و به عنوان حجت و برهان بر همه‌ی خلائق قرار داده‌ای، خاتم پیامبران است و حجت بالغه‌ی تو در زمین و آسمان است.» «اللهم: صل عليه صلاة ينمغر في جنب انتفاعه بها قدر الانتفاع، و يحوز من بركنه التعلق بسببها ما يفوق قدر المتعلقين بسببه، و زده من بعد ذلك، من الاكرام و الاجلال ما يتقاصر عنه فسيح الامال حتى يعلو من كرمك أعلى مجال المراتب، و يرقى من نعمك أسمى منازل المواهب، و خذله اللهم بحقه و واجبه من ظالمة و ظالم الصفوة من أقاربه...» «بار خدایا بر او درودی بفرست که در بهره‌برداری از آن منمغر باشد و از برکت آن برخوردار، مالک و وسیله‌ی رحمت گردد بیش از آن مقداری که آویختگان به دامن او را لازم است، و بیش از آنها از بزرگداشت و احترام نسبت به او ارزانی دار به حدی که میدان آرزوها بدان نرسد، تا آن جا که از لطف تو به بالاترین مراتب ممکن برسد و از حرمت تو به بلندترین جایگاه نعمتهایت برسد، و بار خدایا به حق او و به حرمت او، از ستمگران به [صفحه ۳۴۷] او و به برگزيدهگان از خویشاوندان او، انتقام ایشان را بگیر و گرفتار عذابت بفرما...» امام علیه‌السلام در این عبارات ارزشمندی که تصویری از انواع بزرگداشت و تعظیم از شخصیت جدش پیامبر بزرگوار - صلی الله علیه و آله - در حدی که شایسته ذات مقدس و والای اوست، القاب بزرگ و صفات نیکوی او را منعکس کرده و چنان

که شایسته است توصیف نموده با بهترین تعبیرات و شیواترین الفاظ و رساترین بیان، سپس به زیارت جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرداخته و می‌گوید: «اللهم: و صل علی ولیک، و دیان دینک، القائم بالقسط من بعد نبیک علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، و امام المتقین، و سید الوصیین، و یعسوب الدین، و قائد الغر المحجلین، و قبله العارفين، و علم المهتدين، و عروتک الوثقی، و حبلک المتین، و خلیفه رسولک علی الناس أجمعین، و وصیه فی الدنیا والدین، الصدیق الأكبر فی الأنام، و الفاروق الأزهر بین الحلال و الحرام، ناصر الاسلام، و مکسر الأصنام، معزالدین و حامیه، و واقی الرسول و کافیه، المخصوص بمواخاته یوم الاخاء، و من هو منه بمنزلۀ هارون من موسی خامس أصحاب الکساء، و بعل سیده النساء، المؤثر بالقوت بعد الطوی، و المشکور سعیه فی هل اُتی، مصباح الهدی، و مأوی التقی و محل الحجی، و طود النهی، الداعی الی المحجۀ العظمی، و الطاعن الی الغایة القصوی، و السامی الی المجد و العلی، و العالم بالتأویل، و الذکری الذی اخدمته ملائکتک بالطاس و المنذیل حین توضأ، و رددت علیه الشمس بعد دنو غروبها حتی ادى فی أول الوقت لک فرضا، و أطعمته من طعام أهل الجنة حین منع المقداد قرضا، و باهیت به خواص ملائکتک اذ شری نفسه ابتغاء مرضاتک لترضی، و جعلت ولايته احدی فرائضک، فالشقی من أقر ببعض و أنکر بعضا... عنصر الأبرار، و معدن الفخار، و قسیم الجنة و النار، صاحب الاعراف، و أبی الأئمة الأشراف المظلوم، المغتصب، [صفحه ۳۴۸] و الصابر المتحسب، و الموتور فی نفسه و عترته، المقصود فی رهطه، و أعزته، صل علیه صلاة لا- انقطاع لمزیدها، و لا اتضاع لمشیدها.» «بار خدایا درود فرست بر ولایت و حاکم در دینت و به پا دارنده‌ی عدالت پس از پیامبرت، علی بن ابی طالب، امیرمؤمنان، پیشوای پرهیزگاران، سرور اوصیا، راهنمای دین و زمامدار روسفیدان، و پیشرو عارفان، و شاخص هدایت یافتگان و رشته‌ی محکم، و ریسمان استوارت و خلیفه‌ی پیامبرت بر تمام مردم و وصی او در امور دنیا و دین، صدیق اکبر در بین مردم و روشنترین وسیله‌ی جدایی بین حلال و حرام، یاور اسلام و شکننده‌ی بتان، عزتبخش و پشتیبان دین و پاسدار و حامی پیامبر و ویژه‌ی برادری او در روز عقد اخوت و کسی که نسبت به پیامبر، به منزله‌ی هارون نسبت به موسی بود. یکی از پنج تن آل‌عبا و همسر بانوی بانوان، کسی که با وجود شدت گرسنگی خوراک خود را ایتار کرد و در سوره‌ی هل اُتی از این ایتار او قدردانی شد، چراغ هدایت، مرکز تقوا و معدن عقل، مجموعه‌ی خرد، دعوت کننده‌ی به بزرگراه راست و کسی که تا به آخرین حد پیش رفته و به حد بالایی از عظمت رسیده، آن که به تأویل قرآن آگاه، و آن نامی که فرشتگان با ظرف آب و حوله به هنگام وضو، در خدمت او بودند، و خورشید پس از نزدیکی به غروب به خاطر او بازگشت تا این که نماز واجبش را در اول وقت به جا آورد، و او را موقعی که (قوت خود را) به مقداد وام داد، از خوراک اهل بهشت خوراندی و به وسیله‌ی او بر فرشتگان مقربت افتخار کردی آن موقعی که جان خود را به خاطر رضای تو در طبق اخلاص نهاد تا تو راضی شوی و آن که ولایت او را یکی از واجبات خود قراردادی پس نگویند است کسی که برخی از واجبات تو را قبول کند و بعضی را منکر شود.... آن که ریشه و اصل نیکوکاران و سرچشمه‌ی افتخارات و تقسیم کننده‌ی بهشت و دوزخ، صاحب اختیار اعراف و پدر امامان بزرگوار است، امام مظلوم که حشش غصب شد و به خاطر رضای تو صبر کرد، تو دادخواه او و عترت او، و هدف گروه او و عزیزانش، خدایا بر او درودی بفرست که از فزونی ناگسستگی بوده و از استواری نابود نشدنی باشد.» [صفحه ۳۴۹] «اللهم: ألبسه حلل الأنعام، و توجه بتاج الاکرام، و ارفعه الی أعلى مرتبة و مقام حتی یلحق بنبیک علیه و علی آله السلام، و احکم له اللهم علی ظالمیه انک العدل فیما تقضیه.» «خدایا زیورهای پاداشت را بر او بپوشان و افسر بزرگوار را به او مرحمت کن و به بالاترین مرتبه و مقام برسان تا آن جا که به پیامبرت - علیه و علی آله السلام - برسد و بار خدایا انتقام او را از ستمکاران بر او بگیر که تو در آن چه حکم کنی به عدل و داد حکم می‌کنی.» «اللهم صل علی الطاهرة البتول الزهرا ابنة الرسول صلی الله علیه و آله أم الأئمة الهادین، سیده نساء العالمین، وارثة خیر الأنبیاء، و قرینة خیر الأوصیاء القادمة علیک، متألمة من مصابها بأبیها، متظلمة مما حل بها من غاصبها» «خدایا بر صدیقه‌ی طاهره، زهرای بتول، دختر پیامبر - صلی الله علیه و آله - ما در ائمه‌ی هدی و بانوی زنان جهان، وارث بهترین پیامبران، همسر بهترین اوصیا - علیهم‌السلام - که در اثر مصیبت فراق پدرش و ستمهایی

که از دست غاصبان حقیقش دید، به پیشگاهت شتافت، درود فراوان بفرست.» «اللهم صل على الأئمة الراشدين، و القادة الهادين، و السادة المعصومين الأتقياء الأبرار، مأوى السكينة و الوقار، و خزان العلم، و منتهى الحلم و الفخار ساسة العباد، و أركان البلاد، و أدلة الرشاد، الأمجاد العلماء بشرعك، الزهاد، و مصاييح الظلم، و ينابيع الحكم، و أولياء النعم، و عصم الأمم، قرناء التنزيل و آياته، و امانه التأويل، و ولاته، و تراجمه الوحي و دلالاته، أئمة الهدى، و منار الدجى، و أعلام التقى، و كهف الورى، و حفظة الاسلام، و حججك على جميع الأنام الحسن، و الحسين سيدى شباب أهل الجنة، و سبطى نبى الرحمة، و على الحسين السجاد زين العابدين، و محمد بن على باقر علوم الدين، و جعفر بن محمد الصادق الأمين، و موسى بن جعفر الكاظم، الحلیم، و على بن موسى الرضا الوفى، و محمد بن على البر التقى، و على بن [صفحه ۳۵۰] محمد المنتجب، الزكى، و الحسن بن على الهادى الرضى، و الحجة بن الحسن صاحب العصر و الزمان، وصى الأوصياء، و بقیة الأنبياء عن خلقك، و المؤمل لاطهار حقیقك المهدى المنتظر، و القائم الذى به ينتصر.» «خدایا درود فرست به امام هدایت کننده و زمامداران راهنما و سروران معصوم پاكان و نیكان، جایگاه آرامش و وقار، و گنجهای علم و صاحبان منتهای مقام حلم و مباهات سرپرستان مردم و ستونهای محکم شهرها (ی علم) و نشانه‌های راه، بزرگ و دانایان به شریعت، پارسیان، چراغهای روشنگر تاریکیها، چشمه‌های حکمت، و ولی نعمتان و حافظان امتها و همپایگان قرآن و آیات قرآنی، و امینان باطن و صاحب اختیاران آن و مترجمان و راهنمایان وحی، رهبران هدایت و نور افکنهای در تاریکی و شاخصهای تقوا و پناهگاههای خلق عالم، و پاسداران اسلام، و حجت‌های تو بر تمام مردم جهان، حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت، و نوادگان پیامبر رحمت، و على بن حسین، سجاد، زين العابدين، و محمد بن على باقر علوم دين، و جعفر بن محمد الصادق امين، و موسى بن جعفر الكاظم، حلیم، و على بن موسى الرضا، و فى و محمد بن على نيكوکار و پرهیزکار، و على بن محمد برگزیده‌ی پاکیزه، و حسن بن على الهادى رضى و حجت بن الحسن، صاحب العصر و الزمان، جانشین جانشینان و باقیمانده از دودمان انبیا که از چشم مردم پنهان، و مایه‌ی امید برای پیروز ساختن حق تو، مهدی منتظر و قائمی که پیروزی به وسیله‌ی او فراهم آید.» «اللهم: صل عليهم أجمعين صلاة باقية في العالمين تبلغهم بها أفضل محل المكرمين، اللهم الحقهم في ال-كرام بجدهم و أبيضهم و خذلهم الحق من ظالمهم، اشهد يا مولاي، انكم المطيعون لله، القوامون بأمره، العاملون بارادته الفائزون بكرامته، اصطفاكم بعلمه، و اجتباكم لغيبه، و اختاركم لسره، و أعزكم بهداه، و خصكم ببرهانه، و أيدكم بروحه، و رضیکم خلفاء فى أرضه، و دعاء الى حقه، و شهداء على خلقه، و أنصارا لدينه، و حججا على بريته، و تراجمه لوحيه، و [صفحه ۳۵۱] خزنة لعلمه، و مستودعا لحكمته، عصمكم الله من الذنوب، و برأكم من العيوب، و ائتمنكم على الغيوب، زرتکم یا مولای عارفا بحقیقکم مستبصرا بشأنکم، مهتديا بهدایکم، مقتفيا لأثرکم، متبعا لسنتکم متمسكا بولایتکم، معتصما بحبلکم، مطيعا لأمرکم، مواليا لأولیائکم، معاديا لاعدائکم، عالما بأن الحق فيکم، و معکم متوسلا الى الله مستشفعا اليه بجهاکم، و حقت عليه أن لا- يخب سائله، و الراجى ما عنده لزوارکم.» «بار خدایا به تمام ایشان درود فرست، درودی ماندنی در جهانیان، که بدان وسیله ایشان را به بالاترین جایگاه مقربان در گاهت برسانی، خدایا آنان را در بزرگداشت به جد و پدرشان ملحق گردان، و حق ایشان را از ستمکاران نشان بگیر. مولای من! گواهی می‌دهم که مطیعان فرمان خدا و نگهبانان امر او، و کارکنان به اراده‌ی او، و پیروزمندان به برکت او هستیید شما را به علم ازلی خود برگزیده، و برای کشف عالم غیب انتخاب کرده و برای حفظ اسرار خود اختیار کرده است و به وسیله هدایت خود عزت بخشیده و به برهان خود مخصوص گردانیده، و به روح کلی الهی خود تأیید فرموده، و شما را به خلافت خود در زمین پسندیده و به عنوان دعوت کنندگان به حق و شاهدان بر خلقش و یاوران دین و حجت‌ها بر همه‌ی موجودات، و مترجمان وحیش و گنجهای علم، و محل و دایع حکمت خود قرار داده است. خداوند شما را از گناهان پاک و از معایب و نقائص مبرا گردانیده، و شما را امین بر اسرار غیبی دانسته است. مولای من! شما را زیارت می‌کنم، در حالی که به حق شما عارف، و به عظمت شأن شما بینا، و به هدایت شما هدایت یافته و پشت سر شما حرکت می‌کنم و پیرو سنت شمایم، و به ولایت شما چنگ زده و به ریسمان محبت شما آویخته‌ام، مطیع فرمان شما، دوستان شما را دوست

دارم و با دشمنان شما دشمنم، بر این مطلب که حق با شماست آگاهم، و با شما به خدا توسل جسته و مقام شما را در پیشگاه او شفیع قرار می‌دهم، و بر خدا است که درخواست کننده‌اش را ناامید نکند و زائران شما که امیدوار به فضل اویند ناامید نگردانند.» [صفحه ۳۵۲] «اللهم: فکما وفقتنی للایمان بنبیک، و التصدیق لدعوته، و منت علی بطاعته، و اتباع ملتہ، و ہدیتنی الی معرفتہ، و معرفۃ الأئمۃ من ذریتہ، و أکملت بمعرفتمہ الایمان، و قبلت بولایتهم و طاعتهم الأعمال و استعبدت بالصلاۃ علیہم عبادک، و جعلتہم مفتاحا للدعاء، و سببا للاجابۃ، فصل علیہم أجمعین، و اجعلنی بہم عندک و جیہا فی الدنیا و الآخرۃ و من المقربین.» «خدایا! همان طوری که مرا موفق کردی تا به پیامبرت ایمان آورم و دعوت او را بپذیرم و بر من منت نهادی تا از او اطاعت کنم و از آیین او پیروی کنم و مرا به شناخت مقام او و امامان از اولاد او هدایت فرمودی و با معرفت ایشان ایمانم را کامل، و با ولایت و اطاعت ایشان اعمالم را قبول کردی و با صلوات و درود بر ایشان بندگان را به عبادت خواندی و آنان را کلید دعا و وسیله‌ی اجابت دعا قرار دادی، بنابراین بر تمام ایشان درود فرست، و مرا به خاطر ایشان در پیشگاه خودت، در دنیا آبرومند و از جمله‌ی مقربان مقرر فرما.» «اللهم اجعل ذنوبنا بہم مغفورۃ، و عیوبنا مستورۃ، و فرایضنا مشکورۃ، و نوافلنا مبرورۃ، و قلوبنا بذکرک معمورۃ، و أنفسنا بطاعتک مسرورۃ، و جوارحنا علی خدمتک مقهورۃ، و أسماءنا فی خواصک مشهورۃ، و ارزقنا من لدنک مدرورۃ، و حوائجنا لدیک میسورۃ برحمتک یا أرحم الراحمین.» «خدایا به خاطر ایشان گناهان ما را بیامرز و عیبهای ما را ببوشان و اعمال واجب ما را قبول و اعمال مستحبی ما را نیکو گردان و دلہای ما را با یاد خود، آباد و جانہای ما را با اطاعت شادمان کن و اعضای بدن ما را در خدمت خودت قرار ده، و نامہای ما را در زمرہی خواص خود مشهور گردان و روزیہای ما را از جانب خود همواره نازل فرما و نیازہای ما را از جانب خودت بر آورده فرما به رحمت خودت ای بخشندہ ترین بخشاینده گان.» «اللهم انجز لہم وعدک، و طہر بسیف قائمہم أرضک، و أقم بہ [صفحه ۳۵۳] حدودک المعطلۃ، و أحكامک المہملۃ، و المبدلۃ، و أحي بہ القلوب المیتۃ و اجمع بہ الأہواء المتفرقہ، و اجل بہ اصداء الجور عن طریقتک حتی یظہر الحق علی یدیه فی أحسن صورته، و یہلک الباطل و أہلہ بنور دولتہ، و لا یستخفی بشیء مخافۃ أحد من الخلق.» «خدایا وعده‌ای که به ایشان داده‌ای قطعی کن و با شمشیر قائم ایشان زمین را از ناپاکان پاک ساز و به وسیله‌ی او حدود معطل مانده و احکام عمل نشده و عوض شده را به پا دار، و دلہای مرده را به وسیله‌ی او زنده گردان، و گرایشهای متفرق را همسو فرما و زنگارهای ظلم و جور را به وسیله‌ی او از سر راه بردار تا به دست حق در بهترین شکل خود ظاهر شود و باطل و طرفداران باطل در پرتو او از میان برداشته شوند و از ترس کسی از مردمان هیچ چیز پوشیده نماند.» «اللهم عجل فرجہم، و أظهر فلجہم، و اسلک بنا منہجہم، و امتنا علی ولایتہم، و احشرنا فی زمرتہم، و تحت لوائہم، و آوردنا حوضہم، و اسقنا بکأسہم، و لا تفرق بیننا و بینہم، و لا تحرما شفاعتہم حتی نظفر بعفوک، و غفرانک، و نصیر الی رحمتک و رضوانک الہ الحق رب العالمین، یا قریب الرحمۃ من المؤمنین، و نحن أولئک حقا لا ارتیابا اذا أوحشنا التعرض لغضبہ آنسنا حسن الظن بہ، فنحن واثقون بین رغبتہ و رہبۃ قد أقبلنا لعفوک و مغفرتک طلابا، و أذللنا لقدرتک، و عزتک رقابا فصل علی محمد و آلہ الطاہرین، و اجعل دعاءنا بہم مستجابا و ولاءنا لہم من النار حجابا.» «بار خدایا در فرج ایشان تعجیل فرما، و بر دشمنان پیروز گردان و ما را در پیروی از راه و روش ایشان موفق بدار، و به ولایت ایشان بمیران و در شمار آنان وزیر پرچمشان محشور فرما و بر حوض (کوثر) ایشان وارد ساز و با جام ایشان سیرایمان گردان و بین ما و ایشان جدایی مینداز و از شفاعتشان تا وقتی که مشمول عفو و بخشش تو گردیم محروم مگردان، و به رحمت و رضوان تو نایل شویم ای خدای بر حق، ای پروردگار جهانیان، ای که رحمتت به مؤمنان نزدیک است، و ماییم آن مؤمنان بحق نه با تردید که [صفحه ۳۵۴] هر گاه بیمناک شویم از این که در معرض غضب تو واقع شویم با حسن ظن با او انس بگیریم! ما در بین بیم و امیدیم هم عفو و مغفرت تو را طالبیم و هم در برابر قدرت و عزت تو گردنهای ما فرو افتاده و خواریم پس خدایا به محمد و آل پاک او درود فرست و دعای ما را به خاطر آنها مستجاب گردان و دوستی ما نسبت به ایشان را مانعی از آتش دوزخ قرار ده.» «اللهم: بصرنا قصد السبیل لتعمدہ، و مورد الرشد لثردہ، و بدل خطایانا صوابا، و لا ترغ قلوبنا بعد اذ ہدیتنا،

و هب لنا من لدنک رحمۃ، یا من تسمى من جوده و کرمه و هابا، و آتنا فی الدنیا حسنۃ و فی الآخرة حسنۃ و قنا عذاب النار ان حقت علینا اکتسابا یا أرحم الراحمین.» [۶۳۱]. «بار خدایا ما را به راه راست هدایت فرما تا آهنگ آن کنیم و با آبشخور هدایت آشنا کن تا از آن جا سیراب شویم، خدایا خطاهای ما را به صواب مبدل فرما و پس از آن که ما را هدایت فرمودی دل‌های ما را تیره مکن و از جانب خود رحمتی شامل حال ما بفرما، ای که به خاطر جود و کرمش، بخشاینده نام گرفته است، و ما را در دنیا حسنه‌ای و در آخرت نیز حسنه‌ای مرحمت کن و از آتش دوزخ، اگر اعمال بدمان مسلم شده است، ما را باز دار! ای بخشنده‌ترین بخشاینده‌گان...» این فرازهای از زیارت امام علیه‌السلام، پرتوی بر روحانیت امام علیه‌السلام که در امتداد روحانیت پدرانش است افکنده که اینان چراغهای تقوا و پرچمهای هدایت و راهنمایان بر طبق رضا و طاعت الهی هستند

پناهندگی امام به حائر حسینی

بیماری بر امام هادی علیه‌السلام عارض شد، و امام بهترین دارو را برای [صفحه ۳۵۵] خود پناهندگی به مرقد مطهر آقای جوانان اهل بهشت و یکی از نوادگان پیامبر رحمت، امام حسین علیه‌السلام می‌دانست زیرا هیچ کس به ضریح مقدس او پناهنده نشده مگر آن که خداوند گرفتاریها و مشکلات او را برطرف ساخته است. ابوهاشم جعفری موضوع پناهنده شد امام علیه‌السلام را نقل کرده و به گونه‌ای نقل شده است که ما نقل می‌کنیم: ۱- ابوهاشم جعفری نقل می‌کند و می‌گوید: من با محمد بن حمزه به خدمت امام ابوالحسن علیه‌السلام رسیدیم تا از آن حضرت که مریض بود عیادت کنیم، فرمود: گروهی را به هزینه‌ی من به حائر حسینی بفرستید. وقتی که از محضر امام بیرون شدیم، محمد بن حمزه رو به من کرد و گفت: «امام هادی با این که خود امام است ما را به حائر حسینی گسیل می‌دارد؟» البته امام هادی علیه‌السلام به منزله‌ی جدش امام حسین علیه‌السلام بوده و مثل آن حضرت، خود امام معصوم است زیرا خداوند پلیدی را از او برطرف ساخته و پاک و پاکیزه قرار داده است. ابوهاشم با اطمینان به سخن محمد بن حمزه، به خدمت امام علیه‌السلام رسید و جریان را به آن حضرت عرض کرد، امام فرمود: «چنین نیست، خداوند جاهایی دارد که آن جاها باید پرستش شود، و حائر حسین علیه‌السلام یکی از آن جاهاست» [۶۳۲]. ۲- ابوهاشم روایت کرده می‌گوید: به خدمت امام ابوالحسن علی بن محمد علیه‌السلام رسیدم در حالی که او تبار و مریض بود، رو به من کرد و فرمود: «ابوهاشم! مردی از دوستان ما را به حائر حسینی بفرست تا به درگاه [صفحه ۳۵۶] خدا برای من دعا کند.» ابوهاشم (می‌گوید): بیرون شدم، در بین راه با علی بن بلال برخورد و جریان دستور امام را برای او نقل کردم و از او خواستم که به کربلا برود و برای امام دعا کند علی بن بلال به من خیره شد و گفت: «اطاعت می‌کنم ولی می‌گویم: امام علیه‌السلام بالاتر از حائر - مقصودش مکان مقدسی بود که امام حسین علیه‌السلام در آن جا دفن شده است - زیرا او به منزله‌ی کسی است که در حائر مدفون است و دعا کردن او برای خودش بالاتر از دعای من برای اوست.» البته علی بن بلال با مقام و منزلت امام علیه‌السلام آشنا بود، با خود می‌اندیشید چگونه برای دعای به او کنار قبر امام حسین علیه‌السلام برود در حالی که امام حسین علیه‌السلام و نوادهاش امام هادی هر دو امام معصومند، و چرا امام هادی برای خودش دعا نمی‌کند با این که او بالاترین خلق خداست، تمام این نکات از ذهن علی بن بلال می‌گذشت و بر زبان می‌آورد بدین جهت ابوهاشم به خدمت امام شتافت و سخن او را برای امام علیه‌السلام بازگو کرد امام در پاسخ ابوهاشم فرمود: «رسول خدا - صلی الله علیه و آله - از خانه‌ی خدا و حجرالاسود بالاتر بود، در حالی که به اطراف خانه طواف می‌کرد و حجر را استلام می‌فرمود، و همانا خداوند بقعه‌هایی دارد که باید آن جاها دعا شود، تا دعای درخواست کنندگان را اجابت کند و حائر حسینی یکی از آن جاهاست.» [۶۳۳]. منطلق امام علیه‌السلام مشتمل بر دلیل بود زیرا رسول خدا - صلی الله علیه و آله - که سرور کائنات و علت موجودات است افضل از بیت‌الحرام و بالاتر از حجرالاسود بود با این حال آن بزرگوار - صلی الله علیه و آله - خانه را طواف می‌کرد و استلام حجر می‌فرمود، و همچنین امام هادی علیه‌السلام از حائر [صفحه ۳۵۷] بالاتر و بمنزله‌ی کسی است که

در آن جا مدفون است جز این که مانع از دعا برای آن حضرت در آن مکان مقدس نمی‌شود، زیرا که خدای تعالی جاهای ارزشمندی دارد که دوست دارد در آن جاها دعا کنند و حایر امام حسین یکی از آن جاهاست و امام علیه‌السلام در حدیث دیگری این مطلب را مورد تأکید قرار داده است و می‌فرماید: «همانا برای خدای متعال در روی زمین جاهایی است که آنها را مورد توجه دانسته و دوست دارد که در آن جاها دعا کنند و او اجابت فرماید.» [۶۳۴]. ۳ - ابوهاشم روایت کرده، می‌گوید: امام ابوالحسن علیه‌السلام در موقع بیماریش کسی را به دنبال من و محمد بن حمزه فرستاد، محمد بن حمزه پیش از من، به خدمت آن حضرت شرفیاب شده بود، به من گفت: امام علیه‌السلام همواره می‌گوید: کسی را به حائر حسینی بفرستید من به محمد گفتم: چرا تو نگفتی که من حائر حسینی می‌روم؟ من عرض کردم: فدایت شوم، من به حائر می‌روم، فرمود: «در آن باره دقت کنید!» سپس اضافه کرد: «محمد از اسرار زید بن علی چیزی ندارد - یعنی زیدی مذهب نیست - و من نمی‌خواهم این را بشنود». ابوهاشم می‌گوید: من این مطلب را به علی بن بلال گفتم، او گفت: امام هادی علیه‌السلام، حائر را چه می‌کند، در صورتی که او خود حائر است؟ سپس به عسکر - یعنی سامراء - رفتم و به خدمت امام رسیدم، رو به من کرد و فرمود: بشن! موقعی که خواستم بلند شوم، چون دیدم با من انس گرفته است سخن [صفحه ۳۵۸] علی بن بلال به خاطر آمد، و به آن حضرت عرض کردم، امام در پاسخ فرمود: «مگر به او نگفتی که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - اطراف خانه‌ی کعبه طواف می‌کرد و حجرالاسود را می‌بوسید، در صورتی که پیامبر - صلی الله علیه و آله - و حرمت مؤمن بالاتر از حرمت خانه کعبه است، و خداوند پیامبرش را مأمور کرد تا در عرفه توقف کند، و به راستی که آن جا محلی است که خداوند دوست دارد در آن جا یاد شود. و من مایلم که آن جا که خدا دوست دارد، خوانده شود، برای من دعا کنند و حایر حسینی از همان جاهاست.» [۶۳۵]. به راستی امام حسین علیه‌السلام عزیز و محبوب خداست، جان و خونس را فدای دین خدا کرد و فرزندان و اهل بیت و یاران نزدیکش را صمیمانه فقط به خاطر خدا تقدیم کرد، و مصائب و حوادثی بر او گذشت که بر هیچ مصلحی از مصلحان اجتماعی روی زمین نگذشته است. خداوند به آن بزرگوار از کرامات در دنیا و آخرت به قدری مرحمت کرده است که به هیچ کسی از اولیای خود به جز جد و پدرش [۶۳۶] نداده است؛ در دنیا به قدری عزت و کرامت داده، که هیچ انسانی به آن مرحله نرسیده است، مرقد شریف او را پناهگاه هر گرفتار و مصیبت دیده و ملجأ هر اندوه رسیده‌ای قرار داده و زیر گنبدش را ویژه‌ی استجاب دعا ساخته است و اما در آخرت آن بزرگوار شفیع مطاع است آن قدر کرامت به او مرحمت می‌کند هیچ چشمی نظیر آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده باشد. [صفحه ۳۵۹]

هجوم به خانه‌ی امام

بعضی از آن فرومایگانی که برای خدا هیچ عظمتی قائل نبودند، نزد متوکل از امام علیه‌السلام سخن چینی کردند و گفتند که نزد امام هادی علیه‌السلام نوشته‌ها و اسلحه و اموالی وجود دارد، و از یک قیام مسلحانه، بر ضد حکومت او مطمئن نیستند متوکل ناراحت شد و در دل بیمناک گردید و به گروهی از مأموران ترک دستور داد تا شبانه به منزل امام هجوم ببرند و او را غافلگیر سازند بدین جهت ناگهان به خانه‌ی آن حضرت یورش بردند و چون وارد شدند دیدند که در اطافی در بسته با پیراهنی از مو بر روی زمین نشسته و زیر پایش، جز شن و سنگریزه چیزی نیست [۶۳۷] او رو به قبله نشسته بود و این آیه را تلاوت می‌کرد: «ام حسب الذین اجترحو السيئات ان نجعلهم كالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محياهم و مماتهم ساء ما يحكمون.» [۶۳۸]. «آیا آنان که مرتکب کارهای زشت و تبهکاری شده‌اند، گمان می‌برند که رتبه‌ی آنها را مانند کسانی که به خدا ایمان آورده و نیکو کارند قرار می‌دهیم تا در مرگ و زندگانی با هم برابر باشند حکم آنها اندیشه‌ی باطل و جاهلانه است.» امام علیه‌السلام را با همان حال گرفتند و نزد متوکل بردند، [۶۳۹] که تجسم بخش زهد انبیا و روحانیت پیامبران بود، در حالی که متوکل کنار سفره‌ی شراب نشسته مست و مخمور بود وقتی که چشمش به امام افتاد، جامی از شراب را به آن [صفحه ۳۶۰] حضرت تعارف کرد، امام سخت

ناراحت شد و فریاد برآورد: «به خدا سوگند که هرگز شراب داخل گوشت و خون من نشده است...» متوکل به امام گفت: «برای ما شعری بخوان!» حضرت فرمود: «به من چیزی از شعر روایت نشده است» طاغوت زمان - متوکل - حرف خودش را تکرار کرد و گفت: «چاره‌ای نیست، باید بخوانی...» امام علیه‌السلام وقتی که دید هیچ چاره‌ای نیست این ابیات حزن‌آور را که عیش طاغوت را به گریه و اندوه مبدل ساخت، قرائت فرمود: باتوا علی قلیل الأجل تحرسهم غلب الرجال فما اغتتهم الحیل [۶۴۰]. و استنزلوا بعد عز من مراتبهم [۶۴۱]. فأودعوا حفرا یا بنس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد ما قبروا أین الأسرۃ و التیجان و الحلل أین الوجوه التی کانت منعمه من دونها تضرب الاستار و الکلل فافصح القبر عنهم حین ساء لهم تلک الوجوه علیها الدود یقتتل قد طال ما اکلوا دهرا و ما شربوا فأصبحوا بعد طول الأکل قد أکلوا [۶۴۲]. [صفحه ۳۶۱] روی قله‌های کوهها در حالی که مردان قوی پنجه از آنها پاسداری می‌کردند، روزگار می‌گذرانند، اما هیچ راه چاره‌ای آنها را سود نبخشید، پس از عزت و شوکت از آن مقام و مراتب پایین کشیده شدند و در گودال قبر نهاده شدند، چه بد جایگاهی فرود آمدند، پس از آن که مدفون شدند، فریاد زنده‌ای آنان را ندا داد: کجایند خانواده‌ها و افسرها و زیورها؟! کجایند آن کسانی که در ناز و نعمت بودند و پرده‌ها و پشه بندها را می‌آویختند. قبر به زبان فصیح درباره‌ی آنها - موقعی که آنها گرفتار و بدحالند - می‌گوید: بر روی آن چهره‌ها و روی آن بدن‌ها میدان نبرد کرم‌هاست. در طول روزگاران خوردند و آشامیدند، اما پس از مدتی خوردن، خود خوراک (مار و مور) گشتند. متوکل از شنیدن این اشعار به خود لرزید، و حال مستی از سرش پرید، و زمام اختیار را از دست داد و شروع به گریستن کرد و گریه‌ی شدیدی نمود، و حاضران مجلس از هجوم متوکل بر امام علیه‌السلام سخت ناراحت شدند و با خود اندیشیدند که حادثه‌ی ناگواری ممکن است پیش بیاید و متوکل بخواهد از امام انتقام بگیرد. [صفحه ۳۶۲] متوکل، دستور داد تا جامهای شراب را از مجلس، دور کنند و رو به امام بزرگوار کرد و با خضوع و خشوع گفت: «یا اباالحسن! آیا قرضی داری؟...» فرمود: «آری، چهار هزار دینار...» دستور داد، آن چهار هزار دینار را دادند و امام علیه‌السلام را محترمانه به منزلش بازگرداند. این رویداد حکایت از مبارزه و موضع‌الای امام علیه‌السلام در برابر طاغوت زمان دارد که هیچ اعتنایی به او نفرمود و قدرت و سلطنتش او را مرعوب نساخت و شروع کرد به موعظه کردن و از عذاب خدا بیم داد، و به او فهماند که سرانجام باید از این زندگی جدا شود، سپاه و قدرتش نمی‌تواند جلوی مرگ او را بگیرند، همان طوری که عاقبت بدن ناتوان او را به وی بازگو کرد که در دل خاک چگونه طعمه‌ی کرمها و حشرات خواهد شد، و به طور یقین تا آن ساعت چنین موعظه‌ای به گوش متوکل نرسیده بود، و تنها صدای مردان و زنان آوازه خوان بود که در گوش او طنین انداخته بود، و مرگ گریبان او را می‌گرفت در حالی که او در میان نوازندگان و جامهای شراب قرار داشت و هیچ سابقه‌ی یاد خدا را در تمام دوران زندگیش نداشت.

بدگویی بطحاوی از امام

مورخان نوشته‌اند که زخمی در بدن متوکل پیدا شد که نزدیک بود او را از پا درآورد تا این که فتح بن خاقان پیشنهاد کرد، کسی را به خدمت امام هادی علیه‌السلام بفرستند و جریان را به عرض آن حضرت برسانند، شاید او بتواند معالجه کند. متوکل قاصدی را نزد امام علیه‌السلام فرستاد و قضیه را به [صفحه ۳۶۳] اطلاع آن حضرت رساند، امام علیه‌السلام دستوری داد که متوکل به آن عمل کرد و از آن بیماری نجات یافت. وقتی که خبر بهبودی متوکل را به مادرش دادند، مادرش دستور داد یک بدره و یک کیسه زر به بهای ده هزار دینار، که با مهر خود مهور کرده بود، به خدمت آن حضرت ببرند، محمد بن قاسم بطحاوی نزد متوکل سخن چینی کرد و گفت: اموال و اسلحه‌ی زیادی نزد امام آورده‌اند، متوکل ناراحت شد و سعید حاجب را طلبید و دستور داد تا شبانه به خانه‌ی امام علیه‌السلام هجوم ببرند و هر چه اموال و اسلحه یافتند بیاورند، سعید، به سمت خانه‌ی امام شتافت و نردبانی گذاشت و به بالای بام منزل رفت، شبی بسیار تاریک بود و نمی‌دانست که از کجا به حیاط منزل فرود آید، در آن میان که به فکر چاره بود، ناگاه

صدای امام علیه‌السلام را شنید که صدا می‌زد: ای سعید! باش، تا شمع برایت بیاورند شمع را آوردند، سعید پایین رفت، امام علیه‌السلام را دید جبه‌ای پشمینه بر تن و عمامه‌ای پشمی بر سر و جانمایی از حصیر در زیر پا دارد، سعید شروع کرد به بازرسی خانه‌ها، چیزی - جز همان بدره و کیسه‌ای که مادر متوکل فرستاده بود - نیافت، جانماز امام را برداشت در زیر آن شمشیری در غلاف دید و همه‌ی آنها را نزد متوکل برد. همین که متوکل چشمش به بدره و کیسه زرد افتاد که با مهر مادرش، ممهور گشته است، مادرش را طلبید و جریان را پرسید، مادرش به او گفت که نذر کرده بود که اگر متوکل از آن بیماری بهبود یابد از امام پذیرایی کند و حرمت نماید و چون بهبودی یافت به نذرش وفا کرده است. متوکل خجالت زده شد و یک بدره‌ی دیگر بر آن افزود و به سعید دستور داد که همه‌ی آنها را به خدمت امام علیه‌السلام ببرد، سعید به خدمت امام برد و عذرخواهی کرد، امام علیه‌السلام در پاسخ وی این آیه را قرائت فرمود: «و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون» [۶۴۳]. «آنها که ستم می‌کنند بزودی خواهند دانست که بازگشت و سرانجام کار آنان به کجاست.» [صفحه ۳۶۴]

محاصره‌ی اقتصادی امام

متوکل، تصمیم گرفت امام را جدا در محاصره‌ی اقتصادی قرار دهد و برای کسانی که حقوق شرعی‌ی خود و یا هدایای دیگری را به خدمت امام می‌بردند، بدترین مجازات را قائل شد. به این ترتیب امام علیه‌السلام در طول خلافت متوکل در نهایت فشار، سختی و تنگنا قرار داشت و نه تنها مؤمنان از رساندن حقوق شرعی خود به خدمت امام ممنوع بودند، بلکه از بیم سلطه‌ی ظالمانه‌ی طاغوت از دیدار و تشریف به حضور امام علیه‌السلام محروم بودند.

زندانی شدن امام

طاغوت زمان - متوکل - دستور داد امام را دستگیر و زندانی کنند، امام علیه‌السلام چند روزی در زندان بود که صقر بن ابی‌دلف به دیدن او آمد زندانبان به پیشواز او رفت، وی که صقر را بخوبی می‌شناخت و همچنین از شیعه بودن او آگاه بود، رو به صقر کرد و گفت: «تو چرا؟ برای چه آمده‌ای؟» صقر جواب داد: «هدفی جز خیر نداشتیم...» «گویا آمده‌ای از مولایت خبر بگیری؟» «مولای من امیرالمؤمنین - متوکل - است» حاجب خندید و گفت: «خاموش باش! مولای تو - یعنی امام هادی علیه‌السلام - بر حق است از من ترس که من نیز با تو هم عقیده‌ام و (او را امام می‌دانم)...» [صفحه ۳۶۵] خدا را شکر و سپاس...» «آیا مایلی که او را ببینی؟» «آری...» «لحظه‌ای بنشین تا صاحب البرید (پستچی) برود.» وقتی که صاحب البرید بیرون رفت، حاجب رو به غلام کرد و گفت: دست صقر را بگیر، میان آن حجره‌ای که آن مرد علوی زندانی است، ببر و برگرد. غلام دست صقر را گرفت و داخل آن حجره برد و به سمت امام اشاره کرد و خود برگشت، صقر به حضور امام علیه‌السلام شرفیاب شد، امام را دید روی حصیری نشسته است و در برابر آن حضرت قبری کنده‌اند که متوکل برای ترساندن امام دستور به کندن آن قبر داده بود امام علیه‌السلام با عنایت و لطف خاصی از او پرسید: «ای صقر؟ برای چه آمده‌ای» عرض کرد: «آمدم تا از شما خبری بگیرم.» صقر، دلش به حال امام سوخت و از بیم آن که مبادا به امام صدمه‌ای برسانند شروع به گریه کرد، امام علیه‌السلام فرمود: «ای صقر! محزون مباش که در این اوقات به ما آسیبی نخواهد رساند...» صقر، با شنیدن سخن امام، ترسش فرو نشست و خدا را سپاس گفت، آن گاه از امام علیه‌السلام پاره‌ای از مسائل شرعی را پرسید و آن حضرت پاسخ داد و از امام علیه‌السلام، خداحافظی کرد [۶۴۴] و پس از آن طولی نکشید که امام از زندان آزاد شد. [صفحه ۳۶۶]

شکست توطئه قتل امام

وجود امام علیه‌السلام بر متوکل گران بود و بدین جهت سخت ناراحت بود و از این که مردم از فضایل و علوم فراوان، زهد و تقوای امام سخن می‌گفتند و از رفت و آمد شیعیان به خدمت آن حضرت، و از این که او از متوکل به خلافت شایسته‌تر است بر متوکل سنگینی می‌کرد، تا این که به قتل ناگهانی و نابود کردن آن حضرت تصمیم گرفت جز این که نقشه‌اش ناکام ماند و به هدف شوم خود نرسید. فضل بن احمد کاتب از قول پدرش نقل کرده و می‌گوید: روزی به همراه معتز بالله - پسر متوکل - بودیم، پدرم نویسنده‌ی او بود، دسته جمعی نزد متوکل رفتیم، او بر تخت خود نشسته بود، در حالی که خشمناک بود و با گوشه‌ی چشم به وزیرش فتح بن خاقان، نگاه می‌کرد، و با صدای بلند فریاد زد: «آن که درباره‌ی او حرف می‌زنی، چنین و چنان است؟» و فتح بن خاقان، خشم او را فرو می‌نشاند و می‌گفت: «یا امیرالمؤمنین! اینهایی که شما می‌گویید، بر او افترا بسته‌اند و او از این حرفها بری است. فایده‌ای نداشت و باز فریاد می‌کشید که: «به خدا قسم که این... را خواهم کشت، او به دروغ ادعا می‌کند و رخنه در دولت ما می‌افکند.» سپس دستور داد چهار تن از غلامان خزر را که هیچ چیز نمی‌فهمیدند، حاضر کردند، و به دست هر کدام اسلحه‌ای داد، و فرمان داد، همین که امام علیه‌السلام وارد مجلس او شد او را به قتل برسانند، و همواره امام را تهدید می‌کرد و با سخنان خشم آلود درباره‌ی او سخن می‌گفت: «به خدا سوگند! که پس از کشتن، پیکر او را می‌سوزانم...» [صفحه ۳۶۷] امام علیه‌السلام آمد، در حالی که مأموران کاخ اطراف او را گرفته بودند و برای تجلیل از او صدا به تهلل و تکبیر بلند کرده بودند و پیوسته می‌گفتند: «این ابن‌الرضاست...» چون چشم متوکل به امام علیه‌السلام افتاد، هیبت آن حضرت او را تحت تأثیر قرار داد و خداوند ترس و وحشتی در دل او انداخت به طوری که خود را از تخت به زمین افکند و با گرمی به استقبال آن بزرگوار شتافت و میان دو دیده‌اش را بوسید در حالی که با تواضع تمام می‌گفت: «ای سرور من، ای فرزند رسول خدا، ای بهترین خلق خدا، پسر عمو! ای مولای من، ای ابوالحسن...» امام علیه‌السلام او را نصیحت و موعظه می‌فرمود و از عذاب خدا بیم می‌داد. متوکل عرض کرد: مولای من شما در چنین وقتی چرا زحمت کشیده‌اید؟...» امام علیه‌السلام فرمود: «قاصد شما آمد و گفت: متوکل شما را طلبیده است...» «مولای من آن نابکار زاده دروغ گفته است! شما از همان جا که آمده‌اید برگردید!...» متوکل به وزیر و پسرانش نگاهی کرد و گفت: «ای فتح! ای عبدالله! ای معتز! سرورتان را بدرقه کنید!...» امام علیه‌السلام در حالی از نزد متوکل بیرون شد که در هاله‌ای از احترام و تجلیل قرار داشت، غلامان خزر وقتی که شکوه و عظمت آن حضرت را مشاهده کردند از کشتن امام علیه‌السلام خودداری کردند، دیدند مأموران اطراف او را گرفته‌اند و متوکل به او احترام می‌کند [۶۴۵] به این ترتیب تصمیم متوکل با ناامیدی و یأس مواجه شد. [صفحه ۳۶۸]

متوکل قصد تحقیر امام را دارد!

آتش حسد، قلب متوکل را می‌سوزاند، تمام راهها را برای پایین آوردن مقام امام علیه‌السلام و کاستن از اهمیت والای آن حضرت در نظر مردم می‌پیمود و تصمیم داشت به هر وسیله که شده او را خوار سازد، از این رو روزی خواست تا آن حضرت پیاده راه برود و در مقابل او، سوار بر مرکب نشود، تا مردم به او اعتنا نکنند. وزیرش گفت: این کار را مکن زیرا او در نظر مردم محترم است و به تو بد خواهند گفت. متوکل نپذیرفت، وزیر دوباره پیشنهاد کرد که دستور دهند تا سران سپاه و بزرگان و همه به همراه امام پیاده بروند تا گمان نکنند که او تنهاست، متوکل قبول کرد و دستور داد تا همه‌ی مردم در مقابل او حرکت کنند و این کار را کردند و در آن زمان هوا بسیار گرم بود. امام علیه‌السلام در بین راه عرق از بدن مبارکش جاری بود، زراقه حاجب متوکل او را دید، با عجله خودش را رساند و امام را در دالانی که آن جا بود، نشان داد و حوله‌ای برداشت، عرق امام را پاک کرد و به این وسیله خواست مقداری از ناراحتیهای قلبی امام را بکاهد، عرض کرد: «پسر عمویت - متوکل - هدف تحقیر شما را نداشت.» امام علیه‌السلام نگاهی به او کرد و فرمود: «این سخن را مگو» و این آیه را تلاوت کرد: «... تمتعوا فی دارکم ثلاثة أيام ذالک وعد غیر مکذوب»

[۶۴۶]. پس از این سه روز دیگر در خانه‌هایتان از زندگی بهره ببرید، که این وعده دروغ نیست. زراقه می‌گوید: معلمی از شیعیان در خانه‌ی ما بود، و من با او زیاد شوخی [صفحه ۳۶۹] می‌کردم، وقتی که به خانه برگشتم او را طلبیدم، چون آمد آنچه را که از امام علیه‌السلام شنیده بودم برای او نقل کردم، به شنیدن این مطلب رنگ چهره‌اش تغییر کرد و رو به من کرد و گفت: مواظب باش و فکر کار خودت را بکن که متوکل پس از سه روز یا به اجل خود می‌میرد و یا او را می‌کشند، من این مطلب را از استشهاد امام علیه‌السلام به آیه‌ی شریفه فهمیدم، زراقه می‌گوید: از سخن او بیمناک شدم و او را از نزد خودم بیرون کردم سپس با خودم فکر کردم و گفتم: ضرری ندارد که من جانب احتیاط را بگیرم، سوار شدم به خانه متوکل رفتم و هر چه اموال داشتم بیرون بردم و همه را نزد آشنایان به امانت نهادم و سه روز تمام نشده بود که متوکل هلاک شد. این جریان همان طوری که زراقه می‌گوید: باعث هدایت او و اعتقاد پیدا کردن به امامت شد [۶۴۷].

نفرین امام بر متوکل

امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام به خدای تعالی متوسل و از غیر او گسسته بود، این دعای شریف را که معروف (به نفرین مظلوم در برابر ظالم) است و از جمله گنجینه‌های درخشان اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد، [در حق متوکل] به درگاه خدا نمود: «اللهم: انی و فلانا - یعنی المتوکل - عبدان من عبیدک، نواصینا بیدک، تعلم مستقرنا و مستودعنا، و تعلم منقلبنا و مثنوانا، سرنا علانیتنا، و تطلع علی نیاتنا، و تحیط بضمائرنا، علمک بما نبدیه کعلمک بما نخفیه، و معرفتک بما نبطنه کمعرفتک بما نظهره، و لا ینطوی عنک شیء من أمورنا، و لا یستتر دونک حال من أحوالنا، و لا لنا منک معقل یحصننا، و لا حرز یحرزنا، و لا هارب یفوتک منا، و لا یمتنع الظالم منک بسلطانہ، و لا یجاهدک عنہ جنودہ، و لا یغالبک مغالب [صفحه ۳۷۰] بمنعتہ، و لا یعازک متعزز بکثرة، أنت مدرکه اینما سلک، و قادر علیہ، این لجأ، فعاذ المظلوم ببابک، و توکل المقهور منا علیک، و رجوعه الیک، و یستغیث بک اذا خذله المغیث، و یستصرخک اذا قعد عنہ النصیر، و یلوذبک اذا أنته الأفیئہ، و یطرق بابک اذا غلقت دونه الأبواب المرتجئہ، و یصل الیک اذا احتجبت عنہ الملوک الغافلہ، و تعلم به قبل أن یشکوه الیک، و تعرف ما یصلحه قبل أن یدعوک له، فلك الحمد سمیعا بصیرا لطیفا قدیرا.» «بار خدایا من و فلانی - یعنی متوکل - دو بنده، از بندگان توایم، زمام هستی ما در دست توست، تو منزلگاه دائمی و موقتی ما و پناهگاه و آرامگاه ما، آشکار و نهان ما را می‌دانی و از نیات ما با خبری و بر دلهای ما آگاهی، علم و آگاهی تو به کارهای ظاهری ما همچون علم به کارهای پنهانی ماست، و اطلاع تو از آنچه پنهان می‌داریم همانند اطلاع به اعمال ظاهری ماست و هیچ چیز از کارهای ما از تو پوشیده نیست و هیچ حالی از احوال ما از تو پنهان نمی‌باشد و هیچ پناهگاهی نیست که ما را از عذاب تو مصون دارد و هیچ سنگری نیست که ما را از کیفر تو باز دارد و هیچ راه گریزی برای ما از قدرت تو وجود ندارد، و هیچ ستمگری با قدرت خود نمی‌تواند از انتقام تو بر کنار باشد و سپاه و لشکرش با تو در ستیزد و قدرت هیچ قدرتمندی را یارای برابری با تو نیست و هیچ عزیزی با همه‌ی امکانات عزتش به عزت تو نمی‌رسد، او هر کجا که باشد در زیر سیطره‌ی توست و هر کجا برود، در قبضه‌ی قدرت تو می‌باشد. خدایا اینک آن که مظلوم است به در خانه‌ی تو آمده و آن که از ما مورد ستم واقع شده بر تو توکل کرده و به تو رو آورده است و آن گاه که کسی او را یاری نکرده از تو یاری خواسته و چون یآوری نداشته تو را به فریاد خود خوانده است، و چون از موجودات فانی رنجیده شد به تو پناه می‌آورد و آن گاه که دیگر درهای امید به رویش بسته باشد در خانه‌ی تو را می‌کوبد، و چون پادشاهان غفلت زده مانع از ملاقات او شوند به دیدار تو می‌آید، خدایا پیش از آن که زبان به شکوه گشاید، شکایت او را می‌دانی و پیش از آن که او از تو چیزی بخواهد تو از خیر او آگاهی، خدایا تو را که شنوا، بینا، مهربان و توانایی سپاس [صفحه ۳۷۱] می‌گویم.» امام علیه‌السلام در این بخش از دعایش، درباره‌ی علم خدای تعالی سخن گفته و این که چیزی در آسمانها و زمین بر او پوشیده نیست و او بر کارهای نهان نهفته و از رمز اشیاء آگاه است، همچنان که قدرت خدای متعال

را و این که همه چیز در برابر قدرت او تسلیم است بیان کرده است، پس در نتیجه هیچ ستمگری را با قدرت و سپاهیان و پیروانش، یارای برابری با او نیست زیرا خداوند بر او مسلط است و ستم هیچ ستمگری از نظر او دور نمی‌ماند و سرانجام کار مظلوم با اوست و جز او پناهگاهی ندارد، پس به او پناه می‌برد و از او یاری می‌طلبد. امام علیه‌السلام دعای خود را چنین ادامه می‌دهد و عرض می‌کند: «اللهم: انه قد كان في سابق علمك و محكم قضائك، و جاری قدرك و ماضی حكمك و نافذ مشيئتك في خلقك أجمعين سعيدهم و شقيهم و برهم و فاجرهم ان جعلت لفلان - يعني المتوكل - علي قدرة فظلمني بها و بغى علي لمكانها، و تعزز علي بسلاطه الذي خولته اياه، و تجبر علي بعلو حاله، الذي جعلته له، و غره املاؤك له، و اطغاه حلمك عنه فقصدني بمكروه عجزت عن الصبر عليه، و تعمدني بشر ضعفت عن احتماله و لم أقدر علي الانتصار منه لضعفي و الانتصاف منه لذلي، فوكلته اليك، و توكلت في أمره عليك، و توعدته بعقوبتك، و حذرته سطوتك، و خوفته نقمتك، فظن أن حلمك عنه من ضعف و حسب ان امهالك له من عجز و لم تنهه واحده عن أخرى، و لا انزجر عن ثانية بأولي، ولكنك تمادي في غيه و تتابع في ظلمه و لج في عدوانه، و استشرى في طغيانه جرأة عليك يا سيدي، و تعرضا لسخطك الذي لا ترده عن الظالمين، و قلّه اكرثا بأسك الذي لا تحسب عن الباغين، فها أنا يا سيدي مستضعف في يديه مستظام تحت سلطانه، مستذل بعنانه، مغلوب، مبغى علي، مغضوب و جل، خايف، مروع، مقهور، قد قل صبري، و ضاقت حيلتي و انغلقت علي [صفحه ۳۷۲] المذاهب الا اليك، و انسدت علي الجهات الا جهتك، و التبت علي أموري في دفع مكروهه عني، و اثبتت علي الآراء في ازاله ظلمه، و خذلني من استنصرته من عبادك، و اسلمني من تعلقت به من خلقك... و استشرت نصيحتي فأشارت الي بالرغبة اليك، و استرشدت دليلي فلم يدلني الا عليك، فرجعت اليك يا مولاي صاغرا راغما مستكينا عالما أنه لا فرج لي الا عندك، و لا خلاص لي الا بك، انجز وعدك في نصرتي، و اجابه دعائي فانك قلت: و قولك الحق: الذي لا يرد و لا يبدل (و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغى عليه لينصرنه الله [۶۴۸] (و قلت: جل جلالك و تقدست أسماؤك (ادعوني أستجب لكم [۶۴۹] (و أنا فاعل ما أمرتني به لا منا عليك، و كيف أمن به و أنت عليه دللتني، فصل علي محمد و آل محمد فاستجب لي كما وعدتني يا من لا يخلف الميعاد.» «خدايا در علم محتوم و در قضای استوار تو و مقدرات جاری و حکم حتمی و مشیت نافذ تو در باره‌ی همه‌ی بندگان اعم از: خوشبخت، بدبخت، نیکوکار و بدکارشان، گذشته است اگر برای فلانی - یعنی متوکل - قدرتی را مقرر کرده‌ای تا بدان وسیله به من ستم روا دارد و به خاطر داشتن آن قدرت در حق من ظلم کند و با سلطنتی که تو در اختیار او گذاشته‌ای بر من مسلط باشد و با برتری خود به من زور گویی کند که تو این برتری را داده و همین فرصت دادن تو به او باعث غرور او و حلم تو نسبت به او باعث سرکشی او گشته است و در نتیجه آهنگ آزرده مرا کرده به حدی که من تاب تحمل آن را ندارم و قصد رساندن شر را به من نموده به قدری که از توان من بیرون است و به دلیل ضعف و خواریم، قادر بر پیروزی و انتقام از او نیستم از این رو به تو وا می‌گذارم و در کار او بر تو توکل می‌کنم و به کیفر تو او را تهدید می‌نمایم و از قدرت تو می‌ترسانم و از عذاب تو بیمناک می‌سازم. او گمان می‌برد که صبر تو نسبت به او از ناتوانی و مهلت دادنت به او از عجز است، این است که ستمی را تمام نکرده، دست به ستم دیگری می‌زند [صفحه ۳۷۳] و دومین بار از اولین بار مانع نمی‌شود، بلکه او به ستمکاری خود ادامه می‌دهد و پیاپی ستم روا می‌دارد و در دشمنیش پافشاری می‌کند. ای آقای من او در سرکشی خود، نسبت به تو گستاخی می‌کند و خود را در معرض خشم تو، خشمی که از ستمگران باز نمی‌داری، قرار می‌دهد، و کم اعتنایی به قدرت توست، آن قدرتی که نسبت به ستمگران محدود نمی‌سازی. اینک ای آقای من، در چنگ او ناتوانم، و در زیر سلطه‌ی ظلمش ستم دیده‌ام و در برابر سرکشی او خواریم، مغلوب و جور کشیده، خشم گرفته و بیمناک، ترسیده و مقهورم، کاسه‌ی صبرم لبریز و طاقتم طاق شده و همه‌ی راهها به رویم بسته است جز راهی که به سوی توست و تمام جهات مسدود است جز سمت تو و در دفع شر او، کارهایم در هم شده، و در بر طرف ساختن ظلم او هر نظری به زیان من تمام شد و از هر کسی از بندگان که یاری خواستم مرا خوار گذاشت و به هر که از مخلوق دل بستم مرا واگذارد... و از هر کسی نظر خیر خواستم، پیشنهاد گرایش به تو داد و از هر که

راهنمایی خواستم جز به تو، جای دیگری راهنمایم نکرد، اینک ای مولای من! حقیر، درمانده، ناچار و با علم به این که هیچ گشایشی جز در نزد تو و هیچ نجاتی جز به وسیله‌ی تو نیست به درگاه تو آمده‌ام، به وعده‌ی خود نسبت به یاری من، و اجابت خواسته‌ام، وفا کن، زیرا تو خود گفته‌ای و گفتار تو حق است و رد و برگشت ندارد: «... و هر کس به همان قدر ستمی که به او شده است، در مقام انتقام بر آید، و یا باز بر او ظلم شود البته خدا او را یاری می‌کند.» و تو خود ای خدای بزرگی که دارای نامهای مقدسی فرموده‌ای: «مرا - با خلوص - بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم.» خدایا آن چه تو فرموده‌ای انجام می‌دهم، نه آن که منی بر تو داشته باشم! چگونه منت داشته باشم که تو خود راهنمای من بر آن کار بوده‌ای پس بار خدایا بر محمد و خاندان محمد درود فرست و همچنان که به من وعده فرموده‌ای، دعایم را اجابت فرما، ای کسی که خلف وعده نمی‌کنی! «و انی لأعلم یا سیدی ان لک یوما تنتقم فیه من الظالم للمظلوم، [صفحه ۳۷۴] و أتیقن أن لک وقتا تأخذ فیه من الغاصب للمغصوب لأنک لا یسبقک معاند، و لا یخرج عن قبضتک منابذ و لا تخاف فوت فائت، و لکن جزعی و هلعی لا یبلغان بی الصبر علی أناتک، و انتظار حلمک، فقدرتک علی یا سیدی و مولای فوق کل قدره، و سلطانک غالب علی کل سلطان، و معاد کل أحد الیک و ان أمهلته و رجوع کل ظالم الیک و ان انظرته، و قد ضرنی حلمک من فلان - یعنی المتوکل - و طول أناتک له، و امهالک اياه، و کاد القنوط یتولی علی لولا الثقه بک، و یقین بوعدک فان کان فی قضائک النافذ، و قدرتک الماضیه ان ینیب أو یتوب عن ظلمی أو یکف مکروهه عنی، و ینتقل عن عظیم ما ركب منی... اللهم فصل علی محمد و آل محمد و أوقع ذلك فی قلبه الساعه، الساعه قبل ازاله نعمتک التی أنعمت بها علی، و تکدیره معروفک الذی صنعته عندی، و ان کان فی علمک به غیر ذلك من مقام علی ظلمی فأسألک یا ناصر المظلوم المبغی علیه اجابه دعوتی فصل علی محمد و آل محمد، و خذه من مأمنه أخذ عزیز مقتدر و افجأه فی غفله مفاجئه ملیک منتصر، و اسلبه نعمته و سلطانه، و افضض عنه جموعه و اعوانه، و مزق ملکه کل ممزق، و فرق انصاره کل مفرق، و اعره من نعمتک التی لا یقابلها بالشکر، و انزع عنه سربال عزک الذی لم یجازه بالاحسان، و اقصمه یا قاصمالجباره، و اهلکه یا مهلک القرون الخالیه، و أبره یا مبیر الأمم الظالمه، و اخذله یا خاذل الفئات الباغیه، و ابر عمره، و ابتز ملکه، و عف اثره، و اقطع خبره، و اطف ناره، و اظلم نهاره، و کور شمسه و ازهق نفسه، و اشم شدته، و جب سنامه، و ارغم انفه، و عجل حتفه، و لا تدع له جنبه الا هتکتها، و لا دعامه الا قضمتها، و لا کلمه مجتمعها الا فرقتها، و لا قائمه علو الا وضعتها، و لا رکنا الا وهنته و لا سببا الا قطعته، و أرنا أنصاره و جنده و احباءه و أرحامه أبایدید بعد الالفه، و شتی بعد اجتماع الکلمه، و مقنعی الرؤوس بعد الظهور علی الأمه، و اشف بزوال أمره القلوب المنقلبه الوجله، و الأفتده للهنه، و الأمه المتحیره، و البریه الضائعه، و ازل بواره الحدود المعطله، و الأحکام المهمله، و السنن الدائره، و المعالم المغبره، و الایات المحرفه، [صفحه ۳۷۵] و المدارس المهجوره، و المحاریب المجفوه، و المساجد المهذومه، و أرح به الأقدام المغبه، و اشع به الخماص الساعبه، و اردد به اللهوات اللاغبه، و الأكباد الظامیه، و اطرقه بلیله لا اخت لها، و ساعه لاشفاء منها، و نکهه لا انتعاش معها، و بعثره لا اقاله منها، و أبح حریمه، و نغص نعیمه، و اراه بطشتک الکبری، و نقتک المثلی، و قدرتک التی هی فوق کل قدره، و سلطانه الذی هو أعز من سلطانه، و اقلبه لی بقوتک القویه، و محالک الشدید، و امنعنی بمنعتک التی کل خلق فیها ذلیل، و ابتله بفقر لا تجبره، و بسوء لا تستره، و کله الی نفسه فیما یرید انک فعال لما ترید، و ابراه من حولک و قوتک، و احوجه الی حوله و قوته، و اذل مکره بمکرک، و ادفع مشیته بمشیتک، و اسقم جسده، و ایتم ولده، و انقص أجله، و خیب أمله، و أزل دولته، و أطل عولته، و اجعل شغله فی بدنه، و لا تفکه من حزنه، و صیر کیده فی ضلال و أمره الی زوال، و نعمته الی انتقال، و جده فی سفال، و سلطانه فی اضمحلال و عاقبه الی شر مآل، و أمته بغیظه اذا أمته، و أبقه لحزنه ان أبقیته، و قنی شره و همزه و لمزه و سطوته و عداوته، و المحه لمحاه تدمر بها علیه فانک أشد بأسا و أشد تنکیلا، و الحمد لله رب العالمین.» «ای آقای من، به درستی که من می‌دانم که روزی را معین کرده‌ای که در آن روز از ستمگر انتقام می‌گیری و یقین دارم که در وقت معینی از غاصب، حق غصب شده را می‌ستانی زیرا هیچ فرد سرکشی، نمی‌تواند بر تو سبقت بگیرد و هیچ ستیزه جویی از قبضه‌ی قدرت تو بیرون نیست و بیم از

دست رفتن چیزی نیست، اما بی‌تابی و آشفتگی به من اجازه‌ی صبر و انتظار شکیبایی و حلم تو را نمی‌دهد. مولای من، قدرت تو بر من بالاتر از هر قدرتی و سلطه‌ی تو چیره بر هر سلطه‌گری است، بازگشت هر کسی به توست هر چند که مهلت داده باشی و سرانجام کار هر ستمگری به توست هر چند که به تأخیر بیندازی، خدایا بردباری و شکیبایی زیاد تو نسبت به فلانی - یعنی متوکل - مهلت دادنت به او، مرا آسیب رسانده و اگر اعتماد به تو و یقین به وعده‌ی تو نبود نزدیک بود که ناامیدی بر من مسلط شود، پس اگر در قضا و قدر مسلم و قطعی تو مقرر گشته است که او برگردد و یا از ظلم به من پشیمان شود [صفحه ۳۷۶] و یا اذیت و آزارش را از من باز دارد و از بیشترین جنایاتی که نسبت به من مرتکب می‌شود دست بردارد... بار خدایا پس به محمد و آل محمد درود فرست و هم اکنون، الساعه بيم را در دل او بینداز پیش از آن که نعمتی را به من مرحمت کرده‌ای از میان برود و قبل از آن که او این وضع خوبی را که از جانب تو درباره‌ی من مقرر شده، تیره سازد، و اگر در علم تو غیر از این جایگاهی نسبت به ستم بر من، گذشته است از تو ای یاور ستمدیده‌ی تجاوز شده، درخواست می‌کنم دعایم را مستجاب کنی، پس بر محمد و آل محمد درود فرست، و همچون عزیزی با اقتدار او را از جایگاه امن بیرون آر و دچار عذابت کن و ناگهان چون پادشاهی پیروز او را غافلگیر ساز و نعمت و قدرت را از او بگیر و بین جمعیتها و یاران او تفرقه بینداز، و سلطنت و قدرت او را در هم پیچ و یارانش را کاملاً پراکنده ساز و او را از نعمتی که ناسپاس است تهی کن و لباس عزت را که با نیکی مقابله نمی‌کند، از تن او بیرون کن و ای شکننده‌ی ستمگران، او را در هم شکن! و ای نابود کننده‌ی ستمگران قرون گذشته، او را نابود ساز و ای بر باد دهنده‌ی امتهای ستمگر او را بر باد ده و ای خوار کننده‌ی گروههای ستم پیشه او را خوار گردان و عمرش را تباه ساز و سلطنتش را سلب کن و دنباله‌ی او را باز دار و نام و نشان او را قطع کن و آتش او را خاموش، روز او را تاریک و خورشید او را بی‌نور و نفس او را تباه و هیبت او را منحرف ساز (و از او بگیر)، و عظمت او را در هم شکن و دماغش را به خاک بمال، و بر نابودیش شتاب کن و هیچ جنبه‌ای را برای او فرو گذار مکن مگر از میان ببری و هیچ پایه‌ای را مگر قطع کنی و هیچ وحدت کلمه‌ای را مگر مبدل به تفرقه کنی و هیچ ستون بلندی را مگر پست سازی و هیچ رکنی را مگر سست گردانی و هیچ وسیله‌ای را مگر جدا سازی. خدایا! یاران، سپاهیان، دوستان و وابستگان او را پس از اجتماعشان، از هم پاشیده و پس از اتحادشان، پراکنده، و پس از غلبه‌ی بر امت، آنها را سرافکننده، بر ما بنمایان! و با زوال فرمانروایی ایشان قلبهای شکسته‌ی ترسان و دل‌های سوخته، و مردم سرگردان و جامعه‌ی به تباهی کشیده را شفا ده و با نابودی او موانع را از حدود معطل مانده، و احکام انجام نگرفته و سنتهای کهنه شده و آثار غبار بسته و آیات تحریف شده، و [صفحه ۳۷۷] مدرسه‌های گوشه افتاده و محرابهای خالی مانده و مسجدهای ویران شده، بر طرف کن، و بدان وسیله قدمهای خسته و متزلزل را آسوده ساز و با نابودی او شکمهای گرسنه و تهی از غذا را سیر کن، و کامهای خشکیده و جگرهای تشنه را سیراب گردان، شب هنگامی او را در هم کوب که بی‌نظیر باشد و ساعتی که راه علاجی نداشته باشد و به مصیبتی مبتلا کن که نتواند قد راست کند و به لغزشی که نتواند برگردد و حرمت او را بریز و نعمتهایش را تیره ساز و صولت عظیم، عذاب بزرگ و آن قدرتی که فوق قدرتها و سلطنتی که بالاتر از سلطنت اوست بر او بنمایان، و به وسیله‌ی نیروی عظیم و ظلمتهای سخت او را مغلوب من گردان و با توانایی مخصوص خودت که هر کسی در برابر آن خوار و ذلیل است او را از من دور ساز، و به نیازی جبران ناپذیر و به بد حالی پنهان نکردنی مبتلایش گردان، و او را به خودش واگذار تا هر چه خواهد بکند که تو بر هر کاری توانایی و از نیرو و قدرت خود او را بی بهره گردان و به نیرو و قدرت خودش محتاج ساز، و مکر او را با مکر خود بی اعتبار کن و اراده‌ی او را با اراده‌ی خود برطرف گردان، تنش را بیمار، اولادش را بی سرپرست و عمرش را کوتاه و آرمانش را ناامید و دولتش را نابود و نیازش را زیاد کن، و او را به (دردهای) بدن خودش گرفتار ساز و از غم خودش جدا گردان و مکر او را به گمراهی و حکومت او را به زوال و نعمت او را به نابودی بکشان، و تلاش او را در پستی و قدرت او را در نابودی و عاقبت کار او را به بدترین عواقب مبدل ساز، هر گاه خواستی او را بمیرانی به خشم خود بمیران، و اگر خواستی زنده بداری، او را با غم و گرفتاری باقی بدار و مرا از

شر و بدگویی، عیبجویی و سطوت و دشمنی او نگهدار و او را با اشاره و نگاهی زیر و رو کن که تو سختگیر و سخت کفیری. و سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است.» [۶۵۰]. [صفحه ۳۷۸] این دعای شریف از جمله گنجینه‌های آل محمد - صلی الله علیه و آله - است که در وقت گرفتاری و هنگامی که ستمگران همه‌ی خشم خود را یکجا بر ایشان متوجه می‌کردند به این دعا پناه می‌آوردند و خداوند دعای ایشان را مستجاب می‌کرد و عذابش را بر دشمنان آنان نازل می‌فرمود. در این دعا گرفتاریها و مصائبی را که انجام علیه‌السلام در زمان این طاغوت خونخوار، دیده، انسان به خوبی لمس می‌کند که چگونه این - دشمن خدا - در راه ظلم به علویان و پیروان ایشان از هیچ کوششی دریغ نداشته، که ما در لابلای این کتاب درباره‌ی آنها سخن خواهیم گفت.

نابودی متوکل

خدای تعالی دعای ولیش (امام هادی علیه‌السلام) را مستجاب فرمود و کمر دشمنش را در هم شکست و از وی به بدترین نوع انتقام گرفت و پس از این دعا متوکل زیاد نماند و بیش از سه روز نگذشت که خداوند به زندگی وی خاتمه داد و او را عبرت روزگار قرار داد که ما به کیفیت هلاکت وی به اختصار اشاره می‌کنیم:

توطئه‌ی قتل متوکل

توطئه‌ی خطرناکی برای کشتن متوکل و خاتمه دادن بر زندگی (ننگین) وی در کار بود و تمام جنبه‌های این توطئه استوار گردید و نهایت پرده پوشی و کتمان به کار رفت و بدون هیچ اشکالی موفق شد و توطئه گران هیچ گونه زحمت و زیان روحی ندیدند اینک بخشی از مطالب مربوط به آن: [صفحه ۳۷۹]

اعضای توطئه

اما مهمترین افراد و اعضای توطئه گر عبارتند از: ۱ - منتصر منتصر نسبت به پدرش جعفر، کینه‌ای داشت، به نظر من این کینه به دو مطلب ذیل مربوط می‌شد: اول، آن که متوکل نسبت به پسرش، منتصر بی‌اعتنا بود و او را تحقیر می‌کرد و در خوارسازی او به قدری پیش رفت که به صورت عقده‌ای درآمد و دلش پر از خشم پدر شد متوکل یک روز پیش از کشته شدنش او را طلبید، گاهی دشنام می‌داد و گاهی بیش از حد توان از او عیب جویی می‌کرد و به وزیرش فتح بن خاقان گفت: «من از خدا و خویشاوندی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - بیزار باشم، اگر او را نزنم و فتح از جا بلند شد و دو سیلی به صورت منتصر زد»... و به حاضران مجلس گفت: «شما شاهد باشید که من این مستعجل - یعنی منتصر - را از ولیعهدی خودم بر کنار کردم» و رو به منتصر کرد و گفت: «من نام تو را منتصر گذاشتم اما مردم نادانی تو را دیدند، به این جهت از هم اکنون مستعجل نام گرفتی» منتصر در جواب پدرش گفت: «اگر تو دستور می‌دادی، گردن مرا بزنند برای من آسانتر از این کاری بود که کردی» و از نزد او بیرون رفت در حالی که دلش پر از کینه پدرش بود و تصمیم بر اجرای فوری توطئه قتل او گرفت. دوم، آن که متوکل خشم و کینه‌ی زیادی نسبت به امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام داشت اما منتصر بر عکس پدرش، علاقه‌ی زیادی به امام امیرالمؤمنین و فرزندان علوی آن حضرت داشت، به طوری که بعضی از مورخان گفته‌اند؛ این خود یکی از عوامل اقدام وی بر قتل پدرش بوده است. [صفحه ۳۸۰] ۲ - وصیف ترکی از مهمترین اعضای این توطئه، یکی وصیف ترکی بود که در دستگاه دولت مقام بالایی داشت. ۳ - بغای ترکی این سه تن مهمترین اعضای توطئه بودند و همیشه نهانی توطئه‌هایی می‌کردند و در مورد بهترین راه اجرای نقشه‌ی خود با هم مشورت می‌کردند و در مورد نابودی متوکل تصمیمشان بر این شد: ۱ - توطئه را در تاریکی آخر شب اجرا کنند؛ ۲ - همه‌ی درهای کاخ را ببندند، به جز دری که به سمت رود دجله باز می‌شود، و این کار از آن جهت بود که مبادا از جانب نگهبانان کاخ و یا یکی از

بخشهای سپاه به متوکل کمک برسد؛ ۳ - کشتن فتح بن خاقان نخست وزیر؛ ۴ - شایع کردن در بین مردم که فتح خاقان اقدام به یک شورش نافرجام نظامی کرده بود و خلیفه (متوکل) را کشته است و منتصر موفق شده این شورش را فرونشاند و به انتقام پدرش، فتح را کشته است... اینها قسمتی از نقشه‌هایی بود که از جانب رهبران توطئه به تصویب رسید.

اجرای توطئه

ترکها، در شب چهارشنبه مصادف با چهارم شوال سال (۲۴۷ هـ) به متوکل حمله بردند [۶۵۱] در پیشاپیش همه، باغر ترک بود، شمشیرها کشیده و متوکل بی‌خبر و مست بود، فتح بن خاقان وحشت زده، بر سر آنها داد زد: [صفحه ۳۸۱] «وای بر شما، امیرالمؤمنین!» اما آنها به فتح اعتنا نکردند، او خودش را روی خلیفه انداخت تا پیش مرگ وی شود اما او نتوانست از خودش و از متوکل کمترین دفاعی بکند، و آنها هجوم بردند و هر دو را با شمشیر قطعه قطعه کردند، به طوری که پاره‌های گوشتشان هم شناخته نمی‌شد، آنطوری که بعضی از مورخان نوشته‌اند، بدن هر دو را با هم دفن کردند، و بدین وسیله روزگار متوکل، که از دشمن‌ترین دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بود در هم پیچیده شد. غلامان ترک پس از کشتن متوکل بیرون آمدند و منتصر به انتظار آنها نشسته بود آنان به عنوان خلیفه به وی سلام دادند، و منتصر شایع کرد فتح بن خاقان پدرش را به قتل رسانده و او به انتقام خون پدرش، فتح را کشته است. آنگاه به بیعت گرفتن از اعضای خاندان عباسی و دیگر ارگانهای سپاه، برای خود پرداخت. علویان و پیروان ایشان از خبر هلاکت متوکل در نهایت خوشحالی و سرور استقبال کردند زیرا طاغوتی از میان رفته بود که زندگی آنان را با شکنجه‌های غیر قابل تحمل مواجه کرده بود.

مرثیه‌ی بحرینی برای متوکل

هكذا فلتكن منايا الكرام بين ماء و مزهر و مدام بين كأسين أورثاه جميعا كأس لذاته و كأس الحمام لم يذل نفسه رسول المنايا بصنوف الأوجاع و الأسقام [۶۵۲]. «مرگ بزرگان چنین است؛ میان شراب و عود و طرب، میان دو پیاله، و همگی؛ هم کاسه‌ی لذتها و هم کاسه مرگ عزادار اوست، [صفحه ۳۸۲] از این رو قاصد مرگ خود را در برابر انواع دردها و رنجها خوار و ذلیل نکرده است!» این اشعار به طوری که در (ج ۱ / ۲۲۷) کتاب زهر الاداب، آمده است، چنین است: هكذا فلتكن منايا الكرام بين ناي و مزهر و مدام بين كأسين اورثاه جميعا كأس لذاته و كأس الحمام يقظ في السرور حتى أتاها - قدر الله - حنفة في المنام و المنايا مراتب يتفاضلن و بالمرهفات موت الكرام لم يزر نفسه رسول المنايا بصنوف الأوجاع و الأسقام هابه معلنا فدب اليه في ستور الدجى بحد الحسام «مرگ بزرگان (!) این چنین است، میان نی، موسیقی و شراب، بین دو کاسه که همگی، هم کاسه‌ی لذتها و هم کاسه‌ی مرگ بر او عزادار است، بیدار و در حال خوشی به سر می‌برد که تقدیر الهی آمد و خواب مرگ او را ربود! مرگها درجات و مراتب متفاوتی دارند، مرگ بزرگان از امتیاز راحتی و خوشیها برخوردار است. قاصد مرگ، با انواع دردها و رنجها خود را مواجه ندید، آشکارا از او بیمناک بود، از این رو در پشت پرده‌ی ظلمت شب، با شمشیرهای تیز بر او حمله برد!» شاعر در مرثیه‌ی او این اشعار را سروده و در آن، به خوبی هرزگی و بی‌بند و باری او را تجسم بخشیده است «به راستی وقتی مرگ او را فرا گرفت که او میان کاسه‌های شراب، آلات موسیقی و طرب بود، در حالی که بیماریها و دردها بدن او را (قبلا) به ذلت نکشیده بود اما شمشیرها روح او را در حالی گرفتند که جز اندک زمانی تلخی درد را نچشید.» پیش از آن، شعرا در فقدان پادشاهان از آن رو مرثیه می‌گفتند که امت آنها و محبت آنها را از دست داده [صفحه ۳۸۳] بود و فقدان ایشان باعث زیان و ضرر اصلاحات اجتماعی می‌شده است. به هر حال، آن کابوس وحشتناک از سر علویان و شیعیانشان رفع شد و امام هادی علیه‌السلام بسیار خوشحال شد، زیرا خداوند متعال دعای آن حضرت را اجابت نموده و سرسخت‌ترین دشمنان و مخالفان او را به هلاکت رسانده بود.

حکومت منتصر

منتصر، پس از اقدام انقلابی بر ضد حکومت پدرش، زمام حکومت را به دست گرفت و تمام طبقات جامعه را شادمانی فرا گرفته بود، زیرا سایه‌ی ظلم و استبداد متوکل از سر آنها رفع شده بود.

رفتار منتصر با علویان

منتصر سیاست درست و عادلانه‌ای را با علویان و پیروانشان در پیش گرفت، و از جمله عنایاتی که نسبت به ایشان روا داشت به شرح زیر است: الف - فدک را به علویان باز گرداند؛ ب - قانون منع اوقاف علویان را از میان برداشت، و موقوفات آنها را به خودشان برگرداند؛ ج - فرماندار مدینه، صالح بن علی را که نسبت به علویان بدرفتاری می‌کرد بر کنار کرد و به جای او علی بن حسن را به کار گمارد و به او سفارش کرد که نسبت به علویان خوش رفتاری و احسان کند [۶۵۳]. [صفحه ۳۸۴]

مدح شعرا از منتصر

شعرا به خاطر احساس و نیکی وی به علویان او را مدح گفتند و ثنای فراوان نمودند از جمله، یزید بن محمد مهلبی (خطاب به منتصر) می‌گوید: و لقد بررت الطالبیة بعد ما ذمو ازمانا بعدها و زمانا ورددت الفة هاشم فرأیتهم بعد العداوة بینهم اخوانا آنست لیلهم وجدت علیهم حتی نسوا الأحقاد و الأضغانا لو یعلم الأسلاف کیف بررتهم لرؤوک أثقل من بها میزانا [۶۵۴]. «تو نسبت به طالبیان، پس از مدتها که کوبیده شدند، نیکی کردی و دوستی و الفت هاشمیان را باز گرداندی، و پس از دشمنیها در بین ایشان برادری را پسندیدی شبها با آنها انس گرفتی و درباره‌ی آنها کوشیدی تا کینه‌ها و ناراحتیهای قلبی را فراموش کنند. اگر گذشتگان می‌دانستند که چگونه به ایشان نیکی روا می‌داری، تو را از همگان سنگین وزن تر می‌دیدند.» بحتری نیز چنین می‌گوید: و ان علیا لأولی بکم و أزکی یداعندکم من عمر و کل له فضله و الحجون یوم التراهی دون الغرر [۶۵۵]. «به راستی که علی - علیه‌السلام - به شما سزاوارتر و از عمر در نزد شما پاک و پاکیزه‌تر است. در روز قیامت - نه در دنیا - هر کسی در گروهی خوبی و فضیلت و هرزگی و تبهکاری خود است.» [صفحه ۳۸۵] منتصر، نسبت به خویشاوندانی که پدر و نیاکانش از ایشان بریده بودند صله رحم کرد و با علویان پس از آن همه سختی و محرومیت و تضییع حقوقی که دیده بودند به احسان و نیکی رفتار نمود!

آزادی زیارت قبر امیرالمؤمنین

متوکل رسماً زیارت قبر امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را منع کرده بود و چون حکومت به دست منتصر افتاد او مردم را برای زیارت قبر امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام آزاد گذاشت.

رفع منع از زیارت امام حسین

منتصر، مسلمانان را آزاد گذاشت تا به زیارت مرقد امام بزرگوار، سرور جوانان اهل بهشت، ریحانه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - امام حسین علیه‌السلام بروند، پس از آن که متوکل از رفتن مردم به زیارت مانع شده و بدترین مجازاتها را درباره‌ی زائران اعمال می‌کرد. این کارهای خوب منتصر در طول تاریخ باعث سپاسگزاری و قدردانی زیادی از او شده و دلیل بر شرافت و مقام والای او، و همچنین دلیل بر نیفتادن او در منجلاب هولناکی است که پدرش افتاده بود که باعث نکوهش حتمی وی در دنیا و عذاب جاوید او در سرای آخرت گردید. [صفحه ۳۸۶]

وفات منتصر

از حکومت این مرد بزرگ که دل علویان را شادمان کرد، مدت زیادی نگذشته بود و هنوز اوایل حکومتش بود که مرگش فرا رسید. بیشتر مورخان برآنند که او به اجل خود از دنیا نرفت بلکه مسموم شده از دنیا رفت، غلامان ترک از بیم آن که مبادا آنان را بکشد و بر نفوذ و تسلط ایشان بر جوامع اسلامی خاتمه دهد، توطئه قتل او را اجرا کردند. ترکها به پزشک مخصوص وی - ابن طیفور - برای اجرای قتل وی سی هزار دینار رشوه دادند و او، منتصر را که بیمار بود دستور داد حجامت کنند و با یک شاخ زهر آلوده خون گرفتند، و او در دم جان سپرد [۶۵۶]. مرگ وی در روز شنبه‌ی چهارم ربیع الاخر سال (۲۴۸ هـ) اتفاق افتاد و در محلی به نام جوسق دفن گردید [۶۵۷] مردم با مرگ وی خیر فراوانی را از دست دادند زیرا او بود که تخت پدرش را که بر اساس ظلم و استبداد استوار بود نابود ساخت. به هر حال منابعی که در دست است از هیچ برخوردی بین امام هادی علیه‌السلام و منتصر، سخن نگفته و به هیچ رویداد و اتفاقی در بین آن دو تن اشاره نکرده است و چیزی که مورد تأیید همه است این است که امام علیه‌السلام از رفتار وی در مقابل علویان شادمان بود و از این که او امنیت و آرامشی را که در زمان متوکل از دست داده بودند به ایشان باز گرداند، بسی خرسند بود. [صفحه ۳۸۷]

حکومت مستعین

اشاره

پس از وفات منتصر، زمام حکومت را مستعین به دست گرفت، و این قضیه در روز یکشنبه پنجم ماه ربیع الاخر سال (۲۴۸ هـ) اتفاق افتاد، مستعین آلتی در دست ترکها بود و او هیچ گونه نفوذ سیاسی در ارکان دولتی نداشت شاعری در آن باره می‌گوید: خلیفه فی قفص بین وصیف و بغا یقول ما قالا له کما یقول البیغا «خلیفه‌ای در میان قفس، ما بین وصیت و بغا - دو تن از درباریان ترک - هر چه آنها می‌گویند، او نیز می‌گوید، همان کاری را که طوطی می‌کند.» خلیفه به گونه‌ی طوطی در قفس درآمد، که هر چه هر کس به او می‌گفت، او بدون درک و فکر تکرار می‌کرد، و کارها در دست وصیف و بغا و دیگر ترکها بود و هیچ گونه نفوذ و قدرتی برای او و برای افراد خانواده‌اش نگذاشته بودند، که ما برخی از آنها را به اختصار می‌آوریم:

اسرافکاری و ولخرجی

مستعین مردی اسرافکار و ولخرج بود، تمام اندوخته‌های خلفای پیش از خود را از درهم و دینار، فرش، جواهر، اسلحه و ابزار جنگی و دیگر اندوخته‌های خزینه همه را پراکنده ساخت، و بغای بزرگ به وی اعتراض کرد و گفت: «یا امیرالمؤمنین! این خزانه‌ها سرمایه‌ی مسلمین است، خلفای پیش از تو برای پیشامدهای ناگوار و غیر مترقبه در اسلام آنها را اندوخته کرده‌اند.» اما به وی توجهی نکرد و به اسراف و نابود سازی اموال دولت همچنان ادامه داد. [صفحه ۳۸۸]

نمایشگاه جالب

اینک تصویری از نمایشگاهی را که ساخته بود جهت اطلاع شما عرضه می‌کنیم: مستعین در این نمایشگاه گوه‌های گران قیمت و اشیای ارزشمندی را جمع کرده بود، از جمله مجسمه‌ای از طلا برای هر حیوانی از وحش و طیور و انسان - که خداوند آفریده بود - ساخته و با جواهر نفیس آراسته، و اشیاء گرانبها را در آن قرار داده بود، و همچنین دستور داده بود، قوطیها و عطر دانهایی از طلا

بسازند و برایش (تصویر) روستاهایی از طلا درست کرده بودند که برای هر روستایی پانصد هزار اشرفی خرج کرده بود و در آنها مجسمه‌های گاو، گاو میش، گوسفندان، سگان و انواع کشتزار و میوه‌ها: از هندوانه، گلابی، انار، ترنج، و نارنج قرار داد و همه‌ی آنها را از طلای جواهر نشان ساخته بودند. احمد بن حمدون نقل کرده، می‌گوید: روزی نزد مستعین بودم و او ندیم علوی داشت به نام «اترجه»، گفتیم: یا امیرالمؤمنین! مایلیم که «قلابه» - یعنی همان نمایشگاه - را ببینیم، گفت: برخیزید، آن بالا بروید! وقتی بالا رفتیم، چیز عجیبی دیدیم، گمان نمی‌کنیم که خداوند جز در بهشت نظیر آن را آفریده باشد، دست پیش بردم و آهویی را از میان گنجه برداشتم که از گوهر قیمتی ساخته بودند و زین و لگام و رکابی داشت در نهایت زیبایی و آن را در جیب گذاشتم وقتی که بیرون آمدم و نزد خلیفه رسیدیم، رو به ما کرد و گفت: «نمایشگاه را چگونه دیدید؟» گفتم: برای من بسیار جالب بود! «اترجه» رو به خلیفه کرد و گفت: سرورم، در جیب این خواجه آهویی است، که از نمایشگاه دزدیده است، خلیفه در پاسخ وی گفت: اترجه! گویا من شما را فرستادم تا نمایشگاه را ببینید و با حسرت بیرون بیایید؟ نه، بلکه شما را فرستادم تا هر چه را پسندیدید بر دارید، تو مگر چیزی برنداشتی؟ اترجه، گفت خیر. [صفحه ۳۸۹] خلیفه گفت: چرا برنداشتی؟ اشتباه کردی، هر چه مایلی برای خودت بردار! آنگاه رو به من کرد و گفت: تو هم برخیز هر چه مایلی برای خودت بردار! احمد می‌گوید: برخاستیم و دوباره وارد نمایشگاه شدیم و جیبهایمان را پر کردیم و کیسه‌هایمان را باز کردیم و هر چه توانستیم از آن گوهرهای قیمتی و وسایل گرانبها در آنها جا دادیم، سپس گفتم: اترجه، کی مثل امروز را دیده بودی؟ و از کجا این طور دستهایمان به اموالی که خلفا در طول سالیان دراز جمع آوری کرده‌اند، باز گذاشته می‌شود؟ اترجه، در پاسخ من گفت: چه کنم، چیزی ندارم که پر کنم؟ گفتم: جامه‌ات را از نم بیرون کن! او جامه‌اش را بیرون آورد و من هم بیرون آوردم و اطراف آن را گره زدیم و از آن اشیای گرانبها پر کردیم و برداشتیم و بیرون رفتیم در حالی که مثل زنان حامله راه می‌رفتیم، وقتی خلیفه ما را دید، خندید، ما هنوز در نمایشگاه بودیم که گروهی نزد خلیفه آمده بودند، وقتی که ما را دیدند، به خلیفه گفتند: یا امیرالمؤمنین! ما چه گناهی کرده‌ایم که باید از رفتن به نمایشگاه ممنوع باشیم؟ خلیفه، گفت: شما هم برخیزید و بروید، و آنها با خوشحالی گفتند: ما هم برویم؟ گفت: بله شما هم بروید، آنها در حضور خلیفه مثل افراد دیوانه از جا برخاستند و نمایشگاه را غارت کردند، در حالی که او غرق خنده بود! احمد بن حمدون می‌گوید: وقتی که من کار را بر این منوال دیدم، به در کاخ رفتم و هر چه همراهم بود، به غلامانم دادم و دوباره با شتاب برگشتم، چشمم به مستعین افتاد که مثل دیوانه‌ای به سمت نمایشگاه می‌رفت، رو به من کرد و گفت: کجا می‌روی؟ گفتم: چیزی فراموش کرده‌ام! و به نمایشگاه می‌روم چون وارد شدم، دستم را دراز کردم، یک سطل بزرگ از طلا که پر از مشک بود برداشتم و با زحمت داشتم می‌بردم که در همان حال، خلیفه گفت: کجا می‌روی؟ گفتم: سرورم، به حمام می‌روم! و بیرون شدم، آن را نیز به غلامانم دادم و همه را به خانه بردند [۶۵۸]. [صفحه ۳۹۰] این بود، تصویری از هرزگیهای حکومت عباسی که نسبت به اموال مسلمین، خود کامانه عمل می‌کردند و مطابق هواهای نفسانی و تمایلات خود صرف می‌نمودند.

بر کناری مستعین

ترکها از مستعین ناراضی بودند و از او می‌ترسیدند. وی راهی بغداد شد، به دنبال او فرستادند و درخواست کردند که به سامراء برگردد، او نپذیرفت و همچنان رو به بغداد، به راه خود ادامه داد، و آنها نیز او را بر کنار کردند و «معتز» را از زندان بیرون آوردند و به عنوان خلیفه با وی بیعت کردند و سپاه با عظمتی را برای اشغال بغداد گسیل داشتند، دو سپاه با هم رو برو شدند و هر دسته‌ای زیانهای جانی فراوانی متحمل شدند و جنگ بین دو سپاه ادامه یافت و سرانجام به این نتیجه رسیدند که مستعین خود، از خلافت کناره‌گیری کند و خلافت را با شرایطی که توافق کردند به «معتز» تسلیم نماید مستعین خلافت را به معتز تسلیم کرد اما او به شرایط عمل نکرد و او را در زندان واسط محبوس نمود و نه ماه در زندان ماند، تا این که ترکها او را مخفیانه، با توطئه قبلی از زندان بیرون

آوردند و به سامرا بردند، و معتز به سعید حاجب دستور قتل او را داد و سعید او را به قتل رساند در حالی که بیش از سی و یک سال از عمرش نگذشته بود [۶۵۹]. صاحب کتاب «الفخری» درباره‌ی او می‌گوید: وی مردی بود که از نظر رأی و خرد و تدبیر ناتوان و سست، و روزگار حکومتش پر از آشوب و فتنه و دولتش سخت نگران و مضطرب بود [۶۶۰]. اما راجع به حکومت معتز ما در بحثهای آینده صحبت خواهیم کرد، زیرا امام علیه‌السلام در این دوران به شهادت رسید، و به این ترتیب سخن از اقامت امام، در سامرا پایان گرفت. [صفحه ۳۹۳]

عصر امام هادی

اشاره

شاید، بسیار مفید و یا ضرور باشد که عصر امام هادی علیه‌السلام را بررسی کنیم، و جنبه‌های سیاسی، اجتماعی، دینی و فرهنگی و... آن زمان را روشن سازیم. بنابراین بحث و بررسی آن عصر از جمله بحثهای لازمی است که از بیان آن ناگزیریم، زیرا بررسی یک دوران، بخش مهمی از عوامل مؤثر خارجی در سلوک و رفتار شخص را روشن می‌سازد و ما را از جهات فکری و سایر تمایلات نفسانی کسی که در عصر و جامعه‌ی خود رشد می‌کند - آن طوری که در روانشناسی ثابت شده است - آگاه می‌سازد.

زندگی سیاسی

اشاره

اما زندگی سیاسی در عصر امام هادی علیه‌السلام، بسیار زشت و بدنما بود، امنیت و آسایش از تمام نقاط دنیای اسلامی رخت برپسته بود، افسار گسیختگی در همه جا به چشم می‌خورد، زیرا سلطه‌ی خلفای عباسی به سستی گراییده بود و از آن همه قدرت و شوکتی که در زمان منصور و هارون الرشید و مأمون داشت خبری نبود، اما علل این ضعف و سستی به شرح زیر است: [صفحه ۳۹۴]

تسلط ترکها بر حکومت

غلامان ترک زمام امور را در دست داشتند و بر تمامی دستگاههای دولتی به نحوی مسلط بودند که برای خلیفه‌ی عباسی هیچ نفوذ و یا قدرتی باقی نمانده بود، بلکه قدرت حکومت در دست ترکها بود و بس، آنها بودند که هر کدام از خلفا را می‌خواستند به کار می‌گماشتند و هر که را نمی‌خواستند، بر کنار می‌کردند، تا چه رسد به وزار و کارگزاران دولت. بعضی شعرا حالت مستعین خلیفه عباسی را - به طوری که در فصل پیش گفتیم - چنین ترسیم می‌کنند: خلیفه فی قفص بین وصیف و بغا یقول: ما قالاله کما یقول البیغاء [۶۶۱]. «خلیفه‌ای میان قفس، در بین «وصیف» و «بغا»، هر چه آنها می‌گویند: او می‌گوید، همان طوری که یک طوطی عمل می‌کند.» به راستی خلیفه همچون طوطی، در زندان آنها بود، از خود اختیار هیچ کاری را نداشت، ترکها با سلطنت او بازی می‌کردند و او هیچ اراده و اختیاری نداشت، تنها اسما خلیفه بود، معتمد خود این حالت را در شعر زیر به تصویر کشیده است: الیس من العجائب ان مثلی یری مائل ممتنعا علیه و تؤخذ باسمه الدنيا جمیعا و ما من ذاک شیء فی یدیه [۶۶۲]. «آیا جای تعجب نیست که چون منی عذرش کمتر پذیرفته است. زیرا با نام او تمام دنیا گرفته می‌شود در صورتی که اختیار هیچ چیز را ندارد!» به راستی خلافت از قدرت افتاده و شکوه و جلالش از میان رفت و برای خلیفه اهمیتی نماند. و داستان جالبی نقل می‌کنند؛ موقعی که معتز بالله به خلافت [صفحه ۳۹۵] رسید یکی از اطرافیان وی گروهی از منجمان را طلبید، منجمان از او پرسیدند: چه مدتی خلیفه بر

تخت حکومت می‌ماند؟ و چه مدتی در این مقام به سر می‌برد؟ یکی از شوخ طبعان بلافاصله گفت: من می‌دانم، منجمان گفتند: بگو ببینیم. گفت: فرمان در دست ترکهاست، آنها هستند که مدت حکومت و زنده ماندن خلیفه را تعیین می‌کنند! از حاضران کسی نماند مگر آن که خنده بر او مسلط شد [۶۶۳]. وقتی که معتصم، «اشناس» را استاندار کرد و به او این اجازه را داد که فرمانداران را از طرف خود تعیین کند و در منابر او را دعا کنند [۶۶۴]، در صورتی که پیش از آن، دعا بر سر منابر مخصوص خلفا بود. و در زمان حکومت «واثق» نیز «اشناس» استاندار بغداد شد و قدرت او تا انتهای سرزمین مغرب گسترده شد و تمام امور این خطه‌ها مربوط به او بود؛ هر کس را می‌خواست بدون مراجعه و مشورت «واثق» سر کار می‌آورد! و در تمام امور مملکتی جانشین خلیفه بود و چند حمایل گوهر نشان به او عطا کرده بودند [۶۶۵].

ناآگاهی ترکها

ترکها هیچ گونه اطلاعی از امور حکومتی و اداری نداشتند، و از امور سیاسی و اقتصادی ناآگاه بودند، و در تمام راه و رفتارشان نظیر مردم بیابان نشین بودند، جاحظ درباره‌ی آنها می‌گوید: «ترکها چادر نشین و ساکن بیابانها و دامداران بودند، در حقیقت آنها بادیه نشینانی از عجم بودند... زیرا آنان به هیچ نوع از صنایع، تجارت، پزشکی، کشاورزی، معماری، درختکاری، خانه سازی و ایجاد نهرهای آب و جمع آوری محصول، شاغل نبودند و هدفی جز جنگ و غارت و شکار و اسب سواری، سرکوبی پهلوانان، و به چنگ آوردن غنایم و فتح شهرها نداشتند و توجهشان به [صفحه ۳۹۶] این قبیل مسائل، معروف بود و تنها به این قبیل اهداف و عوامل محدود و وابسته بودند، در این کار کاملاً استوار بوده و به کمال آن رسیده بودند، و هم، اینها پیشه و تجارت و لذت و افتخار، سخن روز و داستان شب آنها را تشکیل می‌داد... آری، امور دولت اسلامی به دست این مردم تندخو و جفاکار افتاده بود که هیچ نوع سابقه‌ی تمدن و صنعت نداشتند. این بود که کشور را با آن گستاخی دچار بحرانهای خطرناک و مشکلات طاقت فرسا نمودند و به بسیاری از مصائب و حوادث گرفتار کردند.

فساد دستگاه حکومت

از نتایج مستقیم استیلاي ترکها بر دستگاه خلافت، فساد حکومت و از بین رفتن مسؤولیت بود، و از بارزترین انواع فساد، همگانی شدن رشوه و اختلاس اموال مردم به وسیله‌ی کارمندان دولت بود که وزرا و استانداران و منشیان خراجها و مالیاتها و آنچه از شهرهای مختلف، برای دولت می‌فرستادند، اختلاس می‌کردند. واثق، در سال (۲۲۹ هـ) اموال منشیان دیوانی را مصادره کرد و از ایشان قریب به دو میلیون دینار گرفت [۶۶۶] و متوکل، اموال ابن‌زیات، را که اختلاس کرده بود، مصادره کرد، همچنان که اموال منشی خود - عمر بن فرج رخجی - را مصادره نمود. و می‌گویند: متوکل آنچه از مال وی گرفت، معادل یکصد و بیست هزار دینار و از مال برادرش، برابر صد و پنجاه هزار دینار بود [۶۶۷] همان طوری که از قاضی القضاة یحیی بن اکثم، صد و هفتاد و پنج هزار دینار شد [۶۶۸] «شوقی ضعیف» مطلبی را بر اینها افزوده و می‌گوید: معنای این روش آن است که وزرا و همین‌طور منشیان و استانداران اموال دولت و ملت را [صفحه ۳۹۷] می‌ربودند! و برای انسان این تصویر پیش می‌آید که هیچ صاحب منصب عالی رتبه‌ای در دولت وجود نداشت که مرتکب این جنایت بزرگ نشده باشد؛ استانداران به وزرا رشوه می‌دادند تا آنها را در استانداری تثبیت کنند، و گاهی مقدار رشوه به دویست هزار دینار - غیر از آن تحف و هدایایی که به همراه آن مبلغ تقدیم می‌کردند - بالغ می‌شد [۶۶۹] حتی مأمورین مالیات رشوه می‌گرفتند آنها در ضمن مراقبت تجار و جریان داد و ستد در بازار، اموال را اختلاس می‌کردند، - به طوری که احمد بن ابی الطیب بن مروان رخسی، فیلسوف نقل می‌کند: - خزانه‌دار بغداد در امور مالیاتی خیانت کرد و از جمله، مبلغ صد و پنجاه هزار دینار اختلاس کرده بود [۶۷۰] و اگر بگوییم که وی از این همه اختلاس آگاهی داشته است زیرا

که بیشتر مأموران دولت رشوه‌گیری خود را پنهان نمی‌کردند، گزافه‌گویی نکرده‌ایم [۶۷۱]. برای گسترش رشوه به این نحو وحشتناک، دلیل روشنی است بر فساد مسئولین در دستگاه حکومت عباسی، و این که بیشتر دولت مردان به ناحق اموال مسلمین را اختلاس می‌کردند.

استانداران سرزمینهای اسلامی

اما استانداران نواحی مختلف اسلامی، وظایف و مقامات خویش را از وزرا می‌خریدند، خاقانی وزیر، استانداری کوفه را در یک روز به نوزده استاندار فروخت و از هر کدام رشوه گرفت. یکی از شعرای معاصرش او را هجو کرده، می‌گوید: وزیر لا- یمل من الرقاعه یولی ثم یعزل بعد ساعه [صفحه ۳۹۸] اذا أهل الرشا هادوا الیه فأحظی القوم أو فرهم بضاعه [۶۷۲]. «وزیری که از بی شرمی خسته نمی‌شود، استاندار تعیین می‌کند و پس از ساعتی بر کنار می‌سازد در حالی که اهل رشوه به سوی او می‌روند، کامیاب‌ترین فرد کسی است که مال بیشتر داشته باشد.» بیشتر استانداران و کارگزاران می‌کوشیدند تا بیشتر به مردم ستم روا دارند و مال بیشتری از راه خلاف به دست آورند، تا آن جا که شکایت مردم از ظلم و جور آنان فزونی گرفت و در روزگار واثق، وزیرش - محمد بن عبدالملک - قصیده‌ای سرود و آن را به یکی از سپاهیان نسبت داد، و آن قصیده را به نزد واثق فرستاد، در حالی که انبوهی از ستمها و مظالمی را که استانداران وی بر سر مردم آورده بودند در قصیده بازگو کرده بود. بخشی از آن قصیده چنین است: یا ابن الخلائف و الأملاک ان نسبوا حزت الخلافه عن آبائک الأول أجرة أم رقدت عیناک عن عجب فیه البریه من خوف و من وهل ولیت أربعة أمر العباد معا و کلهم حاطب فی جبل محتل هذا سلیمان قد ملکت راحته مشارق الأرض من سهل و من جبل ملکته السند فالسحرتین [۶۷۳] من عدن الی الجزیره فالاطراف من ملل [۶۷۴]. خلافة قد حواها وحده فمضت أحکامه فی دماء القوم و النفل و ابن الخصیب الذی ملک راحته خلافة الشام و الغازین و القفل [۶۷۵]. فیل مصر فبحر الشام قد جریا بما أراد من الأموال و الحلل كأنهم فی الذی قسمت بینهم بنو الرشید زمان القسم للذول [صفحه ۳۹۹] حوی سلیمان ما کان الأمين حوی من الخلافه و التبلیغ للأمل و أحمد بن الخصیب فی امارته کالقاسم بن الرشید الجامع السبل أصبحت لا ناصح یأتیک مستترا و لا علانیة خوفا من الحیل سل بیت مالک أين المال تعرفه و سل خراجک عن أموالک الجمل کم فی حبوسک ممن لا ذنوب لهم أسری التکذب فی الاقیاد و الکبل سمیت باسم الرشید المرتضی فبه فس الأمور التي تنجی من الزلل عث فیهم ما عاثت یداه معا علی البرامک بالتهدیم للقلل [۶۷۶]. «ای فرزند خلفا و سلاطین! - وقتی که مردم نسبت تو را ذکر کنند - تو که خلافت را از نیاکان به دست آورده‌ای آیا مظلوم واقع شده‌ای و یا آن که چشمانت را از تعجب بر حال ترس و بی تابی، خواب ربوده است؟ و ای کاش همه‌ی این چهار تن فرمانروایان مردم را با هم در ریسمان هیزم شکنی بسته بودند یکی از آنها، سلیمان است که تمام کوه و دشت مشرق زمین را به اختیار او داده‌ای و همچنین سند و ناحیه‌ی ساحل دریای هند از عدن تا جزیره و نواحی ملل (بین مکه و مدینه) و زمام خلافت را به تنهایی در دست گرفته و دستورهای او دربارهی خون و مال مردم اجرا می‌شود! و ابن خصیب که خلافت شام و غازین و قفل - محلی سر راه مکه - را به دست او سپرده‌ای و همچنین رود نیل مصر و رود جاری شام را با هر چه مال و زیور آلات که بخواهد. گویی خلافت را در بین آنها، همچون پسران هارون الرشید در وقت تقسیم دولتها، تقسیم کرده‌ای [صفحه ۴۰۰] به سلیمان آنچه از خلافت و وصول به آرزوها، سهم امین بوده، رسیده است و احمد بن خصیب در فرمانروایی، درست همان سهم قاسم بن رشید، را برده است کار به جایی رسیده که کسی در پنهان و آشکار از بیم گرفتاریها نمی‌تواند تو را نصیحت کند از بیت‌المال پرس، مالها کجاست؟ او می‌داند و از مالیات‌هایت، از کلیه‌ی اموال خود پرس! چه قدر مردم بی گناه در میان زندانها اسیر کننده و زنجیرهای تهمت و افترايند! تو را به نام پسندیده‌ی رشید نامیدند خود را در کارهایی که باعث نجات از خطاست با او مقایسه کن همان طور که هارون به شدت برامکه را با ساقط کردن از بلندیها نابود کرد تو نیز آنان را نابود کن.» ابن‌زیارت، در این اشعار پرده از روی

غمها و گرفتاریهای امت برداشته و آن بدبختیها و مصائبی را که در دوران این والیان دچار بودند بر ملا نمود، زیرا که «واثق» آنها را بر سرزمینهای اسلامی مسلط کرده و تمام امور مسلمین را به آنها واگذار کرده بود و آنها نیز در امور مسلمین به بدترین نوع استبداد رفتار می کردند و ظلم و جور را از حد گذرانده و بیت المال را غارت کرده و خوبان را در سیاهچالهای زندان و بدترین شکنجه‌ها مبتلا ساخته بودند، شاعر از «واثق» می‌خواهد که همچون جدش هارون الرشید در سختگیری و اراده استوار باشد و او نیز - همان طوری که هارون الرشید، به برامکه یورش برد و به بدترین مجازات گرفتارشان ساخت و از آنها جز نامی باقی نگذاشت - این والیان را از میان بردارد. [صفحه ۴۰۱]

نارضایتی مردم از حکومت عباسی

مسلمین با انواع جهت گیری و گرایشها، همگی از حکومت عباسیان ناراضی بودند و هر لحظه آرزوی نابودی آنان را داشتند، به دلیل سیاستهای نادرستی که اعمال می کردند و هیچ یک از موارد آن با احکام شریعت اسلامی توافق نداشت و سیاستی بود که آزادگان را خوار و اشرار و نابکاران را به سیادت رسانده بود. ابن بسام، شاعر بی باک، احساس توده‌ها و تمایلات جدی آنان را در مورد نجات از حکومت عباسی در اشعار خود، چنین اعلام، می‌دارد: ألا یا دولة السفلى اطلت المکة فانتقلی و یا ریب الزمان افق نقضت الشرط فی الدول [۶۷۷]. «هان! ای دولت نادان، زیاد درنگ کردی، دگرگون شو و تغییر کن و ای روزگار فریبکار! اصلاح شو! تو قراردادت را درباره‌ی این حکومتها شکستی.» محمد بن داوود جراح از نارضایتی و کینه‌ی درونی خود نسبت به حکومت عباسی با این اشعار پرده برداشته است: قد ذهب الناس فلا ناس وجاء بعد الطمع الیأس و صارت السفلة ساداتنا و صار تحت الذنب الرأس [۶۷۸]. «مردم از میان رفته‌اند، مردمی نمانده، جای طمع و امیدواری را ناامیدی گرفته است. نادانان سروران ما شده‌اند، و سرها در زیر دمها قرار گرفته‌اند!» به راستی فساد حکومتهای عباسی غمها و مصیبت‌هایی برای مسلمین به وجود [صفحه ۴۰۲] آورد و آنها را به مصیبتی بزرگ گرفتار کرد. قاضی علی بن محمد تنوخی، قاضی بصره ابیاتی را سروده و در این اشعار خود، ظلم و جور عباسیان را مجسم کرده، می‌گوید: هو السلب المغصوب لا- تملکونه و هل سالب للغصب الا- کغاصب بنا نلتم ما نلتم من اماره فلا تظلموا فالظلم مرالعواقب و لما ملکتم صرتم بعد ذلّة أسودا علینا دامیات المخالب و کم مثل زید قد أبادت سیوفکم بلا سبب غیر الظنون الکواذب «حکومت شما - بنی عباس - چپاولی است غصبی، شما مالک آن نیستید و آیا چپاولگر شیئی غصبی مثل غاصب است؟! شما به وسیله‌ی ما به فرمانروایی رسیدید، بنابراین ستم نکنید که ستم تلخ‌ترین پیامدها را دارد. و چون پس از ذلت به قدرت رسیدید، شیرهایی شدید که خون ما از چنگالتان می‌چکد! و چه بسیار مانند زید (شهید) که شمشیرهای شما بی دلیل، غیر از گمانهای واهی، او را نابود ساخت.» تنوخی با این اشعار خویش عباسیان را به خاطر ستمها و سختگیری‌هایی که بر رعیت داشته‌اند سرزنش کرده و حالت ذلت و خواری که پیش از رسیدن به سلطنت و حکومت در بین جامعه‌ی اسلامی داشتند، یادآوری کرده است، جز این که وقتی زمام حکومت را به دست گرفتند، به صورت شیران درنده‌ای برای رعیت درآمدند که به آنها حمله می‌برند و ثروت‌هایشان را غارت می‌کنند، و اساس سیاست خود را بر کشتن بزرگان و مصلحان بنا نهاده‌اند، چه بسیار افرادی را همانند شهید بزرگوار زید بن امام علی بن حسین علیهما السلام را که در راه عدالت اجتماعی، زمان امویان به شهادت رسید، به قتل رساندند و جمعی از علویان، مانند یحیی بن عمرو بن حسین و دیگر کسانی را که در برابر ظلم و استبداد مقاومت کردند از میان بردند. به هر حال، مسلمانان از حکومت عباسیان ناراضی بودند و نسبت به [صفحه ۴۰۳] ستم‌هایی که بر رعیت روا می‌داشتند و در امور مردم مستبدانه رفتار می‌کردند معترض بودند.

اشاره

از بدترین شکل سیاست احمقانه‌ای که عباسیان پیش گرفته بودند، شکنجه کردن بزرگان علوی، منادیان اصلاح و عدالت اجتماعی در جامعه‌ی اسلامی بود، آنان به بدترین مصائب دچار آمده و ستمهایی را دیدند که هیچ فردی در جهان اسلام بویژه در زمان متوکل ندیده بود، که متوکل هر چه توانست به ایشان ستم روا داشت و ظلم کرد و سیلی از غم و گرفتاری را بر سر ایشان ریخت. به طوری که مورخان نقل می‌کنند عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر متوکل این ظلم و ستم بر علویان را به وی سفارش و تأکید می‌کرد [۶۷۹]. اینک به اختصار برخی از موارد ظلم و جور بر علویان را در عصر متوکل بازگو می‌کنیم:

حصر اقتصادی

متوکل، دستور داد، علویان را محاصره‌ی اقتصادی کنند، رسماً نیکی و احسان به ایشان را ممنوع اعلام کرد، اگر به اطلاع متوکل می‌رساندند که کسی به علویان نیکی کرده - هر چند اندک - او را به دست مجازات می‌سپرد و باید تاوان سنگینی را می‌پرداخت [۶۸۰] مردم از ارتباط و احترام به علویان و رساندن هر نوع حقی از حقوق شرعی به ایشان، از ترس سیطره و مجازات طاغوت، خودداری کردند. محاصره‌ی اقتصادی، بزرگان علوی را سخت آزرده، و تا حد غیر قابل وصفی [صفحه ۴۰۴] آنها را تضعیف کرد کار آنها به جایی رسید که چند زن علویه تنها یک پیراهن داشتند و ناچار آن یک پیراهن را در وقت نماز به نوبت می‌پوشیدند و در اوقات دیگر بدون پیراهن و برهنه در خانه‌هایشان به سر می‌بردند [۶۸۱] در حالی که طاغوت زمان، متوکل برای خوشگذرانیهایی خود میلیونها دینار صرف می‌کرد و بی حساب هزاران دینار به خوانندگان، نوازندگان و رقاصان می‌داد اما اولاد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و عترت پاک آن حضرت را مانع بود از این که کسی حقوق آنها را بپردازد و به این ترتیب فقر و تنگدستی و محرومیت همه‌ی آنها را فرا گرفت. روزی متوکل خون دماغ کرده بود، فتح بن خاقان کنیزکی را برای او فرستاد که چشم هیچ بیننده‌ای نظیر او را در زیبایی و ظرافت ندیده بود، کنیز در حالی وارد شد که کاسه‌ی زرینی در نهایت زیبایی در یک دست و لیوان شربایی که نظیر آن را کسی ندیده بود در دست دیگر، و نیز نوشته‌ای به همراه داشت که اشعار زیر در آن نوشته بود: اذا خرج الامام من الدواء و اعقب بالسلامة و الشفاء فليس له دواء غير شرب بهذا لجام من هذا الطلاء و فض الخاتم المهدى اليه فهذا صالح بعد الدواء [۶۸۲]. «وقتی آن رهبر از معالجه فارغ شد و سلامتی و بهبودی را پشت سر گذاشت برای او هیچ دارویی، به جز نوشیدن از این باده‌ی گلگون از این کاسه، وجود ندارد. و انگشتی سیمین که تقدیم او می‌گردد، پس از آن دارو، شایسته این است.» به راستی دختران پیامبر - صلی الله علیه و آله - در زمان این طاغوت لباس برای پوشیدن نداشتند، در حالی که زنان دربار عباسی و اطرافیانشان از [صفحه ۴۰۵] خوانندگان و نوازندگان و رقاصان در میان لباسهای حریر و ابریشم می‌خرامیدند... باری آن روزگار سیاه به سر آمد و زندگی متوکل با صفحات تیره و ننگین تاریخش به وسیله‌ی گناهانی که در شکنجه بر عترت پیامبر - صلی الله علیه و آله - مرتکب شده بود، در هم پیچید.

صرف اموال در راه شکست علویان

متوکل مبالغ زیادی را به شعرای جیره خواری که اهل بیت علیهم السلام را دشنام می‌دادند، بذل و بخشش می‌کرد، از جمله به شاعر جیره‌خوار مروان بن ابی‌الجنوب، احسان زیادی کرد و او را در طلا- و اموال غرق کرد و فرمانروایی یمامه و بحرین را به او داد، و تمام اینها صرفاً به خاطر کینه‌توزی و بدگویی وی از علویان بود، که از جمله هجویات وی اشعار ذیل است: ملك الخليفة جعفر للدين و الدنيا سلامة لكم تراث محمد و بعد لكم تنفى الظلامه يرجو التراث بنو البنات و ما لهم فيها قلامه و الصهر ليس بوارث و

البت لا ترث الامامة ما للذين تنحلوا ميراثكم الا الندامة أخذ الوارثة أهلها فعلى م لومكم علامة لو كان حقكم لما قامت على الناس القيامة ليس التراث لغيركم لا لا اله و لا كرامة أصبحت بين محبكم و المبغضين لكم علامة [۶۸۳]. «حکومت خلیفه، جعفر، باعث امنیت دین و دنیا است میراث محمد، از آن شماس و انگهی به وسیله شما بی عدالتیها از بین می‌رود دختر زادگان (پیامبر) امید به ارث بردن دارند در حالی که به قدر ناخنی حق ندارند! [صفحه ۴۰۶] داماد - یعنی علی (ع) - ارث نمی‌برد و دختر وارث امامت نمی‌شود! برای کسانی که ادعای میراث شما را دارند، جز پشیمانی، سودی نمی‌برند. وراثت را صاحبانش برده‌اند، پس سرزنش شما متوجه کیست و بر چه کسی است؟ اگر وراثت حق شماس است، هر آینه قیامت بر مردم قیام نکند! خیر، این میراث از آن دیگران نیست، نه خدا چنین میراثی را داده و نه کرامت انسانی! من - ای خلیفه! - بین دوستان و دشمنان، دلیل و نشانه هستم.» نابغی عارف شیخ یعقوبی به این یاهه سراییها در اشعار ذیل پاسخ داده، (و خطاب به مروان بن ابی‌الجنوب) می‌گوید: لاسنح فی وادیک یا بن أبی‌الجنوب حیا الغامة قد بعث دینک بالذی حاولت من دنیا الیمامة فمدحت ملکا ما به (للدین و الدنیا سلامه) لو کنت تنصف ما لغير الآل فیها من قلامه قد عرک الطمع الخسیس و غایه الطمع الندامة و هجرت اکرم عتره لم تعدهم أبدا کرامة نزل الکتاب بمدحهم فعلى م تجحدهم علامه لیس التراث لفاجر و الجور لا ینفی الضلامه لیس الخلافة للآلی شغفوا بکاسات المدامه قد سل جدهم علی الاسلام فی بدر حسامه الصهر أولى فی موارث النبوة و الامامة قد رام منها عمه شیئا فلم یدرک مرامه و أتى یخاصمه بها فثنى أبوبکر خصامه أولى بها من لیس فی الأحکام تأخذه ملامه أولى بها من اطعم المسکین فی سغب طعامه [صفحه ۴۰۷] أنسیت یوم غدیر خم أم جهلت به مقامه قد خصه الرحمن یه بالامارة و الزعامة فی مبغضیه علامه و علیک لا تخفی العلامة حدتم بها عن أهلها فالی م بغیکم الی مه و تمصتها معشر لبسوا الخزایة للقیامة أیضیغ حق محمد ما بین نثله أو حمامه [۶۸۴]. «ای پسر ابوالجنوب! لکه‌ی ابر شرم و حیا در بیابان وجود تو گذر نکرده است، تو دینت را به هدف ریاست دنیوی (در برابر فرمانروایی) بر سرزمین یمامه فروخته‌ای. و پادشاهی را مدح گفته‌ای که (دین و دنیا از دست او در امان) نیستند اگر تو انصاف داشتی، به جز اهل بیت پیامبر (ص) به قدر ناخنی در آن ارث حق نداشتند. تو را حرص و طمع پست و بی ارزش فریفته است و عاقبت طمع پشیمانی است. و تو بهترین خاندان را هجو گفته‌ای و برای ایشان هیچ کرامت و بزرگواری قائل نشده‌ای، در حالی که قرآن در مدیحت ایشان نازل شده، پس تو چرا و برای چه انکار کرده‌ای؟ میراث پیامبر (ص) به فاسق و فاجر نمی‌رسد، و ظلم و ستم، دادخواهی را از بین نمی‌برد. خلافت از آن کسانی نیست که همواره دلبسته‌ی جامهای شرابند، در حالی که جد ایشان در جنگ بدر، شمشیرش را بر ضد اسلام کشید، داماد - یعنی حضرت علی (ع) - در مورد ارث نبوت و امامت از دیگران سزاوارتر است. [صفحه ۴۰۸] البته عمویش از آن میراث چیزی را می‌خواست، اما به خواسته‌اش نرسید. و درباره‌ی آن به مخالفت وی برخاست و دشمنش ابوبکر را مدح و ثنا گفت. سزاوارترین فرد به میراث نبوت کسی است که در احکام دین، هرگز ملامت کسی در او اثر نکرد، سزاوارتر از همه به میراث پیامبر (ص) کسی است که در عین گرسنگی خوراکش را فقیر داد. آیا تو روز غدیر خم را فراموش کرده‌ای؟ و یا آن که از آن مقام بی‌اطلاعی؟! خداوند بخشنده، فرمانروایی و زمامداری را در آن روز ویژه‌ی وی ساخت. در دشمنانش علامتی است، و بر تو این علامت و نشانی پوشیده نیست! آن میراث را از اهلش جدا کردید، این بی‌عدالتی و انحراف شما برای چیست؟ جامه‌ی آن میراث را گروهی به تن کردند، که لباس خواری را برای روز قیامت پوشیدند. آیا کسی که با سگ و کبوتر - بازی می‌کند - می‌خواهد حق محمد (ص) را ضایع کند؟» قابل ذکر است که ابن‌معتز عباسی همان راه مروان بن ابی‌الجنوب را پیموده و مدعی شد که خاندان عباسی به پیامبر - صلی الله علیه و آله - نزدیکترند و به ارث بردن از او و به مقام و موضع او از علویان شایسته‌تر و سزاوارترند، و همو در قصیده‌ی خود در این باره چنین می‌گوید: ألا من لعین و تسکابها تشکی القذاة و تنکابها نهیت بین رحمی لو وعوا بصحة بر بانسابها و راموا قریشا أسود الشری و قد نشبت بین أنیبها قتلنا أمیة فی دارها فکنا أحق باسلاها و کم عصبه قد سقت منکم الخلافة صابا بأکوابها اذا ما دنوا ثم یلقونکم زبونا قرت بحلابها [صفحه ۴۰۹] و لما أبی الله أن تملکوا دعینا لیها فقمنا بها و ما

رد صبحا بها و افدا لنا اذا وقفنا بأبوابها كقطب الریحی وافقت أختها دعونا بها و عملنا بها و نحن ورثنا ثياب النبی فلم تجذبون بأهدابها لكم رحم یا بنی بنته ولكن أرى العم أولى بها به نصر الله أهل الحجاز و أبرأها بعد أوصابها و يوم حنین قد أعتكم و قد أبدت الحرب عن نابها فمهلا- بنی عمنا أنها عطیة رب جباننا بها و أقسم انکم تعلمون اننا لها خیر أربابها «هان، درباره‌ی چشم و اشک ریختن آن که از خار و خاشاکها و خلیدن آنها شکوه دارد. من خویشاوندانم را نهی کردم، اگر آنها به درستی به نیکی کردن بر حوشان خود توجه کنند. شیران خشمگین، آهنگ مردم قریش نمودند و آنها را میان چنگال خود گرفتند. ما بنی امیه را در خانه‌هایشان کشتیم از این رو به کنار زدن آنها از خلافت سزاوارتریم. و چه بسا گروههایی که از خلافت شما آبیاری شدند، از آن آبی که در ظرف خلافت ریخته بود. وقتی که نزدیک شدند و بعد شما را مدافعان سر سخت دیدند، از این رو شیر پستان خلافت بر آنها خشکید. و چون خداوند نخواست که آنها خلافت را تصرف کنند، ما به خلافت دعوت شدیم و عهده‌دار گشتیم. و چیزی از آغاز کار که خلافت رو به ما آورد مانع نبود، زیرا که ما در دروازه‌های آن ایستاده بودیم. همچون قطب آسیا هماهنگ خلافت بودیم مردم ما را به خلافت خواندند [صفحه ۴۱۰] و ما مطابق آن عمل کردیم. ما وارثان جامه‌ی پیامبریم، و شما از حواشی و اطراف آن بی حاصل هستید ای پسران دختر پیامبر! شما خویشاوندان پیامبرید اما به نظر من عمو، به خلافت سزاوارتر است! خداوند به وسیله‌ی او مردم حجاز را یاری کرد و آنها را پس از سفارش عباس آزاد ساخت. و روز جنگ حنین که شما را ناتوان کرده بود و جنگ چنگالش را نمودار کرده بود. پس عمو زادگانم، آرام بگیرید، خلافت عطیه‌ای است که خداوند به ما مرحمت کرده است. من سوگند یاد می‌کنم که شما به خوبی می‌دانید که ما بهترین صاحبان خلافت هستیم!» نابغه‌ی الهی شاعر بزرگ عرب صفی الدین حلّی (متوفای سال ۷۵۰هـ) به مقابله‌ی او شتافته و به یاوه سراییهای ابن معتر با این قصیده‌ی دلپسند خود پاسخ داده، می‌گوید: الا قل لشر عباد الاله و طاغی قریش و کذابها و باغی العباد و باغی العناد و هاجی الکرام و مغتابها أنت تفاخر آل النبی و تجحدها فضل أحسابها بکم بأهل المصطفی أم بهم فرد العداة بأوصابها أعنکم نفی الرجس أم عنهم کطهر النفوس و أربابها أم الرجس والخمر من دأبکم و فرط العبادة من دأبها و قلت: ورثنا ثياب النبی فلم تجذبون بأهدابها و عندك لا تورث الأنبياء فكيف حظيتم بأثوابها فكذبت نفسك فی الحاليتين و لم تعلم الشهد من صابها أجدك يرضى بما قلته و ما كان يوما بمرتابها و كان بصفين فی حربهم كحرب الطغاة و أحزابها [صفحه ۴۱۱] و قد شمر الموت عن ساقه و كشرت الحرب عن نابها فأقبل يدعو الی حيدر بارعابها و باذهابها أو مل ان يرتضيه الأنام من الحكمين لا- شهابها ليعطى الخلافة أهلا- لها فلم يرتضوه لا- نجابها «هان، به بدترین بندگان خدا و طاغوت و دروغگوی قبیله‌ی قریش، و ستمگر بر بندگان و سرکش سرکشان، آن که از بزرگان بد گویی و غیبت می‌کند، بگو: آیا تو بر خاندان پیامبر (ص) فخر می‌فروشی و فضیلت خاندان ایشان را منکری؟ به وسیله‌ی شما، یا به وسیله‌ی خاندان پیامبر (ص) شرارت مداوم دشمنان را رفع کرد؟ آیا از شما پلیدی برداشته شده است یا از همچون ایشان پاک نفوس و صاحبان نفوس پاک؟ و یا این که پلیدی و شراب، کار شما و عبادت و نیایش فراوان کار همیشگی آنهاست؟ شما گفتید: وارث جامه‌های پیامبریم و شما از (فضایلی که) در اطراف او بوده محرومید. و از نظر تو پیامبران چیزی را به ارث نمی‌گذارند، پس چگونه جامه‌های نبوت نصیب شما شده؟ بنابراین در هر دو صورت دروغ گفتی و تو نوش را از نیش نشناخته‌ای! آیا جد تو به آنچه می‌گویی راضی است و روزی نسبت به این قبیل گفته‌ها تردید نداشته است؟ در صورتی که او در جنگ صفین با آنها همچون جنگ با ستمگران و دار و دسته‌شان، می‌جنگید. و دامن جانبازی بر کمر زده بود در حالی که جنگ دندانهایش را در هم فشرده بود. [صفحه ۴۱۲] پس رو به حیدر - علی (ع) - کرده و او را به ترساندن و راندن دشمنان می‌طلیید. او انتظار داشت که مردم از کار حکمین - برای برافروختگی شعله‌های جنگ - خشنود باشند، تا خلافت به دست اهلس بیفتد، اما مردم از نتایج کار حکمین ناراضی شدند» وصلی مع الناس طول الحیاة و حيدر فی صدر محرابها فهلا تممصها جدکم اذا كان اذ ذاک أحرى بها و اذ جعل الأمر شوری لهم فهل كان من بعض أربابها أخامسهم كان أم سادسا و قد جلّیت بین خطابها و قولك: أنتم بنو بنته ولكن بنو العم أولى بها بنو البنت أيضا بنو عمه و ذلك

أدنی لأنسابها فدع فی الخلافة فضل الخلاف فليست ذلولا لركابها و ما أنت و الفحص عن شأنها و ما قمصوك بأثوابها و ما شاورتك سوى ساعة فما كنت أهلا لأسبابها و كيف يخصوك يوما بها و لم تتأدب بآدابها و قلت: بأنكم القاتلون لأسد أمية في غابها عديت و أسرفت فيما ادعيت و لم تنه نفسك عن عابها فكم حاولتها سراة لكم فردت على نكص اعقابها و لولا سيوف أبي مسلم لعزت على جهد طلابها و ذلك عبد لهم لا- لكم رعى فيكم قرب انسابها و كنتم أسارى بطون الحبوس و قد شفكم لثم اعقابها فأخرجكم و حباكم بها و قمصكم فصل جلبابها فجاز يتموه بشر الجزاء لطفوى النفوس و اعجابها فدع ذكر قوم رضوا بالكفاف و جاؤوا الخلافة من بابها هم الزاهدون هم العابدون هم العاملون بآدابها هم الصائمون هم القائمون هم الساجدون بمحرابها [صفحة ۴۱۳] هم قطب مكة دين الاله و دور الرحاء باقطابها عليك بلهوك بالغانيات و خل المعالى لأصحابها و وصف العذارى و ذات الخمار و نعت العقار بألقابها و شعرک فی مدح ترك الصلاة و سقى السقاء بأكوابها فذالك شأنك لا شأنهم و جرى الجياد بأنسابها [۶۸۵]. و با مردم در طول عمرش نماز گزارد در حالی که حیدر - علی علیه السلام - در صدر محراب نماز بود پس چرا لباس خلافت را جد شما (عبدالله بن عباس) بن تن نکرد، اگر - به قول شما - او سزاوارتر به خلافت بود؟ و آنگاه که خلافت را به شورا نهادند، آیا او یکی از اعضای شورا بود؟ پنجمین فرد بود، یا ششمی، در حالی که افراد جلو چشم عمر بن خطاب واضح بودند و این سخن تو (که خطاب به اهل بیت گفتی) «شما پسران دختر پیامبرید» و عموزادگان نزدیکترند. دختر زادگان در مقایسه با عموزادگان پیامبر (ص) آنها در خویشاوندی نزدیکترند. بنابراین درباره‌ی خلافت، فضیلت مورد اختلاف را واگذار! که مرکب خلافت رام سوار گانش نبود تو را چه به تحقیق و جستجوی موضوع خلافت! که این لباس را به اندام تو نپوشاندند و جز یک ساعت با تو همفکری و مشورت نکردند، پس تو برای اسباب خلافت شایسته نبودی و چگونه روزی مردم خلافت را به تو بدهند، در حالی که تو به آداب خلافت مؤدب نیستی و گفتی: «شما قاتلان شیران بنی امیه در بیشه‌هایشان بودید!» [صفحة ۴۱۴] گزافه گفتی و در گزافه گویی خود تندروی کردی و خود را از عیب آن نهی نکردی، چه بسا بزرگان شما قصد خلافت را کردند اما دوباره از تصمیم خود بازگشتند. اگر شمشیرهای ابومسلم نبود، هر آینه بر کوشش طالبان خلافت، گران و سنگین بود. و ابومسلم بنده‌ی ایشان (اهل بیت) بود، نه شما، شما را به خاطر خویشاوندی ایشان حرمت نهاد. شما در دل زندانها اسیر و زندانی بودید و شما را فشار مجازات زندانها ناتوان کرده بود. ابومسلم شما را از زندانها بیرون کرد و بدان وسیله به شما محبت کرد و ردای خلافت را بر تن شما کرد. اما شما او را به بدترین نوع مجازات - به خاطر نفوس ستمگرتان و خودخواهیها - کیفر دادید. پس یاد آن قومی را که به مقدار کفاف بسنده کرده‌اند ترک کن در حالی که ایشان از دروازه‌ی خلافت آمده‌اند. آنان پارسایان و عابدانند و ایشان به آداب خلافت پایبند و عاملند، آنان روزه داران و نماز گزاران و ساجدان در محراب عبادتند، آنان قطب آسیای دین خدا در مکه بوده‌اند و چرخش سنگ آسیای دین به پیرامون آنهاست. تو با زنان آوازه خوان و نوازنده سرگرم باش و مراتب بلند را به صاحبان خودش واگذار، تو با توصیف دوشیزگان و زنان و تعریف خمره‌ی شراب با عناوین و اسامی مختلف، باش. و اشعار تو درباره‌ی توصیف ترک نماز و می‌گساری میخواران با جامهاست. این شأن شماست نه شأن خاندان پیامبر (ص) و اسباب نجیب به روش نژاد [صفحة ۴۱۵] خود راه می‌روند.» به راستی خویشاوندی علویان نسبت به پیامبر - صلی الله علیه و آله - تنها عامل استحقاق و شایستگی ایشان برای مرکزیت خلافت و امامت نیست، تا این که مروان بن ابی‌الجنوب و ابن معتر عباسی‌ها بتوانند در این مورد مناقشه کنند بلکه علت این امر مرکزیت شایستگی‌های علمی و تقوا و پارسایی دینی مخصوص آنها آنها و دیگر مواهب و شخصیتی است که کمتر در نزد عباسیان و نظایر ایشان - امویان - پیدا می‌شود.

گرفتاری علویان

از میان همه‌ی گرفتاریهای سخت و دشواری که علویان در روزگار طاغوت، متوکل، دچار شدند، در بند افتادن بیشتر آنان و شکنجه‌ی آنها در سیاهچالهای زندان بود بدون آن که هیچ گناهی مرتکب شده باشند و تنها جرم آنها مطالبه‌ی حقوق مردم و بیان هدفها و آرمانهای جامعه بود، و از جمله علویانی که در زمان متوکل گرفتار شدند عبارت بودند از:

محمد بن صالح

نسب شریف این بزرگوار به امام زکی حسن به علی - سید شباب اهل الجنة و ریحانه‌ی رسول خدا، - صلی الله علیه و آله - می‌رسد. سید محمد، از جهت فضل، ادب و شجاعت از جمله مفاخر خاندان پیامبر بود، که طاغوت زمان، متوکل در سرمن رأی او را زندانی کرد و او در زندان اشعار ذیل را سرود، اشعار ظریفی که بیانگر کثرت گرفتاریها و غمهای آن بزرگوار است: طرب الفؤاد و عاودت احزانه و تشعبت شعبا به اشجان و بداله من بعد ما اندمل الهوی برق تألق موعنا لمعانه یبدو کحاشیه الرداء و دونه صعب الذرا متمنع ارکانه [صفحه ۴۱۶] فدنا لینظر این لاح فلم یطق نظرا الیه ورده سجانہ فالنار ما اشملت علیه ضلوعه و الماء ما سحت به اجفانه ثم استعاذ من القبیح و رده نحو العزاء عن الصبا ایقانه و بدا له ان الذی قد ناله ما کان قدره له دیانه حتی استقر ضمیره و کأنا هنک العلائق عامل و سنانہ یا قلب لا یذهب بحملک باخل بالنیل باذل تافه منانه یعد القضاء و لیس ینجز موعدا و یکون قبل قضائه لیانه خذل الشوی حسن القوام مخصر عذب لماء طیب أردانه و اقع بما قسم الاله فأمره ما لا یزال عن الفتی اتیانه و البؤس فان لا یدوم کما مضی عصر النعیم و زال عنک اوانه [۶۸۶] . «دل‌م به شور افتاد و غم‌هایش باز گشت و از هر سو، اطرافش متراکم شد و پس از آن که زخم غمهای دل رو به بهبود نهاد، پرتوهای امید، شب هنگام درخشیدن گرفت آن درخشش چون حاشیه‌ی عباد بود و در مقابلش گرفتاریها، سخت و ریشه‌دار بود نزدیک شد تا ببیند که این درخشش از کجاست اما نتوانست ببیند و زندانبانها او را باز گرداندند پس این آتش زوایای قلب او را در خود گرفت و آب است که از پلکهای چشمش فرو می‌ریزد آنگاه از کار زشتش به خدا پناه برد، و مقام یقین و ایمانش او را از حالت نگرانی به استقامت گرداند و برای او معلوم شد که آنچه بر سر او آمده همان است که خداوند مقرر فرموده بود تا این که دلش آرام گرفت و گویا عقده‌ها را سنان و سر نیزه‌ای از هم شکافت [صفحه ۴۱۷] ای قلب! حلم و صبر تو را مانع وصول به هدف در برابر چیزی بی ارزش و متنی از بین نبرد و وعده دهد که کار را انجام می‌دهم در حالی که به هیچ وعده‌ای وفا نکند و پیش از وفا، خلاف کند (با ظاهری فریبنده) قامت زیبا، کمر باریک، زبان شیرین و اصل و نسب نیکو، خوار گرداند بدان چه خداوند روزی تو کرده است قانع باش که فرمان الهی همواره بر سر جوانمرد درآید. این سختی از بین می‌رود و دوام ندارد همان طوری که دوران نعمت و روزگار آن سپری شد.» همان طوری که این اشعار غمها و گرفتاریهای محمد بن صالح را تجسم بخشیده، همچنین تصویری است از ایمان عمیق او به خدا و تسلیم در برابر قضای الهی و امیدواری به او در تمام گرفتاریها... و این سید بزرگوار، یادگارهای ارزشمندی از خود بر جای گذاشته که نویسندگان شرح حال وی آورده‌اند.

محمد بن محمد بن جعفر حسینی

وی از مبلغان حسن بن زید بود و عبدالله بن طاهر، یکی از کارگزاران متوکل او را گرفت و در نیشابور زندانی کرد و در زندان ماند، تا اجلس فرا رسید [۶۸۷] . این بود شرح ماجرای بعضی از علویانی که متوکل آنها را به زندان افکند.

علویانی که از ظلم متوکل متواری شدند

گروهی از علویان متواری شدند و - از ترس سلطه‌ی عباسیان - با چهره‌ی [صفحه ۴۱۸] ناشناس در شهرها و روستاها پراکنده گشتند که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱ - احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین که مردی فاضل و عالم و بزرگ

خاندانش بود و به فضیلت شهرت داشت وی در حال خفا از دنیا رفت [۶۸۸]. ۲ - عبدالله بن موسی، از بزرگان عولیان و از مفاخر قهرمانان بود که از ترس قدرت عباسیان مخفی شد. [۶۸۹] و گروه دیگری نیز از دست بنی‌عباس فرار کردند که ابوالفرج اصفهانی و دیگران از ایشان نام برده‌اند.

قیام یحیی شهید

شهید جاوید، یحیی بن عمر بن حسین بن زید در برابر ظلم و ستم به منظور مطالبه‌ی حقوق مظلومان و ستم‌دیدگان و رنج کشیدگان قیام کرد در حالی که مردم را به پاداشتن حکم خدا در روی زمین دعوت می‌کرد، وی به جمیع صفات بزرگی و خصلتهای والا آراسته بود. مردی دلاور و شجاع و دور از سبکسریهای جوانی و دیگر نقیصه‌هایی بود که همسن و سالان او داشتند [۶۹۰]. مردم او را دوست داشتند و به وی اخلاص می‌ورزیدند، زیرا که آغاز کار خود را با جلوگیری از خونریزی و پرهیز از گرفتن چیزی از اموال مردم شروع کرد و عدل و انصاف را رواج داد. اما علت قیام وی به خاطر ظلمی بود که به او شد و مصیبتی بود که در زمان متوکل و دیگران از جانب ترکها به وی رسید [۶۹۱]، گروهی از افراد مختلف کوفه دور او را گرفتند و در روزگار مستیعن خلیفه‌ی عباسی به همراه آنها قیام [صفحه ۴۱۹] کرد تا این که محمد بن طاهر برای جنگ با وی تعیین شد و او با سپاه زیادی یورش برد و پس از نبرد هولناکی یحیی کشته شد و با قتل وی صفحه‌ای از صفحات جهاد مقدس در اسلام در هم پیچید و محمد بن طاهر به خاطر کشتن ذریه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - مجلس جشن عمومی آراست و اوباش و اطرافیانش اظهار مسرت و شادی می‌کردند و به او برای پیروزی و نصرت بر کشتن فرزند رسول خدا - صلی الله علیه و آله - تبریک می‌گفتند، در آن حال ابوهاشم جعفری وارد شد، به طوری که زمین از سوز مصیبت و غم بر او تنگ شده بود، رو به محمد بن طاهر کرد و گفت: «ای امیر! به تو برای کشتن مردی تبریک می‌گویند که اگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - زنده بود، باید به او تسلیت می‌گفتند...» ابن طاهر از شنیدن این سخن خاموش ماند و سکوت ترسناکی مجلس را فرا گرفت و ابوهاشم از مجلس بیرون رفت در حالی که می‌گفت: یا بنی طاهر کلوه و بیا ان لحم النبی غیر مری ان و ترا یکون طالبه الله لوتر بالفوت غیر حری [۶۹۲]. «ای بنی طاهر! او را چون و با بخورید که گوشت پیامبر، گوارایتان نیست آن دردانه‌ای را که خداوند طالب اوست، مرگ طبیعی برای چنین فردی سزاوار نیست.» اسیرانی را که از یاران یحیی بودند به بغداد بردند و آنقدر آنها رنج دیدند و وضع بدی داشتند که وخامت آن قابل توصیف نیست، مورخان می‌گویند: «آنها را با پای برهنه می‌دواندند و هر کدام عقب می‌ماندند با شمشیر گردن می‌زدند» تا این که نامه‌ی مستعین رسید، دستور داده بود آنها را آزاد کنند سپس آزاد کردند [۶۹۳]. [صفحه ۴۲۰] مردم برای قتل یحیی متأثر بودند و به شدت می‌گریستند و تا آن روز برای هیچ کس - در دوران بنی‌عباس - آنقدر مرثیه نگفته بودند، از جمله کسانی که او را مرثیه گفت، احمد بن طاهر است، که می‌گوید: سلام علی الاسلام فهو مودع اذا ما مضی آل النبی فودعوا فقداننا العلا و المجد عند افتقادهم واضحت عروش المکرّمات تضعع «درود بر اسلام که با رفتن خاندان پیامبر، اسلام نیز رفته است پس آن را بدرود گوید! و با از دست دادن ایشان، بلندی و عظمت را از دست داده‌ایم و ارکان فضایل متزلزل می‌گردد.» و او در قصیده‌ای به بدگویی از بنی طاهر پرداخته و می‌گوید: بنی طاهر و اللّوم منکم سحیة و للغدر منکم حاسر و مقنع قواطعکم فی التّرك غیر قواطع ولکنها فی آل احمد تقطع لکم کل یوم مشرب م دمائهم و غلتها من شربها لیس تنفع [۶۹۴]. «بنی طاهر، فرومایگی خصلت شماست و مکر و فریب نسبت به شما سر برهنه و نقابدار است شمشیرهای شما در برابر ترکها بران نیست اما خاندان پیامبر را پاره پاره می‌کند شما هر روز از خون فرزندان پیامبر می‌آشامید، در حالی که شدت تشنگی شما، از نوشیدن خون ایشان برطرف نمی‌شود. و شاعر بزرگ علی محمد علوی حمّانی او را چنین مرثیه گفته است: یا بقایا السلف الصالح و التجر الریح نحن للأیام من بیّن قتل و جریح خاب وجد الأرض کم غی ب من وجه صبیح آه من یومک ما أو داه للقلب القریح [۶۹۵]. «ای یادگار گذشتگان صالح و کسانی که در

تجارت (با خدا) سود بردند [صفحه ۴۲۱] ما در این روزگاری (به دست دشمن) کشته می شویم و یا مجروح، زمین از سرور و نشاط ناامید است، چه بسیار ابرها که چهره‌ی سپیده‌ی صبح را گرفته آه از روز قتل تو چه برای دل آزرده، دردناک و سوزنده بود!» شاعر دیگری از شعرای آن عصر، چنین مرثیه گفته است: بکت الخیل شجوها بعد یحیی و بکاه المهند المصقول و بکاه العراق شرقا و غربا و بکاه الکتاب و التزیل و المصلی و البیت و الرکن و الحج ر جمیعا لهم علیه عویل کیف لم تسقط السماء علینا یوم قالوا أحو الحسین قتیل [۶۹۶]. «دلاوران پس از یحیی با خاطری آزرده گریستند و شمشیر آبدیده و پرداخته بر او گریه کرد مردم عراق از شرق تا غرب بر او گریستند و کتاب و قرآن مجید بر او گریه کردند و مسجد و کعبه و رکن و حجرالاسود همگی در عزای او بلند بلند گریه کردند چگونه آسمان بر سر ما فرود نیامد آن روزی که گفتند، برادر حسین را کشتند؟!» شاعر بزرگ علی بن عباس معروف به ابن رومی با قصیده‌ای استوار که از دلنشین‌ترین اشعار عربی به حساب می‌آید او را مرثیه گفته و اوج سخنش چنین است: أمامک فانظر أی نهجیک تنهج طریقان شتی مستقیم و اعوج ألا ایهدا الناس طال ضریر کم بآل رسول الله فاخشوا أو ارتجوا أکل أوان للنبی محمد قتیل زکی بالدماء مضرج تبیعون فیه الدین شر أئمة فله دین الله قد کاد یمرح [۶۹۷]. [صفحه ۴۲۲] «در پیش تو دو راه مختلف است: یکی راست و دیگری کج، تو بنگر که به کدام راه می‌روی؟ هان ای مردم به راستی که شما نسبت به خاندان پیامبر خدا زیاد زیان رساندید پس بترسید و بیمناک باشید آیا در هر زمانی باید یکی از فرزندان پیامبر خدا کشته شود و در خون پاکش بغلند؟ آیا شما دین خود را دربارهی آنها به بدترین زمامداران می‌فروشید به خدا که نزدیک است دین خدا تباہ گردد؟» ابن رومی در شعر دلنشین خود که از جمله گنجینه‌های ادبیات عرب است سخن را دربارهی مصیبت قتل یحیی ادامه می‌دهد که امت رهبر و زمامدار و منتقمی را از دست داده همچنان که به ذکر بدیهای بنی‌عباس می‌پردازد که روی تاریخ اسلام را سیاه کردند. به هر حال، قتل یحیی از رویدادهای مهم آن زمان بود و با قتل او حرمت پیامبر - صلی الله علیه و آله - را دربارهی اولادش که قرآن مجید دوستی آنان و ولایتشان را اجر و مزد پیامبر - صلی الله علیه و آله - در برابر رنجهایی که در انجام رسالتش متحمل شد، قرار داده است، از میان بردند.

ویران کردن قبر امام حسین

از فاجعه‌های هولناکی که در آن زمان بر سر مسلمین آمد، اقدام متوکل طاغوت بر ویران ساختن قبر امام حسین علیه‌السلام بود زیرا که این قبر راز و رمز کرامت انسانی و تمام فضیلت‌های عالم و هر نوع ارزش والایی را که در نظر انسانها محترم است، می‌باشد. آتش خشم متوکل هر چه بیشتر شعله‌ور می‌شد وقتی که می‌شنید، مردم برای رفتن به زیارت قبر ریحانه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و سید جوانان [صفحه ۴۲۳] اهل بهشت امام حسین علیه‌السلام ازدحام می‌کنند و هجوم می‌برند، در حالی که قبور پدران وی و برادران امویشان مزبله‌ای از مزبله‌های روی زمین - و یا - در بیابان خشک و تاریک جای درندگان بیابانی است و این تیره بختی و ویرانی آن اماکن حکایت از ظلمها و ستمها و صدمه‌هایی دارد که آنان به مسلمانان وارد کردند. اما علت اصلی اقدام متوکل بر ویران کردن قبر شریف آن بود که یکی از زنان خواننده، پیش از رسیدن وی به مقام خلافت، کنیزکان خود را نزد وی می‌فرستاد تا موقعی که او مست شراب است برایش آواز بخوانند، وقتی که متوکل به خلافت رسید کسی را نزد وی فرستاد تا زن خواننده‌ای را برای او بفرستد گفتند که آن زن در سفر است و به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام رفته است و موقعی به آن زن خبر رسید که او در کربلا- بود با عجله به بغداد برگشت و یکی از کنیزکان خود را که متوکل دوست داشت، برایش فرستاد. متوکل از او پرسید: کجا بودید؟ آن زن گفت: بانویم به مکه رفته بود و ما هم به همراه او بودیم - این قضیه در ماه شعبان اتفاق افتاده بود - متوکل حیرت زده گفت: در ماه شعبان، به کدام حج رفته بودید؟ آن زن گفت: «به زیارت قبر حسین علیه‌السلام» طاغوت، با شنیدن این حرف برافروخته شد، رگهای گردنش برخاست، وقتی که کلمه‌ی زیارت قبر حسین، را شنید دماغش پر باد شد دستور داد بانوی آن

کنیزک را زندانی کردند و تمام اموالش را مصادره نمودند [۶۹۸] و به کارگزارانش دستور داد تا آن قبر مقدس را خراب کنند، اما کارگزاران مسلمان از ویران ساختن قبر ریحانه‌ی پیامبرشان خودداری کردند و به چنان جنایتی دست نزدند، و از این کار همچون گناه بزرگی حذر کردند، این بود که به یهودیان و در رأس آنها به دیزج دستور داد و آنها پذیرفتند، که ابن‌رومی در اشعار دلنشین خود بر این مطلب اشاره می‌کند: [صفحه ۴۲۴] و لم تقنعوا حتی استشارت قبورهم کلابکم منها بهیم و دیزج [۶۹۹]. «به اینها هم اکتفا نکردند، تا این که سگهای جیره خوار از جمله سگ سیاه و دیزج [۷۰۰] آن قبر مطهر را شخم زدند.» به این ترتیب یهودیان و افراد پلید به ویرانی آن قبر شریف اقدام کردند و این اتفاق در سال ۲۳۷ هـ، رخ داد [۷۰۱] و همچنین تمام بناهای اطراف قبر را خراب کردند و تا حدود دویست جریب از اطراف آن را شخم زدند و آب از اطراف رها کردند [۷۰۲]، جز این که آب به دور قبر مقدس حلقه زد و به آن قبر شریف نرسید از این رو بدان جا حائر گفتند، و از آن قبر مقدس بوی خوشی به مشام مردم رسید که هرگز چنان عطری را استشمام نکرده بودند [۷۰۳] آری آن بوی شرافت و عطر کرامت انسانی بود، همان طوری که جواهری در شعر خود می‌گوید: شمت تراک فهب النسیم نسیم الکرامه من بلقع [۷۰۴]. «قبر تو را بویدم، نسیمی از آن زمین مقدس برخاست، نسیم کرامت» پس از آن که آثار قبر را به کلی محو کردند، مرد بادیه نشینی از قبیله‌ی بنی‌اسد به زیارت آن قبر مقدس رفت مشتایی از آن خاک را برمی‌داشت و می‌بوید تا آن قبر شریف را پیدا کند، سرانجام وقتی که به آن قبر رسید و مشتی از آن خاک پاک را برداشته و بوید، آن را پر از عطر و بوی خوش یافت، در حالی که می‌گریست، خطاب به امام علیه‌السلام عرض کرد: «پدر و مادرم فدایت باد، چقدر خوشبویی و چه خوشبو است قبر و تربت مقدس تو!!» سپس شعر زیر را خواند: [صفحه ۴۲۵] اراد و الیخفوا قبره عن ولیه و طیب تراب القبر دل علی القبر [۷۰۵]. «آنها خواستند تا قبر آن حضرت را از دوستش پنهان دارند اما بوی خوش قبر او را بر آن مکان مقدس راهنمایی کرد.» به راستی متوکل قصد داشت که قبر سیدالشهدا را از بین ببرد و آثار او را نابود سازد اما تلاش او نقش بر آب شد و در دنیا و آخرت زیان برد، زیرا که قبر امام حسین علیه‌السلام همواره بر پیشانی روزگاران می‌درخشد و از والاترین مکانهایی است که بشریت با تمام اختلاف موضعها و اختلاف عقیده‌ها آن جا را مقدس می‌شمارد و میلیونها انسان بدان جا پناه می‌برد، جواهری در این باره شعر جالبی دارد، می‌گوید: تعالیت من مفزع للحتوف و بورک قبرک من مفزع تلوذ الدهور فمن سجد علی جائیه و من رکع «ای حسین؟ - تو بالاتر از بیم مردنی و قبر مقدس تو باعث خرسندی دل بی‌تاب است و در طول روزگاران در اطراف آن، مردم در حال رکوع و سجود پناهنده‌اند؟» عقاد، می‌گوید: «قبر امام حسین علیه‌السلام، امروزه زیارتگاهی است که همه‌ی مسلمانان - چه موافق و چه مخالف - آن را طواف می‌کنند و سزاوار است که تمام انسانها بر آن مزار شریف طواف کنند که او عنوان پایداری و استواری است برای مقدسترین درخشش این موجود زنده به نام آدمیزاد از میان همه‌ی جانداران. آری آسمان هرگز، سایه نیفکنده است به جایگاه شهیدی والاتر از آن گنبدهای مقدس با محتوایی که از مفهوم شهادت و نام شهیدان دارد...» [۷۰۶]. [صفحه ۴۲۶]

منع مسلمانان از زیارت امام حسین

متوکل رسماً مسلمانان را از زیارت قبر ریحانه‌ی رسول خدا - صلی الله علیه و آله - و سید جوانان اهل بهشت، امام غریب مظلوم منع کرد و افراد مسلح و کمین گاههایی تجهیز کرد و جاسوسانی را برای پیگیری و شکار کردن زائران گسیل داشت و آنها را مأمور کرد که بدترین مجازاتها از جمله کشتن و دار زدن و بریدن دست و پا و انواع شکنجه‌های دیگر را روا دارند. با این همه، به رغم اجرای این همه شکنجه مسلمانان از زیارت قبر نواده‌ی پیامبر (ص) خودداری نکردند و بر آن قبر شریف هجوم آوردند، همین که متوکل از این پایداری مردم مطلع شد، یکی از سران سپاه خود را مأمور کرد و سپاه انبوهی را نیز در اختیار او گذاشت تا جلو زیارت مردم را بگیرند. توده‌ی مردم بر او شوریدند و گفتند: اگر همه‌ی ما را بکشی از زیارت او دست بر نمی‌داریم، ناگزیر وی

جریان را به متوکل نوشت و سرانجام او دستور داد، کاری به ایشان نگردد. در سال (۲۴۷ هـ) به متوکل خبر دادند که مسلمانان، یک گروه عظیمی راهی زیارت آن مرقد مقدس شده‌اند، سپاه بزرگی را به مقابل ایشان فرستاد و به منادی خود دستور داد تا جار بزند: «هر کس به زیارت قبر حسین برود مال و جانش مباح است.» [۷۰۷] و همه نوع شکنجه‌ها و سختگیریها را از قتل و زندان و مالیاتهای سنگین برایشان روا داشت با این همه موفق نشد، و مسلمانان جان و مالشان را برای زیارت امام حسین علیه‌السلام در کف دست نهادند. [صفحه ۴۲۷]

شکوهی مسلمین

مسلمانان، نهایت شکوه را از متوکل داشتند و او را در مجامع عمومی و مجالس دشنام می‌دادند و در مساجد و بر در و دیوار خیابانهای بغداد و جاهای دیگر دشنام بر او را نوشته بودند و در بین طبقات مختلف و توده‌های مردم اشعاری در نکوهش وی گسترش یافت و مردم آنها را حفظ کردند و اشعار از شاعر گمنامی بود که از ترس قدرت حاکمه خودش را معرفی نکرده است، بعضی گفته‌اند از ابن سکیت و بعضی گفته‌اند از بسامی است [۷۰۸] و بعضی از کسان دیگر نام برده‌اند، و آن اشعار به قرار ذیل است: تا الله ان کانت امیة قد أتت قتل ابن بنت نبیها مظلوما فلقد أتت بنوایه بمثله هذا لعمرک قبره مهدوما أسفوا علی ان لا یكونوا شارکوا فی قتله فقتبعوه رمیما [۷۰۹]. «به خدا سوگند اگر بنی‌امیه فرزند دختر پیامبرشان را مظلومانه کشتند، البته که بنی‌عباس نیز نظیر آن کار را کردند، به جان تو قسم که آنها قبر وی را خراب کردند و افسوس می‌خوردند که چرا در کشتن او شرکت نداشتند از این رو به خاک قبر او پرداختند.» عباسیان بر ستمهایی که برادران اموی ایشان دربارهی علویان روا داشتند ظلم و شکنجه‌های بیشتری را افزودند، حقیقت این است که امویان با همه سرسختی و سنگدلی از اکثر خلفای عباسی بسیار بهترند زیرا بعضی از آنها امتیازاتی داشتند که حتی بنیانگذار حکومت عباسی - منصور دوانیقی - به فرمودهی امام صادق علیه‌السلام آن امتیازات را نداشت. [صفحه ۴۲۸] در این جا سخن ما از زندگانی سیاسی عصر امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام پایان گرفت.

زندگی اقتصادی عصر امام

اشاره

اما زندگانی اقتصادی در زمان امام هادی علیه‌السلام بی‌نهایت نگران‌کننده بود، یک نظام اقتصادی علمی که دولت بر آن اساس حرکت کند وجود نداشت و سراسر کشور را هرج و مرج اقتصادی فراگرفته بود بدون این که با نظام اقتصادی اسلام و یا نظام دیگری هماهنگی داشته باشد. خلفا، ترکان، وزراء و کارگزاران دولت به چاپیدن اقتصاد جامعه و غارت کردن سرمایه‌های مردم و احتکار اموال فراوان در خزانه‌های مخصوص خود، مشغول بودند، در حالی که ناامیدی و فقر در همه جای کشور سایه افکنده بود و اکثریت قاطع از جامعه‌ی اسلامی زیر پاهای فقر و تنگدستی پایمال می‌شدند و بر ضروریات زندگی خود توانایی نداشتند تا چه رسد به تشریفات، و رفاه زندگی که ما در ذیل به اختصار و لخرجیهای متوکل و دیگر خلفای عباسی را که معاصر امام بودند و اسراف آنان اموال مسلمین و همچنین زندگی اقتصادی عموم مردم کشور را بیان می‌کنیم:

مصارف متوکل

متوکل، اموال مسلمین را بی حساب در راه شهوترانیه‌ها و تمایلات نفسانی خود صرف می‌کرد، بیت‌المال در حقیقت مال او بود و هر طور که می‌خواست دخل و تصرف می‌کرد، مسعودی می‌گوید: «هیچ زمانی مخارج و بذل و بخششها به قدر زمان متوکل نبود.»

[۷۱۰]. متوکل بیت‌المال را در موارد زیر صرف می‌کرد: [صفحه ۴۲۹] الف - نوزادگان و خوانندگان؛ ب - کنیزکان کاخ خلافت که به چهار هزار تن می‌رسید؛ ج - یاهه گویان و دلکها؛ د - شاعرانی که اهل بیت علیهم‌السلام را نکوهش می‌کردند، به ایشان بیش از همه بخششهای کلان و اموال زیادی نثار می‌کرد. اینها برخی از افرادی بودند که متوکل اموال دولت را که باید در راه مصالح مسلمین و پیشبرد زندگی آنان صرف می‌شد، به آنها می‌بخشید.

مهمانی «برکوار»

این دعوت از مهمترین مهمانی‌هایی است که در جهان عرب و عالم اسلام صورت گرفته است و متوکل آن را در موقع ختنه کردن یکی از فرزندان برپا کرد و در آن جشن اموال بی شماری را صرف کرد. عمرانی صورتی از این جشن را نقل کرده، می‌گوید: «متوکل، در حاشیه‌ی دجله سفره‌ای گسترده و مردم از هر طبقه غذا خوردند، سپس کاسه‌های شراب آوردند و آنها باده گساری کردند، آنگاه متوکل دستور داد تا کیسه‌هایی مخلوط از درهم و دینار بیاورند و در پیش روی مردم خیمه‌هایی نصب کرده بودند دستور داد، منادی ندا کند؛ هر کس یک جام شراب خورده است، سه مشت از آن پولها دریافت کند، به این ترتیب هر کسی سه مشت از آنها برمی‌داشت و کار تا پایان آن روز ادامه داشت و همین طور متوکل دستور داد تا درهم و دینارهایی مخلوط کرده و در وسط مجلس بریزند، درهمها و دینارها به قدری زیاد بود که مانع دیدن بعضی افراد، از بعضی دیگر شد و منادی ندا داد که امیرالمؤمنین می‌فرماید! بردن این اموال را بر شما مباح کرده است مردم بر سر پولها ریختند و هر چه توانستند بردند... وقتی که شب فرا رسید، شمعهایی از مشک و عنبر روشن کردند که بعضی به قدر یک درخت خرما بود و بعضی از آن شمعهها را کنار دجله نصب کرده بودند، اگر کسی آن طرف دجله بود در روشنایی آن شمعها [صفحه ۴۳۰] می‌توانست کتاب بخواند. متوکل به پیرمرد سالخورده‌ای رو کرد و گفت: «مهمانی برکوارا کجا، مهمانی فم الصلح کجا؟...» اما مهمانی «فم الصلح» جشن ازدواج مأمون بود با پوران (دختر حسن بن سهل سرخسی) و مأمون در آن جشن به قدری مال خرج کرد که کسی نظیر آن را در تمام مراحل تاریخ بشری ندیده بود، و آن پیرمرد گوشه‌ای از آن جشن را برای متوکل نقل کرد: «من از تفصیل آن عاجزم، ولیکن به اختصار می‌گویم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل: «در جشن زفاف پوران در فم الصلح بر دروازه‌ی شهر، خود شاهد بودم، دل و جگر مرغ، مرغابی، غاز، بره گوسفند، شکار و انواع پرندگان را دیدم، به طوری که تمام سپاه سیر شدند و حسن بن سهل لازم دید که شتربانان عرب را احضار کند تا مقداری از آنها را منتقل کنند و مقداری از آنها را به دجله ریختند، به طوری که چند روز به دلیل بد بویی نمی‌شد از آب دجله آشامید... یا امیرالمؤمنین! من خود شاهد بودم که خدمتگزاران و غلامان شما در مهمانی برکوارا بر سر دل و جگرها با هم مجادله می‌کردند!!» متوکل متحیر شد و چنین گفت: «الله اکبر! چیزی برای گفتن نگذاشته‌اند...» [۷۱۱].

جشن بیعت برای فرزندان

متوکل در جشنی که به مناسبت بیعت گرفتن برای اولادش به پا کرده بود اموال زیادی صرف کرد. مقصود از اولاد متوکل: محمد ملقب به المنتصر و زبیر ملقب به المعتز و ابراهیم ملقب به مؤید می‌باشد، که این بیعت مصادف با روز دوشنبه اول محرم سال ۲۳۶ ه) بود و از تمام مردم دعوت عمومی به عمل آمد و به قدری اموال صرف شد که عقلمها حیران می‌شد؛ سفره‌ای به طول چهار فرسخ در باغی که در سامرا کاخ معروف جعفری در آن میان بود گسترده که [صفحه ۴۳۱] طول باغ هفت فرسخ و پهنای آن یک فرسخ می‌شد این کاخ با همه وسعتش از مردم پر شد، و مجسمه‌هایی از عنبر، کافور و انواع مشکهای گرانبها در حضور مردم میان گیاهان خوشبو و عطریات نهاده بودند که از مخازنشان با ظرفها و کیسه‌ها می‌آوردند و هر که کاسه‌ای از شراب می‌نوشید از آنها استشمام می‌کرد و بعد داخل کیسه‌اش می‌گذاشت و یا به غلامش می‌داد که ببرد و هر چه تمام می‌شد دوباره می‌آوردند، همین

طور از طلوع خورشید تا غروب ادامه داشت و متوکل روی تختی از طلای جواهرنشان به وزن هزار من نشسته بود و ولیعهدها در حضور او ایستاده بودند در حالی که تاجهای مرصع بر سر داشتند و مردم از طبقات مختلف، بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند، خورشید روی ظرفهای طلایی که در میان مجلس پراکنده بود و کمربندها و شمشیرها و سپرهای آراسته به طلا می‌تابید به طوری که چشمها را خیره می‌کرد، ابراهیم بن عباس صولی امیر اهواز بین دو وعده‌ی غذا اشعار ذیل را سرود: أضحت عری الاسلام و هی منوطه بالنصر و الاعزاز و... لخلیفه من هاشم و ثلاثه کفو الخلافه من ولاء عهد کنتهم الالباء و اکتفت بهم فسعوا با کرم انفس و حدود [۷۱۲]. «رشته‌های اسلام در حالی که مربوط به پیروزی و افتخار... و بود. در اختیار خلیفه‌ای از آل‌هاشم - متوکل - و سه تن قرار گرفت که آن سه ولیعهد حامی خلافت بودند. آنها حامی پدرانشان و پدرانشان حامی ایشان بودند، پس با بهترین افراد و بهترین نیاکان به خلافت رو آوردند.» به راستی این اموال فراوان که در این جشنها صرف می‌شد، از آن مسلمین بود و از نظر اسلام باید در راه مصالح و پیشبرد قدرت مسلمانان و افزایش درآمد فردی مسلمانان خرج می‌شد اما در تحت سیطره‌ی آن نظامهای فاسد هرگز هدف اسلام تحقق نیافت. [صفحه ۴۳۲]

کنیزکان

کاخهای سلاطین بنی‌عباس پر از کنیزکانی بود که از نواحی مختلف کشور جذب شده بود، از جمله متوکل عباسی چهار هزار کنیز داشت که با همه‌ی آنها نزدیک بود [۷۱۳] اما یکی از آنها را بسیار دوست می‌داشت و تاب جدایی او را نداشت، همین کنیز روزی آمد و در برابر متوکل ایستاد، در حالی که روی گونه‌اش با مشک کلمه‌ی «جعفر» - نام متوکل - را نوشته بود، متوکل نگاهی به او کرد و این اشعار را خواند: و کاتبه بالمسک فی الخد جعفر بنفسی خط المسک من حیث اثر لئن اودعت سطرًا من المسک خدا لعدت اودعت قلبی من الحب أسطر [۷۱۴]. «نویسنده‌ای که در گونه‌اش نام جعفر را با مشک نوشته است فدایش شوم خط مشک چقدر مؤثر است! اگر او یک سطر از مشک گونه‌اش را به امانت دهد، به یقین چندین سطر از محبت قلب مرا به امانت گرفته است.» طبیعی است که به این کنیزکان میلیونها دینار از بیت‌المسلمین می‌بخشد و به همین دلیل و در نتیجه‌ی این قبیل تصرفات بی حساب بود که اقتصاد عمومی دچار ضعف و سستی شده بود. متوکل و دیگر خلفای عباسی کاخهای مجللی درست کرده بودند که نظیر آنها در سراسر کشور نبود، متوکل کاخی در کشتی ساخته بود که بحتری در وصف آن می‌گوید: غینا علی قصر یسیر بفتیه قعود علی ارجائه و قیام تظل البزاه البیض تخطف حولنا جاجیء طیر فی السماء سوام تحدر بالدراج من کل شاهق تخضبه أظفار هن دوام فلم أر کالقا طول یحمل ماؤه تدفق بحر بالسماحه طام [صفحه ۴۳۳] و لا جبلا کالز و یوقف تاره و ینقاد اما قدته بزمام [۷۱۵]. «و بی نیازیم، روی کاخی که حرکت می‌کند با غلامانی که در اطراف آن نشسته و ایستاده‌اند پیوسته بازهای سفید، در اطراف ما سینه‌های پرندگان را که در آسمان پرواز می‌کنند شکار می‌کنند. دراجها از بالای هر بلندی سرازیر می‌شوند در حالی که چنگالهایشان پیوسته خضاب است من چون «قاطول» دریایی را ندیده‌ام که خود آب را حمل کند و سخاوتمندانه در اختیار قرار دهد و همچون «زو» کوهی را مشاهده نکرده‌ام که یکبار بایستد و تسلیم باشد و یا زمام آن را به دست گیری.» به راستی متوکل میلیونها دینار برای کاخهای خود خرج کرد، شایستی می‌گوید: «متوکل دو بیست و هفتاد و چهار هزار هزار دینار درهم و صد هزار سکه طلا که مجموع ارزش سکه‌ها به عرف آن زمان با نقدینه‌های دیگر، پانصد و سیزده هزار هزار و بیست و پنج هزار دینار (۰۰۰،۰۲۵،۵۱۳) می‌شود.» [۷۱۶] صرف مخارج بنای این کاخها کرده است. نویری می‌گوید: «متوکل در ساختن کاخهای خود، صد هزار دینار و پنجاه هزار هزار سکه طلا - و دو بیست و پنجاه و هشت هزار هزار و پانصد هزار (۰۰۰،۵۰۰،۲۵۸) درهم هزینه کرد.» [۷۱۷] اینک ما به بعضی از کاخهای وی اشاره می‌کنیم که از بیت‌المال مسلمین بنا کرد: [صفحه ۴۳۴]

این کاخ از مهمترین کاخهای متوکل بود، و در ساختن آن دو هزار هزار (۲،۰۰۰،۰۰۰) دینار صرف کرد [۷۱۸] و پس از پایان ساختمان نوازندگان را طلبید به بعضی از دلقکها و نوازندگانی که نزد او آمده بودند، دو میلیون درهم عطا کرد [۷۱۹] بحتری در توصیف آن کاخ می‌گوید: قدم حسن الجعفری و لم یکن لیتم الا بالخلیفه جعفر ملک تبوأ خیر دار انشئت فی خیر مبدی للأنام و محضر فی رأس مشرفه حصاها لؤلؤه و ترابها مسک یشاب بعنبر مخضرة والغیث لیس بساکب و مزیئه و اللیل لیس بمقمر ظهت لمخترق الشمال و جاورت ظلل الغمام الصائب المستغزر «زیبایی کاخ جعفری پایان گرفت، خیر، جز با خلیفه، جعفر - متوکل - کامل نمی‌شود پادشاهی که در بهترین منزل جای می‌گیرد و در بهترین شکل برای مردم و حاضران آن جا ساخته شده در بالای ساختمان که سنگ ریزه‌هایی از لؤلؤ دیده می‌شود و خاکش با مشک و عنبر سرشته است سرسبز است در حالی که باران نباریده و روشن است در حالی که شب مهتاب نیست برای کسی از سمت شمال وارد شود، سایه‌های ابر مفید و فراوان پدیدار گشته و همدم می‌گردد.» پس از این توصیف جالب از کاخ و خاک و باغچه‌هایش، می‌گوید: فرغت بنیانا کأن مناره اعلام رضوی أو شواهد صبر ازری علی هم الملوک و غض من بنیان کسری فی الزمان و قیصر [صفحه ۴۳۵] عال علی لحظ العیون کأنما ینظرن منه الی بیاض المشتري بانیه بانی المکرمات وربہ رب الأخاشب و الصفا و المشعر ملات جوانبه الفضاء و عانقت شرفاته قطع السحاب الممطر و تسیر دجله تحته فناؤه من لجه غمر و روض الخضر [۷۲۰]. «ساختمانی را برافراشتی که مناره‌ی آن گویی قله‌های کوه رضوی و یا ارتفاعات صبر است که ارزش همتهای والای سلاطین را پایین آورد و قدر و منزلت کاخ کسری و قیصر را در زمان خود کاست به قدری از میدان دید بالا بود که گویی چشمها به سفیدی و درخشندگی ستاره‌ی مشتری می‌نگرند سازنده‌ی آن بانی همه‌ی فضیلتها، و صاحب آن، صاحب شمشیرهای صیقلی و صفا و مشعر است دیوارهای آن کاخ، فضا را پر کرده و در گاههای آن با پاره‌های ابر باران هم آغوش است و رود دجله از زیر آن جاری است، بنابراین حیاط کاخ را امواج آب فراوان و باغهای سرسبز پوشانده است.» این شعر از بزرگی و زیبایی ساختار و استواری کاخ جعفری حکایت می‌کند که در بلندی و ارتفاعش شبیه به قله‌های کوه رضوی و وسعتش، فضا را پر کرده و طبقات بالا و در گاههای ابر هم آغوش بوده است... بحتری، جاذبه و زیبایی کاخ جعفری را چنین می‌ستاید: أصبحت بهجه النعم و أمست بین قصر الصبیح و الجعفری فی البناء العجیب و المنزل الانس، و المنظر الجمیل البهی و ریاض تصبو النفوس الیها و تحیا بنو رهن الجنی [۷۲۱]. «شکوه خوشگذرانی در صبح و شام منحصر بین کاخ صبیح و جعفری است [صفحه ۴۳۶] در ساختمانی عجیب و منزلی آرامش بخش و دیدگاهی زیبا و دلگشا و بوستانی که دلها را می‌رباید و در پرتو خود تاریکیها را محو می‌سازد.» بحتری هر چه بیشتر اعجابش از کاخ جعفری برانگیخته شده، اشعار زیباتری گفته است، از جمله می‌گوید: واری قصرک استبد مع الح سن بفضل ما اعطیته القصور رق فیہ الهواء، و اطرده ال ماء فساحت فی ضفتیه البحور طالعتهک السعود فیہ و تمت لک فینا النعمی و دام السرور [۷۲۲]. «می‌بینم کاخ تو را، با زیبایی خاصی که به لطف خود به او داده‌ای از همه‌ی کاخها برتر رفته هوای آن لطیف و آب در میان آن پراکنده گشته و در دو جا بیش دریاها جاری است ستاره‌های خوشبختی تو در آن طلوع کرده و الطاف تو دربارهی ما کامل و شادمانی برقرار است.» متوکل به کاخ جعفری منتقل شد، و در کنار او تمام مردم سامرا به آن جا انتقال یافتند به طوری که نزدیک بود سامرا از ساکنان خالی شود [۷۲۳]، ابوعلی بصیر در این باره می‌گوید: أصبحت فقارا سر من رأی مابها الا لمنقطع به مثلوم تبکی بظاهر وحش و كأنها ان لم تکن تبکی بعین تسحم کانت مظلم کل أرض مره منهم فصارت بعدهن تظلم رحل الامام فأصبحت و كأنها عرصات مکة حین یمضی الموسم و كأنما تلک الشوارع بعض ما أجلت أیاد فی البلاد وجوهم کانت معادا للعیون فأصبحت عظه و معتبرا لمن یتوسم و کأن مسجدها المشید بناؤه ربع أحوال و منزل مترسم [صفحه ۴۳۷] و اذا مررت بسوقها لم تن عن سنن الطریق و لم تجد من یزحم و تری الذراری و النساء كأنهم خلق أقام وغاب عنه القیم [۷۲۴]. «شهر سر من رأی از آنچه داشت تهی و بیابان خشکی شد، جز خانه‌های خالی و مخروبه چیزی نماند از وضع وحشتناک

آن، آشکارا می‌گریستی، اگر چه با چشم اشکبار نمی‌گریستی هر زمینی، یک وقت مورد استفاده‌ی مردم بوده است و بعدها تاریک و ظلمانی می‌گردد خلیفه کوچ کرد و آن جا چنان شد که گویی بیابان مکه است آن هنگامی که موسم حج پایان می‌گیرد و گویا آن خیابانها جاهایی است که سپاهیان از میمنه و میسره پیشرفته و در آن سرزمین آثاری از خود به جا گذاشته‌اند. آن جا مرجع چشمها بود اما عبرت و موعظه شد برای کسی که پند پذیر باشد مسجدش که بنای مستحکمی داشت، گویی خانه‌ای است که سالها بر عمر او گذشته و منزلی است که برای آثارش باید نگریست. وقتی که به بازار آن جا گذر می‌کردی، نفر دومی از آن جا نمی‌گذشت و کسی را نمی‌دید که مزاحم شود و فرزندان و زنان را می‌دید که گویا مردمانی بدون سرپرست در آن جا مانده‌اند.» روزگار بر کاخ جعفری بی‌وفایی کرد و او را به صورت ویرانه‌ها و خرابه‌هایی درآورد که حتی حیوانات وحشی هم آن جا را ترک گفتند که این خود بیانگر ظلم و جور متوکل است. جواهری در این باره می‌گوید: و الجعفری و لم یقصر رسمه الباقی برغم الدهر عن تمثیله بادی الشحوب تکاد تقرأ لوعه لنعیمه المسلوب فوق طولوله [صفحه ۴۳۸] و کأنما هو لم یجد عن جعفر بدلا یسر به ولا- عن جیله فضت مجالسه به و خلون من شعر الولید بها و من ترتیله [۷۲۵]. «آثار باقی مانده‌ی کاخ جعفری، علی‌رغم گذشت روزگار از توصیف آن کوتاهی نکرد بیانگر نکبت‌هایی است، که تو می‌توانی سوز و گداز او را به خاطر از دست دادن خوشیها از روی خرابه‌هایش بخوانی و گویا که او عوض جعفر (متوکل) و یا از قبیله‌ی او کسی را نیافت که به او دل خوش باشد مجالس عیشش به هم خورد و از اشعار و سرود خوانی ولید خلوت شد.»

کاخ برج

یکی از بهترین کاخهای متوکل کاخ برج بود که برای بنای آن یک میلیون و هفتصد هزار دینار هزینه کرد [۷۲۶]. شایبسی در توصیف آن می‌گوید: «کاخ برج از بهترین بناهای متوکل بود، در این کاخ مجسمه‌های بزرگی از طلا و نقره قرار دارد و در آن جا تالار بزرگی بود که دیوارهای خارجی و داخلی آن از صفحات طلا و نقره بود و در آن درختی از طلا نهاده بود که انواع پرندگان روی شاخه‌های آن آواز می‌خواندند و چهچه می‌زدند، این درخت جواهرنشان را از باب تشبیه به درخت معروف بهشتی، طوبی نام نهاده بود و برایش تحت بزرگی از طلا ساخته بودند که آن را دو درنده‌ی بزرگ حمل می‌کرد و بر تخت و پایه‌های آن تصویر پرندگان و کرکسها ترسیم شده بود و چیزهای دیگری که از تخت سلیمان بن داوود علیه‌السلام نقل می‌کنند. و حیاط کاخ را از داخل و خارج با کاشی و سنگهای زر اندود فرش کرده بودند» [۷۲۷]. [صفحه ۴۳۹] شاعر ناشناسی آن را چنین سروده است: طائر فی الهواء فالبر یسری دون أعلاه و الحمام یطیر فاذا الغیم سار أسبل منه جلا دون جدره و ستور و اذا غارت الکواکب صبحا فهو الکوکب الذی لا یغور [۷۲۸]. «پرنده‌ای که در هوا پرواز می‌کند، و کبوتری که می‌پرد، همگی در بیابانی می‌پرند که پایین‌تر از کاخ است و آن هنگام که ابرها حرکت می‌کند و پرده از روی خود برمی‌دارد، معلوم می‌شود که پایین‌تر از دیوارها و پرده‌های کاخ است، وقتی که ستاره‌ها در صبحگاه ناپدید می‌شوند، کاخ برج، تنها ستاره‌ای است که ناپدید نمی‌شود.» معنای این شعر، آن است که کاخ برج همچون توده‌های ابر است در بلندی و ارتفاع که از ستاره‌ها در روشنایی و تابش خود، بالاتر است و ستارگان موقع سپیده‌ی صبح ناپدید می‌شوند اما آن کاخ ناپدید نمی‌شود.

کاخ ملیح

این کاخ از زیباترین کاخهای متوکل بوده است که پنج میلیون درهم صرف بنای آن کرد [۷۲۹]. بحتری در اشعار خود به این کاخ اشاره کرده، می‌گوید: و استتم الصبیح فی خیر وقت فهو مغنی أنس و دار و مقام ناظر وجهه الملیح قلوب یس یطع معلنا بالسلام البسا بهجه و قابل ذا ذاک فمن ضاحک و من بسام [۷۳۰]. «آن بنای زیبا در بهترین وقت پایان گرفت بنابراین از هر همدم، منزل و مقامی

بی نیاز می‌کند [صفحه ۴۴۰] دلها به چهره‌ی «ملیح» آن نگریستند در حالی که آشکارا آوای سلام از او برمی‌خاست هم کاخ ملیح و هم دلهای ناظر لباس شادی پوشیدند و هم را بوسیدند، یکی می‌خندید و یکی لبخند می‌زد.»

کاخ شبنداز

یکی از کاخهای زیبای متوکل است برای ساختن آن ده میلیون درهم هزینه کرد [۷۳۱]. بحتری در اشعار ذیل بدان اشاره کرده می‌گویند: ان خیر القصور أصبح مزهوا یکره العدی لخیر الانام جاور الجعفری و انحرار شبکاا ذ کالرأغب المعتام [۷۳۲]. «به راستی که بهترین کاخها ظاهر شد در حالی که از دشمنان بهترین مردم (خلیفه) نفرت داشت در کنار کاخ جعفری، همچون عاشقی که دیر به دیدار معشوق رسیده، در حال حیرت، به آن پیوسته است.»

کاخ مختار

از جمله کاخهای جالب وی کاخ مختار بود که برای ساختمان آن پنج هزار هزار (۵،۰۰۰،۰۰۰) درهم صرف کرد [۷۳۳] و در آن کاخ، تصویرهای عجیبی وجود داشت از آن جمله تصویر دیری بود که داخل آن رهبانی قرار داشت [۷۳۴]، که این خود دلیل بر تأثر وی از روح مسیحیت بود، در همین کاخ واثق نیز باده گساری کرده و روی دیوار آن این اشعار را نوشته بود: [صفحه ۴۴۱] ما رأینا کبهجۃ المختار لا ولا مثل صورۃ الشهار مجلس حف بالسرور و بالنر جس والاس و الغنا و الزمار لیس فیه عیب سوی أن مافیه سیفنی بنازل الأقدار [۷۳۵]. «همچون شکوه کاخ مختار را هرگز ندیده‌ام و نه همچون تصاویر مشهور آن جا را انجمنی که غرق شادی و گلهای نرگس، ریحان و آواز و نی و مزار است هیچ نقصی ندارد، جز آن که با فرا رسیدن مقدرات الهی از بین می‌رود.»

کاخ غرو

یکی از کاخهای زیبای متوکل کاخ «غرو» است که برای ساختمان آن یک میلیون درهم خرج کرد [۷۳۶]، بحتری در وصف این کاخ می‌گوید: احسن بدجله منظرا و مخیما و الغرو فی اکتاب دجله منزلا خضل الفناء متی و طئت ترابه قلت: الغمام انهل منه فاسبلا حشدت له الأمواج فضل دوافع اعجلن دولایبه أن یتمثلا- تبيض نقبته و یسطع نوره حتی تکل العین فیه و تنکلا کالکوکب الدری اخلص ضوءه حلک الدجی حتی تألق و انجلی رفدت جوانبه القباب میامنا و میاسرا و سفلی عنه و اعنلی فتخاله و تخالهن ازاءه ملکا تدین له الملوک مثلا و علی اعالیه رقیب ما یفنی کلفا بتصریف الریاح موکلا من حیث دارت دار یطلب وجهها فعلی المقاتل جال ثم استقبلا [۷۳۷]. «چقدر منظره‌ی دجله و اردوگاه آن زیباست و کاخ غرو در کناره‌ی دجله خوش منزلگاهی است! وقتی که پا بر روی خاک آن جا می‌گذاری، حیاط آن را شاداب [صفحه ۴۴۲] می‌بینی، می‌گویی: ابر آسمانی باران باریده است امواج بیش از آبگیرها در اطراف کاخ جمع شده‌اند، چرخهای آبکشی آن با شتاب حرکت می‌کنند تا آهسته دیدگاه آن سفید است و نور از آن جا به قدری ساطع است که چشم توان دیدن آن را ندارد و خیره می‌شود همچون ستاره‌ی درخشانی که مستقیم در ظلمت شب می‌تابد و می‌درخشد و آشکار است اطراف کاخ را از دست راست، چپ و پایین و بالا، گنبدهایی در میان گرفته‌اند. آن کاخ و آن گنبدهای کنار آن را تصور می‌کنی که پادشاهی است که پادشاهان دیگر سر تسلیم فرود آورده‌اند و در بالای کاخ دیده بانی است که موظف است، بادی را می‌وزد زیر نظر داشته باشد به هر طرف که آن قسمتهای بالای کاخ می‌گردد، دیده‌بان نیز به همان سمت می‌چرخد زیرا جنگجو می‌گردد سپس روبرو می‌شود.»

کاخ برکوار

یکی از زیباترین و جالبترین کاخهای متوکل، کاخ «برکوارا» بود که برای ساختن آن بیست هزار هزار (۲،۰۰۰،۰۰۰) درهم هزینه کرد [۷۳۸] و در همین کاخ بود که متوکل آن مهمانی مخصوصش را برگزار کرد که در ولخرجی ضرب‌المثل گشته است و این مهمانی به مناسبت ختنه سوری پسرش معتز بود، که ما در ضمن بحثهای قبلی راجع به آن صحبت کردیم.

کاخ حیر

یکی دیگر از کاخهای شگفت‌انگیز و زیبای متوکل، کاخ «حیر» بود [صفحه ۴۴۳] که برای ساختن آن چهار هزار هزار (۰،۰۰۰،۰۰۰) درهم صرف کرده بود [۷۳۹] خلیفه - الراضی - پس از ویرانی این کاخ در کنار خرابه‌های آن ایستاد و این شعر را خواند: و الحیر و القصر و القاطول جنتها و الجعفری بکف الدهر مزموم منازل آنست دهرا فأوحشها ظلم الزمان فمثلوم و مهدوم [۷۴۰]. و کاخهای حیر، کاخ مخصوص و قاطول - گردشگاه آن - و کاخ جعفری با دست روزگار درهم فشرده شده است، منزلهایی که روزگاری جای انس و الفت بود، اما ظلم و ستم زمانه آنها را خراب کرده و به ویرانه‌ای مبدل ساخته است «آری ظلم و ستم صاحبان کاخ حیر باعث شد که آن کاخ به ویرانه‌ای تبدیل گردد و به صورت تل خاکی رها شود، نه آن که ظلم و جور روزگار، زیرا که روزگار تقصیری ندارد! این بود که بخشی از کاخهایی که بنی‌عباس از اموال مسلمین و از مایحتاج آنها برافراشته بودند، در موقعی که اکثریت مردم، به سبب فقر و بیچارگی از پادرامده بودند.

استخرها

راجع به کاخهای متوکل بحث زیادی کردیم، خوب است که به استخرهایی که کنار کاخها درست کرده بود، نیز اشاره‌ای داشته باشیم که متوکل و سایر پادشاهان عباسی، انواع آرایشها بکار برده و آنها را با نقاشیها و مجسمه‌های زیبا آراسته بودند، سنگ فرش برخی از آنها را از جواهر و سنگهای قیمتی فراهم کرده بودند، همان طوری که نمای بیرون داخل آنها را از ورقهای نقره درست کرده بودند [۷۴۱] بحتری در وصف بعضی از آنها چنین [صفحه ۴۴۴] می‌گوید: یا من رأی البرکة الحسنة رؤیتها و الآنسات اذا لاحت مغانیها بحسبها أنها من فضل رتبها تعد واحدة و البحر ثانیها ما بال دجلة کالغیری تنافسها فی الحسن طورا و اطوارا تباهیها أما رأی کالیء الاسلام یکلؤها من ان تعاب و بانى المجد بینها کأن جن سلیمان الذین ولو ابداعها فادقوا فی معانیها فلوتر بها بلقیس عن عرض قالت: هی الصرح تمثیلا و تشبیها تصب فیها وفود الماء معجلة کالخیل خارجة من حبل مجریها کأنما الفضة البیضاء سائلة من السبائك تجری فی مجاریها اذا علتها الصبا أبدت لها حکما مثل الجواشن مصقولا حواشیها فحاجب الشمس احيانا یضاحکها وریق الغیث احيانا یباکیها اذا النجوم تراءت فی جوانبها لیلا حسبت سماء رکبت فیها لا یبلغ السمک المحصور غایتها لبعدها ما بین قاصیها ودانیها یعمن فیها بأوساط مجنحة کالطیر تنقض فی جو خوافیها لهن صحن رحیب فی اسافلها اذا انحططن و بهو فی اعالیها صور الی صورة الدلفین یؤنسها منه انزواء بعینیه یوازیه تغنی بساتینها برؤیتها عن السحائب منحلا عزالیها کأنها حین لجت فی تدفقها ید الخلیفة لما سال وادیها وزادها رتبة من بعد رتبها ان اسمه یوم یدعی من اسامیها [۷۴۲]. «ای که به دیدار استخر زیبا و دوشیزگان به هنگام آواز خواندنشان نایل شدی که آن دخترکان به خاطر برتری مقام و مرتبه‌شان، گویی یک تن و دریا دومین آنهاست چه شده است دجله را چون دیگر رودها، در اطوار گوناگون مسابقه زیبایی دارد و بدان مفتخر است! [صفحه ۴۴۵] آیا نمی‌بینید که سرپرست [!] اسلام، آن را از نقص و عیب باز داشته و بانی او بانی عظمت است گویی که جنیان حضرت سلیمان عهده‌دار ساختن آنند و دقت لازم را در محتوای آن به کار برده‌اند. اگر بلقیس بر آن گذر کند، از باب تمثیل و تشبیه، بگوید: آن جا همان صحن کاخ است، آب فراوانی به سرعت در آن می‌ریزد، همچون اسبهایی که زمام اختیار از دست صاحبانشان روده‌اند. گویی که نقره‌های سفید و مذابند که در قالبها می‌ریزند. هر گاه کودکان بر آن بالا روند، برایشان بافته‌ای همچون زرهایی بنماید که اطراف آن را صیقل

داده‌اند. گاهی پرده‌دار خورشید (ابر) آنها را بخندانند و گاهی ریزش باران ایشان را بگریانند. آنگاه که ستارگان، شب هنگام در اطراف آن خودنمایی کنند گویی آسمان است و ستاره‌ها بر آن استوارند، ماهیهای داخل آن - به دلیل فاصله‌ی زیاد بین دور و نزدیکش - نمی‌توانند به آخر آن برسند، همه‌ی آنان در آن برکه با وسط بالها حرکت می‌کنند مثل پرندگان که در فضا بالهای زیرین را باز می‌کنند، ایشان در پایین پایشان، هنگامی که از بالا - به پایین فرود می‌آیند، فضای گسترده‌ای دارند. کسی که با گوشه‌ی چشمهایش در برابر آن قرار گیرد یک نخل را به صورت دو نخل می‌بیند، دیدن باغهایش، از ابرهایی که از کنارهای آن می‌گذرند، تو را بی‌نیاز می‌سازد. آن برکه وقتی که به اعماقش فرو روند گویی دست خلیفه است در هنگام [صفحه ۴۴۶] بذل و بخشش بلکه دست خلیفه بالاتر از آن است، به راستی که نام خلیفه بالاترین نامهاست...» این قصیده، به توصیف جالب و دقیقی از زیباییهای آن استخر اشاره دارد که به دلنشین‌ترین وضع هندسی آن زمان ساخته شده بود. و علی بن جهم نیز، استخر کاخ هارونی را که از جمله کاخهای واثق خلیفه‌ی عباسی بود، توصیف کرده است و درباره‌ی آن چنین می‌گوید: اُنشأتها برکه مبارکه فبارک الله فی عواقبها حفت بما تشتهي النفوس لها و حارت الناس فی عجائبها لم یخلق الله مثلها و طنا فی مشرق الأرض أو مغاربها کأنها و الریاض محدة بها عروس تجلی لخاصبها من أی اقطارها أتیت رأی ت الحسن حیرانا فی جوانبها للموج فیها تلاطم عجب و الجزر و المد فی مشاربها قدرها الله للامام و ما قدر الله فیها عیبا لعائبها اهدت الیها الدنیا محاسنها و أكمل الله حسن صاحبها [۷۴۳]. «برکه‌ی با برکتی را به وجود آورده‌ای! خداوند، عواقب آن را با برکت و بخیر گرداند آنچه دلها بخواهد در آن موجود است و مردم درباره عجایب آن سرگردانند خداوند در خاور و باختر زمین هیچ جایی را نظیر آن، نیافریده است گویا که آن برکه و باغهای اطراف آن عروسی است که برای طرف مخاطب خودنمایی کرده است، از هر طرف آن که بیایی، زیبایی خیره‌کننده‌ای را در اطراف آن مشاهده می‌کنی موج آب استخر تلاطم شگفت آوری دارد و جزر و مد آبشخورهای آن [صفحه ۴۴۷] نیز شگفت‌انگیز است خداوند آن را برای خلیفه مقدر کرده و هیچ نقصی برای عیب جویان، در آن برکه مقدر نکرده دنیا همه‌ی زیباییهای خود را به آن داده، و خداوند خوبی صاحبش را - بدان وسیله - کامل کرده است.» این استخرها برای سرگرمی و خوشگذرانی خلفای عباسی و مسخره کردن مردم، فراهم شده بود. (به طور مثال) متوکل، دستور داد، عبادی مخنث را در یکی از آن برکه‌ها انداختند، این قضیه موقعی رخ داد که هوا بسیار سرد بود، نزدیک بود که عبادی از سرما بمیرد، متوکل وقتی که آن وضع را دید، دستور داد تا او را بیرون آورده و لباس بر تنش پوشانند و جزو مقربان در گاه خود قرار داد و رو به عبادی کرد و گفت: «چطوری؟ حالت چگونه؟» عبادی گفت: «از آن دنیا برگشته‌ام!» متوکل از شنیدن این حرف خندید و گفت: «برادرم واثق را در آن دنیا چگونه پشت سر گذاشتی؟...» عبادی گفت: از جهنم گذر نکردم! متوکل خندید و دستور داد به عبادی جایزه دادند [۷۴۴]. از قضایای جالب، رفتاری است که متوکل نسبت به ابن عبید شاعر دلقک انجام می‌داد، او را داخل منجینی می‌گذاشت، وقتی که هوا می‌رفت، می‌گفت راه را باز کنید که منجیق آمد! آنگاه او را به استخر می‌انداخت و توره‌های ماهیگیری را می‌انداختند و همچون ماهی او را صید می‌کردند [۷۴۵]. متوکل به جای آن که وقت خودش را در خدمت توده‌های مسلمان قرار [صفحه ۴۴۸] دهد، و در راه پیشرفت و بهبود زندگی و پیشبرد آنها در زمینه‌های اقتصادی فرهنگی و اجتماعی آنها کار بکند، هرگز در این موارد نمی‌اندیشید بلکه اوقات خود را در راه چنین کارهای بیهوده صرف می‌کرد، چنان که بیشتر عمر خود را در بیهودگی و هرزگی گذرانند، و کاخهای او نمایشگاهی از نوازندگی و باده گساریها و انجام خلافها بود.

بذل و بخشش به شعرا

اشاره

متوکل و دیگر سلاطین عباسی، پولهای فراوانی را به شاعران جیره خوار - که از مهمترین عوامل شناخته شده‌ی آن زمان بودند - می‌دادند. شعرایی که از علویان بدگویی می‌کردند به اموال و جوایز زیادی رسیدند، و این به خاطر جا انداختن و تثبیت موضع عباسیان و گول زدن مسلمانان بود تا مردم معتقد شوند که ایشان از علویان به پیامبر - صلی الله علیه و آله - نزدیکتر و به مقام وی سزاوارترند. به هر حال، متوکل اموال زیادی را به شعرا می‌داد تا او را مدح و ثنا می‌گفتند که ما در ذیل نام بعضی از آن شعرا را و جوایزی که دریافت کرده‌اند می‌آوریم:

ابراهیم بن مدبر

متوکل مریض شد و بعدها بهبود یافت، مردم می‌آمدند و بهبودی و تندرستی او را تبریک می‌گفتند، از جمله ابراهیم بن مدبر، شاعر وارد شد و قصیده‌ی خود را خواند که اشعار زیر از آن جمله است: *اليوم عاد الدين غرض العود ذورق نصير يا رحمة الله للعالمين* و *يا ضياء المستنير يا حجة الله التي ظهرت له بهدى و نور* [صفحه ۴۴۹] «امروز دوباره دین [!] شادابی و لطافت و سربلندی خود را بازیافت ای رحمت خدا بر جهانیان! و ای پرتوی که از نور تو بهره‌مند می‌گردند ای حجت خدا که بیانگر هدایت و نور خدا هستی!» متوکل از شنیدن این اشعار شادمان شد و دستور داد تا به ابراهیم پنجاه هزار درهم دادند و به وزیرش عبدالله بن یحیی سفارش کرد که او را به کار مهمی بگمارد تا بهره‌مند گردد.

ابوشبل برجمی

ابوشبل برجمی وارد شد و قصیده‌ای را که مشتمل بر سه بیت بود برای متوکل خواند که مطلع آن چنین بود: *اقبلی فالخير مقبل و اترکی قول المعلل و ثقی بالنجح اذا ابص رت وجه المتوکل* - «خطاب به کنیزکی می‌گوید: - وارد شو که خیر و نیکی رو آور است و سخن سرگرم کننده را رها کن! و چون سیمای متوکل را ببینی به پیروزی مطمئن باش!» متوکل با شنیدن این اشعار، دستور داد سی هزار درهم به ابوشبل دادند [۷۴۶].

صولی

وقتی که متوکل برای پسرانش از مردم بیعت گرفت، صولی برای تبریک و تهنیت وارد شد و قصیده‌ی معروف، خود را خواند، از آن جمله شعر زیر است: *اضحت عری الاسلام و هی منوطه بالنصر و الاعزاز و التأیید* «رشته‌های اسلام - پسران متوکل - به پیروزی و عزت و استواری مرتبط شد» متوکل، پس از شنیدن اشعار صولی، دستور داد صد هزار درهم به وی [صفحه ۴۵۰] دادند و پسران متوکل نیز، معادل آن را به او دادند [۷۴۷].

مروان بن ابی الجنوب

مروان بن ابی الجنوب در قصیده‌ای او را مدح گفته که شعر زیر از آن جمله است: *یخشی الاله فما ینام عنایة بالمسلمین و کلهم بک نائم* («متوکل) از خدا می‌ترسد و به خاطر توجه به مسلمانان خوابش نمی‌برد، آری همه‌ی مسلمانان به - امید تو - خفته‌اند!» متوکل دستور داد، دویست هزار دینار سکه و طلا و همچنین یک دست لباس به او جایزه دادند. و چون متوکل، هر سه پسرش را ولیعهد خود قرار داد، مروان قصیده‌ای را در این باره سرود و از جمله خطاب به متوکل چنین گفت: *ثلاثه املاک: فأما محمد فنور هدی یهدی به الله من یهدی و اما أبو عبد الاله فانه شبيهك فی التقوی و یجدی کما تجدی و ذوالفضل ابراهیم للناس عصمة تقی و فی بالوعید و بالوعد* «سه پادشاه: اما محمد که نور هدایتی است به وسیله او خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند، اما ابو عبدالله، در

تقوا و پرهیزگاری نظیر توست و همچون تو به دیگران فایده می‌رساند، اما ابراهیم صاحب فضیلت، پناهگاه مردم، پرهیزگار و به وعد و وعیدش وفادار است.» متوکل پس از شنیدن اشعار مروان، دستور داد تا صد و بیست هزار درهم و پنجاه جامه و یک استرویک اسب و یک الاغ به وی دادند [۷۴۸]. و در قصیده‌ی دیگری او را ستود، باز صد و بیست هزار درهم با چند جامه به وی عطا کرد، مروان عطایای خلیفه را زیاد دانست و گفت: [صفحه ۴۵۱] فامسک ندی کفیک عنی و لا تزد فقد خفت أن اطغی وان اتجبرا «بذل و بخشش خودت را نسبت به من بس کن و زیاده بر این مرحمت مکن که من بیم دارم، سرکش و متکبر شوم!» متوکل در پاسخ گفت: خیر، بس نمی‌کنم تا وقتی که تو را در جود و بخشش خودم غرق کنم [۷۴۹]. بار دیگر، قصیده‌ای در مدح وی گفت که در آن قصیده چنین آمده است: کانت خلافة جعفر کنبوة جاءت بلا- طلب و لا بتحل وهب الاله له الخلافة مثلما وهب النبوة للنبی المرسل «خلافت جعفر (متوکل) همچون نبوت است که نه کسی در جستجوی آن و نه مدعی آن است خداوند خلافت را به او بخشیده، چنان که نبوت را به پیامبر مرسل مرحمت کرده است.» متوکل پس از شنیدن این اشعار دستور داد، پنجاه هزار درهم به وی دادند [۷۵۰].

علی بن جهم

متوکل ثروت زیادی را به علی بن جهم بخشید و این همه به خاطر آن بود که از نتایج کار ادبی او در مدح و ثنای خود اطلاع پیدا کرد. و از جمله بخششهایش به وی این بود که روزی علی بن جهم به حضور متوکل رسید در حالی که دو در قیمتی در دست متوکل بود و او قصیده‌ای را درباره‌ی متوکل سرود و متوکل یکی از آنها را به وی داد و گفت: به خدا سوگند که ارزش آن بیشتر از صد هزار درهم است! و اشعار دیگری علی بن جهم در مدح متوکل گفته که از آن جمله اشعار [صفحه ۴۵۲] زیر است: بسر من رأی امام عدل تغرف من بحرہ البحار یرجی و یخشی لكل خطب كأنه جنه و نار الملک فیه و فی بنیه ما اختلف اللیل و النهار لم تأت الیمین منه شیئا الا- ات مثلها الیسار «در سر من رأی رهبری داد گستر است که از اقیانوس جود او دریاها جرعه نوشند برای هر پیشامدی، امیدوار می‌سازد و بیمناک می‌گرداند، گویی که بهشت و دوزخ است! سلطنت او و پسرانش ادامه دارد تا وقتی که شب و روز در رفت و آمدند از دست راست او بخششی نمی‌شود، مگر آن که نظیر آن، از دست چپ نیز صورت می‌گیرد.» پس از شنیدن این اشعار، در دیگر را نیز به وی داد که بیش از صد هزار درهم می‌ارزید [۷۵۱] و عطاهای متوکل منحصر به شعرا نبود، بلکه بخششهای فراوان وی نوازندگان و دلقکها را نیز در بر می‌گرفت، مسعودی می‌گوید: کسی نبود که در زمان متوکل در سخن جدی و یا شوخی پیشرفتی داشته باشد مگر آن که از دولت او بهره‌مند می‌شد و مال فراوانی نصیبش می‌گشت [۷۵۲]. سرمایه‌ها و امکانات اقتصادی مردم، در راه خوشگذرانی و هرزگی صرف می‌شد بدون این که کمترین مبلغی را در راه مصالح عمومی خرج کنند، «شوقی ضیف» درباره‌ی مصارف متوکل چنین می‌نویسد: «به این ترتیب، میلیونها دینار و درهم بی حساب صرف می‌شد و بدون هیچ گونه رقابتی در مهمانی و جشنهای کاخ خرج می‌کردند که این مهمانیها داستانهای هزار و یک شب را با تمام خیال پردازیها و هرزگیها و خوشگذرانیهای موهومش - بدون کم و کاست - به خاطر می‌آورد. به جای این [صفحه ۴۵۳] که این میلیونها در راه کمک به توده‌ها و نیازمندیهای ایشان و یا تجهیز سپاهیان در جنگ با ترکها و بیزانسی‌ها صرف شود، این چنین احمقانه ریخت و پاش می‌کردند در حالی که مردم در سختی و نکبت به سر می‌بردند و عرق زحمت همواره از سر و صورتشان جاری بود و غم نومیدی و محرومیت را می‌خوردند و به خاطر آن که متوکل و دیگران اموال ایشان را در راههای بیهوده صرف می‌کردند و با آنها کاخهای عظیمی را می‌ساختند که میلیونها پس از میلیونها در آنها خرج می‌شد و این کاخها بسان بارهایی بودند که کاسه‌ها و جامه‌های شراب در آن جا دور می‌زد و کیسه‌های طلا و نقره پراکنده می‌گشت. و نقل می‌کنند که روزی متوکل در کاخ برکوار - که قبلا شرحش گذشت - می‌گساری کرد و آن اوقات، زمان گل و ریاحین نبود، به ندیماناش گفت: آیا می‌توانید

مجلس ما را با گلها تزئین کنید و یا آن طوری که فارس زبانها به آن «شاد کلاه» می‌گویند، محفل ما را بیارایید؟ آنها در پاسخ گفتند: شاد کلاه بدون گل ممکن نیست و اکنون فصل گل نمی‌باشد؟ متوکل گفت: عیدالله بن یحیی را - که یکی از وزرایش بود - نزد من بیاورید، عیدالله آمد. متوکل رو به عیدالله کرد و گفت: بگو چند درهم برای من سکه بزنند که هر درهمی به اندازه‌ی دو حبه طلا باشد. عیدالله پرسید: چند درهم لازم است یا امیرالمؤمنین؟ متوکل گفت: پنجاه میلیون درهم؟ عیدالله دستور داد: پنجاه میلیون را فراهم کردند و به اطلاع متوکل رساند که سکه‌ها آماده شده است، متوکل گفت: بخشی از آنها را به رنگ قرمز و بعضی را به رنگ زرد و قسمتی را به رنگ سیاه درآورید و بقیه را به همان حال بگذارید، عیدالله، طبق دستور عمل کرد، آنگاه متوکل خدمتگزاران و اطرافیانش را که هفتصد نفر بودند، طلبید و به آنها دستور داد که هر کدام از ایشان قبا و کلاه نوی بر خلاف رنگ قبا و کلاه رفیقش تهیه کند و آنها نیز تهیه کردند، سپس روزی را تعیین کرد که باد می‌وزید و دستور داد که خیمه‌ای بزنند که چهل در داشته باشد و یک روز صبحانه را در آن جا صرف کرد در حالی که ندیمانش در اطراف او بودند و خدمتگزارانش لباسهای جدید بر تن داشتند و متوکل دستور داد تمام آن پولها [صفحه ۴۵۴] را پراکندند، همان طوری گلها را دسته دسته پراکنده می‌کنند و ندیمان نیز به پیروی وی همان کار را کردند و چون پولها سبک بودند، باد آنها را برد، و در هوا همچون گلهایی که پیروز در می‌آیند، پیروز درآمدند. [۷۵۳]. تمام اینها از آسوده خیالی و خوشگذرانی بیش از حد، نشأت می‌گرفت زیرا که خلفای عباسی از خوشگذرانی تا حد دیوانگی و هوسبازی برخوردار بودند، و در کنار آنها طبقات مختلف مردم، در سختی و تگنای زندگی به سر می‌بردند و در نکبت و تنگدستی شدید قرار داشتند... [۷۵۴].

زندگی اقتصادی عمومی

اما وضع اقتصاد مردم در کشورهای اسلامی، بی‌نهایت بد بود، اغلب مردم در چنگال فقر و تنگدستی گرفتار بودند و در تنگنا و سختی فوق‌العاده به سر می‌بردند و ثروت عمومی منحصر در اختیار خوانندگان و هرزه درایان و اطرفیان و کارگزاران خلیفه بویژه ترکها بود، اینها بودند که خانه‌هایشان از اموالی انباشته بود که نمی‌دانستند چگونه مصرف کنند، و هیچ نوع از انواع کامیابی و شهوترانی را فرو گذار نکردند مگر آن که آن همه اموال فراوان را سخاوتمندانه خرج کردند و هر گاه از نوعی شهوترانی دلزده می‌شدند به سراغ نوع دیگری می‌رفتند و همین طور عمرشان در هرزگی و نوازندگی و انعقاد مجالس می‌گساری در کاخهای مجللی که از اموال فقرا و محرومان و بیچارگان فراهم شده بود، می‌گذشت. به هر حال، زندگی اقتصادی در بین بیشتر طبقات جهان اسلام فلج شده و نگران کننده بود و این خود یکی از عواملی بود که مصلحان اجتماعی را به قیام مسلحانه در برابر حکومت عباسی واداشت و ما بخشی از آنها را در بحثهای [صفحه ۴۵۵] گذشته نقل کردیم.

وصول مالیات

از جمله مسائلی که به بحث و گفتگوی حیات اقتصادی مربوط می‌شود وصول مالیات است، حکومت عباسی مسوولیت این کار را به گروهی از سنگدلان و افراد خشن، واگذارده بود و آنها مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم را که اسلام تعیین نکرده بود با قساوت و شدت وصول می‌کردند، ابن معتز در اشعار خود، این مطلب را به تصویر کشیده است و می‌گوید: فکم و کم من رجل نبیل ذی هیبة و مرکب جلیل رأته یحتل بالأعوان الی الحبوس والی الدیوان و جعلوا فی یده حبالا من قنب یقطع الأوصالا و علقوه فی عری الجدار کأنه براده فی الدار و صفقوا قفاه صفق الطبل نصابا بعین شامت دخل و صب سبحان علیه الزیتا فصار بعد بزة کمیئا «چه بسیار و بسیار افراد شریف، با شخصیت و صاحب مرکب ارزشمندی را دیدیم که به وسیله‌ی مأموران خلیفه به سمت زندانها و دیوان حکومت برده می‌شدند و در دستشان بندهایی از کتان بود که بندهای دست را می‌برید. او را با ریسمانهایی به دیوار می‌آویختند، گویی که

جزیی - از مصالح ساختمانی - منزل است! و از پشت سر او را می‌زدند مثل این که طبل را می‌زنند در مقابل چشم بدخواه نادان و شگفتا که روغن زیتون روی او می‌ریختند و پس از کندن لباس همچون مرده‌ای بود.» [صفحه ۴۵۶] این اشعار، میزان ظلم و ستمی را که مردم در آن روزگاران سیاه دیده بودند مجسم کرده است، زیرا که یک زندانی با بدترین انواع شکنجه و عذاب مواجه بود. ابن معتر، در ادامه‌ی توصیف این حالات وحشتناک می‌گوید: حتی اذا مل الحیاة و ضجر و قال: لیت المال جمعاً فی سقر اعطاهم ما طلبوا فأطلقا یستعمل المشی و یمشی العنقا «تا آن جا که زندگی ناراحت کننده و ملال آور می‌شد و می‌گفت: کاش تمام ثروتم در آتش دوزخ می‌سوخت! (سرانجام) آنچه را که آنها می‌خواستند می‌داد تا آزاد می‌شد، راه می‌افتاد و به سرعت فرار می‌کرد» ابن معتر، در این اشعار آنچه را از کتک، مشت و سیلی که یک زندانی می‌خورد آورده و می‌گوید: و أسرفوا فی لکمه و دفعه و انطلقت اکفهم فی صفعه و لم یزل فی اضیق الحبوس حتی رمی الیهم بالکیس [۷۵۵]. «در مشت زدن و هل دادن او کوتاهی نمی‌کردند و دستشان در سیلی زدن باز بود و همواره در سیاهچالهای زندان می‌ماندند تا آن جا که (بعضی را) به داخل کیسه‌ها می‌انداختند.»

تیره روزی عمومی

اکثریت قاطع از توده‌های مسلمان در طول روزگار خلافت عباسی دچار بیچارگی، فقر و محرومیت بودند، شکوه‌های دانشمندان، ادیبان و اندیشمندان از وضع بد زندگی اقتصادیشان بالا- گرفت، اکنون گوش به سخنان [صفحه ۴۵۷] «عطوی» شاعر بزرگ می‌سپاریم که با اشعار اندوهناک خود افسردگی خویش را مجسم می‌سازد: هجم البرد مسرعا، ویدی صفر و جسمی عار بغیر دثار فتسترت منه طیلۀ التشارین الی أن تهتکت استاری و نسجت الأطمار بالخیط و الابرة حتی عریت من اطماری و سعی القمل من دروز قمیصی من صغار ما بینهم و کبار یتساعون فی ثیابی الی رأسی قطارا تجول بعد قطار ثم وافی کانون و اسود وجهی و أتانی ما کان منه حذاری «سرما با شتاب هجوم آورد، در حالی که دستم خالی و بدنم برهنه و بدون روپوش بود در مدت (دو ماه تشرین [۷۵۶]، توانستم بدنم را از سرما بپوشانم تا این که لباسهایم پاره شد لباسهای کهنه را با نخ و سوزن دوختم، تا این که دیگر لباس پاره پاره نداشتم اما طوری بود که شپشهای ریز و درشت از میان درزهای پیراهنم می‌دویدند! در میان جامه‌ام، به سر و کولم صف در صف تاخت و تاز می‌کردند! سپس ماه کانون [۷۵۷] و وقت روسیاهیهای من گذشت و آمد به سرم از آنچه می‌ترسیدم!» عطوی سخن را درباره‌ی توصیف تیره روزی خود و آنچه از تنگدستی و محرومیت بر سرش آمده بود، ادامه می‌دهد و می‌گوید: لو تأملت صورتی و رجوعی حین امسی الی ربوع قفار [صفحه ۴۵۸] أنا وحدی فیه و هل فیه فضل لجلوس الأنیس و الزوار و الخلا لا یراد فیه فمالی ابدا حاجة الی الحفار بل یراد الخلا لمنحدر النحو و ما ذقت لقمه فی الدار و اذا لم تدر علی المطعم الأفواه سدت متاعت الأحجار [۷۵۸]. «اگر درست به چهره‌ام و رفتنم شامگاهان میان خرابه‌های متروکه، بنگری، (می‌بینی که) من در آن جا تنهایم، آیا آن جا ارزش بر نشستن همدم و دیدار کنندگان دارد؟ کسی در آن جا نیاز به مستراح ندارد، و مرا هرگز نیازی به چاه کن نیست! بلکه مستراح برای کسی است که (چیزی خورده و بعد) بدان جا می‌رود، اما در این خانه که من لقمه‌ای غذا نخورده‌ام، و هر گاه غذایی دور دهان نگشته باشد، دیگر چیزی از معده دفع نمی‌شود.» به راستی که تنگدستی و بیچارگی این شاعر تیره روز به حد کشنده‌ای رسیده بود و از مال دنیا چیزی که بدنش را بپوشاند و خود را از سرمای شدید حفظ کند، در اختیار نداشته است و بدنش برهنه بود و چیزی جز لباسهای کهنه نداشت که شپش در آنها حرکت می‌کرد، گویی که صف بسته در بدن او می‌گشتند، همان طوری که در این آخرین اشعار خود، شدت بیچارگی خویش را مجسم کرده؛ او به جاهای بی آب و علفی پناه می‌برد که هیچ کسی در آن جا نیست تا هم صحبت او شود و به خاطر گرسنگی زیاد و تهی بودن شکم از غذا، نیازی به مرافق ندارد که این خود بدترین نوع فقر و بدبختی است. دردناکترین فقری را که افراد و از جمله شعرائی دیده‌اند که تیره روزی خود را به شعر درآورده‌اند، «ابوالعیناء»

از آن جمله است که ما به سخن شکوائیه‌ی وی گوش فرا می‌دهیم: [صفحه ۴۵۹] الحمد لله لیس لی فرس ولا علی باب منزلی حرس و لا غلام اذا هتفت به بادر نحوی كأنه قبس ابنی غلامی و زوجتی امتی ملکتها الملائک و العرس غنیت بالیأس و اعتصمت به عن کل فرد بوجهه عبس فما یرانی ببابه أبدا طلق المحیا سمج و لا شرس [۷۵۹]. «خدا را شکر که نه اسبی دارم، و نه در خانه‌ام پاسداری دارم و نه غلامی دارم که هر گاه او را فریاد بزنم، همچون جرقه‌ی آتشی به طرف من بیاید پسر غلام و همسر من کنیز من است که هم مملوک من است و هم همسر من با همین بیچارگی از هر فردی که چهره‌اش را در هم کشیده بی‌نیازم و بدان چسبیده‌ام! پس هرگز مرا در خانه‌ی چنان شخص بی‌حیا و ناهنجار و بدخویی نخواهی دید.» به راستی ابوالعیناء، از اسباب و متاع دنیا چیزی در اختیار نداشت نه اسبی، نه خدمتگزاری و نه کنیزی بلکه پسرش را به جای غلام و همسرش را به جای کنیز گرفته و با همه بیچارگی و تهی دستی، شرافت نفس، او را از ثروت و مال بی‌نیاز کرده بود. از جمله ادبای عصر عباسیان که با همه‌ی فقر و بیچارگی زیر بار سلطه‌ی عباسیان نرفت، حمداوی بود، اینک به سخن او گوش می‌دهیم تا از فقر و تنگدستی خویش برای ما سخن بگوید: تسامی الرجال علی خیلهم ورجلی من بینهم حافیة فان کنت حاملنا ربنا والا فارجل بنی الزانیة [۷۶۰]. «مردم به اسبهایشان می‌نازند و پاهای من در آن میان برهنه است [صفحه ۴۶۰] پس اگر پروردگار دست ما را بگیرد، اگر نه همگام زنا زادگان خواهیم شد!» از جمله کسانی که بر اساس بیچارگی و بدبختی دچار رنجهای روزافزونی بود، از میان ادبای آن زمان، یکی سعید بن وهب بود که چنین می‌گوید: من کان فی الدنیا له شارة فنحن من نظارة الدنیا نرفعها عن کتب حسرة كأننا لفظ بلا معنی یعلو بها الناس و آیامنا تذهب فی الارذل و الأدنی [۷۶۱]. «هر کسی در دنیا درجه و مدالی دارد، اما ما تماشاگران دنیا نیستیم ما از دنیا کوله‌باری از حسرت به دوش می‌کشیم گویی که ما لفظی بدون معنا هستیم مردم به وسیله‌ی دنیا بزرگ می‌شوند و روزگار ما در بدترین و پست‌ترین وضع می‌گذرد.» زندگانی این ادیب به صورت لفظی بی‌معنی در آمده و دوران زندگیش در بدترین و پست‌ترین وضع سپری می‌شد، و هیچ گونه خوشی و یا لذتی در زندگی او نمانده بود. ادبای آن روزگار، بر این عقیده بودند که از لوازم داشتن علم و ادب، فقر و تنگدستی است. عطوری در این زمینه می‌گوید: یا أيها الجامع علما جما امض الی الحرفة قدما قدما حرمت و فراء، و رزقت فهما فو الذی اجزل منه القسما لأجهدن ان یکون خصما [۷۶۲]. «ای کسی دارای علم فراوانی، به سمت این شغل، گام به گام پیش برو از بسیاری چیزها و مال دنیا محرومی، در عوض فهم و دانش روزی تو [صفحه ۴۶۱] گشته است، سوگند به آن که این سهم را نصیب فرموده است، می‌کوشم تا (محرومیت) مغلوبم گردد.» معنای این اشعار چنین است که کسب دانش در آن زمان، از مشاغل بی‌سود و راکد بوده و طالب علم ناگزیر از ثروت و مال محروم بود. دانشمندان انواع تلخیهای فقر و محرومیت را مشاهده کردند. جاحظ اشعاری دارد که در این اشعار، وضع فقر و تنگدستی خود را که بدان مبتلا بود به تصویر کشیده، می‌گوید: أقام بدار الخفض راض بحظه و ذو الحرص یسری حیث لا احد یدری یظن الرضا بالقسم شیئا مهونا و دون الرضا کأس امر من الصبر جزعت فلم اعتب فلو کنت ذاحجا لقتعت نفسی بالقلیل من الوفراظن غبی القوم رعد عیشه واجدل فی حال الیسارة و العسر تمر به الأحداث ترعد مره و تبرق أخرى بالخطوب و ما یدری سواء علی الأيام صاحب حنکه و آخر کاب لا یریش و لا یدری فلو شاء ربی لم اکن ذاحفیظه طلبوا غایات المکارم و الفخر خضعت لبعض القوم ارجو نواله و قد کنت لا أعطی المنیة بالقسر فلما رأیت المرء ینذل بشره و یجعل حسن البشر واقیه التبر ربت علی ظلعی و راجعت منزلی فصرت حلیفا للدراسة و الفکر «در این سرای پست اقامت دارم و به نصیبی که دارم راضیم، در صورتی که حریص می‌رود تا آن جا که کسی نمی‌داند. او رضای به نصیب و قسمت را چیزی بی‌ارزشی می‌پندارد در صورتی که غیر رضا، کاسه‌ای تلختر از صبر است من بی‌تابی کردم و سرزنش ننمودم، پس اگر من عاقل بودم خودم را به اندک از مال دنیا قانع می‌کردم مردم نادان را خوشگذران پنداشته و خود را درگیر دارایی و ناداری می‌دیدم [صفحه ۴۶۲] در حالی که پیشامدها گاهی به صورت رعد و گاهی به گونه‌ی برق با ناگواریها می‌گذرد و توجه ندارد برای روزگار، آدم با تجربه و کارآزموده با شخص افسرده و غمگین هیچ تفاوتی ندارد نه سودی دارد و نه می‌داند [۷۶۳]. پس اگر پروردگارم می‌خواست،

ستیزه جو نبودم در حالی که خواستار فضایل و افتخار نهایی هستم برای بعضی از مردم، به امید بخشش آنها کرنش کردم در حالی که با زور و جبر خواسته‌ی انسان را نمی‌دهند و چون دیدم که شخص خوشرویی می‌کند و این خوشرویی را وسیله‌ی اندوختن طلا می‌سازد به زندگی موجود بسنده کردم و به خانه‌ام باز گشتم و همدم درس و مطالعه شدم. «جاحظ، که یکی از مفاخر عصر خود بود، رنج و اندوهی را که گرفتار بوده است در این اشعار مجسم کرده و در سرای بی ارزش و خوار دنیا با قناعت زندگی کرده در حالی که برای نادانان و سفலگان همه نوع وسایل رفاه و انواع نعمتها فراوان بوده است. و سرزنش او بر روزگار آنگاه افزون شد که او را به امید بخشش و نیکیشان وادار به کرنش کرد، لیکن او وقتی که فهمید، بدین وسیله کرامت خود را از دست می‌دهد، منصرف شد و به علم و دانش رو آورد... اگر چون جاحظ کسی که از بزرگان علمای عصر خود بوده دچار چنین وضعی از تیره روزی و فقر باشد، پس حال دیگر ادیبان و اهل دانش چگونه بوده است تا چه رسد به توده‌ی مردم مستمندی که هیچ چاره‌ای نداشتند! از جمله ادبای آن روزگار، یعقوب بن یزید تمار بود که منزل مسکونیش دولتی بود و دو ماهه، هفتاد درهم اجاره بها می‌پرداخت و توانایی پرداخت آن مبلغ را نداشت، از اینرو وضع ناهنجار خود را در اشعار زیر بیان کرده است: یا رب لا فرج مما اکابده بسر من رأی علی عسری و اقتاری [صفحه ۴۶۳] لا راحة قبل وقت الموت تدرکنی فیستریح فؤاد غیر صبار قد شیبت مفرقی سبعون تلزمنی فی منزل وضح من نقد قسطار جباتها قبل فتح النجم وافیة و لو تعینت دینارا بدینار یطول همی و احزانی اذا فتحو نجما، و ابکی بدمع مسبل جار اموت فی کل یوم موة فاذا لاح الهلال فمنشور بمنشار تغدو علی وجوه من مغاربة کأما طلیت بالزفت و القار اذا تغیبت عنهم ساعة کسروا بابی بارزبة او فأس نجار و ان ظهرت فقلع الباب أیسره و الحبس ان لم تخشنی رقة الجار فان اعان بقرض کف ایدیهم اولاً، فانی غدا من کسوتی عار سل المنادی الذی نادى علی سلبی کم جهد ما بلغت فی السوق أطماری ان قیل عند وفاتی أوص قلت لهم شهدت أن الهی الخالق الباری و ان احمد عبدالله ارسله و ان سبعین حقا اجرة الدار [۷۶۴].

«پروردگارا! راه چاره‌ای، از رنجی که بر اثر سختی معیشت و بی چیزی در شهر سامرا گرفتارم، وجود ندارد. هیچ آسایشی پیش از فرا رسیدن مرگ نیست تا دل ناشکیبای من راحت شود. به سن هفتاد سالگی موهای سر و صورتم سفید شد در خانه‌ای که از پول صرافی روشن است تحصیلداران دولت پیش از پایان مهلت فرا می‌رسند، تا دینار آخر که معین شده می‌گیرند غم و اندوه من آنگاه زیاد می‌شود، آنها خود وقتی را تعیین می‌کنند که اشک من چون باران جاری می‌شود! هر روز می‌میرم چه مردنی؟ اما وقتی که سرمایه می‌رسد، (بدنم را) با ازه پاره پاره می‌کنند بامدادان که ناشناس، آن چهره‌ها را بینی گویی که قیراندود کرده‌اند! [صفحه ۴۶۴] هرگاه ساعتی از نظر آنها غایب شوم، در خانه‌ام را با کوبه‌های آهنی و یا تبر نجاری می‌شکنند و اگر حاضر باشم، آسانترین کار آنها - اگر از رقت قلب همسایه‌ها نترسند - کندن در و زندانی کردن است. و اگر سخاوت کنند، ابتدا به صورت وامی به گردنم بماند فردا من لباس در تن ندارم، از منادیی که ندای برهنه کردن مرا می‌دهد، بپرس! لباسهای کهنه‌ی ما را در بازار به چند می‌توانی بفروشی! اگر موقع مردنم بگویند: وصیت کن! خواهم گفت: گواهی می‌دهم که خدایم آفریدگار مخلوقات است و محمد بنده‌ی خدا و فرستاده‌ی اوست و اجاره بهای این منزل هفتاد درهم صحیح است!» این اشعار از نهایت درماندگی و تیره روزی شاعر حکایت دارد که او بدترین و سخت‌ترین چیزهایی را که باید ببیند در مورد اجرت منزلی که متعلق به دولت بوده است، دیده و قادر بر پرداخت مال الاجاره در وقت مقرر نبوده است و به قدری گرفتار درد و مشقت بوده که هر روز به خاطر ناتوانی بر پرداخت مال الاجاره به بدترین وضع می‌مرد، و چون وقت معین فرا می‌رسید و نمی‌توانست مال الاجاره را بپردازد تحصیلداران سیاه که گویی صورتشان را با قیراندود کرده بودند می‌شتافتند و در خانه‌اش را می‌شکستند و او را بازداشت می‌کردند و هر چه داشت می‌گرفتند و به بازار برده و می‌فروختند تا دینش را ادا کنند. و از شدت ناراحتیش می‌گوید که اگر مرگ او فرا رسد و بخواهد وصیت کند، او به شهادتین اقرار می‌کند و همچنین گواهی می‌دهد که او هفتاد درهم، مال الاجاره‌ی منزلش را به دولت بدهکار است! (خوانندگان عزیز) ملاحظه می‌فرمایید این همه سختی و تیره روزی را که دانشمندان و ادیبان در عصر عباسی مشاهده کرده‌اند در حالی که تمام

طلاهای روی زمین در دست سلاطین عباسی بود و آنها را در راه شهوترانیهای [صفحه ۴۶۵] خود صرف می‌کردند و سخاوتمندانه به مردمان هرزه و بی‌بند بار می‌بخشیدند. شایان ذکر است که بسیاری از شعرای آن عصر از محرومانی بودند که به پارسایی و تصوف رو آوردند و این در نتیجه‌ی سختی‌ها و محرومیت‌هایی بود که مشاهده می‌کردند. عطوی در همین زمینه می‌گوید: یا مل المرء أبعد الامال و هو رهن بأقرب الاجال لو رأى المرء رأى عينه يوما كيف صول الآجال بالآمال لتناهى واقصر الخطو فى الل هو و لم يغتر بدرا الزوال نحن لهن و نحن يحصى علينا حركات الادبار و الاقبال فاذا ساعة المنية حمت لم يكن غير عاثر بمقال أى شىء تركت يا عازما بالل ه للممترين و الجهال؟ تركب الأمر ليس فيه سوى أن ك تهواه فعل أهل الضلال أنت ضيف و كل ضيف و ان طالت لياليه مؤذن بارتحال أيها الجامع الذى ليس يدرى كيف حوز الأهلين للأموال يتسوى فى الممات و البعث و الموقف أهل الاكثار و الاقلال ثم لا يقسمون للنار و الحج نة الا بسالف الأعمال [۷۶۵]. «شخص، دورترین آرزوها را دارد در حالی که در گرو نزدیکترین مرگهاست اگر آن شخص روزی به چشم خود ببیند که چگونه مرگها پنجه در آرزوها می‌افکنند! هر آینه خودداری می‌کند و قدم از راه هرزگی کوتاه می‌کند و فریب دنیای ناپایدار را نمی‌خورد ما سرگرم بیهوده کاری هستیم در حالی که حرکات پس و پیش ما نوشته می‌شود [صفحه ۴۶۶] و آنگاه که زمان مرگ برسد، جز سقوط و لغزش سخنی نداریم! ای که راهی پیشگاه خدا هستی چه چیز برای آزمندان و نادانان بر جا نهاده‌ای! مرگ حتمی است، جز این که تو در این میان، دوستدار عمل گمراهانی! تو مهمانی و هر مهمان نیز هر چند شبهای زیادی بماند باید کوچ کند ای آن که مال دنیا را جمع می‌کند و نمی‌داند وابستگان چگونه در آن اموال تصرف می‌کنند در وقت مردن و برانگیخته شدن و در روز محشر ثروتمندان و فقرا همسانند وانگهی بهشت و دوزخ را جز بر اساس اعمال گذشته، تقسیم نمی‌کنند.» در این جا سخن ما درباره‌ی زندگی ناهنجار اقتصادی دوران امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام پایان گرفت.

اوضاع دینی

اما وضع دینی در زمان امام هادی علیه‌السلام، پریشان و مضطرب بود. بسیاری از شکوک و اوهام در پیرامون عقاید اسلامی به وجود آمد که تمام اینها را نیروهای کینه‌توز و مخالف اسلام به وجود آوردند، از طرفی دانشمندان اسلامی و در پیشاپیش همه، امام هادی علیه‌السلام، تضعیف و رد و بطلان آنها را بر عهده گرفتند که ما در مباحث کلامی امام علیه‌السلام، آنها را بیان کردیم.

بدعتها و فریبا

اشاره

گروهی ناپاک دینان و از دین برگشتگان در صف شیعیان رخنه کردند [صفحه ۴۶۷] و آتش فتنه را برافروختند و بدعتها و گمراه سازیها را در میان ایشان رایج کردند، اسلام از طرف اینان به بدترین مصائب مبتلا شد و این گرفتاری به خاطر دعاوی باطلی بود که آنان بدان وسیله افراد ساده لوحی را که بین حق و باطل تشخیص نمی‌دادند، گمراه ساختند... اما سران فاسد این بدعتها: ۱ - علی بن حسکه قمی ۲ - قاسم یقطینی ۳ - حسن بن محمد بابا قمی ۴ - محمد بن نصیر این افراد، بخشی از مدعیان بدعت و الحاد بودند که به جنگ اسلام برخاستند و کلنگی به دست گرفته بودند تا تمام ارزشها و تعلیمات اسلامی را ویران سازند.

یاوه گوئیهای ابن حسکه

اما بدعتها و فریبکاریهای ابن حسکه عبارتند از: الف - امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام، پروردگار و آفریننده و مدبر این عالم است؛

ب - ابن‌حسکه، خود پیامبر و فرستاده‌ی امام هادی برای هدایت مردم است؛ ج - تمام واجبات اسلامی از: زکات، حج و روزه را از پیروانش برداشته است. اما صریح این مطالب در ضمن نامه‌ای که یکی از اصحاب امام علیه‌السلام به محضر آن حضرت نوشته به شرح زیر آمده است: «مولای من فدایت شوم، علی بن‌حسکه مدعی است که از دوستان شماست و شما مبدأ قدیم عالم هستید، و او واسطه و پیامبر از طرف شماست و شما چنین دستوری را به او داده‌اید. او معتقد است که نماز، زکات، حج و روزه و تمام واجبات همان شناخت و معرفت به شما و شناخت کسانی است چون ابن [صفحه ۴۶۸] حسکه با دعوی بابت و نبوتش! و چنین کسی مؤمن کامل است و بندگی و پرستش به وسیله نماز، روزه و حج - و همه احکام دین را نام می‌برد - از او ساقط است. تمام اینها مطالبی است که برای شما مسلم است و مردم زیادی به او گرویده‌اند، اگر مصلحت بدانید به دوستانتان منت بگذارید، با پاسخ دادن به این نامه ایشان را از گمراهی و هلاکت نجات دهید...» [۷۶۶]. این بود برخی از گمراه سازیهای وی که بدان وسیله ساده لوحانی را که هیچ گونه فکر و درایتی نداشتند، فریب داده بود و به بدعتهای او گرویده و باور کرده بودند.

بیزاری امام از وی

امام علیه‌السلام بیزاری خود را از ابن‌حسکه اعلام فرمود و دستور مخالفت و کشتن وی و پیروانش را صادر کرد. در پاسخ نامه‌ی فوق چنین آمده است، امام علیه‌السلام فرمود: «ابن‌حسکه - خدا لعنتش کند - دروغ گفته است، همین قدر بدان که من او را از زمره‌ی دوستان خود نمی‌دانم. چه شده است او را! به خدا سوگند که خداوند محمد و پیامبران پیش از او را مبعوث نکرده است مگر به دین پاک و نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - دعوت نکرد جز به خدای یکتایی که بی‌شریک است و همچنین ما جانشینان از اولاد وی بندگان خداییم، چیزی را شریک او نمی‌دانیم، اگر از او اطاعت بکنیم ما را بیامزد و اگر نافرمانی کنیم، ما را عذاب نماید، (در هر صورت) ما هیچ حجتی بر خدا نداریم، بلکه او بر ما و بر همه‌ی مخلوقات حجت دارد، من از کسی که چنان سخنانی را بگوید، بیزارم و در پیشگاه خدا این سخن را بیهوده و باطل می‌شمارم و شما از ایشان دوری کنید، خداوند آنها را از رحمت خود دور گرداند و به راه راست پناه آورید، و اگر کسی از آنها را یافتید سرشان را با سنگ بشکنید...» [۷۶۷]. [صفحه ۴۶۹] این نامه از ناراحتی و تأثر امام از دست این ملحد پرده برمی‌دارد، کسی که از یاد خدا دوری کرده و آیات او را به مسخره گرفته است، امام علیه‌السلام خون او و پیروانش را مباح دانسته است.

بدعتهای فهری

محمد بن نصیر فهری نمیری از سران ملحدان و از پیشوایان کفر است که گمراهی را بین مردم رواج داد، از جمله بدعتهای وی: الف - امام هادی علیه‌السلام، آفریننده و پروردگار عالم است؛ ب - ازدواج با محارم: مادران، دختران، خواهران و دیگر محارم جایز است؛ ج - لواط (آمیزش با همجنس) جایز است و یکی از تمایلات و اعمال پاک است، خداوند متعال آن را حرام نکرده است و یکی از راههای تواضع برای خداست؛ د - اعتقاد به تناسخ [۷۶۸]. این بود برخی از بدعتها و فریبکاریهایی که به قصد مبارزه با اسلام و تیره کردن چهره‌ی واقعی ائمه‌ی طاهرین علیهم‌السلام، به وجود آوردند.

توجیه واجبات

این گمراهان، واجبات اسلامی را به دلخواه فاسد خود توجیه می‌کردند و می‌گفتند: مقصود از نمازی که خداوند دستور به پا داشتن آن را داده است آن عبادت و مراسم معروف نیست بلکه منظور از آن مرد مخصوصی است. و همچنین زکات، آن مالیات مخصوصی که خداوند تعیین فرموده، نیست بلکه [صفحه ۴۷۰] مرد معینی است و همین طور گناهانی را که خداوند از آنها نهی

کرده است، تأویل و توجیه می‌کردند و تمام اینها در ضمن نامه‌ای که ابراهیم بن شیبه خدمت امام علیه‌السلام نوشت آمده است و آن نامه چنین است: «فدایت شوم، گروهی در نزد ما هستند که در شناخت فضیلت شما اختلاف نظر دارند و سخنان گوناگونی می‌گویند که دلها از شنیدن آنها تنفر دارد و سینه‌ها تنگی می‌کند، احادیثی را در آن باره نقل می‌کنند که به خاطر سنگینی بیان نه می‌توانیم به آنها اعتراف کنیم و نه می‌توانیم آنها را رد کنیم و نه به دلیل آن که به پدران شما نسبت می‌دهند، می‌شود انکار کرد، ناگزیریم نسبت به آنها متوقف باشیم زیرا آنها سخنان ایشان را تأویل می‌کنند و می‌گویند: معنای سخن خدای عزوجل (ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر) [۷۶۹] - به راستی که نماز از ناشایستها و بدیها باز می‌دارد - و این سخن خدا (و اقیموا الصلوة و اتوا الزکاة) [۷۷۰] - نماز بخوانید و زکات را پردازید - معنای نماز مردی است، نه رکوع است نه سجود و همچنین معنای زکات همان مرد است نه چند درهم و نه پرداخت مال و چیزهای دیگر، واجبات و سنتها و گناهان را توجیه و تأویل می‌کنند و تا این حدی که گفتیم آنها را تغییر می‌دهند، اگر صلاح بدانید بر دوستانتان منت بگذارید به خاطر سلامتی و نجات ایشان از این سخنانی که باعث تباهی و هلاکت ایشان است (پاسخ مرحمت کنید)، و از جمله کسانی که مدعی دوستی با شما هستند و مردم را به اطاعت خود دعوت می‌کنند؛ علی بن حسکه و قاسم یقطینی است، شما درباره‌ی قبول سخن همه‌ی آنها چه می‌فرمایید...» امام علیه‌السلام در پاسخ نامه چنین نوشت: «این دین و آیین ما نیست از آن دوری کن -» [۷۷۱]. [صفحه ۴۷۱] امام علیه‌السلام، به بدترین وضع گرفتار این گمراهان شده بود که به خداوند کافر بودند و آیات او را انکار می‌کردند و به مسخره می‌گرفتند.

امام مردم را از آنها بر حذر می‌دارد

اشاره

امام ابوالحسن الهادی علیه‌السلام شیعیان خود و سایر مسلمین را از ارتباط با این گروه غلات بی‌دین بر حذر داشت و این نامه را به علی بن محمد بن عیسی نوشت: «خداوند قاسم یقطینی را لعنت کند، و خداوند علی بن حسکه‌ی قمی را از رحمت خود دور بدارد، به راستی که شیطانی خود را به قاسم وانمود کرده و او را فریفته و سخنان فریبنده‌ای را به او القاء می‌نماید...» [۷۷۲]. امام هادی علیه‌السلام به عیب‌های نامه‌ی نوشت و او را از گمراهیهای این غلات بر حذر فرمود و بر بیزاری از ایشان دعوت کرد، در نامه‌ی امام چنین آمده است: «من در پیشگاه خدا از فهری و حسن بن محمد بن باباقمی بیزارم و تو نیز از آنها بیزار باش، که من، تو و همه‌ی دوستانم را از آنها بر حذر می‌دارم و آنها را لعنت می‌کنم لعنت خدا بر آنها باد! این دو نفر می‌خواهند به وسیله‌ی ما هستی مردم را بلعند، آشوبگران مردم آزارند، خداوند ایشان را بیازارد، خداوند نفرینش را بر آنها نازل کند و ایشان را به رو در (آتش) فتنه بیفکند. ابن‌بابا گمان می‌کند که من او را مبعوث کرده‌ام و او باب من است، خدا او را لعنت کند، شیطان او را مسخره کرده و فریب داده است خداوند هر که را که سخن او را قبول کند از رحمت خود دور گرداند. یا محمد اگر توانستی سر او را با سنگ بشکنی، بشکن که او مرا آزرده است، خداوند او را در دنیا و آخرت بیازارد...» [۷۷۳]. [صفحه ۴۷۲] این نامه از میزان ناراحتی و تأثر امام علیه‌السلام از دست این غلات بی‌دین که در صفوف شیعه برای ربودن اموالشان نفوذ کرده بودند پرده بر می‌دارد.

امام دستور قتل فارس را می‌دهد

امام هادی علیه‌السلام به شیعیانش دستور می‌دهد تا رئیس غلات، فارس بن حاتم را بکشند و برای قاتل وی بهشت را ضمانت کرده و می‌فرماید: «این فارس به دروغ از طرف من عمل می‌کند و مردم را به بدعت دعوت می‌کند خون وی برای هر که او را بکشد، هدر است، پس کیست که مرا از دست او آسوده سازد و او را بکشد و من در نزد خدا بهشت را برای او ضمانت کنم» [۷۷۴]. آری

برخی از مؤمنان به ندای امام علیه‌السلام لبیک گفتند و او را کشتند [۷۷۵] و خداوند بندگان را و زمین را از شر او خلاص کرد.

امام قتل ایشان را جایز می‌شمرد

امام هادی علیه‌السلام قتل غلات را جایز شمرد و به یکی از شیعیانش نامه‌ای نوشت که در آن نامه چنین آمده است: «اگر کسی از آنها را در خلوت دیدی، با سنگ سرش را بشکن» [۷۷۶].

نامه‌ی سری به امام درباره‌ی غلات

سری بن سلامه نامه‌ای به خدمت امام ابوالحسن الهادی نوشت و درباره‌ی غلات و دعاوی آنها و بیم پیامدهای زیانبار دعوت ایشان را پرسید و در آن نامه برای نجات خود و برادرانش از شر ایشان درخواست دعا کرد، امام [صفحه ۴۷۳] علیه‌السلام در پاسخ وی نوشت: «خداوند شما را از راه غلوی که آنها می‌روند، بر کنار داشت، بنابراین کافی است اولیای خدا از ایشان دوری جویند و خداوند شما را در عقاید خود استوار گرداند و ایمان شما را عاریتی قرار ندهد و به عقیده‌ی ثابت در دنیا و آخرت ثابت قدم بدارد و پس از هدایت شما را گمراه نگرداند...» [۷۷۷]. امام علیه‌السلام برای وی دعا کرده است تا از شر این بی‌دینان که از راه گمراه شده و از حق منحرف شده‌اند و از هدفی واقعی دور افتاده‌اند، نجات یابد.

عوامل غلو

اما انگیزه‌های غلو و اعتقاد به این که امام هادی علیه‌السلام، خدا و آفریدگار عالم هستی است، به نظر ما از این قرار است: ۱ - معجزات و کراماتی که از امام علیه‌السلام ظاهر شد - و خداوند این مقام را به ایشان و پدران ایشان مرحمت کرده بود - منحرفین از دیانت و کینه توزان از این معجزات و کرامات برای بدعت‌های خود و نابودی اسلام و جبهه‌گیری در برابر آن، بهره‌برداری کردند. ۲ - آزادی از قید و بند ارزشها و آداب اسلامی، زیرا آنها تمام محرمات اسلامی و منهیات آن را مباح ساخته بودند. ۳ - طمع به اموال مردم و رایگاه به دست آوردن آن و تسلط بر اموالی که شیعیان به ائمه علیهم‌السلام می‌پرداختند. اینها برخی از عوامل و انگیزه‌هایی بود که باعث اعتقاد به غلو می‌شد. [صفحه ۴۷۴]

امام با واقفیه

پس از وفات امام موسی بن جعفر علیهما‌السلام در صحنه‌ی زندگی مسلمین گروهی از شیعه به نام «واقفیه» پیدا شدند و وفات امام موسی علیه‌السلام را انکار کردند و مدعی شدند که او به آسمان بالا رفته است همان طوری که عیسی بن مریم رفت و سران این گروه بدین جهت این عقیده را ابراز می‌کردند که اموال زیادی از حقوق شرعیه مربوط به امام موسی علیه‌السلام نزد ایشان بود و آنها را اختلاس کرده بودند و پس از شهادت امام هفتم به امام رضا علیه‌السلام ندادند این گروه در مبارزه و مخالفت با شیعه همچنان پا برجا ماندند، و از طرف آنها به شیعیان اذیت و آزار می‌رسید به حدی که شیعیان آنها را «مضطوره» نامیدند از باب تشبیه بر سگهای باران خورده که بین مردم راه می‌روند و هر که نزدیک آنها شود نجس می‌شود، و این گروه واقفیه در نجس بودن و زیان رساندن به شیعه نیز این چنین بودند. به هر حال، یکی از شیعیان درباره‌ی آنها نامه‌ای به امام علیه‌السلام نوشته که در آن نامه چنین آمده است: فدایت شوم بر این گروه «مضطوره» در نماز نفرین کنم؟ یعنی آیا لعن آنها در دعای دست جایز است؟ امام علیه‌السلام فتوای جواز دادند [۷۷۸].

مسأله‌ی خلق قرآن

از جمله مسائل مهمی که مسلمانان در زندگی دینی خود بدان مبتلا [صفحه ۴۷۵] بودند و به بدترین وضع گرفتار شده بودند مسأله «خلق قرآن» بود که حکومت عباسیان آن را مطرح کردند و برای نابود کردن دشمنانشان از این حربه استفاده می‌کردند گروه زیادی در جریان آن به قتل رسیدند و تخم کینه‌ها و عداوتها میان مسلمین افشاندند شد... امام هادی علیه‌السلام به احمد بن اسماعیل بن یقظین در سال (۲۲۷ هـ) در این باره نامه‌ای نوشته که پس از بسم الله... چنین آمده است: خداوند ما و شما را از این فتنه حفظ کند اگر چنین کند نعمت بزرگی مرحمت کرده است و اگر نکند دچار هلاکت شده‌ایم به اعتقاد ما مجادله درباره‌ی قرآن بدعت است که پرسش کننده و پاسخ دهنده در این بدعت شریکند، زیرا کسی که از چیزی می‌پرسد که نباید پرسد، و پاسخ دهنده، چیزی را به زحمت پاسخ می‌دهد که نباید بدهد. آفریدگاری جز خدا نیست و جز او همه مخلوقند و قرآن کلام خداست، حق نداری نامی از پیش خود روی آن بگذاری زیرا که از گمراهان خواهی شد، خداوند ما و شما را از جمله کسانی قرار دهد که با ایمان به غیب از خدا می‌ترسند و از روز رستاخیز بیمناکند... [۷۷۹]. به راستی که وارد شدن در بحث خلق قرآن و مجادله درباره‌ی آن بدعت و گمراهی است و آن که می‌پرسد و آن که پاسخ می‌دهد هر دو در گناه آن شریکند، و مسلمان وظیفه دارد که به این مقدار بسنده کند که قرآن کلام خدای تعالی است و حق ندارد چیزی بر آن بیفزاید که مخلوق است و یا غیر مخلوق زیرا بدان وسیله به فرموده امام علیه‌السلام جزو گمراهان می‌گردد. در این جا سخن ما از وضع دینی زمان امام هادی علیه‌السلام پایان گرفت. همان طوری که گفتیم وضع دینی آن زمان پریشان و نگران کننده بود و توجه دینی ضعیف بود و بیشتر مردم مسلمان، دینشان را از روی دلیل و ادراک [صفحه ۴۷۶] نمی‌دانستند بلکه مقلد پدرانشان بودند و از این رو غلات و دیگر نیروهای دشمن اسلام، توانستند به جنگ ایشان بیایند و از دین راست و استوارشان منحرف سازند.

خوشگذرانی

پادشاهان بنی‌عباس که معاصر امام هادی علیه‌السلام بودند در لهو و لعب و شهوترانیه‌ها فرو رفته بودند، شب نشینهایشان به می‌گساری و ساز و آواز و هرزگی می‌گذشت و هیچ کار صحیحی انجام نمی‌گرفت همان طوری که هرگز یادی از خدا در میان نبود. قاضی تنوخی، علی بن محمد قاضی بصره وضع خلیفه‌ی عباسی زمان خود را چنین تجسم بخشیده، می‌گوید: نشا بین طنبور و زق و مزهر و فی حجر شادا و علی صدر ضارب میان تار و تنبور و یاده و عود، و در دامن آواز و یا روی سینه نوازنده به سر می‌برد. و هرگاه خلیفه با لهو و لعب به سر ببرد، چه خواهد بود حال وزرا، و نویسندگان، استانداران و کار گزاران و بلکه دیگر مردمان! در حقیقت همگان در کامجویی و هرزگی تباه شده بودند و از هدف اسلام که طالب زندگی پاک و پاکیزه‌ی ایشان بود، دور شده بودند، که در آن هیچ بیهودگی و تبهکاری وجود ندارد... اینک به برخی از مظاهر زندگی لهو و لعب و بی بند و باری آن زمان اشاره می‌کنیم: می‌گساری در آن دوران رایج بود و متوکل عباسی و وزیران و اطرافیانش جامهای شراب را دست به دست می‌گرداندند و یک کار معمولی بود و هیچ اعتنایی بر این که اسلام باده گساری را حرام کرده و مجازات سختی قائل شده، [صفحه ۴۷۷] نداشتند. اهدای بطریهای شراب در نظر عباسیان بالاترین هدیه‌ها بود. عبدالله بن احمد بن حمدون ندیم از قول پدرش نقل می‌کند: ما به دستور مأمون و معتصم با رومیان می‌جنگیدیم محمد بن عبدالملک زیات مقداری شراب کهنه‌ی عراقی به ما هدیه داد و این اشعار را به همراه آنها فرستاد: ما ان تری مثلی فتی اندی یدا و اعم جودا اسقی الصدیق بلده لم یرو فیها الماء عودا صفراء صافیة کأن علی جوانبها العقود فان استقل بشکوها أوجهت بالشکو المزیدا خذها الیک کأنما کسبت رجاحتها فریدا فاجعل علیک بأن تقوم بشکرها ابداء عهدا [۷۸۰]. «کسی همچون من، جوانمردی را ندیده، این قدر بخشنده و با سخاوت باشد دوستش را

در آن دیار به چیزی سیراب می‌کند که دوباره نیازی به خوردن آب نباشد، زعفرانی صافی (شرابی) که گویی در اطراف آن گلوبندها قرار دارد! اگر ظرف آن به نظر تو کوچک برسد، ظرف بزرگتری را به تو تقدیم دارد! چنان آن را بنوش که گویی تمام جنبش آن را تو تنها گرفته‌ای. و چنان باش که خود را همیشه سپاسگزار آن بدانی.» به راستی که متوکل از همه‌ی پادشاهان عباسی بیشتر شیفته‌ی می و می‌گساری بود. بحتری یکی از مجالس شراب متوکل را چنین توصیف کرده است: قلوب شجتهن الخدود الملائح وساق بدا كالصبح و اللیل جانح یدیر کؤوسا من عقار کأنها من النور فی ایدی السقاء مصابح فللراح ما تجری علیه دماؤهم و للشرق ما ضمت علیه الجوانح [صفحه ۴۷۸] و ندمان صدق فی جوار خلیفه عدا بین کفیه الندی و الصفائح [۷۸۱]. چهره‌هایی نمکین و ساقیی که چون سپیده‌ی صبح در پایان شب نمودار شود، دلها را شاد کند جامهای شراب را بگردانند به طوری که از روشنی گویی که چراغهای پر نور در دست ساقیان می‌گردد (ساقیان از بس که ظریفند) تند باد می‌تواند خون آنها را بریزد و علاقه و اشتیاق خلیفه حق دارد، آن پهلوها را به خود جذب کند. و همدمان راستین که در کنار خلیفه هستند، غیر از آن بذل و بخششها و گذشتها. متوکل بیشتر دوران زندگی خود را میان جامهای شراب گذراند، در وقتی که به قتل رسید نیز مست و بی خود بود هیچ چیز نمی‌فهمید... و هر گاه خلیفه از باده گساری که خداوند حرام کرده است احساس گناه نکند، از دیگر ارگانهای دولتی و سایر مردم چه انتظار!

هرزگی و بی بند باری

هرزگی و افسار گسیختگی در بیشتر روزگاران عباسی فراگیر و علنی و همگانی بود و منحصر به سلاطین عباسی هم نبود، بلکه دیگران نیز مبتلا بودند. اکنون به اشعار ابوعلی بصیر گوش فرا می‌دهیم که به زیارت بیت الله الحرام رفته بود و پس از ادای فریضه‌ی حج دوباره به هرزگی و بی بند و باری پرداخته و می‌گوید: اتینا بعدکم مکة ۛ حجاجا و زوارا و مسحنا من الکعب ۛ ارکانا و استارا [صفحه ۴۷۹] و جننا القبر قبر المص طفی احمد زوارا و قال الناس هل أحدث هذا لک اقصارا و هل أحسنت للتوبة من قلبک اضمارا فلما شارف الحیر ۛ حادی ابلی حارا و قد کان یغور النج م للاصباح أو غارا فقلت: احطط بها رحلی و لا تعبأ بمن سارا فجددنا عهدا اسل فت و آثارا و قضینا لبانات لنا کانت و اوطارا و صاحبنا بها دیرا و قسیسا و خمارا [۷۸۲]. «پس از شما ما هم برای اعمال حج و به عنوان زائر به مکه آمدیم و ارکان و پرده‌های کعبه را دست کشیدیم (و بوسیدیم) و به زیارت قبر پیامبر، احمد مصطفی (ص) آمدیم مردم گفتند: آیا گناهانی و کوتاهیایی از تو سر زده است؟ آیا از صمیم قلب، توبه‌ی صحیح به جا آوردی؟! وقتی که شترم، نزدیک حیره رسید، شتربان ناخودآگاه آواز خوانی کرد موقعی بود که ستاره‌ی صبح در حال فرود آمدن و خفتن بود به شتربان گفتم: بار بگذار و اعتنا مکن که چه کسی خواهد رفت دوباره همان پیمانها و کارهای قبلی را تجدید کردیم نیازهایمان را برآوردیم و به خواسته‌هایمان رسیدیم و بدان وسیله همراه دیر و رهبان و می فروش گشتیم.» بی بند و باری و گستاخی و سرکشی این شاعر را در برابر ارزشهای اسلامی و آداب اجتماعی ملاحظه می‌کنید. و اینک به شاعر هرز کار دیگری از شعرای آن زمان گوش فرا می‌دهیم که می‌گوید: [صفحه ۴۸۰] سقیال شهر الصوم من شهر عندی له ما شاء من شکر کم من عزیز فیه فزنا به انهضه اللیل من الوکر و من امام کان لی وصله الی کحیل العین بالسحر لو کان یدری بالذی خلفه اعجله ذاک عن الوتر و خلّة زارتک مشتاقه فی لیلة القدر علی قدر فانصرف الناس بما أملوا و بؤت بالاثام و الوزر [۷۸۳]. «آفرین بر ماه رمضان! هر چه بخواهد، من از آن ماه سپاسگزارم چه بسیار محبوبی که در آن ماه به دست آوردیم، شبانه او را از آشیانه‌اش ربودیم و چه رهبری که رساندن او به وصل سیاه چشمی در سحرگاهان بر عهده‌ی من بود در حالی که اگر او می‌دانست، چه کسی پشت سر اوست، هر آینه به تنهایی به سمت او می‌شتافت و چه بسیار دوستی که تو را مشتاقانه در شب قدر، بر اساس تقدیر، دیدار کند و مردم به آرزوهایی که داشتند مراجعه کردند، اما من به گناهان و ارتکاب گناه رو آوردم.» به راستی راه و رفتار توده‌ی مردم سراسر کشور در آن زمان، حرکت به

سمت خوشگذرانی و هرزگی بود و فرو رفتن پادشاهان بنی عباس بر کامجویی و تبه‌کاری و هرزگی باعث تشویق ایشان بر این کارها می‌شد و هیچ اثری از حیات معنوی در کاخها و راه و رفتارشان به چشم نمی‌خورد... در این جا سخن را درباره‌ی عصر امام علیه‌السلام به پایان می‌بریم. [صفحه ۴۸۳]

بسوی بهشت برین

اشاره

امام ابوالحسن‌الهادی علیه‌السلام از دست طاغوت‌های بنی‌عباس با انواع غمها و مصائب کشنده روبرو بود. آنها هر چه توانستند از ظلم و تعدی نسبت به آن حضرت دریغ نکردند، در آن میان متوکل از همه بیشتر نسبت به آن بزرگوار کینه و ستم روا داشت؛ امام را از مدینه به سامرا منتقل کرد و به اقامت در آن جا مجبور نمود و با انبوهی از نیروهای اطلاعاتی و امنیتی خود، خانه‌ی آن حضرت را زیر نظر داشت، به طوری که نفس کشیدن‌های او را می‌شمردند، از استفاده‌ی دانشمندان، راویان و فقها از زلال علوم آن حضرت و نقل فتواها و نظرات آن بزرگوار مانع می‌شدند و به این ترتیب متوکل نسبت به علم و دانش، مرتکب جنایت بی‌نظیری شد. همچنان که دستور محاصره‌ی اقتصادی داد و از رساندن حقوق شرعی - که از همه جای کشور پهناور اسلامی و از خارج کشور می‌رسید - به دست امام جلوگیری کرد، و آن حضرت را در تنگنای مالی کشنده‌ای قرار داد، به مأموران و جاسوسانش دستور داده بود که گاه و بیگاه منزل امام را بازرسی کنند؛ شاید در آن جا اسلحه و یا نوشته‌هایی بر ضد حکومت پیدا شود تا بدان وسیله خون آن حضرت را بریزد مگر آن که هیچ چیزی پیدا نشود، و گاه دستور می‌داد امام علیه‌السلام را در هر حالی که هست دستگیر کرده و به نزد وی ببرند، و یک مرتبه آن حضرت را به حضور وی بردند در حالی که او مست باده بود و جامها و پیاله‌های شراب در مقابلش گسترده و دسته‌های نوازندگان مرد و زن اطراف او را گرفته بودند. امام [صفحه ۴۸۴] علیه‌السلام در برابر او با صلابت و شدت ایستاد و شروع به موعظه و نصیحت کرد و او را به یاد آخرت انداخت و از آن حال هرزگی و فسق و فجور به او هشدار داد. وقتی که طاغوت دید امام علیه‌السلام اصرار بر دوری گزیدن از وی و خودداری از پیوستن به او و ملازمت بر اطاعت و عبادت خدا را دارد، دستور داد تا آن حضرت را به زندان افکنند. راویان می‌گویند: کسی در میان زندان این سخن را از امام شنید که می‌گفت: «من در نزد خدا از ناقه‌ی صالح عزیزترم» و این آیه را تلاوت کرد: «تمتعوا فی دارکم ثلاثه ايام ذالک وعد غیر مکذوب» [۷۸۴]. «تا سه روز در منازل خود از زندگی بهره‌مند شوید (که پس از آن هلاک می‌شوید) و این وعده دروغ نیست.» هنوز سه روز نگذشته بود که متوکل طاغوت نابود شد و پسرش، منتصر او را کشت. [۷۸۵]. غمها و گرفتاریهای امام علیه‌السلام پس از هلاکت دشمنش (طاغوت زمان، متوکل) پایان نیافت زیرا حکومت عباسی همواره مراقب آن حضرت بود و غائله و مصیبتها ایجاد می‌کرد و در روز روشن و تاریکی شب به فکر حيله و نیرنگی بود، خلفای عباسی به دلیل آن که امام علیه‌السلام مورد احترام و تقدیس امت بود به او کینه می‌ورزیدند، زیرا به قدری که مردم او را احترام و تقدیر و تعظیم می‌کردند، به آنها احترام نمی‌گذاشتند و گروه زیادی از امت معتقد به امامت آن بزرگوار بودند و او را برای مرکز خلافت اسلامی از بنی‌عباس - که غرق در لذتها و شهواترانیها بودند و نسبت به مردم با همان سیاست بنی‌امیه، یعنی بر اساس فشار، زور و قدرت نمایی رفتار می‌کردند - سزاوارتر می‌دانستند. [صفحه ۴۸۵] به هر حال ما در این جا به اختصار به آخرین قسمت‌های زندگی امام علیه‌السلام می‌پردازیم.

زهر دادن ناجوانمردانه به امام

وجود امام علیه‌السلام برای معتمد عباسی گران بود، به خاطر این که می‌دید مردم درباره‌ی آثار، علوم و زهد و تقوایش سخن

می‌گویند و آن حضرت را بالاتر از دانشمندان دیگر اسلامی می‌دانند و از این رو آتش غضبش شعله می‌کشید و از بخل و کینه‌ای که نسبت به امام داشت شدت ناراحت شد و تمایلات پست درونی وی او را به ارتکاب بدترین جرم در اسلام وادار کرد و نقشه کشید که زهر کشنده‌ای به آن حضرت بخوراند و سپس نقشه خود را اجرا کرد همین که آن بزرگوار زهر را تناول کرد به بستر افتاد در حالی که بدنش مسموم گشت و از بدترین دردها رنج می‌برد. شیعیان و بزرگان دولت برای دیدار آن حضرت می‌آمدند، از جمله کسانی که به عیادت حضرت آمد، شاعر برجسته ابوهاشم جعفری بود، وقتی که آمد و امام علیه‌السلام را در آن حال دید، فغان برآورد و گریست و قصیده‌ای انشاد کرد که اشعار زیر از آن جمله است: مادت الارض بی وادت فوادی و اعترتی موارد العروء حین قیل الامام نضو علیل قلت: نفسی ففته کل الفداء مرض الدین لا اعتلالک و اعتل و غارت له النجوم السماء عجبا ان منیت بالداء و السقم و انت الامام حسم الداء أنت آسی الأذواء فی الدین و الدنیا و محیی الاموات و الاحیاء [۷۸۶]. «زمین زیر پایم لرزید و دلم فرو ریخت و دچار وحشت و اضطراب شدم [صفحه ۴۸۶] موقعی که گفتند: امام بیمار و علیل گشته است، با خود گفتم؛ همه‌ی هستیم فدایش باد. به خاطر بیماری تو، دین اسلام بیمار و علیل گشته و ستارگان آسمان تاریک شدند شگفتا که تو به درد و بیماری مبتلایی در حالی که خود (دارو و وسیله‌ی) رفع هر دردی تو معالج همه‌ی دردهای دینی و دنیوی و زنده‌کننده‌ی مردگان و زندگان هستی.» این اشعار، حاکی از غم و اندوه فراوان ابوهاشم و اضطراب و بی‌تابی او از بیماری امام علیه‌السلام است که وجودش را ناراحتی و حسرت در هم فشرده و آرزو می‌کرد که ای کاش فدای امام شده بود، دین اسلام به خاطر بیماری امام بزرگ؛ بیمار گشته و ستارگان آسمان از غم فاجعه، دگرگون گشته است. و ابوهاشم تعجب می‌کند از این که امام علیه‌السلام، دچار درد و بیماری شده، در حالی که خود داروی هر درد است.

تعیین امام بعدی

امام هادی علیه‌السلام، به امامت پسرش ابومحمد حسن - عسکری - علیه‌السلام تصریح فرمود و او را پس از وفات خود، راهنما و مرجع شیعیان قرار داد، و پیش از آن نیز، خواص شیعیانش را به امامت آن حضرت راهنمایی کرده بود. و به او وصیت کرد که عهده‌دار کفن و دفن بدن مقدس او شده و بر آن نماز بگذارد و در خانه‌ی خودش دفن نماید و مطالب دیگری که مربوط به آن حضرت می‌شد، وصیت کرد. [صفحه ۴۸۷]

به سوی بهشت برین

زهر در بدن مقدس امام کارگر شد و دردهای شدید او را رنجور ساخت و مرگ با شتاب به آن حضرت نزدیک می‌شد. وقتی که امام احساس کرد که در آستانه‌ی مرگ قرار گرفته، رو به سمت قبله نمود و شروع کرد به خواندن سوره‌هایی از قرآن مجید. مرگ در حالی فرا رسید که ذکر خدا میان لب‌هایش بود و روح بزرگش در حال پاکی، پاکیزگی به جانب پروردگار بزرگ شتافت، فرشتگان خدا مقدمش را گرمی داشتند، در حالی که زمین از فقدان او تاریک شد و آخرت به نور قدومش روشن گشت، و مردم با رحلت آن حضرت خیر فراوانی را از دست دادند. به راستی که رهبر و مورد علاقه‌ی مردم و کسی که مدافع حقوق ضعیفان و محرومان بود از دنیا رفت.

مراسم دفن

ابومحمد حسن زکی - علیه‌السلام اقدام به مراسم دفن بدن پدر بزرگوارش کرد، آن پیکر پاک را غسل داد و کفن کرد و بر آن، نماز خواند در حالی که رشته‌ی قلب شریفش از غم و اندوه و حسرت گسسته بود.

گروههای تشیع

شهر سامرا، از غم آن مصیبت بزرگ، برآشفته و تمام طبقات مردم به فیض تشیع پیکر امامی که یادگار نبوت و امامت بود، شتافتند و ادارات رسمی [صفحه ۴۸۸] و اماکن تجاری تعطیل شد. در پیشاپیش جنازه، وزرا، علماء، قضات و سران سپاه و سایر افراد دودمان عباسی حرکت می‌کردند، در حالی که همگی عظمت مصیبت را احساس می‌کردند و امتیازات و مناقب و فضایل امام علیه‌السلام را برمی‌شمردند و زیان بزرگ و جبران ناپذیری را که جهان اسلام دچار شده بود به زبان می‌آوردند. باری جریان مراسم تشیع فوق‌العاده جنازه‌ی امام علیه‌السلام، که شهر سامرا نظیر آن را در تمام مراحل تاریخش ندیده بود، بر گزار شد.

در آخرین منزلگاه

پیکر پاک امام علیه‌السلام در هاله‌ای از بزرگداشت و تعظیم به سمت آخرین منزلگاهش آورده شد، آن جا منزل مسکونی امام بود که مقبره‌ی خود و اعضای خاندانش قرار داده بود، پسرش امام حسن علیه‌السلام وارد لحد شد در حالی که قطرات اشک بر صفحه‌ی صورتش جاری بود جسد مطهر را در آرامگاهش قرار داد و با آن پیکر مقدس ارزشهای انسانی: دانش، بردباری، تقوا و خیراندیشی و... را در دل خاک پنهان ساخت. پس از فراغت از دفن بدن مقدس، توده‌های تشیع کننده، به سوی امام ابومحمد، حسن علیه‌السلام شتافتند و تسلیتهای گرم و پر شور خویش را به آن حضرت تقدیم کردند و در مصائب دردناک آن بزرگوار خود را شریک دانستند و امام علیه‌السلام با دیگر اعضای خاندانش ایستاده بودند و از آنها تشکر می‌کردند. [صفحه ۴۸۹]

عمر شریف امام

اما عمر امام علیه‌السلام را بعضی از مصادر - کتابهای معتبر - چهل سال نوشته‌اند [۷۸۷].

سال وفات امام

امام علیه‌السلام در روز دوشنبه بیست و پنجم جمادی الاخر [۷۸۸] سال (۲۵۴ هـ) دار دنیا را وداع گفت و اقوال دیگری نیز وجود دارد. در این جا سخن ما درباره‌ی زندگانی امام هادی علیه‌السلام پایان می‌پذیرد، به امید آن که توانسته باشیم گوشه‌هایی از شخصیت آن حضرت را بیان کنیم.

پاورقی

[۱] شاید مؤلف محترم در کتاب دیگر و یا پیشنهاد نویس همین کتاب، در این باره مطلبی داشته‌اند، اگر نه در این کتاب، قبلاً چیزی نوشته‌اند! و اما خطیب توانا و مورخ معاصر، شیخ ذبیح الله محلاتی مقیم سامراء، جلد سوم از کتاب ارزشمند خود را به زندگانی امام هادی علیه‌السلام اختصاص داده و به تفصیل آن را به رشته تحریر درآورده است و آثار دیگری نیز این دانشمند به عربی دارد -

۰۴

[۲] دلائل الامامة: ص ۲۱۶.

[۳] عیون المعجزات.

[۴] تذکره الخواص: ص ۳۹.

[۵] بحار الانوار: ۱۳ / ۱۲۶، الدر النظیم.

- [۶] بحر الأنساب: ص ۳۵.
- [۷] مرآة الزمان: ص ۹ برگ مصور: ص ۵۵۳.
- [۸] تاریخ الائمه: ص ۱۶.
- [۹] نام روستایی است که از مدینه سه میل فاصله دارد و امام موسی بن جعفر (علیه السلام) آن را ایجاد کرد.]
- [۱۰] الانحاف بحب الأشراف: ص ۶۷، جوهرة الكلام فى مدح السادة الاعلام: ص ۱۵۱.
- [۱۱] اصول کافی: ۱ / ۴۹۷، ارشاد: ص ۳۶۸، اعیان الشیعه: ۴ / ق ۲ / ۲۵۲.
- [۱۲] الانحاف بحب الاشراف: ص ۶۷، جوهرة الكلام: ص ۱۵۱، مرآة الجنان: ۲ / ۱۵۹ تاریخ الخمیس: ۲ / ۳۲۱.
- [۱۳] اعیان الشیعه: ۴ / ق ۲ / ۲۵۲.
- [۱۴] تاریخ الخمیس: ۲ / ۳۲۱، مرآة الجنان: ۲ / ۱۵۹.
- [۱۵] یعنی: «بار خدایا به حق دو مولودی که در ماه رجب قدم به دنیا نهادند: یکی محمد بن علی دوم - امام باقر علیه السلام - و دیگری علی بن محمد که برگزیده است، یعنی امام هادی علیه السلام.
- [۱۶] الانحاف بحب الأشراف: ص ۶۷.
- [۱۷] یعنی، ما بزرگوارانیم و کودکان ما، در گهواره صاحب کنیه می‌شوند. همانا ما - وقتی که فرومایگان بر بساط عزت نشینند - قیام می‌کنیم.
- [۱۸] یعنی، من او را وقت صدا زدن، به کنیه صدا می‌زنم تا احترامش کرده باشم نه آن که به لقب بخوانم و آن هم به لقب ناپسند!
- [۱۹] عمدة الطالب: ص ۱۸۸. در علل الشرایع ص ۲۴۱، آمده است به محله‌ای که امام علیه السلام ساکن بود عسکر می‌گفتند، از این رو به آن بزرگوار عسکری گفتند.
- [۲۰] نورالابصار: ص ۱۶۴، بحار الانوار: ۱۳ / ۱۲۷، جوهرة الكلام: ص ۱۵۱.
- [۲۱] مآثر الکبراء فى تاریخ سامراء: ۳ / ۲۰.
- [۲۲] جوهرة الكلام فى مدح السادة الاعلام: ص ۱۵۱.
- [۲۳] به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، هیچ نیرو و توانی نیست بجز خداوند والای بزرگ، ای آفریدگار فرشتگان و روح، انبیا و مرسلین، و غالب بر تمام موجودات آسمانها و زمین، و آفریدگار و مالک همه چیز، ما را از ترس دشمن بازدار، و هر که از جن و انس به ما سوء قصد کند، چشم و دلهایشان را کور کن و میان ما و او مانع و حافظ و مدافعی قرار ده، همانا تو پروردگار مایی، هیچ نیرو و توانی جز نیرو و توان خداوند نیست، بر او توکل و بازگشت داریم، او قادر داناست. بار خدایا ما را از شر هر بدی و از شر هر جنبنده‌ای که در قبضه‌ی قدرت توست، بازدار، و از شر هر آن چه شب و روز بر آن می‌گذرد، و از شر هر بدی و هر موجود شرور، ای پروردگار جهانیان، و خداوند رسولان، بر محمد و تمامی خاندانش درود فرست و محمد و آلش را مخصوص کاملترین درود خود فرما. و هیچ نیرو و توانی بجز خداوند والای بزرگ نیست، به نام خدا و به وسیله‌ی او در امانم و به خدا پناه می‌برم و به خدا چنگ می‌زنم و از خدا پناه می‌جویم و به عزت و قدرت خدا از اهریمنان انس و جن، پیاده و سواره و خزندگانشان، از چشمداشت و مکر و شرشان و شر آن چه در سایه‌ی شب و روز از دور و نزدیک آیند و از شر حاضر و غایب، شاهد، زائر، زنده و مرده، و از شر عام و خاص و از شر نفس خویش و وسوسه‌اش و از شر نوع خاص از جنیان (دناش) و از حس و لمس و لبس آنها و از چشم زخم جن و انس، خویشتن را پاس می‌دارم. و به آن نامی که تخت بلقیس به خاطر آن در اهتزاز شد، دین و جانم را و تمام آن چه را که مورد علاقه‌ی من است، از شر هر صورت، خیال و یا سفید و سیاه و یا تمثال، قدیمی و غیرقدیمی از ساکنان هوا، ابر، تاریکیها و روشنی، سایه و باد سوزان، سرما، دریاها و دشتهای مخوف، ویران و آباد بیشه‌ها و نیستانها و کویرها، کوخها، مقبره‌ها،

فلاتها و جاهای وحشتناک از موجودات صادر که شب ظاهر و روز پراکنده می‌شوند، شامگاه، بامداد، اول روز و آخر روز، شکاکان، اسامره، افاتره، فراعنه، ابالسسه، و از سپاهیان، همسران، قبایل و عشایر ایشان، و از اشاره‌ی چشم، سخن چینی و دمیدنشان، و حمله کردن و گرفتن، جادو کردن، زدن، تحقیر کردن، خیره شدن و مکر ایشان و از شر هر صاحب شری از ساحران، غولان، پریان و اولاد ایشان، و از شر هر شرور داخل و خارج، عارض، متعرض، ساکن، متحرک، و ضربان رگ، درد شقیقه، تب دائم، تب نوبه، تب سه نوبتی، چهار نوبتی و روز در میان و تب نافضه، صالبه، داخله و خارجه و از شر هر جنبنده که در قبضه‌ی قدرت تو هستند، پناه می‌آورم، همانا راه تو راه مستقیم است، بار خدایا بر محمد و آل محمد درود و سلام فراوان برسان.» این حرز شریف، در مهج الدعوات و مصباح با اندک تفاوتی آمده است - م.

[۲۴] مآثر الکبراء فی تاریخ سامراء: ۳ / ۹۶ - ۹۵.

[۲۵] بحار الانوار: ۱۳ / ۱۳۱، اعیان الشیعه: ۴ / ق ۲ / ۲۷۵ - ۲۷۴.

[۲۶] بحار الانوار: ۱۳ / ۱۲۹.

[۲۷] بحار الانوار: ۱۳ / ۱۳۳.

[۲۸] شذرات الذهب: ۲ / ۱۲۸ - ۱۲۹.

[۲۹] مرآة الجنان: ۲ / ۱۶۰.

[۳۰] تاریخ ابوالفداء: ۲ / ۴۷.

[۳۱] در نسخه‌ای به جای حره (زمین بی‌سنگ و لاج)، مجره (کهکشان) آمده است که در آن صورت معنی عبارت، چنین می‌شود: «فضیلت امام... علیه السلام بر کهکشان، سایه گستر است.»

[۳۲] فصول المهمه: ۲۶۸.

[۳۳] مناقب: ۴ / ۴۰۱.

[۳۴] خراج.

[۳۵] تاریخ الاسلام: جلد پانزدهم.

[۳۶] صواعق المحرقه.

[۳۷] عمده الطالب فی أنساب آل ابی طالب: ص ۱۸۸.

[۳۸] مطالب السؤل.

[۳۹] شجرة السبطين خطی.

[۴۰] الاعلام: ۵ / ۱۴۰.

[۴۱] این زیارت را به دلیل جامع بودن صفات ممتاز که در تمام مشاهد مشرفه‌ی انبیاء و اوصیاء می‌توان خواند زیارت جامعه گفته‌اند - م.

[۴۲] «درود بر شما دعوت کنندگان به سوی خدا و راهنمایان به طریق خشنودی خدا، و ثابت قدمان در اجرای فرمان خدا، و کاملان در محبت خدا، و خالص و مخلص در توحید خدا و آشکار کنندگان فرمان خدا...».

[۴۳] «پس شما باید که خدا را به عظمت و شأن او را به بزرگی یاد کردید و لطف و کرمش را به بزرگی ستودید، و همواره به یاد خدا و همیشه بر سر پیمان او بودید، و رشته‌ی طاعتش را محکم نمودید، و در پنهان و آشکار مردم را برای خدا دعوت کردید و با برهان و موعظه‌ی نیکو به راه او خواندید، و در راه رضای او از جان گذشتید، و هر مصیبتی که در راه خدا به شما رسید صبر کردید، و نماز را به پا داشتید و زکات را ادا کردید و امر به معروف و نهی از منکر نمودید، و در راه خدا آن چنان که شایسته بود،

جهاد کردید، تا این که دعوت حق را آشکار، و احکامش را روشن، حدودش را استوار، و دستورهای احکامش را گستردید و سنتهای الهی را مقرر کردید، تا این که خدا را بدین وسیله از خود خشنود کردید، و تسلیم قضای الهی شدید، و (شرایع) گذشته پیامبران را (در گفتار و رفتار) تصدیق کردید».

[۴۴] ارشاد: ص ۳۰۸-۳۰۷ و اصول کافی، کتاب الحجّه.

[۴۵] حیاة الحیوان، مادهی جفر، یعنی: مردم، از اهل بیت (علیهم السلام) به خاطر این که علم آنان در مخزن جفر آمده است درشگفتند و حال این که دورین اختری با همه‌ی کوچکی تمام آبادیها و بیابانهای خشک را نشان می‌دهد.

[۴۶] حیاة الامام محمدالجواد: ص ۶۹.

[۴۷] الجامع لاحکام القرآن: ۱ / ۳۵.

[۴۸] حیاة الامام محمد الجواد: ص ۷۰.

[۴۹] ارشاد: ص ۳۶۹ و اصول کافی: ۱ / ۳۲۳.

[۵۰] بحارالانوار: ۱۳ / ۱۲۷، اکمال الدین صدوق.

[۵۱] اعیان الشیعه: ۴ / ق ۲ / ۲۵۶.

[۵۲] اصول کافی.

[۵۳] صحیح مسلم، کتاب الاماره مسند امام احمد بن حنبل: ۵ / ۸۹ صحیح بخاری: ص ۱۶۴.

[۵۴] صفه الصفوه: ۲ / ۹۸.

[۵۵] مناقب.

[۵۶] بحارالانوار.

[۵۷] بدیهی است که امام علیه السلام با توجه به این که خلیفه‌ی غاصب، بیت‌المال مسلمین را غاصبان به اختیار خود گرفته و موجودی بیت‌المال از صدقات و غیره متعلق به توده‌ی مسلمین و از جمله مورد مصرفش ادای دین چنین کسانی است، با این توریه حقی را به حقدار رسانده است - م.

[۵۸] الانتحاف: بحب الاشراف: ص ۶۸-۶۷، شرح شافیه ابوفراس: ۲ / ورقه ۱۶۷، جوهره الکلام: ص ۱۵۱.

[۵۹] امالی صدوق، بحارالانوار.

[۶۰] من لایحضره الفقیه.

[۶۱] همان مدرک.

[۶۲] روضات الجنات: ۳ / ۱۳۴.

[۶۳] سوره‌ی آل عمران / ۲۲.

[۶۴] سوره مجادله / ۱۱-۱۰.

[۶۵] سوره‌ی مجادله / ۱۱-۱۰.

[۶۶] سوره‌ی زمر / ۸.

[۶۷] احتجاج طبرسی.

[۶۸] در خانه‌های اهل بیت (علیهم السلام) دل‌های شب آوای تلاوت قرآن و در خانه‌های شما صدای ساز و آواز بلند است.

[۶۹] وسائل الشیعه ۴ / ۷۵. این جانب به وسائل (همان جلد و همان صفحه) مراجعه کردم، به جای سوره‌ی حجرات، سوره‌ی حشر، آمده است - م.

[۷۰] وسائل الشیعه ۵ / ۲۹۸.

[۷۱] «خدایا سرچشمه‌های بخششهایت با مراحم فراوانت پر آب است و درهای مناجاتت به روی آرزومندان باز است، و توجهات تو برای کسی که در پیشگاه تو خاضع است گسستی نیست، خطر نزدیک شده، در ماندگی شدید گشته، و منتظران از صبر و بردباری ناتوان مانده‌اند، و تو ای خداوند در کمین گاهی، ای خدایی که با وجود تأخیر بندگان در ادای وظیفه سختگیری نمی کنی، و پناهنده‌ی به تو در امان است، و آن را که از مردم کناره گرفته و رو به تو آورده تکیه گاه سودمندی، خدایا نزدیکان به تو درامانند.

[۷۲] خدایا، در کیفر کسی بشتاب که به سنت طغیان خود عمل کرده، و از روی نادانی از عاقبت کارش به ناسپاسی خویش ادامه می دهد، و حلم تو نسبت به او باعث رسیدن به خواسته‌اش شده است و او با شر و بدیهایش به سوی اولیایت می شتابد، و با زشتیهایی که در کمینگاههایش دارد به معاشرت با آنها می پردازد، و در فرصتهای مناسب آنها را می آزارد. خدایا عذاب را از مؤمنان برطرف کن و بر ستمگران، آشکارا عذابت را بفرست، خدایا عذابت را از کسانی که به تو پناه آورده‌اند بازدار، و بر خودخواهان نازل فرما، خداوند در یاری گروه حق، و بر بریدن یاوران ستم، بشتاب، بار خدایا به ما توفیق سپاسگزاری مرحمت کن، و یاریت را بر ما ارزانی دار، و ما را از سوء بداء و سرانجام بد و خطر نگهدار...» مهج الدعوات - مصباح.

[۷۳] ای آن که در پروردگاری تنهایی، و در یکتائی بی همتایی، ای آن که به نام او روز روشن و به وسیله‌ی او روشنیها تابان و به فرمان او تاریکی شب ظلمانی گشته و به باران رحمت او، باران سیل آسا فرو ریزد. ای آن که درماندگان او را بخوانند و او را اجابت کند و بیمناکان به او پناهنده شوند و او امان دهد و مطیعان او را پرستند و او قدردانی کند، و سپاسگزاران او را سپاس گویند و او مزدشان دهد. خدایا چقدر بزرگی و قدرتت والا و فرمانهایت رواست! خدایا تو آفریننده‌ی بدون تکلفی و داوری بی آن که ستم روا داری، حجت تو رسا، و سخت دلنشین است. به تو چنگ می زنم و از دمنندگان در گرهها و از دامهای خدانشناسانی که نامهای مقدس تو را انکار کرده و برای دوستانت دامهای مشقت بار را گسترده‌اند، و به کشتن انبیا و برگزیدگان کمک کردند و با فاش کردن رازت، قصد خاموش ساختن نور تو را دارند و فرستادگان تو را انکار می کنند و جلو آیات تو را می گیرند و جز تو و اولیای تو، تکیه گاه و مقصود دیگری گزیده‌اند و به جای تو طاغوتها را می پرستند. تو ای خدا با انبوه نعمتها بر اولیایت منت نهاده‌ای و با عطایای ارزشمند خود برایشان کرم نموده‌ای، و به خاطر این که آنها را از دشمنی با پیامبران و از گمراهیها نگهداری بهترین پاداشت را - آن چه برایشان می پسندیدی - تمام و کمال به آنان دادی، و زبانهای قبول عهد و پیمانهایشان صادق، و دلهای متوجه آنان با پیمانهای بندگی، برای تو خاشعند. بار خدایا تو را به آن نامت می خوانم که آسمانها و زمین در برابرش خاضعند و بدان وسیله اشیاء مرده را زنده کرده و تمام زندگان را می میرانی، و هر پراکنده‌ای را جمع، و هر جمعی را پراکنده سازی، و به وسیله‌ی آن کلمات را تمام کرده و آیات عظیمت را بنمایانی. و به واسطه‌ی آن، توبه‌ی تو این را بپذیری، و به کار تبه‌کاران مهلت دهی، و آن گاه عمل آنها را بیهوده و بر بادسازی و بی حاصل و بدون نتیجه گردانی... (از تو مسألت دارم) که بر محمد و آل محمد درود فرستی، و پیروان مرا از کسانی قرار دهی که در تعهدشان استوارند، و به هنگام پرسش، در حالی که در امن و امانند پاسخ گویند.

[۷۴] بارالها: برای ایشان از تو توفیقی چون توفیق اهل هدایت و رفتاری همچون رفتار اهل یقین، و اخلاصی چون اخلاص اهل توبه و تصمیمی بسان تصمیم اهل بینش و تقوایی چون تقوای پرهیزگاران، و رازداری همچون رازداری صدیقان را مسألت دارم تا این که از عذاب تو بیمناک باشند، خدایا، چنان بیمناکی که آنان را از نافرمانیهای تو باز دارد تا آن جا که مطابق فرمان تو عمل کنند، تا به کرامت تو نایل گردند، و تا آن که از بیم عذاب تو، برای خاطر تو و در راه تو یکدیگر را نصیحت کنند و تا آن که نصیحت درباره‌ی توبه و بازگشت به سوی تو را به خاطر محبت به یکدیگر صمیمانه انجام دهند، تا باعث آن شود که آنان محبت تو را که بر تو این مقرر کرده‌ای، دارا شوند و تا آن که در همه‌ی کارهایشان با گمانی نیک به تو، بر تو توکل کنند، و تا آن که با اعتماد و اطمینان به تو، امور خود را به تو واگذارند.

[۷۵] خدایا، کسی جز به وسیله‌ی توفیق تو به مقام طاعت و بندگیت نمی‌رسد، و جز به واسطه‌ی تو به هیچ مرتبه‌ای از مراتب نیکی نایل نمی‌شود. خدایا، ای مالک روز جزا، ای دانای بر نهفته‌های در دل‌های جهانیان، زمین را از پلیدی اهل شرک پاک گردان، و دروغگویانی را که بر پیامبرت افترا می‌بندند، رسوا کن. خدایا کمر ستمگران را بشکن و دروغگویان را اصلاح کن، و تهمت زندگان را که به هنگام تلاوت آیات قرآنی، گویند: این سخنان افسانه‌های پیشینان است! مورد خشم خود قرار ده، و وعده‌ات را برای من مسلم گردان، زیرا که وعده‌ی تو تخلف ناپذیر است. و در فرج هر درخواست کننده تعجیل فرما که تو در کمین گاهی، (خدایا) از هر امر مشتبه که به سراغ من آید، و از هر دلی که از معرفت تو محروم است، و از آن جانی که به هنگام سختی ناسپاسی کند، به تو پناه می‌برم. و از آن که عدالت را به زبان توصیف کند اما در عمل به عکس آن رفتار کند، و از آن که طالب حق است اما از صفات حق روگردان است و از آن کسی که گنهکار است و به وسیله‌ی گناه، وارونه گشته، و از چهره‌ای که به هنگام ریزش نعمتها بر او، گرفته است، از تمام اینها و نظایر، مشابه و امثال آنها به تو پناه می‌برم که تو دانا و حکیمی.».

[۷۶] ای خدایی که بزرگی تو فرق هر بزرگی است، ای آن که شریک و وزیر نداری، ای آفریننده‌ی خورشید و ماه تابان، ای پناه شخص بیمناکی که به تو پناه آورده، ای آزاد کننده‌ی زندانی اسیر، ای روزی دهنده‌ی کودک خردسال، ای التیام بخش استخوان شکسته، ای که بر پیر سالخورده شفقت داری، ای نور نور، ای تدبیر کننده‌ی امور، ای برانگیزنده‌ی اهل قبور، ای شفا بخش سینه‌ها، ای به وجود آورنده‌ی سایه و حرارت آفتاب، ای دانای به اسرار نهفته در سینه‌ها، ای نازل کننده‌ی قرآن، نور، فرقان بزرگ و زبور، ای آن که هر بامدادان و سحرگاهان فرشتگان برای او تسبیح گویند. ای خدایی که همواره پایداری، ای رویاننده‌ی گیاه در هر بامدادان و شامگاهان، ای زنده کننده‌ی مردگان، آفریننده‌ی استخوانهای نابود شده، ای شنونده‌ی صدا، ای پیشی گیرنده‌ی بر فوت، ای پوشاننده‌ی استخوانهای پوسیده پس از مرگ، ای آن که هیچ کار او را از کار دیگر بازنندارد، ای آن که از حالی به حال دیگر دگرگون نگردد، ای آن که نیازی به قبول زحمت حرکت و انتقال از جایی بجایی را ندارد، ای کسی که هیچ امر مهمی او را مانع از مهم دیگر نشود، ای آن که به وسیله‌ی صدقه و دعا، از قضای حتمی و قطعی که از اطراف آسمان مقرر شده است جلوگیری می‌کند، ای خدایی که هیچ جا و مکانی او را احاطه نکرده است، ای آن که در هر چه بخواهد شفای دردها را قرار می‌دهد، ای کسی که کمترین توان بیمار را از بیماری جانکاه به وسیله‌ی اندک غذایی حفظ می‌کند.

[۷۷] ای خدایی که با کم‌ارزشترین دارو بزرگترین درد را برطرف می‌سازی، ای آن که اگر وعده دهد، وفا کند، و اگر تهدید کند درگذرد، ای آن که نیازمندیهای درخواست کنندگان به دست اوست، ای کسی که از باطن خاموشان باخبر است، ای بلند منزلت، ای بزرگ پیروز، ای آن که ذات مقدسش کهنه نشود، ای آن که سلطنتش فنا ناپذیر است، ای کسی که نورش خاموش نشدنی است، ای آن که عرشش بالاتر از همه چیز است، ای کسی که سلطنتش در خشکی و دریا گسترده است، ای آن که خشمش در جهنم و رحمتش در بهشت نمایان است، ای خدایی که وعده‌هایش راست، و نعمتهایش سرشار است، ای آن که رحمتش به همه جا گسترده است، ای یاور یاری خواهان، ای پذیرنده‌ی درخواست درماندگان، ای آن که در بلندترین دیدگاهی، و آفریدگانت در پست‌ترین دیدگاه، ای پرونده‌ی ارواح فانی گشته و اجساد فرسوده، ای بیناترین ناظران، ای شنواترین شنوندگان، ای زودرسترین حساب‌رسان، ای حاکمترین حاکمان، ای بخشنده‌ترین بخشندگان، ای بخشاینده‌ی نعمتها، ای رها کننده‌ی اسیران، ای پروردگار بزرگی، ای اهل تقوا و بخشش، ای کسی که کرانه‌ی میدان قدرتش درک نشود و اوصافش بی‌شمار، کمکش ناگسستنی است، گواهی می‌دهم و این گواهی برای من درجه و نیرو است و شنودن و فرمان بردن است، و بدان وسیله در روز حسرت و پشیمانی امید نجات دارم، براستی تو خدای یکتائی، جز تو خدایی نیست و بی‌شریکی، و محمد بنده و فرستاده توست - درود تو بر او و خاندانش باد - و براستی که او پیام تو را رساند و آن چه از جانب تو بر عهده داشت، ادا کرد، و تو ای خدا همواره می‌آفرینی و روزی می‌دهی، و می‌بخشی و باز می‌داری، بلند و پست می‌کنی، غنی و فقیر می‌گردانی و تنها می‌گذاری و یاری می‌کنی، و

می‌بخشی و محبت می‌کنی، و از آن چه آگاهی می‌گذری و عفو می‌کنی، و ستم روا نمی‌داری. و روزی را کم و زیاد می‌کنی، محو و اثبات می‌نمایی، و آغاز می‌کنی و باز می‌گردانی، زنده می‌کنی، و می‌میرانی، و تو خود زنده‌ی فناپذیری، پس بر محمد و خاندانش درود فرست، و از جانب خود مرا رهنمود باش و مرا مشمول لطف قرار ده، و رحمت را بر من بگستر، و برکات را بر من فروریزان، عمری است که از احسانت برخوردارم، و به من نعمتهای فراوان داده‌ای، و زشتیهایم را پوشانده‌ای.

[۷۸] خدایا: بر محمد و آل محمد درود فرست، و در حل مشکلم تعجیل فرما، و لغزشم را ببخش، و بر تنهایم رحم کن، و بر بهترین عاداتی که می‌پسندی مرا مشغول ساز، و تندرستی را پیشواز بیماریم بیاور، و نسبت به ذخیره توانم، وسعت، و سرپای بدنم را سلامتی، و درباره‌ی دینم بصیرتی مرحمت فرما، و مرا پیش از آن که فرصت از دست برود، و امیدم قطع شود، بر طلب مغفرت و بخشش یاری کن، و بر مردن و رنج آن و بر قبر و وحشت آن و بر میزان و سبکی آن، و بر صراط و لغزش آن، و بر روز قیامت و ترس آن مرا نصرت کن، پیش از رسیدن اجل، عملی را که باعث نجات است و (همچنین) قدرتی در شنوایی و بیناییم، و به کار بستن شایسته‌ترین چیزی را که به من آموخته‌ای، از تو مسألت دارم همانا تو پروردگار جلیلی و من بنده‌ی ذلیل و فاصله بین ما زیاد است، ای بخشاینده، ای پر احسان، ای صاحب شکوه و جلال، بر محمد و آل پاکش درود فرست... (مصباح - بحار الانوار).

[۷۹] «ای خدایی که بلند پایه و والامقامی، ای آن که غالب و مقتدری، و مقتدر بوده و قاهری، ای کسی که با عزت بوده و در عزتش با عظمت است، ای آن که سایه را بر مخلوقاتش گسترده، ای خدایی که به خاطر نیکی، بر بندگان منت نهاده‌ای، از تو ای مقتدر انتقام گیرنده درخواست دارم، ای که با قدرت خود از مشرکان انتقام می‌گیری. تو را به حق ولایت علی بن ابی طالب مسألت دارم و او را پیشاپیش نیازمندیهام واسطه قرار می‌دهم، بر محمد و خاندان محمد (صلی الله علیه و آله) درود فرست، و مرا در بر آوردن نیازمندیهام و بر انجام نافلة‌ها و واجباتم و بر نیکی و احسان به برادران دینیم و بر اطاعت و بندگی کامل خودت یاری فرما، ای بخشنده‌ترین بخشاینده‌گان.» مصباح کفعمی.

[۸۰] اسعاف الراغبین: ص ۲۲۷.

[۸۱] «ای نیروی من به هنگام شمار، و ای امید و تکیه گاهم، و ای پشتیبان و پشتوانه‌ی من، ای تنها و ای یکتا و ای که گفتی - به پیامبرت - بگو، او خدای یکتاست، بار خدایا تو را به حق آفریدگانی که نظیر آنها را در میان مخلوقات نیافریده‌ای، برایشان درود فرستی... سپس نیازت را بخواهی.» بحار: ۱۳ / ۱۲۹، امالی صدوق.

[۸۲] بحار الانوار: ۱۳ / ۱۳۲.

[۸۳] بحار الانوار: ۱۳ / ۱۴۲.

[۸۴] بحار الانوار: ۱۳ / ۱۳۲.

[۸۵] مروج الذهب: ۴ / ۴۱۱.

[۸۶] بحار الانوار: جلد سوم.

[۸۷] امالی شیخ طوسی.

[۸۸] امالی شیخ طوسی.

[۸۹] امالی شیخ طوسی.

[۹۰] سوره‌ی فاطر / ۱۰.

[۹۱] بحار الانوار: جلد دهم.

[۹۲] بحار الانوار: جلد هشتم.

[۹۳] بحار الانوار: جلد نهم.

- [۹۴] بحارالانوار: جلد نهم.
- [۹۵] بحارالانوار: جلد نهم.
- [۹۶] امالی شیخ طوسی.
- [۹۷] امالی طوسی.
- [۹۸] امالی طوسی.
- [۹۹] مآثر الکبراء: ۳ / ۲۱۹.
- [۱۰۰] وسائل الشیعه: ۱ / ۷۸.
- [۱۰۱] مآثر الکبراء.
- [۱۰۲] مآثر الکبراء.
- [۱۰۳] توحید: ص ۳۸۱ - ۳۸۰.
- [۱۰۴] عیون اخبار الرضا.
- [۱۰۵] مآثر الکبراء: ۳ / ۲۲۰.
- [۱۰۶] سوره‌ی حجر: ۷۵.
- [۱۰۷] مآثر الکبراء. و در وسائل به صورت مختصر آمده است: ۴ / ۱۶۳.
- [۱۰۸] امالی شیخ طوسی.
- [۱۰۹] وسائل الشیعه: ۱۱ / ۴۶۶.
- [۱۱۰] امالی شیخ طوسی.
- [۱۱۱] امالی شیخ طوسی.
- [۱۱۲] عیون اخبار الرضا.
- [۱۱۳] سوره‌ی یوسف / بخشی از آیه ۱۸، ۸۳.
- [۱۱۴] مآثر الکبراء: ۳ / ۲۲۸.
- [۱۱۵] سوره‌ی سجده / ۱۶. «مؤمنان پهلوهایشان را از بستر جدا می‌کنند» کنایه از این که نمی‌خوابند.
- [۱۱۶] امالی طوسی.
- [۱۱۷] سوره‌ی نحل / ۹۷.
- [۱۱۸] سوره‌ی ملک / بخشی از آیه‌ی ۲، یعنی تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید.
- [۱۱۹] توحید: ص ۹۶.
- [۱۲۰] بصائر الدرجات.
- [۱۲۱] درالنظیم خطی.
- [۱۲۲] وسائل الشیعه: ۲ / ۷۳۷.
- [۱۲۳] وسائل الشیعه: ۲ / ۷۳۸، حدائق الناضره: ۴ / ۴۱.
- [۱۲۴] فنک. جانوری است که در خشکی زندگی می‌کند، حرام گوشت است و از پوست آن استفاده می‌کنند، می‌گویند: پوست این حیوان از تمام انواع پوست حیوانات بهتر است از پوست سمور سردتر و معتدلتر و از پوست سنجاب گرمتر و برای همه‌ی مزاجهای معتدل مناسب است (حدائق الناضره: ۷ / ۷۴). حیوان کوچکی است شبیه روباه با گوشهای بزرگتر و درازای آن از چهل

سانتی متر تجاوز نمی‌کند، دارای بهترین پوست است و در مصر شهرت دارد. (المنجد).

[۱۲۵] سمور، جانوری است که پوست گران قیمتی دارد و در نواحی ترکیه یافت می‌شود. (حدائق الناضره: ۷ / ۷۳).

[۱۲۶] وسائل الشیعه: ۳ / ۲۵۴.

[۱۲۷] وسائل الشیعه: ۳ / ۲۷۷.

[۱۲۸] وسائل الشیعه: ۳ / ۲۵۱.

[۱۲۹] لمعه: ۱ / ۲۲۳.

[۱۳۰] وسائل الشیعه: ۴ / ۶۰۴.

[۱۳۱] وسائل الشیعه: ۵ / ۵۱۸.

[۱۳۲] حدائق الناضره: ۱۲ / ۳۴۸.

[۱۳۳] کر، پیمان‌های است. بعضی گفته‌اند هر کر معادل چهل اُردب، و هر اُردب، ۲۴ صاع است - م.

[۱۳۴] وسائل الشیعه: ۶ / ۱۲۳.

[۱۳۵] وسائل الشیعه: ۶ / ۱۵۷.

[۱۳۶] حدائق الناضره: ۱۲ / ۲۱۱.

[۱۳۷] وسائل الشیعه: ۶ / ۱۷۷.

[۱۳۸] وسائل الشیعه: ۶ / ۲۳۷.

[۱۳۹] وسائل الشیعه: ۶ / ۲۳۸.

[۱۴۰] وسائل الشیعه: ۷ / ۱۸۷.

[۱۴۱] وسائل الشیعه: ۷ / ۱۵۴.

[۱۴۲] وسائل الشیعه: ۷ / ۱۸۷.

[۱۴۳] وسائل الشیعه: ۸ / ۲۱۳.

[۱۴۴] مکاسب شیخ انصاری.

[۱۴۵] وسائل الشیعه: ۱۲ / ۱۳۷.

[۱۴۶] وسائل الشیعه: ۱۳ / ۲۵۴.

[۱۴۷] وسائل الشیعه: ۱۳ / ۲۶۸.

[۱۴۸] وسائل الشیعه: ۱۳ / ۲۶۸.

[۱۴۹] مستمسک عروه الوثقی: ۱۱ / ۳۰.

[۱۵۰] وسائل الشیعه: ۱۳ / ۲۹۹.

[۱۵۱] سوره‌ی انعام / ۱۴۴.

[۱۵۲] وسائل الشیعه: ۱۸ / ۲۱۳.

[۱۵۳] احتمالاً منظور مؤلف از سیدنا الاستاد، مرحوم آیه الله میرزای نایینی رحمه الله علیه باشد - م.

[۱۵۴] مبانی تکملة المنهاج: ۱ / ۷۲.

[۱۵۵] سوره‌ی ص / ۳۸. این بخش روایت که از قول ابن شعبه آمده است پاسخ امام علیه السلام به سؤالات یحیی بن اکثم است که

در تحف العقول مفصل آمده است - م.

- [۱۵۶] سوره‌ی غافر (مؤمن) / ۸۵ - ۸۴.
- [۱۵۷] وسائل الشیعه: ۱۸ / ۳۳۱.
- [۱۵۸] وسائل الشیعه: ۱۸ / ۵۵۴.
- [۱۵۹] اصول کافی: ۱ / ۹۷، توحید صدوق: ص ۱۰۹.
- [۱۶۰] سوره‌ی اعراف / ۱۴۲.
- [۱۶۱] فی ظلال القرآن: ۹ / ۳۹.
- [۱۶۲] توحید: ص ۶۶.
- [۱۶۳] شرح ابن ابی‌الحدید.
- [۱۶۴] توحید: ص ۱۰۴.
- [۱۶۵] توحید: ص ۹۷.
- [۱۶۶] درالنظیم، توحید: ص ۱۰۰.
- [۱۶۷] البته، این عقیده خاص متکلمان شیعه‌ی امامیه است که از مکتب اهل بیت علیهم السلام توحید خالص و دیگر عقایدشان را گرفته‌اند، و اگر نه متکلمان دیگر، چنین عقایدی را ندارند، چنان که حاج ملا هادی سبزواری در منظومه‌ی خود، می‌گوید: اشاعره به تعدد ذات و صفات ثبوتیه حق تعالی معتقدند (قدمای ثمانیه!)، و قال بالنیابۀ معتزله! - م.
- [۱۶۸] سوره‌ی توبه / ۷۴.
- [۱۶۹] سوره‌ی احزاب / ۶۶.
- [۱۷۰] سوره‌ی نساء / ۵۹.
- [۱۷۱] سوره‌ی نساء / ۸۳.
- [۱۷۲] سوره‌ی نساء / ۵۸.
- [۱۷۳] سوره‌ی انبیاء / ۷.
- [۱۷۴] کشف الغمه: ۳ / ۱۷۶.
- [۱۷۵] احتجاج طبرسی.
- [۱۷۶] سوره‌ی مائده / ۵۶ - ۵۵.
- [۱۷۷] مسند احمد بن حنبل: ۴ / ۳۶۶، صحیح ترمذی: ۲ / ۳۰۸، سنن بیهقی: ۲۰ / ۱۴۸، کنز العمال: ۷ / ۱۰۲، مستدرک الصحیحین: ۳ / ۱۰۹، طبقات ابن سعد: ۲ / بخش دوم / ص ۲.
- [۱۷۸] کشف در تفسیر این آیه در سوره‌ی مائده، تفسیر رازی، تفسیر طبری: ۶ / ۱۸۶ الدر المنثور، کنز العمال: ۶ / ۳۱۹، مجمع الزوائد: ۷ / ۱۷، ذخائر العقبی: ص ۱۰۲، ریاض النضره: ۲ / ۲۲۷.
- [۱۷۹] حدیث غدیر، از احادیث متواتره است، محقق بزرگ، علامه امینی جلد اول از کتاب «الغدیر» خود را درباره‌ی سند و مصادر این حدیث شریف تألیف کرده است.
- [۱۸۰] صحیح ابن ماجه: ص ۱۲، حلیه الاولیاء: ۷ / ۱۹۴، خصائص نسائی: ص ۱۵، تاریخ بغداد: ۱۱ / ۴۳۲، صحیح ترمذی: ۲ / ۳۰۱، مشکل الآثار: ۲ / ۳۰۹، مسند ابی داوود: ۱ / ۲۹.
- [۱۸۱] قریب به این حدیث شریف در کنز العمال: ۶ / ۱۵۵ و مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۳ آمده است.
- [۱۸۲] سوره‌ی احزاب / ۵۷.

[۱۸۳] قبیله‌ای از قوم کنده‌ی یمن هستند - م.

[۱۸۴] سوره‌ی احزاب / ۵۷.

[۱۸۵] مستدرک صحیحین (صحیح بخاری و صحیح مسلم): ۳ / ۱۲۲، الاصابه: ۴ / ۳۰۴، کنز العمال: ۶ / ۱۵۲، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۹، الرياض النضره: ۲ / ۱۶۵.

[۱۸۶] مستدرک الصحیحین: ۳ / ۱۳۰، تاریخ بغداد: ۱۳ / ۳۲، اسد الغابه: ۴ / ۳۸۳، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۱.

[۱۸۷] صحیح ابن ماجه: ص ۱۲، حلیه الأولیاء: ۱ / ۶۲، خصائص نسائی: ص ۳۲، کنز العمال: ۶ / ۳۹۵.

[۱۸۸] سوره‌ی کهف / ۴۷.

[۱۸۹] سوره‌ی حج / ۱۰.

[۱۹۰] سوره‌ی یونس / ۴۴.

[۱۹۱] سوره‌ی بقره / ۷۶.

[۱۹۲] سوره‌ی نساء / ۱۱.

[۱۹۳] سوره‌ی نساء / ۵۹.

[۱۹۴] سوره‌ی بقره / ۷۹.

[۱۹۵] سوره‌ی انعام / ۱۶۰.

[۱۹۶] سوره‌ی آل عمران / ۲۸.

[۱۹۷] سوره‌ی مؤمن (غافر) / ۱۷.

[۱۹۸] در حقیقت سر خود گذاشتن، با منع از عمل، دو مفهوم متناقض می‌باشند، در حالی که اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است -

م.

[۱۹۹] سوره‌ی زمر / ۹.

[۲۰۰] سوره‌ی آل عمران / ۹۷.

[۲۰۱] سوره‌ی ذاریات / ۵۶.

[۲۰۲] سوره‌ی نساء / ۴۰.

[۲۰۳] سوره‌ی انفال / ۲۰.

[۲۰۴] سوره‌ی بقره / ۷۹.

[۲۰۵] سوره‌ی زخرف / ۳۰.

[۲۰۶] سوره‌ی زخرف / ۳۱.

[۲۰۷] سوره‌ی احزاب / ۳۶.

[۲۰۸] محاضرات فی اصول الفقه: ۲ / ۸۹ - ۸۷. کتابی که در مباحث اصولی از محضر معظم له استفاده کرده‌ایم، به رشته‌ی تحریر درآمده است.

[۲۰۹] یکی از بزرگان، اشعار فوق را به صورت شعر پارسی درآورده می‌گوید: آن امامی تو که از طاعتش امید رود از خدا مغفرت ما همه در روز نجات شبهه‌ی دینی ما را تو نمودی روشن مزد یابی ز خدا، از طرف ما، روضات نیست در کار بد هرزه، ره معذرتی که شدی مرتکبش از ره عصیان و جفا!

[۲۱۰] سوره‌ی اسراء / ۷۲.

- [۲۱۱] سوره‌ی تین / ۴.
- [۲۱۲] سوره‌ی انفطار / ۶.
- [۲۱۳] سوره‌ی حج / ۳۶.
- [۲۱۴] سوره‌ی نحل / ۱۴.
- [۲۱۵] سوره‌ی نحل / ۸.
- [۲۱۶] سوره‌ی تغابن / ۱۶.
- [۲۱۷] سوره‌ی بقره / ۲۸۶.
- [۲۱۸] سوره‌ی طلاق / ۷.
- [۲۱۹] سوره‌ی نور / ۶۰.
- [۲۲۰] سوره‌ی آل عمران / ۹۱.
- [۲۲۱] ظهار اصطلاح فقهی است. برای کسی که زنش بگوید: «ظهرک کظهر امی» این زن بر او حرام می‌شود، مگر توبه کند و کفاره دهد، که تفصیل آن در کتابهای فقهی آمده است - م.
- [۲۲۲] سوره‌ی مجادله / ۵ - ۴.
- [۲۲۳] سوره‌ی نساء / ۱۰۰.
- [۲۲۴] شاید مقصودش مواردی است که مسلمانی از روی ناآگاهی سخن خلافی را بگوید و یا این که از باب تقیه برای حفظ جان و نظایر آن، برخلاف شرع حرفی بزند! - م.
- [۲۲۵] سوره‌ی نساء / ۱۰۱.
- [۲۲۶] سوره‌ی نور / ۳۱.
- [۲۲۷] سوره‌ی توبه / ۹۱.
- [۲۲۸] سوره‌ی بقره / ۲۷۳.
- [۲۲۹] سوره‌ی آل عمران / ۱۶۶.
- [۲۳۰] سوره‌ی صف / ۲.
- [۲۳۱] سوره‌ی نحل / ۱۰۶.
- [۲۳۲] سوره‌ی بقره / ۲۲۵.
- [۲۳۳] سوره‌ی محمد / ۳۳.
- [۲۳۴] سوره‌ی اعراف / ۱۸۱.
- [۲۳۵] سوره‌ی عنکبوت / ۱.
- [۲۳۶] سوره‌ی ص / ۳۳.
- [۲۳۷] سوره‌ی طه / ۸۷.
- [۲۳۸] سوره‌ی اعراف / ۱۵۴.
- [۲۳۹] سوره‌ی مائده / ۴۸.
- [۲۴۰] سوره‌ی آل عمران / ۱۵۲.
- [۲۴۱] سوره‌ی قلم / ۱۷.

- [۲۴۲] سوره‌ی ملک / ۲.
- [۲۴۳] سوره‌ی بقره / ۱۲۳.
- [۲۴۴] سوره‌ی محمد / ۵.
- [۲۴۵] سوره‌ی مؤمنون / ۱۱۰.
- [۲۴۶] سوره‌ی انعام / ۲۸.
- [۲۴۷] سوره‌ی طه / ۱۳۴.
- [۲۴۸] سوره‌ی اسراء / ۱۶.
- [۲۴۹] سوره‌ی نساء / ۱۶۳.
- [۲۵۰] سوره‌ی فصلت / ۱۷.
- [۲۵۱] سوره‌ی آل عمران / ۷.
- [۲۵۲] سوره‌ی زمر / ۱۸ - ۱۷.
- [۲۵۳] سوره‌ی زمر / ۱۸.
- [۲۵۴] تحف العقول: ص ۴۷۵-۴۵۸، طبرسی نیز به صورت مختصر در کتاب «احتجاج» خود آورده است.
- [۲۵۵] وسائل / ۵ / ۶۲.
- [۲۵۶] بقره / ۱۸۶.
- [۲۵۷] زمر / ۵۲.
- [۲۵۸] صافات / ۷۵.
- [۲۵۹] اسراء / ۱۰۹.
- [۲۶۰] اعیان الشیعه: ۴ / ق / ۲ / ۲۸۵.
- [۲۶۱] درالنظیم.
- [۲۶۲] ادعیة البحار.
- [۲۶۳] توحید.
- [۲۶۴] مزار بحارالانوار.
- [۲۶۵] مزار بحارالانوار.
- [۲۶۶] پدر ملامحمد باقر مجلسی صاحب بحارالانوار - م.
- [۲۶۷] مفاتیح الجنان: ص ۳۶۳ تألیف حاج شیخ عباس قمی. این سید محمد جد سید مهدی بحرالعلوم است - م.
- [۲۶۸] با این همه با مشورتی که به عمل آمد بنا شد، از کتاب من لا یحضره الفقیه، جهت مزید فیض نقل کنیم.
- [۲۶۹] مفاتیح الجنان: ۳۶۳.
- [۲۷۰] تاریخ طبری: ۲ / ۷۵.
- [۲۷۱] فیض القدیر: ۴ / ۳۵۸، کنز العمال: ۶ / ۱۵۶.
- [۲۷۲] الاستیعاب: ۲ / ۷۵۹.
- [۲۷۳] سوره‌ی احزاب / ۱۳.
- [۲۷۴] سوره‌ی احزاب / ۳۲.

[۲۷۵] نقل به مضمون آیه ۱۵۳ از سوره‌ی مبارکه آل عمران است - م.

[۲۷۶] سوره‌ی توبه / ۲۶ - ۲۵.

[۲۷۷] سوره‌ی توبه / ۲۶.

[۲۷۸] سوره‌ی صافات / ۱۰۲.

[۲۷۹] سوره‌ی بقره / ۲۰۷.

[۲۸۰] سوره‌ی مائده / ۶۷.

[۲۸۱] سوره‌ی مائده / ۳.

[۲۸۲] سوره‌ی طه / ۹۰.

[۲۸۳] قصص الانبیاء راوندی.

[۲۸۴] امالی صدوق.

[۲۸۵] مآثر الکبراء: ۳ / ۲۴۳.

[۲۸۶] سوره‌ی انعام / ۴۵ - ۴۴ یعنی: پس چون آن چه بر آنها تذکر داده شد فراموش کردند ما هم درهای هر نعمتی را به روی آنها گشودیم تا به نعمتهای داده شده شاد و مغرور شدند، ناگاه آنها را به کیفر اعمالشان گرفتار کردیم که آن گاه خوار و ناامید گردیدند پس به وسیله کیفر ستمگری، ریشه‌ی گروه ستمگران کنده شد و ستایش خدای را که آفریدگار جهانیان است.

[۲۸۷] رجال کشی.

[۲۸۸] مآثر الکبراء: ۳ / ۲۲۷.

[۲۸۹] احتجاج طبرسی.

[۲۹۰] بحار الانوار.

[۲۹۱] در کتابهای رجال، کسی از اصحاب امام هادی علیه‌السلام را به این نام نیافتیم، شاید صحیح عبارت، حسین بن سعید اهوازی باشد که ما آن جا که درباره‌ی اصحاب و راویان حدیث امام علیه‌السلام سخن خواهیم گفت، شرح حال او را می‌آوریم.

[۲۹۲] تحف العقول: ۴۸۳ - ۴۸۲.

[۲۹۳] امالی شیخ مفید.

[۲۹۴] مآثر الکبراء: ۳ / ۲۲۷.

[۲۹۵] معانی الاخبار صدوق.

[۲۹۶] همان مصدر.

[۲۹۷] معانی الاخبار صدوق.

[۲۹۸] همان مأخذ.

[۲۹۹] سوره‌ی اعراف / ۱۷۹.

[۳۰۰] این حدیث شریف در بعضی از کتابهای معتبر چنین آمده است «الحکمة لا تنجع فی الطباع الفاسدة» یعنی: حکمت در طبیعتهای فاسد بی‌اثر است - م.

[۳۰۱] این حدیث در شماره‌ی (۲۷) قبلا گذشت - با تفاوت یک کلمه‌ی «حیث» که در اکثر مأخذ این کلمه نیامده است - م.

[۳۰۲] الدرالنظیم، الاتحاف بحب الاشراف، بحار الانوار، امالی شیخ طوسی، اعیان الشیعه، نزهة النواظر، تحف العقول، امالی مفید، معانی الاخبار صدوق و مآثر الکبراء.

- [۳۰۳] رجال شیخ طوسی: ص ۴۰۹.
- [۳۰۴] رجال برقی.
- [۳۰۵] رجال شیخ طوسی: ص ۴۰۹.
- [۳۰۶] رجال برقی.
- [۳۰۷] رجال طوسی.
- [۳۰۸] رجال برقی.
- [۳۰۹] رجال شیخ طوسی.
- [۳۱۰] رجال برقی.
- [۳۱۱] رجال کشی.
- [۳۱۲] رجال شیخ طوسی.
- [۳۱۳] رجال شیخ طوسی.
- [۳۱۴] رجال کشی.
- [۳۱۵] معجم رجال الحدیث: ۱ / ۱۱۸.
- [۳۱۶] رجال طوسی.
- [۳۱۷] رجال برقی.
- [۳۱۸] معجم رجال الحدیث: ۱ / ۲۲۲ - ۲۲۱.
- [۳۱۹] رجال شیخ طوسی.
- [۳۲۰] رجال طوسی.
- [۳۲۱] رجال کشی.
- [۳۲۲] رجال کشی.
- [۳۲۳] رجال طوسی.
- [۳۲۴] رجال نجاشی.
- [۳۲۵] رجال کشی.
- [۳۲۶] رجال شیخ طوسی.
- [۳۲۷] فهرست شیخ طوسی.
- [۳۲۸] کتاب الغیبه اصول کافی.
- [۳۲۹] رجال شیخ طوسی.
- [۳۳۰] معجم رجال الحدیث: ۲ / ۴۸.
- [۳۳۱] رجال برقی.
- [۳۳۲] رجال طوسی.
- [۳۳۳] معجم رجال الحدیث: ۲ / ۳۲.
- [۳۳۴] رجال طوسی.
- [۳۳۵] رجال نجاشی.

- [۳۳۶] معجم رجال الحديث.
- [۳۳۷] رجال طوسی.
- [۳۳۸] معجم رجال الحديث.
- [۳۳۹] رجال نجاشی.
- [۳۴۰] رجال برقی.
- [۳۴۱] رجال طوسی.
- [۳۴۲] رجال طوسی.
- [۳۴۳] رجال طوسی.
- [۳۴۴] رجال طوسی.
- [۳۴۵] رجال طوسی.
- [۳۴۶] رجال طوسی.
- [۳۴۷] خلاصه‌ی علامه.
- [۳۴۸] رجال نجاشی.
- [۳۴۹] معجم رجال الحديث: ۳ / ۳۰۷.
- [۳۵۰] رجال شیخ طوسی: ص ۴۱۱.
- [۳۵۱] معجم رجال الحديث: ۴ / ۴۹.
- [۳۵۲] رجال برقی.
- [۳۵۳] رجال طوسی.
- [۳۵۴] معجم رجال الحديث: ۴ / ۳۰۷.
- [۳۵۵] التهذیب.
- [۳۵۶] رجال نجاشی.
- [۳۵۷] رجال شیخ طوسی.
- [۳۵۸] رجال شیخ طوسی.
- [۳۵۹] رجال طوسی.
- [۳۶۰] رجال طوسی.
- [۳۶۱] رجال طوسی.
- [۳۶۲] رجال طوسی.
- [۳۶۳] رجال نجاشی.
- [۳۶۴] رجال طوسی.
- [۳۶۵] الرسالة العددیه.
- [۳۶۶] رجال کشی.
- [۳۶۷] رجال کشی.
- [۳۶۸] رجال کشی.

- [۳۶۹] رجال شیخ طوسی.
 [۳۷۰] رجال نجاشی.
 [۳۷۱] رجال شیخ طوسی.
 [۳۷۲] معجم رجال الحدیث: ۵ / ۳۱ - ۳۰.
 [۳۷۳] رجال طوسی.
 [۳۷۴] رجال نجاشی.
 [۳۷۵] رجال طوسی.
 [۳۷۶] سوره‌ی اسراء / ۷۴.
 [۳۷۷] سوره‌ی زمر / ۶۴.
 [۳۷۸] رجال کشی.
 [۳۷۹] رجال طوسی.
 [۳۸۰] رجال کشی.
 [۳۸۱] رجال طوسی.
 [۳۸۲] رجال طوسی.
 [۳۸۳] رجال طوسی.
 [۳۸۴] رجال طوسی.
 [۳۸۵] رجال برقی.
 [۳۸۶] رجال نجاشی.
 [۳۸۷] رجال کشی.
 [۳۸۸] رجال شیخ طوسی.
 [۳۸۹] رجال کشی.
 [۳۹۰] رجال شیخ طوسی.
 [۳۹۱] رجال طوسی.
 [۳۹۲] رجال شیخ طوسی.
 [۳۹۳] رجال شیخ طوسی.
 [۳۹۴] رجال نجاشی.
 [۳۹۵] رجال طوسی.
 [۳۹۶] رجال طوسی.
 [۳۹۷] رجال طوسی.
 [۳۹۸] رجال طوسی.
 [۳۹۹] معجم رجال الحدیث: ۷ / ۹۲.
 [۴۰۰] معجم رجال الحدیث: ۷ / ۱۲۱.
 [۴۰۱] رجال برقی.

- [۴۰۲] رجال کشی.
- [۴۰۳] رجال طوسی.
- [۴۰۴] رجال نجاشی.
- [۴۰۵] رجال نجاشی.
- [۴۰۶] رجال طوسی.
- [۴۰۷] رجال کشی.
- [۴۰۸] رجال طوسی.
- [۴۰۹] رجال طوسی و برقی.
- [۴۱۰] رجال طوسی.
- [۴۱۱] رجال طوسی.
- [۴۱۲] رجال طوسی.
- [۴۱۳] رجال نجاشی.
- [۴۱۴] معجم رجال الحدیث: ۸ / ۳۴۰.
- [۴۱۵] رجال طوسی: ص ۴۱۵.
- [۴۱۶] رجال طوسی: ص ۴۱۵.
- [۴۱۷] اصول کافی.
- [۴۱۸] رجال شیخ طوسی.
- [۴۱۹] رجال شیخ طوسی.
- [۴۲۰] رجال شیخ طوسی.
- [۴۲۱] مناقب ابن شهر آشوب.
- [۴۲۲] رجال شیخ طوسی.
- [۴۲۳] رجال شیخ طوسی.
- [۴۲۴] رجال شیخ طوسی.
- [۴۲۵] رجال طوسی.
- [۴۲۶] نجاشی.
- [۴۲۷] امالی صدوق، و همچنین به صورت مختصر در وسایل الشیعه: ۱ / ۳۱ آمده است.
- [۴۲۸] رجال نجاشی.
- [۴۲۹] رجال نجاشی.
- [۴۳۰] رجال طوسی.
- [۴۳۱] کتاب «الغیبه».
- [۴۳۲] رجال برقی.
- [۴۳۳] رجال طوسی.
- [۴۳۴] رجال کشی.

- [۴۳۵] رجال کشی.
- [۴۳۶] رجال طوسی.
- [۴۳۷] معجم رجال الحدیث: ۱۱ / ۲۲۲.
- [۴۳۸] معجم رجال الحدیث: ۱۱ / ۲۰۳.
- [۴۳۹] رجال طوسی.
- [۴۴۰] رجال نجاشی.
- [۴۴۱] رجال کشی.
- [۴۴۲] معجم رجال الحدیث: ۱۱ / ۳۰۱.
- [۴۴۳] رجال طوسی.
- [۴۴۴] رجال نجاشی.
- [۴۴۵] کتاب «الغیبه».
- [۴۴۶] رجال کشی.
- [۴۴۷] رجال کشی.
- [۴۴۸] رجال کشی.
- [۴۴۹] رجال طوسی.
- [۴۵۰] رجال طوسی.
- [۴۵۱] رجال نجاشی.
- [۴۵۲] رجال کشی.
- [۴۵۳] رجال طوسی.
- [۴۵۴] رجال برقی.
- [۴۵۵] رجال طوسی.
- [۴۵۶] رجال طوسی.
- [۴۵۷] رجال طوسی.
- [۴۵۸] رجال برقی.
- [۴۵۹] رجال طوسی.
- [۴۶۰] اصول کافی.
- [۴۶۱] رجال طوسی.
- [۴۶۲] رجال طوسی.
- [۴۶۳] رجال برقی.
- [۴۶۴] رجال طوسی.
- [۴۶۵] رجال طوسی.
- [۴۶۶] رجال طوسی.
- [۴۶۷] رجال طوسی.

- [۴۶۸] رجال برقی.
- [۴۶۹] رجال طوسی.
- [۴۷۰] معجم رجال الحدیث: ۱۱ / ۱۱۴.
- [۴۷۱] رجال طوسی.
- [۴۷۲] معجم رجال الحدیث: ۱۲ / ۱۵۴.
- [۴۷۳] معجم رجال الحدیث: ۱۲ / ۶۰.
- [۴۷۴] رجال طوسی.
- [۴۷۵] رجال طوسی.
- [۴۷۶] رجال برقی.
- [۴۷۷] رجال نجاشی.
- [۴۷۸] رجال طوسی.
- [۴۷۹] رجال طوسی.
- [۴۸۰] رجال برقی.
- [۴۸۱] معجم رجال الحدیث: ۱۲ / ۱۹۳.
- [۴۸۲] الکنی و الألقاب: ۱ / ۴۳۲ به نقل از کشی.
- [۴۸۳] رجال کشی.
- [۴۸۴] رجال نجاشی.
- [۴۸۵] معجم رجال الحدیث: ۱۲ / ۱۹۴.
- [۴۸۶] رجال طوسی.
- [۴۸۷] رجال طوسی.
- [۴۸۸] کتاب «الغیبه».
- [۴۸۹] رجال طوسی.
- [۴۹۰] رجال کشی.
- [۴۹۱] رجال کشی.
- [۴۹۲] رجال کشی.
- [۴۹۳] «الغیبه».
- [۴۹۴] رجال کشی.
- [۴۹۵] رجال طوسی.
- [۴۹۶] رجال برقی.
- [۴۹۷] رجال طوسی.
- [۴۹۸] رجال کشی.
- [۴۹۹] رجال کشی.
- [۵۰۰] رجال کشی.

- [۵۰۱] رجال نجاشی.
- [۵۰۲] رجال شیخ طوسی.
- [۵۰۳] رجال نجاشی.
- [۵۰۴] فهرست ابن ندیم.
- [۵۰۵] رجال طوسی.
- [۵۰۶] معجم رجال الحدیث: ۱۲ / ۳۳۹.
- [۵۰۷] رجال طوسی.
- [۵۰۸] رجال طوسی.
- [۵۰۹] معجم رجال الحدیث: ۱۳ / ۷۳.
- [۵۱۰] رجال طوسی.
- [۵۱۱] معجم رجال الحدیث.
- [۵۱۲] رجال طوسی.
- [۵۱۳] رجال طوسی.
- [۵۱۴] رجال طوسی.
- [۵۱۵] رجال کشی.
- [۵۱۶] رجال طوسی.
- [۵۱۷] رجال طوسی.
- [۵۱۸] معجم رجال الحدیث: ۱۵ / ۲۶.
- [۵۱۹] رجال برقی.
- [۵۲۰] رجال طوسی.
- [۵۲۱] رجال طوسی.
- [۵۲۲] رجال طوسی.
- [۵۲۳] رجال نجاشی.
- [۵۲۴] رجال کشی.
- [۵۲۵] رجال نجاشی.
- [۵۲۶] رجال طوسی.
- [۵۲۷] رجال نجاشی.
- [۵۲۸] رجال طوسی.
- [۵۲۹] رجال طوسی.
- [۵۳۰] رجال طوسی.
- [۵۳۱] رجال طوسی.
- [۵۳۲] رجال طوسی.
- [۵۳۳] رجال طوسی.

- [۵۳۴] رجال نجاشی.
- [۵۳۵] رجال طوسی.
- [۵۳۶] رجال کشی.
- [۵۳۷] رجال طوسی.
- [۵۳۸] رجال طوسی.
- [۵۳۹] رجال طوسی.
- [۵۴۰] رجال برقی.
- [۵۴۱] رجال طوسی.
- [۵۴۲] رجال نجاشی.
- [۵۴۳] رجال طوسی.
- [۵۴۴] رجال طوسی.
- [۵۴۵] رجال طوسی.
- [۵۴۶] رجال نجاشی.
- [۵۴۷] رجال طوسی.
- [۵۴۸] معجم رجال الحدیث: ۱۷ / ۳۴.
- [۵۴۹] رجال طوسی.
- [۵۵۰] رجال طوسی.
- [۵۵۱] رجال کشی.
- [۵۵۲] رجال طوسی.
- [۵۵۳] اصول کافی.
- [۵۵۴] رجال طوسی.
- [۵۵۵] معجم رجال الحدیث: ۱۷ / ۱۵۲.
- [۵۵۶] رجال طوسی.
- [۵۵۷] رجال طوسی.
- [۵۵۸] رجال طوسی.
- [۵۵۹] رجال طوسی.
- [۵۶۰] رجال طوسی.
- [۵۶۱] رجال طوسی.
- [۵۶۲] رجال طوسی.
- [۵۶۳] رجال طوسی.
- [۵۶۴] رجال نجاشی.
- [۵۶۵] رجال طوسی.
- [۵۶۶] رجال نجاشی.

- [۵۶۷] رجال طوسی.
- [۵۶۸] رجال طوسی.
- [۵۶۹] فهرست طوسی.
- [۵۷۰] رجال طوسی.
- [۵۷۱] رجال طوسی.
- [۵۷۲] فهرست طوسی.
- [۵۷۳] رجال طوسی.
- [۵۷۴] رجال طوسی.
- [۵۷۵] رجال طوسی.
- [۵۷۶] رجال طوسی.
- [۵۷۷] تنقیح المقال: ۳ / ۳۲۹.
- [۵۷۸] الکنی و الألقاب: ۱ / ۳۱۴.
- [۵۷۹] رجال طوسی.
- [۵۸۰] رجال طوسی.
- [۵۸۱] رجال طوسی.
- [۵۸۲] فهرست طوسی.
- [۵۸۳] فهرست نجاشی.
- [۵۸۴] رجال طوسی.
- [۵۸۵] اصول کافی.
- [۵۸۶] رجال طوسی.
- [۵۸۷] خلاصه.
- [۵۸۸] وجیزه.
- [۵۸۹] رجال طوسی.
- [۵۹۰] رجال طوسی.
- [۵۹۱] رجال طوسی.
- [۵۹۲] رجال طوسی.
- [۵۹۳] رجال طوسی.
- [۵۹۴] رجال طوسی.
- [۵۹۵] رجال طوسی.
- [۵۹۶] تنقیح المقال: ۴ / ۳۹.
- [۵۹۷] رجال طوسی.
- [۵۹۸] ارشاد: ص ۳۷۶ - ۳۷۵.
- [۵۹۹] مرآة الزمان: ۹ / ۵۵۳.

- [۶۰۰] مروج الذهب: ۴ / ۱۱۳.
- [۶۰۱] تاریخ یعقوبی: ۳ / ۲۰۹.
- [۶۰۲] بسیاری از مآخذ «طاطری» ضبط کرده‌اند - م.
- [۶۰۳] مرآة الزمان: ۹ / ۵۵۳، تذکره الخواص: ص ۳۵۹ و مروج الذهب: ۴ / ۴۱۱.
- [۶۰۴] ارشاد: ص ۳۷۶.
- [۶۰۵] مرآة الزمان: ۹ / ۵۵۳.
- [۶۰۶] تاریخ بغداد: ۱۲ / ۵۷.
- [۶۰۷] سوره‌ی مسد / ۱.
- [۶۰۸] بحار الانوار: جلد ۱۴.
- [۶۰۹] سوره‌ی توبه / ۲۵.
- [۶۱۰] تاریخ اسلام ذهبی، از رجال طبقه‌ی بیست و ششم، تذکره الخواص / ۳۶۰.
- [۶۱۱] المنتظم: ۱۲ / ۲۷ - ۲۶.
- [۶۱۲] سوره‌ی غافر / ۸۴ - ۸۳.
- [۶۱۳] ابوزکریا یحیی بن عبدالحمید بن عبدالرحمن الحمانی کوفی، از کوفه به بغداد آمد و در آن جا از قول جمع کثیری از جمله: سفیان بن عیینه، ابوبکر بن عیاش و وکیع، حدیث نقل می‌کرد. خطیب در تاریخ بغداد شرح حال او را آورده است، وی از یحیی بن معین روایاتی را نقل کرده است که او گفت: یحیی بن عبدالحمید حمانی راستگو و ثقه است و از او نقل کرده‌اند که او گفت: معاویه بر دین اسلام نمرد. حمانی ماه رمضان سال (۲۲۸ هـ) در شهر سامرا از دنیا رفت، وی نخستین محدثی بود که به سامرا رفته بود و در آن جا از دنیا رفت. (الکنی و الالقاب: ۲ / ۱۹۲ - ۱۹۱).
- [۶۱۴] در میان قبیله قریش یک تیره به خوش سیمایی و بلندی انگشتانشان به ما فخر فروشی کردند. وقتی که ما طرح دعوی کردیم، به نفع ما و بر زیان ایشان - به دلیل علاقه به ندای اذان - حکم کرد. تو ما را ساکت می‌بینی در حالی که گواه فضیلت و برتری ما به ایشان آوای بلند در (مناره) تمام مساجد است. به راستی رسول خدا احمد - صلی الله علیه و آله - جد ماست و ما فرزندان او همچون ستارگان درخشانیم.
- [۶۱۵] مناقب.
- [۶۱۶] سوره‌ی نمل / ۴۰.
- [۶۱۷] سوره‌ی یوسف / ۱۰۰.
- [۶۱۸] سوره‌ی یوسف / ۱۰۱.
- [۶۱۹] سوره‌ی یونس / ۹۴.
- [۶۲۰] سوره‌ی آل عمران / ۶۱.
- [۶۲۱] سوره‌ی لقمان / ۲۶.
- [۶۲۲] سوره‌ی زخرف / ۷۱.
- [۶۲۳] سوره‌ی شورا / ۵۰.
- [۶۲۴] این بخش را از کتاب مناقب: ۴ / ۴۰۴ نقل کردیم، در صورتی که جاهای دیگر مثل تحف العقول متفاوت است.
- [۶۲۵] سوره‌ی طلاق / ۲.

[۶۲۶] این قسمتها را از تحف العقول گرفته‌ایم و در مناقب به نحو دیگری آمده است.

[۶۲۷] مقصود از «ابن صفیه» زبیر بن عوام است که ابن جرّموز در جنگ جمل او را کشت.

[۶۲۸] سوره‌ی ص / ۳۹.

[۶۲۹] مناقب ابن شهر آشوب: ۴ / ۴۰۶ - ۴۰۳، تحف العقول: ص ۴۸۱ - ۴۷۷.

[۶۳۰] سوره‌ی انبیاء / ۲۸.

[۶۳۱] مزار بحار الانوار.

[۶۳۲] کامل الزیارات: ص ۲۷۳ و مزار بحار الانوار: ص ۱۴۱.

[۶۳۳] کامل الزیارات: ص ۲۷۴ و مزار بحار الانوار: ص ۱۴۱.

[۶۳۴] وسائل الشیعه: ۳ / ۵۷۰.

[۶۳۵] کامل الزیارات، فروع کافی، ۴ / ۵۶۷ و در حاشیه‌ی آن شرح و توضیحی بر سخن امام آورده است.

[۶۳۶] جا داشت که مادرش، حضرت زهراى مرضیه علیها سلام را نیز می‌افزود - م.

[۶۳۷] دائرة المعارف قرن بیستم: ۶ / ۴۳۷.

[۶۳۸] سوره‌ی جائیه / ۲۱.

[۶۳۹] روضة الأعیان خطی.

[۶۴۰] در مرآة الجنان «فلم ینفعهم القلل» آمده است.

[۶۴۱] در روایتی «معاملهم» آمده است.

[۶۴۲] در جوهره الکلام: ص ۱۵۲ نقل شده است: دیدم که این اشعار را در کاخ سیف بن ذی یزن حمیری نوشته‌اند، و پیش از

آنها، این اشعار نقل شده است: انظر ماذا ترى أيها الرجل و کن علی حذر من قبل تنتقل و قد الزاد من خیر تسر به فکل ساکن دار

سوف یرتحل و انظر الی معشر باتوا علی دعة فأصبحوا فی الثری رهنا بما عملوا بنوا فلم ینفع البنیان و ادخروا مالا. فلم یغنهم لما

انقضی الأجل ای مرد! به اعتقاد خودت خوب دقت کن، بین عقیده‌ای داری و پیش از آن که از این عالم منتقل شوی بر حذر باش.

زاد و توشه‌ی نیکویی پیش از خود بفرست تا باعث خشنودی تو گردد، چه هر ساکن منزلی، دیر یا زود، کوچ خواهد کرد. نگاه کن

به آن مردمی که با ادعای زیاد شب خوابیدند، و بامدادان در گرو اعمال خود به زیر خاک دفن شدند. کاخها ساختند ولی سودی

به حال آنها نداشت و مالها اندوختند اما به هنگام اجل آنها را بی‌نیاز ساخت. نزهة الجلیس: ۲ / ۱۳۸، مرآة الجنان: ۲ / ۱۶۰، تذکره

الخواص: ص ۳۶۱، الاتحاف بحب الاشراف: ص ۶۷.

[۶۴۳] سوره‌ی شعراء / ۲۲۷.

[۶۴۴] بحار الانوار.

[۶۴۵] خرایج راوندی.

[۶۴۶] سوره‌ی هود / ۶۵.

[۶۴۷] بحار الانوار: ۱۲ / ۱۳۴ و خرایج راوندی.

[۶۴۸] سوره‌ی حج / ۶۰.

[۶۴۹] سوره‌ی غافر / ۶۰.

[۶۵۰] این دعای شریف در مصباح کفعمی چاپ مؤسسه‌ی اعلمی بیروت فصل ۲۵ / ۲۰۹، با تفاوت در بعضی جملات و کلمات، به

عنوان دعای سیف، یا دعای یمانی از امام هادی علیه السلام، نقل شده است - م.

[۶۵۱] تاریخ ابن کثیر: ۱ / ۳۴۹، روضه الاعیان: ص ۱۰۸.

[۶۵۲] روضه الاعیان: ص ۱۰۸. بعضی - آن طوری که در کتاب زهرالآداب: ۱ / ۲۲۷ آمده است - گفته‌اند: این اشعار از ابراهیم بن احمد اسدی است.

[۶۵۳] تاریخ ابن اثیر: ۵ / ۳۱۱.

[۶۵۴] مروج الذهب: ۴ / ۸۳.

[۶۵۵] سیر اعلام النبلاء: ۸ / ۱۵۵، مروج الذهب: ۴ / ۸۲.

[۶۵۶] در تاریخ الخلفای سیوطی صفحه‌ی ۳۵۷، آمده است که ابن طیفور خود بیمار بود و با آن شاخ سمی حجامت کرد و در دم جان سپرد.

[۶۵۷] الانباء فی تاریخ الخلفاء.

[۶۵۸] الانباء فی تاریخ الخلفاء.

[۶۵۹] تاریخ الخلفاء: ص ۳۵۹ - ۳۵۸.

[۶۶۰] الفخری: ص ۲۲۲.

[۶۶۱] مروج الذهب: ۴ / ۶۱.

[۶۶۲] الدیارات، از شابشی: ص ۱۰۱.

[۶۶۳] الفخری: ص ۱۸۱.

[۶۶۴] النجوم الزاهره: ۲ / ۲۲۹.

[۶۶۵] تاریخ یعقوبی: ۳ / ۲۰۵.

[۶۶۶] تاریخ طبری: ۹ / ۱۲۵.

[۶۶۷] مروج الذهب: ۴ / ۱۹.

[۶۶۸] تاریخ طبری: ۹ / ۱۹۷.

[۶۶۹] الفخری: ص ۱۷۸.

[۶۷۰] مروج الذهب: ۴ / ۱۷۰.

[۶۷۱] العصر العباسی الثانی: ص ۱۲۱ - ۱۲۰.

[۶۷۲] الفخری: ص ۱۹۸.

[۶۷۳] السحرتین: این کلمه در پاورقی باشین (شحرتین) ضبط شده و آمده است که مثنای شحره، نام ناحیه‌ای است از نواحی یمن کنار دریای هند - م.

[۶۷۴] ملل: نا موضعی در بین راه مکه و مدینه است (معجم البلدان).

[۶۷۵] قفل: نام محلی بین راه مکه است.

[۶۷۶] الأغانی: ۲۳ / ۵۱۹، چاپ دارالثقافه.

[۶۷۷] محاضرات الادباء: ۱ / ۱۷۶.

[۶۷۸] الوافی بالوفیات: ۳ / ۶۲.

[۶۷۹] مقاتل الطالیین: ص ۵۹۷.

[۶۸۰] مقاتل الطالیین: ص ۵۹۹.

- [۶۸۱] مقاتل الطالبيين: ۵۹۹.
- [۶۸۲] التحف و الهدايا: ص ۲۹ - ۲۸ نوشته‌ی خالدیان با تحقیق سامی دهان.
- [۶۸۳] تاریخ طبری، چاپ دارالمعارف: ۲۳۱ / ۹.
- [۶۸۴] الذخائر: ص ۸۳ - ۸۱.
- [۶۸۵] مقاتل الطالبيين: ص ۶۰۰.
- [۶۸۶] مقاتل الطالبيين: ص ۶۰۲ - ۶۰۱.
- [۶۸۷] مقاتل الطالبيين: ص ۶۱۵.
- [۶۸۸] مقاتل الطالبيين: ص ۶۲۷ - ۶۱۹.
- [۶۸۹] مقاتل الطالبيين: ص ۶۲۸.
- [۶۹۰] مقاتل الطالبيين: ص ۶۳۹.
- [۶۹۱] مروج الذهب: ۹۳ / ۴.
- [۶۹۲] مروج الذهب: ۹۳ / ۴.
- [۶۹۳] مقاتل الطالبيين: ص ۶۴۴.
- [۶۹۴] مروج الذهب: ۹۴ / ۴.
- [۶۹۵] مروج الذهب: ۹۴ / ۴.
- [۶۹۶] مروج الذهب: ۹۵ / ۲.
- [۶۹۷] مقاتل الطالبيين: ص ۶۴۶.
- [۶۹۸] «حدائق الناضره» خطی.
- [۶۹۹] مقاتل الطالبيين: ص ۶۵۸.
- [۷۰۰] دیزج یهودی همان کسی است که در زمان متوکل قبر امام حسین علیه‌السلام را شکافت و آب بر آن جاری کرد و مردم را از زیارت قبر آن بزرگوار مانع شد - م.
- [۷۰۱] اخبار الدول: ص ۳۵۹.
- [۷۰۲] مقاتل الطالبيين: ص ۵۹۸.
- [۷۰۳] مقاتل الطالبيين: ص ۵۹۸.
- [۷۰۴] دیوان جواهری.
- [۷۰۵] شرح شافیه ابوفراس: ۱۴۴ / ۲.
- [۷۰۶] «ابوالشهدا» از عقاد دانشمند و نویسنده‌ی متفکر مصری.
- [۷۰۷] شرح شافیه‌ی ابوفراس: ص ۱۴۴.
- [۷۰۸] فوات الوفيات: ۲۰۳ / ۱.
- [۷۰۹] اخبار الدول: ص ۱۵۹ و تاریخ الخلفاء: ص ۳۴۷.
- [۷۱۰] مروج الذهب: ۱۵۹ / ۴.
- [۷۱۱] الانباء فی تاریخ الخلفاء.
- [۷۱۲] الانباء فی تاریخ الخلفاء.

- [۷۱۳] سیر اعلام النبلاء: ۸ / ۱۵۳، تاریخ خلفا: ص ۳۴۹، اخبار الدول: ص ۱۱۶.
- [۷۱۴] سیر اعلام النبلاء: ۸ / ۱۵۳.
- [۷۱۵] دیوان بحتری: ۳ / ۲۰۲.
- [۷۱۶] الدیارات: ص ۱۰۲.
- [۷۱۷] نهاییه الارب: ۱ / ۴۰۶.
- [۷۱۸] معجم البلدان: ۲ / ۱۴۳.
- [۷۱۹] تاریخ طبری: ۹ / ۲۱۲.
- [۷۲۰] دیوان بحتری: ۱ / ۴۱ - ۴۰.
- [۷۲۱] دیوان بحتری: ۲ / ۶۸.
- [۷۲۲] دیوان بحتری.
- [۷۲۳] معجم البلدان: ۲ / ۱۴۳.
- [۷۲۴] اشعار ابوعلی بصیر (صفحات ۱۶۸ - ۱۶۷)، به تحقیق یونس سامرائی.
- [۷۲۵] دیوان جواهری.
- [۷۲۶] تاریخ یعقوبی: ۳ / ۲۲۲ - الدیارات: ص ۱۰۳.
- [۷۲۷] الدیارات: ص ۱۰۳.
- [۷۲۸] نهاییه الارب: ۱ / ۴۰۶.
- [۷۲۹] معجم البلدان: ۳ / ۱۷۵.
- [۷۳۰] دیوان بحتری: ۲ / ۳۹۷.
- [۷۳۱] معجم البلدان: ۳ / ۳۱۹.
- [۷۳۲] دیوان بحتری: ۲ / ۳۹۸.
- [۷۳۳] معجم البلدان.
- [۷۳۴] معجم البلدان: ۵ / ۷۰.
- [۷۳۵] معجم البلدان: ۵ / ۷۱.
- [۷۳۶] معجم البلدان: ۴ / ۱۹۲.
- [۷۳۷] دیوان بحتری: ۱ / ۱۶۳.
- [۷۳۸] معجم البلدان: ۳ / ۱۷۵.
- [۷۳۹] معجم البلدان: ۲ / ۳۲۸.
- [۷۴۰] اوراق صولی: ۲ / ۱۸۲.
- [۷۴۱] نهاییه الارب: ۱ / ۴۰۶.
- [۷۴۲] دیوان بحتری: ۱ / ۳۶ - ۳۵.
- [۷۴۳] دیوان علی بن جهم: ص ۳۲.
- [۷۴۴] عقد الفرید: ۶ / ۴۳۰.
- [۷۴۵] فوات الوفيات: ۲ / ۳۵۶، از کتبی.

- [۷۴۶] الأغانی: ۱۴ / ۱۹۳. چاپ دارالکتب مصر.
- [۷۴۷] الأغانی: ۱۰ / ۶۴ چاپ دارالکتب.
- [۷۴۸] الأغانی.
- [۷۴۹] تاریخ خلفا: ص ۳۴۹.
- [۷۵۰] الأغانی.
- [۷۵۱] الاغانی.
- [۷۵۲] تاریخ خلفا: ص ۳۴۹.
- [۷۵۳] دیارات: ص ۱۶۰.
- [۷۵۴] العصر العباسی الثانی: ص ۶۹ - ۶۸.
- [۷۵۵] دیوان ابن معتر: ص ۴۸۱.
- [۷۵۶] تشرین اول، ماه دهم سال رومی که ۳۱ روزه است، امروز به آن اکتبر می‌گویند، و تشرین دوم، ماه یازدهم که ۳۰ روز دارد و به آن نوامبر گویند - م.
- [۷۵۷] کانون، اسم دو ماه (کانون اول و دوم) بین تشرین دوم و شباط، به معنی سنگین است، چون مصادف با زمستان و هوا سرد و حرکت مشکل است - م.
- [۷۵۸] شعر عطوی: ص ۸۱.
- [۷۵۹] معجم الادباء: ۷ / ۷۱.
- [۷۶۰] دیوان حمداوی: ص ۸۸.
- [۷۶۱] الأغانی: ۲۰ / ۳۳۷.
- [۷۶۲] شعر عطوی: ص ۸۷.
- [۷۶۳] احتمال دارد که عبارت «لا یریش و لا یری» باشد که مثل معروفی است و در مورد چیزی گفته می‌شود که نه زیانی دارد و نه سودی - م.
- [۷۶۴] سامراء در ادبیات قرن سوم هجری: ص ۱۷۲.
- [۷۶۵] تاریخ بغداد: ۳ / ۱۳۸.
- [۷۶۶] رجال کشی.
- [۷۶۷] رجال کشی.
- [۷۶۸] رجال کشی. تناسخ یعنی انتقال روح پس از مرگ انسان به بدن انسان دیگر - م.
- [۷۶۹] سوره‌ی عنکبوت / ۴۵.
- [۷۷۰] سوره‌ی بقره / ۱۱۰.
- [۷۷۱] رجال کشی.
- [۷۷۲] رجال کشی.
- [۷۷۳] رجال کشی.
- [۷۷۴] رجال کشی.
- [۷۷۵] رجال کشی.

- [۷۷۶] وسائل الشیعه: ۱۸ / ۵۵۴.
- [۷۷۷] درالنظیم.
- [۷۷۸] رجال کشی.
- [۷۷۹] کتاب توحید: ص ۲۲۴.
- [۷۸۰] التحف و الهدایا: ص ۲۵ - ۲۴.
- [۷۸۱] الأغانی: ۵ / ۱۰۶ - ۱۰۵ چاپ دارالکتب.
- [۷۸۲] الشعراء و الكتاب فی العراق: ص ۲۰۳ به نقل از البصائر و الذخائر.
- [۷۸۳] دیوان معانی: ۲۳۴.
- [۷۸۴] سوره‌ی هود / ۶۵.
- [۷۸۵] اعلام الوری: ص ۳۶۳.
- [۷۸۶] مناقب: ۴ / ۴۰۱.
- [۷۸۷] نورالابصار: ص ۱۵۰ و کشف الغمه: ۳ / ۱۷۴.
- [۷۸۸] نورالابصار: ص ۱۵۰ و کشف الغمه: ۳ / ۱۷۴.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بداند، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

